



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مشهور باب اول

تفسیر موضوعی زبان فارسی

تألیف
استاد محترم سید محمد تقی

جلد پنجم

مؤسسه امام صادق (ع)

تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	منشور جاوید جلد ۵
۲۵	مشخصات کتاب
۲۶	اشاره
۲۸	مقدمه مؤلف
۲۸	معاد انسان و رستاخیز جهان
۳۰	۱- اسامی و صفات قیامت در قرآن
۳۰	آیات موضوع
۳۱	ترجمه آیات
۳۱	تفسیر آیات
۳۱	اشاره
۳۶	تعداد آیات مربوط به قیامت
۳۸	۲- روز بازپسین در برنامه پیامبران پیشین
۳۸	آیات موضوع
۴۰	ترجمه آیات
۴۳	تفسیر آیات
۴۳	اشاره
۴۴	۱. آدم و روز بازپسین
۴۶	۲. نوح و روز رستاخیز
۴۶	۳. ابراهیم و معاد انسانها
۴۸	۴. موسی بن عمران و اعتقاد به سرای دیگر
۵۰	۵. مسیح و روز جزا
۵۲	۳- دلایل قطعی بودن معاد
۵۲	آیات موضوع

۵۷	ترجمه آیات
۶۱	تفسیر آیات
۶۱	اشاره
۶۱	۱. معاد ترسیم گر هدف خلقت
۶۶	ب. حق مطلق، ملازم با هدفداری فعل او است
۶۹	مؤمنان اندیشمند و هدفداری آفرینش
۷۰	امام علی (علیه السلام) و هدف داری آفرینش
۷۱	۲. معاد مقتضای عدل الهی
۷۹	۳. معاد تجلی گاه وعده های الهی
۸۰	قیامت وعده الهی است
۸۱	جزای اعمال، یک وعده الهی است
۸۲	۴. معاد مظهر رحمت خدا است
۸۵	۵. معاد یا مرحله نهایی حرکت تکاملی انسان
۹۰	۶. ربوبیت خدا ملازم با معاد است
۹۲	۴- منکران معاد و انگیزه های انکار
۹۲	آیات موضوع
۹۴	ترجمه آیات
۹۷	تفسیر آیات
۹۷	اشاره
۹۷	انگیزه های واقعی انکار معاد
۹۷	اشاره
۹۸	۱. میل به آزادی نامحدود
۹۹	۲. سلطه گری و انکار معاد
۹۹	اشاره
۱۰۳	۱. دلیلی بر معاد نیست
۱۰۴	۲. اعتقاد به معاد از اساطیر است

۳. افترا یا جنون زدگی است ۱۰۵
۴. نیاکان ما را زنده کنید ۱۰۶
۵. معاد نوعی جادوگری است ۱۰۷
۶. از قلمرو قدرت بیرون است ۱۰۷
۷. احیای مردگان کار دشواری است ۱۰۸
۸. مرگ نابودی مطلق انسان است ۱۱۰
۹. پیوندی میان دو آفرینش نیست ۱۱۰
۱۰. اجزای پراکنده قابل شناخت نیست ۱۱۲
- ۵- دلایل امکان معاد ۱۱۶
- اشاره ۱۱۶
- آیات موضوع ۱۱۶
- ترجمه آیات ۱۲۰
- تفسیر آیات ۱۲۳
- اشاره ۱۲۳
- الف. معاد از قلمرو قدرت بیرون است ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
۱. قدرت گسترده خدا ۱۲۵
۲. معاد و کاخ عظیم خلقت ۱۲۶
۳. آفرینش نخست انسان ۱۲۷
- ب. معاد و بدنهای پوسیده و خاک شده یا دومین شبهه ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- پاسخ قرآن از این شبهه ۱۳۰
- ج. معاد و مسأله علم الهی (شبهه سوم) ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
۱. علم الهی و بدنهای متلاشی شده ۱۳۴
۲. علم الهی و حسابرسی بندگان ۱۳۵

- ۱۳۶ معاد و رابطه دو آفرینش انسان (شبهه چهارم)
- ۱۳۶ اشاره
- ۱۳۹ ۱. شخصیت ثابت در کوران حوادث
- ۱۴۰ ۲. حضور شخصیت در ظرف غفلت از بدن
- ۱۴۱ ۳. تجزیه ناپذیری شخصیت
- ۱۴۳ قرآن و تجرد نفس
- ۱۵۴ ۶- ارائه نمونه های هفتگانه از احیای مردگان
- ۱۵۴ آیات موضوع
- ۱۵۶ ترجمه آیات
- ۱۵۸ تفسیر آیات
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۹ نمونه اول: ابراهیم و احیای مردگان
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۱ پاسخ به یک پرسش
- ۱۶۲ پاسخ
- ۱۶۳ نمونه دوم: احیای «عزیر»
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۶ نکته ای قابل توجه
- ۱۶۷ نمونه سوم: خفتگان افسوس
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۷۲ پاسخ به یک سؤال
- ۱۷۳ نمونه چهارم: مقتولی از بنی اسرائیل زنده می شود
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۴ دو نکته در آیه:
- ۱۷۴ نمونه پنجم: مردگانی به وسیله حضرت مسیح زنده می شوند
- ۱۷۵ نمونه ششم

۱۷۶	نمونه هفتم
۱۷۸	۷- معاد جسمانی و روحانی
۱۷۸	اشاره
۱۷۸	آراء و اقوال
۱۸۰	ملاک جسمانی یا روحانی بودن معاد چیست؟
۱۸۱	الف. واقعیت انسان چیست؟
۱۸۲	ب. انواع پاداشها و کیفرها
۱۸۶	۸- قرآن و معاد جسمانی و روحانی
۱۸۶	آیات موضوع
۱۸۷	ترجمه آیات
۱۸۹	تفسیر آیات
۱۸۹	اشاره
۱۸۹	معاد جسمانی به ملاک نخست
۱۹۳	قرآن و معاد روحانی بر اساس ملاک نخست
۱۹۵	قرآن و معاد جسمانی بر اساس ملاک دوم
۱۹۵	اشاره
۱۹۶	۱. رضوان الله یا لذت خشنودی خدا
۱۹۷	۲. دوری از رحمت خدا
۱۹۸	۳. اندوه و حسرت جانکاه
۲۰۰	۴. لقای محبوب
۲۰۳	۵. رنج فراق محبوب
۲۰۴	۹- دیدگاه های حکیمان و متکلمان درباره معاد جسمانی
۲۰۴	آیات موضوع
۲۰۴	ترجمه:
۲۰۴	تفسیر آیه
۲۰۴	اشاره

۱. فارابی و معاد جسمانی ۲۰۵
- تحلیل نظریه فارابی ۲۰۸
۲. شیخ الرئیس و معاد جسمانی ۲۱۰
۳. صدرالمتألهین و معاد جسمانی ۲۱۳
- اشاره ۲۱۳
۱. وجود دارای مراتب است ۲۱۶
۲. واقعیت هر چیزی به صورت او است ۲۱۷
۳. عوالم سه گانه وجود ۲۱۸
- استنتاج از اصول پیشین ۲۲۰
- تحلیل این نظریه ۲۲۱
- متکلمان اسلامی و معاد جسمانی ۲۲۴
- ۱۰- معاد جسمانی در سنجش خرد و اشکالات سه گانه آن ۲۲۸
- آیات موضوع ۲۲۸
- ترجمه آیه : ۲۲۸
- تفسیر آیه ۲۲۸
- اشاره ۲۲۸
- زنده شدن بدن امتناع ذاتی ندارد ۲۳۰
- شبهات سه گانه منکران معاد جسمانی ۲۳۱
- اشاره ۲۳۱
۱. معاد اعاده معدوم است ۲۳۲
- اشاره ۲۳۲
- پاسخ اشکال از نظر متکلمان ۲۳۲
- تکمیل و توضیح ۲۳۳
۲. شبهه آکل و مأکول ۲۳۶
- اشاره ۲۳۶
- پاسخ ۲۳۸

- شبهه آكل و مأكول و عدل الهى ----- ۲۴۲
۳. هدف از كيفر چيست؟ ----- ۲۴۳
- اشاره ----- ۲۴۳
۱. تَشْفَى و تسكين آلام ----- ۲۴۴
۲. تربيت مجرم ----- ۲۴۴
۳. عبرت گيرى ديگران ----- ۲۴۴
- پاسخ ----- ۲۴۵
- ۱۱- تحليلى ديگر از اشكالات معاد جسمانى ----- ۲۵۰
- آيات موضوع ----- ۲۵۰
- ترجمه آيات ----- ۲۵۱
- تفسير آيات ----- ۲۵۲
- اشاره ----- ۲۵۲
۱. معاد جسمانى بازگشت به دنيا است ----- ۲۵۲
- اشاره ----- ۲۵۲
- پاسخ ----- ۲۵۳
۲. مفسده تناسخ در معاد جسمانى ----- ۲۵۴
- اشاره ----- ۲۵۴
- پاسخ از مفسده تناسخ ----- ۲۵۵
۳. معاد جسمانى هماهنگ با ظواهر آيات نيست! ----- ۲۵۸
- اشاره ----- ۲۵۸
- پاسخ ----- ۲۵۹
۴. معاد غايت آفرينش دنيوى است نه بازگشت به آن ----- ۲۶۱
- اشاره ----- ۲۶۱
- پاسخ ----- ۲۶۱
۵. نفس در سراى ديگر قائم به خویش است ----- ۲۶۲
- اشاره ----- ۲۶۲

- ۲۶۳ پاسخ
- ۲۶۴ ۶. انگیزه انکار، تعیین کننده کیفیت معاد است
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۵ پاسخ
- ۲۶۶ ۷. تعلق نفس به بدن پیشین مرجح لازم دارد
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۶ پاسخ
- ۲۶۷ ۸. بازگشت فعلیت به قوه
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۷۰ پاسخ
- ۲۷۶ ۱۲- معاد روحانی در سنجش خرد و از دیدگاه حکیمان
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۷ معاد روحانی و حکمت و رحمت الهی
- ۲۷۹ معاد روحانی حکیمان همگانی نیست
- ۲۷۹ ۱. ماهیت لذت نزد حکما
- ۲۸۰ ۲. برتری لذت های عقلانی بر لذت های حسی
- ۲۸۱ ۳. لذت های عقلانی به طور کامل در دنیا ادراک نمی شوند
- ۲۸۲ اشکال
- ۲۸۲ پاسخ
- ۲۸۳ ۴. شرط دریافت لذت های عقلانی
- ۲۸۴ ۵. نقش ادراکات عملی در سعادتهای عقلانی
- ۲۸۵ ۶. مراتب لذت های عقلانی
- ۲۸۶ ۷. شقاوت های عقلانی
- ۲۸۸ ۱۳- تناسخ و معاد
- ۲۸۸ آیات موضوع
- ۲۸۸ ترجمه آیات

۲۸۹	تفسیر آیات
۲۸۹	اشاره
۲۹۳	۱. تناسخ نامحدود یا مطلق
۲۹۴	۲. تناسخ محدود به شکل نزولی
۲۹۴	۳. تناسخ صعودی
۲۹۵	۱. تناسخ و معاد
۲۹۶	۲. تناسخ مطلق و عنایت الهی
۲۹۹	۳. تناسخ نزولی و واپس گرایی
۳۰۱	۴. تناسخ صعودی
۳۰۳	تحلیلی جامع از تناسخ
۳۰۳	اشاره
۳۰۳	۱. تعلق دونفس به یک بدن
۳۰۵	پاسخ به یک سؤال
۳۰۵	۲. نبودن هماهنگی میان نفس و بدن
۳۰۷	پاسخ به سه پرسش
۳۰۷	۱. آیا مسخ در امت های پیشین تناسخ نیست؟
۳۰۷	اشاره
۳۰۸	پاسخ:
۳۰۹	۲. تفاوت تناسخ و رجعت چیست؟
۳۰۹	اشاره
۳۱۰	پاسخ:
۳۱۱	۳. سنت الهی و بازگشت انسان به این دنیا
۳۱۴	۱۴- مرگ دریچه ای برای زندگی نو
۳۱۴	آیات موضوع
۳۱۷	ترجمه آیات
۳۲۰	تفسیر آیات

- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۱ ۱. واژه موت در لغت و قرآن
- ۳۲۲ ۲. آیا موت امر عدمی است؟
- ۳۲۴ ۳. مرگ سنتی قطعی، و همگانی است
- ۳۲۷ ۴. وحشت انسان ها (بجز اولیای الهی) از مرگ
- ۳۳۰ ۵. انواع مرگ ها در قرآن
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۱ الف: مرگهای دشوار و آسان
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۳ مرگ های آسان و دشوار در روایات
- ۳۳۴ ب: مرگ تن و مرگ قلب
- ۳۳۵ ج: موت فرد و اجتماع
- ۳۳۵ اشاره
- ۳۳۷ ستم: عامل مرگ جامعه ها
- ۳۳۸ د: مرگهای افتخار آمیز
- ۳۳۹ ۶. مرگ و اجل قطعی و ...
- ۳۴۰ ۷. توبه و ندامت در حال مرگ
- ۳۴۳ ۸. وصیت در حال مرگ
- ۳۴۴ ۹. ناآگاهی انسان از مرگ خویش
- ۳۴۶ ۱۰. مرگ و مأموران الهی
- ۳۵۰ ۱۵- قبر و برزخ در قرآن
- ۳۵۰ آیات موضوع
- ۳۵۱ ترجمه آیات
- ۳۵۱ تفسیر آیات
- ۳۵۱ اشاره
- ۳۵۷ سؤال در قبر

- از چه چیزهایی سؤال می شود؟ ۳۶۱
- از چه کسانی سؤال می شود؟ ۳۶۲
- ۱۶- علایم و نشانه های رستاخیز ۳۶۶
- اشاره ۳۶۶
- آیات موضوع ۳۶۶
- ترجمه آیات ۳۶۸
- تفسیر آیات ۳۶۹
- اشاره ۳۶۹
- علایم قیامت در روایات ۳۸۴
- ۱۷- نشانه های رستاخیز ۳۸۸
- اشاره ۳۸۸
- آیات موضوع ۳۸۸
- ترجمه آیات ۳۹۰
- تفسیر آیات ۳۹۲
- اشاره ۳۹۲
- آفرینش اجل معین دارد ۳۹۲
- اشاره ۳۹۲
۱. گردش خورشید و ماه ۳۹۳
۲. حیات هر یک از افراد بشر ۳۹۳
۳. اجل امت ها ۳۹۴
- تحولات کیهانی و برپایی قیامت ۳۹۵
- وضع آسمان به هنگام برپایی رستاخیز ۳۹۵
- زمین به هنگام وقوع رستاخیز ۳۹۷
- وضع پدیده های آسمانی به هنگام رستاخیز ۳۹۹
- وضع پدیده های زمینی هنگام وقوع قیامت ۴۰۲
- دریاها ۴۰۲

۴۰۴	وضعیت کوه ها در لحظه وقوع قیامت
۴۰۸	۱۸- نفخ صور یا مقدمه حیات نوین
۴۰۸	آیات موضوع
۴۰۹	ترجمه آیات
۴۱۱	تفسیر آیات
۴۱۱	اشاره
۴۱۳	واقعیت نفخ صور و واژه های دیگر
۴۱۳	اشاره
۴۱۳	الف: واژه صیحه
۴۱۵	ب: واژه های صاخه، نقر و زجره
۴۱۶	ج: واژه های رجفه و رادفه
۴۱۷	بررسی و تفسیر آیات نفخ صور
۴۱۷	اشاره
۴۲۰	پاسخ به دو پرسش
۴۲۰	پاسخ پرسش نخست
۴۲۱	پاسخ پرسش دوم
۴۲۸	۱۹- قیامت و حساب بندگان
۴۲۸	آیات موضوع
۴۳۰	ترجمه آیات
۴۳۳	تفسیر آیات
۴۳۳	اشاره
۴۳۴	۱. مقصود از حساب چیست؟
۴۳۴	اشاره
۴۳۴	پاسخ
۴۳۵	۲. حسابرس کیست؟
۴۳۵	اشاره

- ۴۳۶ پاسخ
- ۴۳۸ داوری روایات در این باره
- ۴۴۰ ۳. از چه اعمالی سؤال می شود؟
- ۴۴۰ اشاره
- ۴۴۱ الف: نعمت های الهی
- ۴۴۲ ب: درباره قرآن
- ۴۴۲ ج: گواهی ها و شهادت ها
- ۴۴۲ د: قتل بی گناهان
- ۴۴۲ هـ: دروغ ها و تهمت ها
- ۴۴۲ و: راستگویی راستگویان
- ۴۴۶ حساب نعمت های دنیوی خدا از نظر روایات
- ۴۴۸ ۴. آیا حساب همگانی است؟
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۹ الف: سؤال و حساب عمومی است
- ۴۴۹ ب: از هیچ کس سؤال نمی شود
- ۴۵۰ ج: ستمکاران مورد سؤال واقع خواهند شد
- ۴۵۰ د: پاداش صابران بدون حساب است
- ۴۵۱ حساب تکوینی و حساب تدوینی
- ۴۵۱ اشاره
- ۴۵۱ حساب تکوینی
- ۴۵۲ حساب تدوینی
- ۴۵۴ بررسی و تفسیر آیات گذشته
- ۴۵۶ همگانی بودن حساب در روایات
- ۴۵۸ بررسی روایات
- ۴۵۹ ۵. خداوند «سریع الحساب» است
- ۴۶۴ ۶. محاسبه بد

- ۴۶۶ ۷. محاسبه آسان
- ۴۶۷ ۸. تفاوت بندگان در محاسبه
- ۴۶۸ ۹. به هنگام حساب حجت بر همگان تمام است
- ۴۶۹ ۱۰. اقرار به گناه و امید به عفو الهی
- ۴۷۲ ۲۰- طولانی بودن روز قیامت و موقف ها و عقبه های آن
- ۴۷۲ آیات موضوع
- ۴۷۳ ترجمه آیات
- ۴۷۳ تفسیر آیات
- ۴۷۳ ۱. طولانی بودن روز قیامت
- ۴۷۷ ۲. مواقف و عقبه های قیامت
- ۴۷۷ اشاره
- ۴۷۸ مواقف قیامت از نظر متکلمان اسلامی
- ۴۷۸ عقبه های قیامت از نظر شیخ صدوق
- ۴۸۰ عقبه های قیامت از نظر شیخ مفید
- ۴۸۴ ۲۱- قیامت و میزان
- ۴۸۴ آیات موضوع
- ۴۸۵ ترجمه آیات
- ۴۸۶ تفسیر آیات
- ۴۸۶ اشاره
- ۴۸۸ ۱. سنجشی بسان سنجشهای دنیا
- ۴۹۰ ۲. میزان قیامت عدل الهی است
- ۴۹۰ اشاره
- ۴۹۱ الف: کاربرد میزان در قرآن
- ۴۹۱ اشاره
- ۴۹۱ ۱. وسیله سنجش کالاها ومبادلات مالی
- ۴۹۲ ۲. هماهنگی و نظم در آفرینش

- ۴۹۲ ۳. تشریح عادلانه الهی
- ۴۹۳ ب: هر چیزی برای خود میزان خاصی دارد
- ۴۹۴ نمونه هایی از میزان در سرای دیگر
- ۴۹۷ سخن برخی از صاحب نظران
- ۵۰۰ ۲۲- گواهان دادگاه الهی (در روز رستاخیز)
- ۵۰۰ آیات موضوع
- ۵۰۳ ترجمه آیات
- ۵۰۵ تفسیر آیات
- ۵۰۵ اشاره
- ۵۰۶ شاهدان خارجی
- ۵۰۶ ۱. خداوند بزرگ
- ۵۰۷ ۲. پیامبران الهی
- ۵۰۹ علم گسترده شهود
- ۵۰۹ ۳. پیامبر اسلام
- ۵۱۱ ۴. گواهی دادن افرادی از امت اسلامی
- ۵۱۴ ۵. فرشتگان ناظر بر اعمال
- ۵۱۵ ۶. زمین یا مکان انجام عمل
- ۵۱۸ ۷. شهادت زمان یا گردش شب و روز
- ۵۱۸ ۸. گواهی دادن قرآن در رستاخیز
- ۵۱۹ ۹. نامه اعمال
- ۵۲۲ شاهدان داخلی
- ۵۲۲ اشاره
- ۵۲۳ الف: اعضای بدن
- ۵۲۳ ب: شهادت پوست بدن
- ۵۲۶ ۲۳- قیامت و صراط
- ۵۲۶ موضوع آیات

۵۲۷	ترجمه آیات
۵۲۸	تفسیر آیات
۵۲۸	اشاره
۵۲۹	صراط یا گذرگاه همگانی
۵۳۳	صراط در روایات
۵۳۶	اختلاف انسان ها در گذشتن از صراط
۵۳۷	تفسیر و تبیین
۵۴۱	ولایت، برگه جواز عبور از صراط
۵۴۴	۲۴- «اعراف» و «اعرافیان»
۵۴۴	آیات موضوع
۵۴۴	ترجمه آیات
۵۴۵	تفسیر آیات
۵۴۵	اشاره
۵۵۲	۱. امامان معصوم (علیهم السلام)
۵۵۲	۲. گروهی از شیعیان گنهکار
۵۵۴	۳. آنان که طاعت ها و گناهانشان برابر است
۵۵۴	مقایسه مضامین روایات و آیات
۵۵۸	۲۵- آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند؟
۵۵۸	آیات موضوع
۵۵۹	ترجمه آیات
۵۶۰	تفسیر آیات
۵۶۰	اشاره
۵۶۱	قول مشهور
۵۶۲	دلایل خلقت بهشت و دوزخ
۵۶۵	بهشت و دوزخ برزخی
۵۶۸	دلایل منکران

- ۵۶۸ اشاره
- ۵۶۸ ۱. دلیل نقلی
- ۵۷۱ ۲. دلیل عقلی منکران
- ۵۷۲ پاسخ
- ۵۷۲ جایگاه بهشت و دوزخ
- ۵۷۲ پاسخ
- ۵۷۴ جهان مستقل جایگاهی لازم ندارد
- ۵۷۸ ۲۶- چه کسانی در دوزخ جاودانه خواهند بود؟
- ۵۷۸ آیات موضوع
- ۵۸۲ ترجمه آیات
- ۵۸۶ تفسیر آیات
- ۵۸۶ تاریخچه مسأله و اقوال متکلمان
- ۵۸۹ دلایل قائلان به عدم خلود
- ۵۸۹ اشاره
- ۵۸۹ الف: دلایل نقلی
- ۵۸۹ اشاره
- ۵۹۲ پاسخ
- ۵۹۴ استدلال با روایات
- ۵۹۶ ب. دلیل عقلی منکران
- ۵۹۷ دلیل قائلان به خلود در دوزخ
- ۶۰۰ ۱. تکذیب کنندگان آیات الهی
- ۶۰۱ ۲. دشمنی با خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)
- ۶۰۲ ۳. عاصیان و متمردان
- ۶۰۴ ۴. ظالمان و ستمگران
- ۶۰۶ ۵. اشقیاء
- ۶۰۸ ۶. مجرمان

- ۶۱۱ ۷. فرو رفتگان در خطا
- ۶۱۳ ۸. افراد بدکار
- ۶۱۶ ۹. روی گردانان از قرآن
- ۶۱۷ ۱۰. سبک میزبانان در روز رستاخیز
- ۶۱۸ ۱۱. رباخواران پس از تحریم
- ۶۲۰ ۱۲. قاتل مؤمن بی گناه
- ۶۲۴ گناه موقت و کیفر ابدی چرا؟
- ۶۲۴ پاسخ
- ۶۲۷ ۲۷- تجسم اعمال و ملکات
- ۶۲۷ آیات موضوع
- ۶۲۹ ترجمه آیات
- ۶۳۱ تفسیر آیات
- ۶۳۱ اشاره
- ۶۳۱ مقصود از تجسم اعمال چیست؟
- ۶۳۳ تجسم اعمال در آیات قرآن
- ۶۴۱ تجسم اعمال در روایات
- ۶۴۵ تجسم اعمال از نظر عقل و علم
- ۶۴۵ اشاره
- ۶۴۵ نظریه برخی از مفسران و متکلمان
- ۶۴۶ تحقیق و بررسی
- ۶۵۱ تجسم اعمال و دانش امروزمین بشر
- ۶۵۲ حقیقت کار در انسان چیست؟
- ۶۵۴ پاسخ به دو پرسش
- ۶۵۴ پاسخ
- ۶۵۵ پاسخ
- ۶۵۷ ۲۸- حالات مختلف انسان ها در رستاخیز

- آیات موضوع ----- ۶۵۷
- ترجمه آیات ----- ۶۵۸
- تفسیر آیات ----- ۶۵۹
- وضعیت کلی انسان ها در رستاخیز ----- ۶۶۱
- اشاره ----- ۶۶۱
۱. هر کس به فکر خویش است ----- ۶۶۱
۲. کسی نمی تواند به دیگری سود یا زیان برساند ----- ۶۶۱
۳. آنچه نفع نمی رساند ----- ۶۶۲
۴. عذرخواهی بی فایده است ----- ۶۶۳
۵. آنچه نفع می بخشد ----- ۶۶۳
- الف: قلب سلیم ----- ۶۶۳
- ب: صدق و راستی ----- ۶۶۴
۶. برخی از دوستان به یکدیگر دشمنی می ورزند ----- ۶۶۴
۷. برخورد متقابل مؤمنان و کافران ----- ۶۶۴
- ۲۹- سعادت‌مندان در قیامت ----- ۶۶۷
- آیات موضوع ----- ۶۶۷
- ترجمه آیات: ----- ۶۶۸
- تفسیر آیات ----- ۶۶۸
- اشاره ----- ۶۶۸
- سعادت‌مندان در قیامت ----- ۶۶۸
- الف: پیامبر و مؤمنان ----- ۶۶۸
- ب: متقیان و پرهیزگاران ----- ۶۶۹
- ج. صابران ----- ۶۷۰
- د: نمازگزاران ----- ۶۷۲
- هـ: الشاقون ----- ۶۷۳
- اشاره ----- ۶۷۳

۶۷۶	ویژگی های سابقون در دنیا
۶۷۷	جایگاه سابقون در آخرت
۶۷۹	ویژگی های مقربین در قرآن
۶۸۰	شاهدان کتاب اعمال نیکان
۶۸۰	و: اصحاب الیمین
۶۸۰	اشاره
۶۸۴	۱. در زندگی دنیا
۶۸۴	۲. به هنگام مرگ
۶۸۵	۳. در سرای دیگر
۶۸۸	صفات ابرار در دنیا
۶۹۰	صفات ابرار در قیامت
۶۹۴	۳۰- شقاوتمندان در قیامت
۶۹۴	آیات موضوع
۶۹۴	ترجمه آیات
۶۹۵	تفسیر آیات
۶۹۵	اشاره
۶۹۶	اوصاف دنیوی اصحاب شمال
۶۹۷	وضعیت اخروی اصحاب شمال
۶۹۹	اصناف و مراتب اصحاب شمال
۶۹۹	اشاره
۷۰۱	الف: ظالمان و ستمگران
۷۰۴	ب: کافران و مشرکان
۷۰۶	ج: تکذیب کنندگان حقایق دینی
۷۰۸	د: فاجران و مجرمان
۷۱۱	درباره مرکز

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور: منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ۱۴ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵؛ ۲۹۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱؛ ج. ۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷؛ ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴؛ ۲۲۰۰۰ ریال: ج. ۹ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸؛ ج. ۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱؛ ج. ۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت: ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ ق. = ۱۳۸۸).

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۱۱ و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن. ج. ۳. درباره پیامبران "نبوت عامه". ج. ۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن. ج. ۶. پیامبر در قرآن. ج. ۵. ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیاء و کیفیت معاد. ج. ۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص). ج. ۹. منافقان در قرآن و شناخت انسان. ج. ۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: BP۹۸/س ۲ م ۸ ۱۳۰۰ ی ث

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۱۷۶۲

ص: ۱

اشاره

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

منشور جاوید

ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران،

ارائه نمونه های از احیاء و کیفیت معاد

جلد پنجم

نگارش آیه الله جعفر سبحانی

معاد انسان و رستاخیز جهان

در همه افراد انسان، میل به بقا و ادامه زندگی کاملاً مشهود و محسوس است، و هیچ انسانی، از زندگی و ادامه آن نمی‌گریزد، و حتی آنان که به انتحار و خودکشی دست می‌زنند، از خود نمی‌گریزند، بلکه خواهان آزادی خویش می‌باشند و چون زندگی کنونی را رنج آور و دردخیز می‌انگارند، انتحار می‌کنند تا خود را از رنج برهانند.

چنین میل مشهود، نشانه ادامه زندگی پس از مرگ است، و اگر مرگ پایان زندگی بود، آفرینش چنین حسی (میل به بقا) بیهوده بشمار می‌آمد. از این جهت، می‌توان گفت مرگ پایان زندگی نیست، بلکه خروج از یک محدوده تنگ، به جهانی وسیع و گسترده است.

آنچه را که انسان از طریق فطرت دریافت می‌کند، شرایع آسمانی، آن را به طور گسترده به عنوان زندگی اخروی و بازگشت انسان به حیات مجدد، مطرح کرده‌اند، و چنین اصلی در تمام شرایع، مطرح بوده و اصولاً شریعت

الهی، بدون اصل معاد، نمی تواند دین الهی باشد و هر نوع شریعت گونه ای، که در آن معاد وجود نداشته باشد و یا به صورت کم رنگ در آن مطرح شود، این خود، نشانه جعل و یا تحریف آن است.

در قرآن مجید، مسأله معاد، یکی از مسایل بارز و چشمگیر این کتاب آسمانی است که به عقیده برخی ۱۴۰۰ یا کمی بیشتر آیه پیرامون آن به صورت صریح وارد شده، و حتی به عقیده برخی دیگر، یک ثلث قرآن می تواند مربوط به آن باشد. ما هر چند در این قسمت، به شمارش آیات نپرداخته ایم، ولی به صورت قطعی می توان گفت کمتر سوره ای است که در آن به صورت تصریح و تلویح، نامی از زندگی اخروی برده نشده باشد.

نگارنده، به فضل الهی، برای اولین بار شیوه تفسیر موضوعی را به زبان فارسی مطرح کرد، موسوعه ای را پیرامون موضوعات گوناگون (عقاید، اجتماعی و اخلاقی) در چهارده جلد منتشر سازد، و هم اکنون، جلد پنجم آن که مربوط به معاد است با تجدید نظر منتشر می شود.

در اینجا لازم است، از همکاری صمیمانه جناب مستطاب حجه الإسلام آقای حاج شیخ علی ربّانی گلپایگانی که از مدرسان عالی مقام و نویسندگان حوزه علمیه قم می باشند تشکر نمایم و یادآور شوم که ایشان، در تألیف و تنظیم این جلد با این جانب کمال همکاری داشته و نگارنده مرهون کمکهای مستمر و پیوسته آن فاضل ارجمند می باشد. امید این که، پروردگار جهان، پاداشی بزرگ به او عنایت فرماید.

قم مؤسسه امام صادق (صلی الله علیه و آله وسلم)

۱- اسامی و صفات قیامت در قرآن

آیات موضوع

۱. (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...) . (آل عمران/ ۳۰)

۲. (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ...) . (آل عمران/ ۱۰۶)

۳. (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا...) . (اعراف/ ۱۸۷)

۴. (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ) . (شعراء/ ۸۸)

۵. (أَزِفَتِ الْآزِفَةُ * لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ) . (نجم/ ۵۷ ۵۸)

۶. (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...) . (حاقه/ ۱)

۷. (الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ) .

(حاقه/ ۱ ۳)

۸. (فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى) . (نازعات/ ۳۴)

۹. (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) . (طارق/ ۹)

۱۰. (الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ) (قارعه/ ۱ ۳)

ص : ۵

ترجمه آیات

۱. «روزی که هر انسانی آنچه را که از خیر و شر انجام داده است در برابر خود حاضر و آماده می بیند».
۲. «روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می شود».
۳. «از قیامت می پرسند که استقرار آن در چه وقت است».
۴. «روزی که مال و فرزند سودی نمی بخشد».
۵. «نزدیک شد قیامت، برای آن ظاهر کننده ای جز خدا نیست».
۶. «رستاخیز نزدیک شد».
۷. «آن رخ دهنده چیست، آن رخ دهنده؟ و چه دانی که آن رخ دهنده چیست؟».
۸. «وقتی آن مصیبت بزرگ بیاید».
۹. «روزی که پنهان ها آشکار می گردد».
۱۰. «حادثه کوبنده، تو چه می دانی که آن حادثه کوبنده چیست؟».

تفسیر آیات

اشاره

بحث پیرامون «معاد» و اعتقاد به حیات مجدد، پاسخ به یکی از سه پرسشی است که پیوسته بشر متفکر با آن دست به گریبان بوده، و خواهان حل آن بوده و می باشد. این سه پرسش بر محور مبدأ و آغاز خلقت، هدف آفرینش، و سرانجام زندگی انسان، دور می زند. و گاهی به این صورت خود را مطرح می کند، که انسان از خود می پرسد:

۱. انسان و جهان چگونه به وجود آمده اند؟
۲. هدف از آفرینش آن دو چیست؟
۳. سرانجام جهان کجا است و سرنوشت انسان پس از مرگ چگونه است؟

حافظ شیرازی این سه پرسش را در بیتی یادآور شده و می گوید:

از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ *** به کجا می روم آخر، نمایی وطنم؟

قرآن مجید به حکم این که کتاب هدایت است، به هر سه پرسش به صورت روشن پاسخ گفته است. این کتاب، جهان امکانی را پرتوی از نور واجب دانسته و او را سرچشمه همه کاینات و انسان معرفی می نماید. (۱)

در جواب پرسش دوم، برای خلقت جهان و انسان هدفی قایل است، و آفرینش آن دو را بدون غایت و هدف نمی داند و معرفت الهی و کسب کمال را هدف خلقت انسان معرفی می کند. اما درباره پرسش سوم بیش از دو پرسش نخست سخن گفته و زندگی دنیوی را مقدمه ای برای زندگی جاودان دانسته است. و مرگ را نه تنها پایان زندگی انسان تلقی نکرده، بلکه آن را رهگذری برای حیات کامل تر می داند. بر اساس آیات قرآن، اگر می گویند: «پایان زندگی هر کس به مرگ اوست»، مقصود زندگی مادی این جهان ناپایدار است، و گرنه مرگ دریچه ای است برای یک زندگی گسترده تر و کامل تر. انسان پس از عبور از دو «رهگذر» به نام های «مرگ» و «برزخ»، با روزی روبه رو می شود که در آن همه انسانها زنده می شوند و محشر عجیب و عظیمی برپا می گردد.

قرآن، از این روز که آغاز زندگی نوین و حیات کامل تر است، توصیف های مختلفی دارد که برخی را یادآور می شویم:

۱. یوم القيامة، ۲. یوم الدین، ۳. یوم الآخر، ۴. یوم عظیم، ۵. یوم

ص : ۷

۱- [۱] (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(نور/۳۵) ، (...هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ...)(ملک/۲۳).

کبیر، ۶. یوم محیط، ۷. یوم الحسره، ۸. یوم عقیم، ۹. یوم الیم، ۱۰. یوم الوقت المعلوم، ۱۱. یوم الحق، ۱۲. یوم مشهود، ۱۳. یوم البعث، ۱۴. یوم الفصل، ۱۵. یوم الحساب، ۱۶. یوم التلاق، ۱۷. یوم الآزفه، ۱۸. یوم التناد، ۱۹. یوم الجمع، ۲۰. یومالفتح ۲۱. یوم الوعید، ۲۲. یوم الخلود، ۲۳. یوم الخروج، ۲۴. یوم عسیر، ۲۵. یوم التغابن، ۲۶. یوم الموعود، ۲۷. یوم عبوسا ۲۸. یوم معلوم، ۲۹. یوم لاریب فیه.

هر یک از این صفات که «یوم» با آن توصیف یا به آن اضافه شده، ناظر به یکی از اوضاع و احوال روز رستاخیز است.

این روز بزرگ، علامه بر این اسامی که در آن «یوم» با پسوندی متمیز می گردد اسامی مخصوصی دارد که قرآن آنها را به تفصیل یاد می کند. مانند:

۱. الساعه: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا... (۱).

«از قیامت می پرسند که استقرار آن در چه وقت است».

«ساعت» به معنی وقت و گاه است. و چون آن روز وقت قیام مردم از گورها است، نام آن را «ساعت» نهاده اند، از باب اطلاق کلی و اراده فرد شاخص آن.

۲. آزفه: (أَزِفَتِ الْأَزْفَةُ * لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ) (۲).

«نزدیک شد قیامت برای آن ظاهر کننده ای جز خدا نیست».

«آزف» در لغت عرب به معنی «قرب» و «نزدیکی» است و در ضیق وقت به کار می رود. روز رستاخیز از نظر قرآن خیلی دور نیست، بلکه نزدیک است،

ص : ۸

۱- [۱] اعراف/۱۸۷.

۲- [۲] نجم/۵۷-۵۸.

چنان که می فرماید:

(أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...) (۱).

«رستاخیز نزدیک شد».

۳. الْحَاقَّةُ: (الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ) (۲).

«آن رخ دهنده چیست، آن رخ دهنده؟ و چه دانی که آن رخ دهنده چیست؟».

«حاقه» مؤنث «حاق»، به چیزی می گویند که به حق باید تحقق پذیرد، و گویا در این لفظی مانند «السَّاعَةُ» مقدر است. و واقعیت آیه چنین است: «السَّاعَةُ الْحَاقَّةُ»، یعنی وقتی که به حق باید واقع گردد. و ممکن است مقصود این باشد که در آن روز حقایق منکشف می گردد، چنان که می فرماید: (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ): «روزی که پنهان ها آشکار می گردد».

۴. الْقَارِعَةُ: (الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ) (۳).

«حادثه کوبنده، تو چه می دانی که آن حادثه کوبنده چیست؟».

«قرع» به معنی کوبیدن به شدت است. گویی حادثه قیامت، قلوب را به شدت می کوبد.

۵. الطَّامَةُ الْكُبْرَى: (فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى) (۴).

«وقتی آن مصیبت بزرگ بیاید».

«طامه» در لغت به آن مصیبت بزرگ می گویند که دیگر مصیبت ها را تحت الشعاع قرار دهد.

ص : ۹

۱- [۱] قمر/۱.

۲- [۲] حاقه/۱-۳.

۳- [۳] قارعه/۱-۳.

۴- [۴] نازعات/۳۴.

تا اینجا با برخی از اسامی این روز آشنا شدیم. (۱) ولی مهم اوصاف این روز است.

توجه کامل به این توصیف ها و دقت در مضمون آنها، قلوب افراد با ایمان را سخت تکان می دهد، گردآوری این صفات می تواند به خوبی چهره روز قیامت را روشن سازد، مانند:

۱. (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ). (۲)

«روزی که مال و فرزند سودی نمی بخشد».

۲. (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّراً وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...). (۳)

«روزی که هر انسانی آنچه را که از خیر و شر انجام داده است در برابر خود حاضر و آماده می بیند».

ص : ۱۰

۱- [۱] اسامی دیگری نیز در قرآن برای قیامت آمده است مانند: ۱- الواقعة: (إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) (واقعه/۱).

۲- ۱۰- الميعاد: (...إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ) (آل عمران/۹). [۲] شعراء/۸۸.

۳- [۳] آل عمران/۳۰.

«روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می شود».

این نوع توصیف ها که پس از لفظ «یوم» با طرح جمله هایی انجام می گیرد، در قرآن زیاد است و گردآوری همه آنها مایه گستردگی سخن می شود و به مناسبت هایی برخی از آنها را در جای خود خواهیم آورد.

تعداد آیات مربوط به قیامت

گاهی گفته می شود که یک سوم قرآن مربوط به قیامت و عالم پس از مرگ است. مرحوم علامه طباطبایی می فرمود: مجموع آیات مربوط به جهان پس از مرگ، در حدود دو هزار آیه است، در حالی که برخی با شمارش دقیق تر، آن را یک هزار و چهارصد آیه می دانند. ولی اگر بنا شد اشارات آیات را راجع به معاد، به حساب آوریم، آمار آیات از تعداد اخیر بالا می رود.

در هر حال، این رقم بزرگ نشانگر اهمیت این اصل در شرایع سماوی است. خوشبخت کسی است که برای آن روز توشه ای مناسب فراهم سازد، زیرا در آن سرا «لَا يَبِغُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ» نه داد و ستدی است و نه دوستی، این مقدمه، نشانگر طرح موضوعی است که می خواهیم آیات مربوط به آن را به صورت خاصی تنظیم و به تفسیر آن پردازیم. امید است در پیمودن این راه توفیق الهی ما را یاری فرماید.

ص : ۱۱

آیات موضوع

۱. (...مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...). (بقره/۱۲۶)

۲. (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْ بِهِمْ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُمْ جُزْءً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِنَنَّكَ سَعِيًّا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). (بقره/۲۶۰)

۳. (...وَ أَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ...). (بقره/۷۳)

۴. (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَرَأْنَاهُ إِذْ نَسَفَتِ الْيَهُودُ صَلَاطَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَآخِرَتِهِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

(آل عمران/۵۵-۵۷)

٥ . (قال اهبطوا بغضكم ليغض عدوكم في الأرض مستقرًا و متاع إلى حين) . (اعراف/٢٤)

٦ . (قال فيها تحيون وفيها تموتون ومنها تخرجون) . (اعراف/٢٥)

٧ . (يا بني آدم إنا ياتينكم رسل منكم يقصون عليكم آياتي فمن اتقى وأصلح فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون* والذين كذبوا بآياتنا واشتكبوا عنها أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون) . (اعراف/ ٣٥ ٣٦)

٨ . (سأصيرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق... ذللك بأنهم كذبوا بآياتنا وكانوا عنها غافلين* والذين كذبوا بآياتنا ولقاء الآخرة حبطت أعمالهم هل يجزون إلا ما كانوا يعملون) . (اعراف/ ١٤٦_ ١٤٧)

٩ . (...و أشد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الأليم) . (يونس / ٨٨)

١٠ . (...رب إني أعوذ بك أن أسئلك ما ليس لي به علم وإلا تغفر لي وترحمني أكن من الخاسرين) . (هود/٤٧)

١١ . (ربنا اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب) . (ابراهيم / ٤١)

١٢ . (والسلام على يوم ولدت ويوم أموت ويوم أبعث حيًا) . (مريم/٣٣)

۱۳. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). (مؤمنون/ ۱۱۵)

۱۴. (وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ). (شعراء/ ۸۷)

۱۵. (وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (قصص / ۳۷)

۱۶. (...وَأَشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). (عنكبوت/ ۱۷)

۱۷. (...قَالَ مُوسَىٰ إِنَّي عُذْتُ بَرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ). (غافر/ ۲۷)

۱۸. (وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ). (غافر/ ۳۲)

۱۹. (...وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ). (غافر/ ۳۹)

۲۰. (...فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). (غافر/ ۴۳)

۲۱. (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا). (نوح/ ۱۷ ۱۸)

ترجمه آیات

۱. «آن کس از ساکنان مکه که به خدا و به روز دیگر ایمان بیاورد».

۲. «به یاد آر زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا! نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می کنی خدا گفت مگر ایمان نیاوردی، ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرام بگیرد (وخطورهای زجر ده کنار رود) خدا گفت چهار پرنده را انتخاب کن، آنها را در حالی که با تو انس گرفته اند سر ببر (قطعه،

قطعه کن و بیامیز) و هر جزیی از آنها را بر سر کوهی بگذار پس آنها را بخوان، خواهی دید که آنها شتابان به سوی تو می آیند بدان که خدا، قدرتمند و حکیم است».

۳. «محققاً بازگشت ما به سوی خداست».

۴. «آنگاه که خدا به عیسی گفت من تو را بر می گزینم و به سوی خود می برم و از کسانی که کافر شدند پاک می سازم، و کسانی را که از تو پیروی کردند تا روز قیامت از کسانی که کفر ورزیده اند بالاتر قرار می دهم سپس بازگشت شما به سوی من است در میان شما در آنچه که اختلاف می کنید داوری می نمایم. آنان را که کافر شده اند در دنیا و آخرت به شدیدترین عذاب کیفر می دهم، آنان یاورانی ندارند. آنان که ایمان آورده اند و عمل نیک انجام داده اند پاداششان خواهم داد، خدا ستمگران را دوست نمی دارد».

۵. «فرود آیید، برخی، برخی دیگر را دشمن خواهید بود. و برای شما است در روی زمین استقرار و بهره مندی تا وقت مشخص».

۶. «خدا گفت در زمین زندگانی، خواهید نمود و در آنجا می میرید و از آن بیرون آورده می شوید».

۷. «ای فرزندان آدم اگر به سوی شما پیامبرانی از خودتان بیایند و آیات مرا برای شما بخوانند، (بدانید) هر کس پرهیزگاری کند، و نیکوکاری نماید برای آنان ترسی نیست، و اندوهگین نمی شوند کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و نسبت به آن سرکشی نشان دهند، آنان اهل آتشند و در آنجا جاودان هستند».

۸. «به زودی کسانی را که در زمین به طور ناحق کبر ورزیده اند از توجه به آیات خود منصرف می سازیم... زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده و از آنها غفلت ورزیده اند، کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و دیدار اخروی را انکار کنند، اعمال آنان نابود شده جز به آنچه که انجام می دادند، جزا داده نمی شوند».

۹. «بر دل‌های آنان مهر بزن که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند».

۱۰. «خدایا به تو پناه می‌برم از این که چیزی را بخواهم که به آن آگاهی ندارم اگر مرا نبخشی و ترحم نکنی از زیانکاران می‌گردم».

۱۱. «پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنان را روزی که حساب برپا می‌گردد بیامرز».

۱۲. «درود بر من روزی که متولد شدم و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده و برانگیخته می‌شوم».

۱۳. «آیا می‌اندیشید که شماها را عبث آفریده ایم و شماها به سوی ما باز نمی‌گردید؟».

۱۴. «روزی که مردم برانگیخته می‌شوند مرا رسوا مساز».

۱۵. «موسی گفت پروردگارم داناتر است به آن کس که از جانب او هدایت آورده است و به آن کسی که عاقبت پسندیده در آخرت برای او است، حقا که ستمگران رستگار نمی‌شوند».

۱۶. «او را سپاس گزارید به سوی او بر می‌گردید».

۱۷. «من به پروردگارم و پروردگار شماها پناه می‌برم از شر هر متکبری که به روز حساب باور ندارد».

۱۸. «ای بستگانم برای شما از روزی که ندای ستمگران بلند می‌شود می‌ترسم».

۱۹. «سرای دیگر، سرای جاودان است».

۲۰. «به آنان گفتیم، برخی از اجزای مقتول را (که قاتل آن ناشناخته است) به آن گاو بزنید (او زنده می‌شود و قاتل خود را معرفی می‌کند) و خداوند مردگان را چنین زنده می‌کند، و قدرت خود را نشان می‌دهد تا درباره آن بیندیشند».

۲۱. «خداوند شما را از (خاک) بیرون آورد سپس به آن باز می‌گرداند، و از آن بیرون می‌آورد».

معاد و حیات پس از مرگ، ترسیم گر هدف خلقت، و بیانگر حکمت آفرینش است. حذف حیات اخروی از پرونده زندگی انسان، ایجاد را بدون غایت و خلقت را عبث جلوه می دهد. از این جهت، انسان های غیر معتقد به معاد که مرگ انسان را پایان حیات او می انگاشتند در سخنان و کلمات خود، پیوسته به آفرینش انسان که پس از چندی گل وجود او پرپر و پریشان می گردد، معترض بودند و آن را کار لغو و باطل قلمداد می نمودند و به طور طنز می گفتند:

ترکیب پیاله ای که در هم پیوست *** بشکستن آن روانمی دارد مست

چندین قد سرو نازنین و سرو دست *** از بهر چه ساخت وز برای چه شکست

دیگری می گوید:

دارنده که ترکیب طبایع آراست *** از بهر چه افکند و را در کم و کاست

گرنیک آمد، شکستن از بهر چه بود *** ورنیک نیامد این صور، عیب که راست

از داستانی که مولوی از زبان یکی از پیامبران نقل می کند، روشن می شود که مشکل مرگ، و شکستن قالب وجود انسان، از اشکالات دیرینه ای است که پیوسته مطرح بوده است. وی در مثنوی چنین می گوید:

گفت موسی ای خداوند حساب *** نقش کردی باز و چون کردی خراب

نر و ماده نقش کردی جان را *** وانگهی ویران کنی آن را چرا [۱]

[۱] مثنوی، دفتر چهارم، ص ۷۶، چاپ میرخانی.

قرآن با پیش کشیدن امتداد زندگی پس از مرگ، آب پاکی را روی دست معترضان می ریزد و همه را خلع سلاح می کند آنجا که می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). (۱)

«آیا می اندیشید که شماها را عبث آفریده ایم و شماها به سوی ما باز نمی گردید؟».

به خاطر اهمیت اصل معاد، دعوت به آن (پس از دعوت به توحید) در سرلوحه برنامه پیامبران آسمانی قرار گرفته و همگان بدون استثنا منادیان آن بودند. ما در این بحث، مطالبی را که به نوعی گواهی بر مسلم بودن اصل معاد در شریعت آنها می دهد نقل می کنیم و در این قلمرو، تنها به نقل کلماتی از پیامبران صاحب شریعت اکتفا می ورزیم، زیرا پیامبران دیگر به تبلیغ شریعت آنها مأمور بودند و در نتیجه با ثبوت اصل معاد در شریعت آنان، وجود آن در برنامه تمام پیامبران ثابت می گردد. سخن را از آدم آغاز می کنیم، هر چند نزول شریعت با نبوت نوح شیخ الأنبياء آغاز شده است.

اصولاً- دعوت به «دین» و «آیین»، در صورتی مفهوم و محتوا پیدا می کند که زندگی پس از مرگ و بازخواهی از کردارها و گفتارها جزء اصل آن باشد، و در غیر این صورت باید نام آن را «مسلك» و «حزب» نهاد نه دین و آیین.

۱. آدم و روز بازپسین

به هنگام هبوط آدم به زمین، خدای متعال، توده آدمیان را با مضمون دو آیه یاد شده در زیر که حامل پیام حیات پس از مرگ می باشند، مورد خطاب قرار داد و فرمود:

۱. (قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ

ص : ۱۹

حین).

«فروید آید، برخی، برخی دیگر را دشمن خواهید بود. و برای شما است در روی زمین استقرار و بهره مندی تا وقت مشخص».

۲. (قَالَ فِيهَا تَحْيُونَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ). [۱]

«خدا گفت در زمین زندگانی، خواهید نمود و در آنجا می میرید و از آن بیرون آورده می شوید».

این نوع خطابات که مربوط به هبوط آدم و ابتدای آفرینش انسان است، می تواند نشانگر مأموریت آدم بر اشاعه اندیشه معاد در میان فرزندان خود باشد.

و باز در میان این خطابات، آیه ای است که حامل پیام کیفر گنهکاران است:

(يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). [۲]

«ای فرزندان آدم اگر به سوی شما پیامبرانی از خودتان بیایند و آیات مرا برای شما بخوانند، (بدانید) هر کس پرهیزگاری کند، و نیکوکاری نماید برای آنان ترسی نیست، و اندوهگین نمی شوند کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و نسبت به آن سرکشی نشان دهند، آنان اهل آتشند و در آنجا جاودان هستند».

این نوع خطابات که در سوره اعراف از آیه ۲۶ آغاز می گردد و در آیه ۳۶ پایان می پذیرد حاکی از پیام های الهی در آغاز خلقت است و در نتیجه وجود تشریح عقیده به معاد را در عصر هبوط، مسلم می سازد.

[۱] اعراف/۲۴-۲۵.

[۲] اعراف/۳۵-۳۶.

ص : ۲۰

۲. نوح و روز رستاخیز

نوح «شیخ الأنبياء» با شریعت بسیط که در مبارزه با بت پرستی و لزوم یکتا پرستی خلاصه می شد به سوی قوم خود مبعوث گردید و بیش از همه بر نکوهش از بت پرستی فشار می آورد و در عین حال معاد را به طور صریح مطرح می کرد، وی در ضمن دعوت قوم خود به «طلب آمرزش» و یادآوری نعمت های الهی، مسأله معاد را یادآور می شود و می فرماید:

(وَاللَّهُ أَنْتَبَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا). (۱)

«خداوند شما را از (خاک) بیرون آورد سپس به آن باز می گرداند، و از آن بیرون می آورد».

اگر در این آیه به طور صریح از معاد یاد می کند، در آیات دیگر نیز تلویحاً به آن توجه می دهد و در موقع انابه و تضرع می گوید:

(...رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (۲)

«خدایا به تو پناه می برم از این که چیزی را بخواهم که به آن آگاهی ندارم اگر مرا نبخشی و ترحم نکنی از زیانکاران می گردم».

۳. ابراهیم و معاد انسانها

در لسان ابراهیم دعوت و اعتقاد به معاد، بیش از دو پیامبر پیشین، مطرح شده است و اگر در لسان آدم و نوح مسأله معاد به صورت یک امر تعبدی مطرح گردیده، در لسان ابراهیم، رنگ شهود به خود گرفته، و مسأله رنگ استدلالی پیدا کرده است.

ص : ۲۱

۱- [۱] نوح/۱۷-۱۸.

۲- [۲] هود/۴۷.

خداوند از ابراهیم خلیل مضمون این آیات را نقل می کند:

۱. (...مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...) (۱).

«آن کس از ساکنان مکه که به خدا و به روز دیگر ایمان بیاورد».

۲. (رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ) (۲).

«پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنان را روزی که حساب برپا می گردد ببامرز».

۳. (وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ) (۳).

«روزی که مردم برانگیخته می شوند مرا رسوا مساز».

۴. (...وَأَشْكُرُوا لَهُ إِِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (۴).

«او را سپاس گزارید به سوی او بر می گردید».

در این آیات ابراهیم از اصل معاد یاد می کند در حالی که در آیه دیگر از خداوند بزرگ می خواهد که کیفیت احیای مردگان را به او نشان دهد از این جهت خدا به او دستوری می دهد که آیه یاد شده در زیر بیانگر آن است:

۵. (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْ بِهِنَّ إِلَىٰكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِنَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (۵).

«به یاد آر زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا! نشانم ده که چگونه مردگان را زنده می کنی خدا گفت مگر ایمان نیاوردی، ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرام بگیرد(وخطوره‌های زجر ده کنار رود) خدا گفت چهار پرنده را انتخاب کن، آنها را در حالی که با تو انس گرفته اند سر ببر(قطعه، قطعه کن و بیامیز) و هر جزیی از آنها را بر سر کوهی بگذار پس آنها را بخوان، خواهی

ص : ۲۲

۱- [۱] بقره/۱۲۶.

۲- [۲] ابراهیم/۴۱.

۳- [۳] شعراء/۸۷.

۴- [۴] عنکبوت/۱۷.

۵- [۵] بقره/۲۶۰.

دید که آنها شتابان به سوی تو می آیند بدان که خدا، قدرتمند و حکیم است» (۱).

۴. موسی بن عمران و اعتقاد به سرای دیگر

دعوت به اعتقاد به سرای دیگر، هر چند در تورات کنونی بسیار کم است، و شاید میل باطنی یهود به زندگی دنیوی سبب شده است که آیات مربوط به معاد، از تورات حذف گردد ولی قرآن مسأله معاد را در خطابات خدا نسبت به موسی و یا مذاکرات موسی با قوم خود، نقل می کند و همگی حاکی از عنایات الهی به معاد در شریعت موسی می باشد، حتی در برخی از شرایط به مسأله معاد رنگ حسی می بخشد که اجمالاً یادآور می شویم:

۱. خدا در انتقاد از قوم موسی به رسول خود می گوید:

(سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (۲)

«به زودی کسانی را که در زمین به طور ناحق کبر ورزیده اند از توجه به آیات خود منصرف می سازیم... زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده و از آنها غفلت ورزیده اند، کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و دیدار اخروی را انکار کنند، اعمال آنان نابود شده جز به آنچه که انجام می دادند، جزا داده نمی شوند».

۲. موسی به هنگام نفرین بر آل فرعون چنین می گوید:

(...وَأَشَدُّ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ). (۳)

«بر دل‌های آنان مهر بزن که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند».

ص : ۲۳

۱- [۱] پیرامون آیه، و شأن نزول آن و اشتباهی که دامنگیر صاحب المنار شده در آینده سخن خواهیم گفت.

۲- [۲] اعراف / ۱۴۶ ۱۴۷.

۳- [۳] یونس / ۸۸.

۳. موسی در پاسخ کسانی که معجزه های او را به سحر توصیف کردند، چنین گفت:

(وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ). (۱)

«موسی گفت پروردگارم داناتر است به آن کس که از جانب او هدایت آورده است و به آن کسی که عاقبت پسندیده در آخرت برای او است، حَقًّا که ستمگران رستگار نمی شوند».

۴. فرعون از قوم خود درخواست نمود که اجازه دهند که او موسی را بکشد، زیرا از آن می ترسد که دین قوم او را دگرگون سازد موسی در پاسخ او چنین می گوید:

(...قَالَ مُوسَىٰ إِنَّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ). (۲)

«من به پروردگارم و پروردگار شماها پناه می برم از شر هر متکبری که به روز حساب باور ندارد».

مسأله عقیده به معاد در سرزمین مصر و در میان فراعنه عقیده مسلّمی بود، تا آنجا که مؤمن آل فرعون که در باطن به نبوت موسی ایمان داشت ولی تظاهر نمی کرد در تذکرات خود به قوم خویش مسأله خوف از معاد را به عبارات گوناگونی مطرح می کند و از منطق خود آنان به نفع موسی بهره می گیرد و می گوید:

(وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ). (۳)

«ای بستگانم برای شما از روزی که ندای ستمگران بلند می شود می ترسم».

ص : ۲۴

۱- [۱] قصص/۳۷.

۲- [۲] غافر/ ۲۷.

۳- [۳] غافر/۳۲.

(...وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ). (۱)

«سرای دیگر، سرای جاودان است».

(...وَ أَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ...). (۲)

«محققاً باز گشت ما به سوی خداست».

همه این آیات حاکی است که عقیده به معاد در آیین مصریان مطرح بود، و این مرد الهی از چنین اصل مسلم برای انذار قوم خود بهره می گرفت.

بنی اسرائیل لجوج که اصرار می ورزند که باید همه چیز را در قالب حیات مادی ببینند، تا آنجا که اصرار داشتند، تا خدا را نبینند به او ایمان نمی آورند روی این اصل شاید اصرار می ورزیدند که احیای موتی را با دیدگان خود مشاهده کنند، در سرگذشت بقره که تفصیل آن را بعداً خواهیم گفت احیای موتی به صورت امر حتمی در آمد، آنجا که می فرماید:

(...فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (۳).

«به آنان گفتیم، برخی از اجزای مقتول را (که قاتل آن ناشناخته است) به آن گاو بزنید (او زنده می شود و قاتل خود را معرفی می کند) و خداوند مردگان را چنین زنده می کند، و قدرت خود را نشان می دهد تا درباره آن بیندیشند».

۵. مسیح و روز جزا

اعتقاد به روز رستاخیز، در منطق حضرت مسیح از روزی که دیده به

ص : ۲۵

۱- [۱] غافر/۳۹.

۲- [۲] غافر / ۴۳.

۳- [۳] بقره/۷۳.

جهان گشود تجلی کرد او در گهواره پس از یک رشته بیانات چنین گفت:

(وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا). (۱)

«درود بر من روزی که متولد شدم و روزی که می میرم، و روزی که زنده و برانگیخته می شوم».

در خطابات خدا به مسیح مسأله قیامت و سرای دیگر به صورت یک اصل مسلم گرفته شده و به او چنین خطاب شده است:

(إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَرَأْنِي وَارْفَعِيكَ وَرَأْفِعِيكَ إِلَى مَطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ* فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذُّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ* وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ). (۲)

«آنگاه که خدا به عیسی گفت من تو را بر می گزینم و به سوی خود می برم و از کسانی که کافر شدند پاک می سازم، و کسانی را که از تو پیروی کردند تا روز قیامت از کسانی که کفر ورزیده اند بالاتر قرار می دهم سپس بازگشت شما به سوی من است در میان شما در آنچه که اختلاف می کنید داوری می نمایم. آنان را که کافر شده اند در دنیا و آخرت به شدیدترین عذاب کیفر می دهم، آنان یاورانی ندارند. آنان که ایمان آورده اند و عمل نیک انجام داده اند پاداششان خواهم داد، خدا ستمگران را دوست نمی دارد».

ص : ۲۶

۱- [۱] مریم/۳۳.

۲- [۲] آل عمران/۵۵-۵۷.

آيات موضوع

١. (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ). (آل عمران/١٩٠-١٩١)

٢. (رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ). (آل عمران/٩)

٣. (...وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ).

(آل عمران/١٩٤)

٤. (قُلْ لِمَنِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَٰكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). (انعام/١٢)

٥. (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). (آل عمران/١٨)

٦. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا...). (يونس/٤٤)

٧. (إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعِندَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدِئُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ). (يونس/٤)

٨. (...وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ...). (هود/١٧)

٩. (وَإِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبْ قَوْلَهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا ء إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ...). (رعد/٥)

١٠. (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ *... لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ). (ابراهيم/٥١٤٨)

١١. (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ). (حجر/٤٣)

١٢. (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى). (طه/١٥)

١٣. (...كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ). (انباء/١٠٤)

١٤. (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (حج/٦)

١٥. (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ). (حج/٧)

١٦ . (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) . (حج/٦٢)

١٧ . (وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ) . (حج/٦٦)

١٨ . (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) . (مؤمنون/١١٥)

١٩ . (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) . (مؤمنون/١١٦)

٢٠ . (...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعِيدٌ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ) . (مؤمنون/١٤ _ ١٦)

٢١ . (فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) . (روم/٥٠)

٢٢ . (...مَا خَلَقْنَاكُمْ وَمَا بَعَثْنَاكُمْ إِلَّا كَنْفُسًا وَاحِدَةً...) . (لقمان/٢٨)

٢٣ . (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ...) . (لقمان/٣٠)

٢٤ . (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...) . (لقمان/٣٣)

٢٥ . (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ...

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ . (سبأ/ ٥٣)

٢٦. (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ) . (ص / ٢٧)

٢٧. (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ) . (ص / ٢٨)

٢٨. (...إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ)(غافر/ ٣٩)

٢٩. (فَذَرَهُمْ يُخَوْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ). (زخرف/ ٨٣)

٣٠. (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ* مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ* إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ) . (دخان/ ٣٨ ٤٠)

٣١. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءَ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) (جاثية/ ٢١)

٣٢. (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ* هَذَا مَا تُوعَدُونَ...) . (ق/ ٣١_ ٣٢)

٣٣ . (وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى * مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى * وَأَنْ عَلَيهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَى) . (نجم/٤٥ ٤٧)

٣٤ . (وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) .

(نجم/٣٩ ٤٢)

٣٥ . (أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) . (قلم/ ٣٦٣٥)

٣٦ . (إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ) . (قيامت/١٢)

٣٧ . (إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ) . (قيامت/٣٠)

٣٨ . (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ * كَلَّا سَيَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ) . (نبا/١ ٥)

٣٩ . (الَّذِينَ نَجَعَلْنَا الْأَرْضَ مَهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا * وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا * وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا * وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَالًا * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا * وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا * وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا * وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَاجًا * لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا * وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا) . (نبا/١٦ ٦)

٤٠ . (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) . (انشقاق/٦)

٤١ . (إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى) . (علق/٨)

٤٢ . (إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا * يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ

ص : ٣١

۴۳. (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَسْتَاتًا لِيُرَوَّاْ أَعْمَالَهُمْ). (زلزله/ ۶)

ترجمه آیات

۱. «محققاً در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز، نشانه هایی است برای خردمندان، آنان که خدا را در همه احوال (ایستاده و نشسته و هنگامی که بر پهلوئی خود قرار گرفته اند)، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (می گویند) پروردگارا! این نظام را باطل و بیهوده نیافریده ای، منزهی تو، ما را از عذاب آتش بازدار».

۲. «پروردگارا! تو مردم را در روزی که در آن شکی نیست گرد می آوری، حَقًّا که خدا خلف وعده نمی کند».

۳. «پروردگارا! ما را روز قیامت رسوا مساز، تو به وعده های خود خلف نمی ورزی».

۴. «بگو برای کیست آنچه در آسمانها و زمین است، بگو برای خدا است، او بر خود رحمت را نوشته است (به آن ملتزم می باشد) و به خاطر همین همه شما را در روز قیامت گرد می آورد، روزی که در آن شکی نیست افراد زیانکار کسانی هستند که ایمان نیاورده اند».

۵. «خدا و فرشتگان و صاحبان علم گواهی می دهند که خدایی جز او نیست در حالی که قائم به عدل است، خدایی جز او نیست که عزیز و حکیم است».

۶. «خداوند هیچ ظلمی به انسانها روا نمی دارد».

۷. «به سوی او است بازگشت همگان، وعده ای است پا بر جا و استوار، اوست که آفرینش را آغاز می کند آنگاه آن را باز می گرداند تا افراد با ایمان را که عمل صالح انجام داده اند بر اساس «عدل» پاداش دهد، و آنان را که کفر ورزیده اند نوشابه ای است از آب جوشان و عذابی است دردناک به خاطر کفری که ورزیده اند».

۸. «هر یک از گروهها که بدان (قرآن یا پیامبر) کفر ورزد وعده گاهش دوزخ

است».

۹. «واگر در شگفتی، شگفتی در گفتار آنها است (آنجا که می گویند) آیا آنگاه که ما خاک شدیم بار دیگر آفرینش دومی داریم، آنان کسانی هستند که به پروردگار خود کفر ورزیده اند».

۱۰. «روزی که دگرگون شود زمین به غیر این زمین و (همچنین) آسمانها، و همگی در پیشگاه خدای یگانه و قدرتمند حاضر می شوند... تا هر کس را مطابق آنچه به دست آورده است جزا دهد، خدا سریع الحساب است (به سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند)».

۱۱. «دوزخ وعده گاه همه (مجرمان) است».

۱۲. «قیامت فرا می رسد، می خواهم (وقت وقوع) آن را پنهان سازم تا جزای کوششهای هر انسانی داده شود».

۱۳. «همان طوری که نخستین خلقت را آغاز کردیم آن را برمی گردانیم، وعده حتمی است بر ما و ما آن را انجام می دهیم».

۱۴. «این که خدا انسانها را بار دیگر زنده می کند به خاطر این است که او حق است و او است که مردگان را زنده می کند و او بر همه چیز توانا است».

۱۵. «و اینکه رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند، زنده می کند».

۱۶. «حقیقت این است که خدا حق مطلق است و هرچه جز او می خوانند باطل صرف است و خدا بلند مقام و بزرگ است».

۱۷. «او است که شما را زنده کرد سپس می میراند، آنگاه بار دیگر زنده می کند، و انسان نسبت به قدرت یا نعمت های خدا کفر می ورزد».

۱۸. «آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و این که شما به سوی ما باز نمی گردید؟».

۱۹. «برتر است خدایی که فرمانروای بر حق است و جز او خدایی نیست او پروردگار عرش زیبا است».

۲۰. «سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است شماها بعداً می میرید سپس روز رستاخیز برانگیخته می شوید!».

۲۱. «آثار رحمت حق را بنگر که چگونه زمین را پس از مرگ زنده می کند همان خدا نیز مردگان را زنده می کند، او بر همه چیز توانا است».

۲۲. «آفرینش و برانگیختن همگی شما (خلایق بی شمار) بسان یک تن است».

۲۳. «اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است».

۲۴. «ای مردم! از مخالفت با خدا پرهیزید و بترسید از روزی که هیچ پدری از فرزند خود و هیچ فرزندی از پدر خود هیچ نیازی را برطرف نمی سازد، وعده خدا حق است زندگی دنیا شما را فریب ندهد».

۲۵. «کافران گفتند که رستخیز نمی آید بگو آری سوگند به خدایم به سوی شما می آید تا افراد با ایمان و دارای عمل صالح را پاداش دهد و برای آنان است آموزش و روزی پاکیزه و آنان که در انکار آیات ما (به گمان این که می توانند از قدرت ما بگریزند) کوشیده اند، برای آنان است عذابی دردناک از پلیدی».

۲۶. «ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنها قرار دارد بیهوده نیافریده ایم، چنین اندیشه از آن کسانی است که کافر شده اند، وای بر کافران از آتش».

۲۷. «آیا ما کسانی را که ایمان آورده اند و عمل نیک انجام داده اند با مفسدان در روی زمین یکسان قرار می دهیم، آیا با پرهیزکاران و تبهکاران یکسان معامله می کنیم؟».

۲۸. «زندگی دنیا کالا یا لذت زودگذری است در حالی که سرای دیگر، سرای ثابت و برقرار است».

۲۹. «آنان را رها کن تا (در تمایلات حیوانی خود) فرو روند و (چون کودکان) بازی کنند، تا روزی را که وعده داده شده اند ملاقات کنند».

۳۰. «ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنها است بازیگرانه و بی هدف خلق نکردیم، ما آنها را جز به حق (حکمت) نیافریدیم، هر چند اکثر آنان نمی دانند، محققاً روز قیامت (یَوْمُ الْفَصْلِ) وعده گاه همه آنان است».

۳۱. «آیا گنهکاران پنداشته اند که آنان را با افراد با ایمان که عمل صالح انجام داده اند، یکسان قرار خواهیم داد، زندگی و مرگشان یکسان خواهد بود، چه بد داوری می کنند!!».

۳۲. «بهشت برای متقیان (برای آینده ای نه چندان) دور، آماده شده است این

چیزی است که به آن وعده داده شده اند».

۳۳. «او است که دو جفت نر و ماده را از نطفه آنگاه که در رحم ریخته می شود آفرید بر او است آفرینش دیگر».

۳۴. «برای انسان نیست جز آنچه که سعی و کوشش نموده است و او به زودی حاصل کوشش خود را می بیند، آنگاه به کامل ترین وجه جزا داده می شود حقا که پایان تلاشها به سوی خدا است».

۳۵. «آیا گروه تسلیم شده در برابر اوامر خدا را با بزهکاران یکسان قرار می دهیم چه شده است شما را چگونه داوری می کنید؟».

۳۶. «در آن روز به سوی پروردگار تو است قرارگاه».

۳۷. «در این روز نهایت سیر به سوی خدا است».

۳۸. «مردم از چه خبر مهمی پرسش می کنند، از خبر مهم قیامت که در آن به اختلاف برخاسته اند، چنین نیست، منکران به زودی می دانند، سپس به زودی بر خطای خود واقف می شوند».

۳۹. «چرا در باره رستاخیز اختلاف می کنید) مگر ما زمین را مهد آسایش قرار ندادیم، و کوهها را عماد و نگهبان آن ساختیم، و ما شماها را جفت نیافریدیم، خواب را برای شما مایه استراحت قرار دادیم، شب را پرده آفرینش گردانیدیم، روز را وسیله معاش قرار دادیم، بر فراز این جهان، هفت آسمان محکم آفریدیم، و چراغی فروزان بر افروختیم، و از تراکم ابرها، آب فرو ریختیم، و به وسیله آن دانه و گیاه رویاندیم و باغهای پر درخت پدید آوردیم».

۴۰. «ای انسان تو در سعی همراه با رنج و تعب خود، به سوی پروردگار می روی و با او ملاقات می کنی».

۴۱. «روز (فصل) وعده گاه خلق است روزی که در صور دمیده می شود و همگان فوج فوج می آیند».

۴۲. «بازگشت به سوی خدا است».

۴۳. «در آن روز مردم به صورت گروههای پراکنده (از قبرها) خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود».

قرآن با دلایل روشن، قطعی بودن معاد و برانگیختگی بشر را پس از مرگ، ثابت نموده، و آن را یک رویداد حتمی تلقی می کند و از طرق یاد شده در زیر بر آن استدلال می کند:

۱. معاد ترسیم گر هدف خلقت.

۲. معاد نتیجه قطعی عدل الهی.

۳. معاد تجلی گاه وعده های الهی.

۴. معاد مظهر رحمت خدا.

۵. معاد سیر نهایی تکامل انسانی.

۶. ربوبیت خدا ملازم با معاد انسانها است.

اکنون به بیان هر یک از این دلایل می پردازیم:

۱. معاد ترسیم گر هدف خلقت

یکی از پرسش هایی که پیوسته بشر متفکر با آن روبه رو بوده است مسأله هدف آفرینش و غرض از خلقت است، او پیوسته با خود فکر می کرده که جهان و بالأخص گل سرسبد جهان جانداران، چرا آفریده شده، و هدف از خلقت آن چیست؟ در این جا انسان های متفکر به دو گروه تقسیم شده اند:

۱. گروه مادی و ملحد که بسیار در اقلیت بوده و در تفسیر خلقت تنها به دو علت اکتفا میورزیدند:

الف. علت مادی

ب. علت صوری

از نظر آنان جهان از یک رشته ذراتی (اتم) تشکیل شده که از چینش ذرات در کنار هم و تأثیر و تأثر اجزای طبیعت در یکدیگر، صورتی تحقق یافته و در نتیجه پدیده های مادی به وجود آمده است و با اعتماد به این دو علت، خود را در تفسیر جهان، از هر نوع علت دیگر بی نیاز می دیدند.

۲. گروه الهی که برای جهان علاوه بر دو علت یاد شده، دو علت دیگر (علت فاعلی و علت غایی) نیز معتقد بوده اند. مقصود از علت فاعلی قدرتی است که ماده و صورت را به وجود آورده، همچنان که مقصود از علت غایی هدف فعل و غرض خلقت است و در این باره در کتابهای فلسفی و کلامی بحث های عمیقی انجام گرفته است.

با توجه به این اصل، روشن می شود که فعل حق، از آنجا که او فاعل حکیم است نمی تواند فاقد غرض و هدف باشد و در این صورت رنگ عبث به خود گرفته و حکیمانه بودن فعل را خدشه دار می سازد.

چیزی که می تواند بیانگر غرض از خلقت جهان و انسان باشد، همان اعتقاد به معاد انسان و جهان است که این جهان با تمام محتویات خود به جهان دیگری که کاملتر و برتر است، تبدیل گردد. گویی هدف از خلقت جهان و انسان زمینه سازی برای آفرینش دوم و خلقت کامل تر است و اگر چنین آفرینش مجددی را در نظر نگیریم آفرینش زمین و آسمان و انسان که پس از چند صباحی به حکم قرآن و داوری علم، راه فنا را در پیش خواهند گرفت، عبث و بیهوده خواهد بود، و هرگز فعل آفریدگار حکیم نمی تواند چنین باشد.

قرآن در بخشی از آیات خود به مسأله معاد از این دیدگاه می نگرد و یادآور می شود که دفتر خلقت بدون «برگ زرین معاد» دفتری بی ارزش می باشد. این آیات خود به دو دسته تقسیم می شوند:

الف. آیاتی که تحقق نیافتن معاد را مساوی با بیهودگی فعل الهی می دانند.

ب. آیاتی که آفریدگار جهان را به عنوان حق مطلق توصیف می نمایند.

اینک آیات گروه نخست:

الف. انسان و جهان بیهوده آفریده نشده است.

۱. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). (۱)

«آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و این که شما به سوی ما باز نمی گردید؟».

سپس در آیه بعد خداوند را از هر گونه صفت نقص منزّه دانسته می فرماید:

(فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ). (۲)

«برتر است خدایی که فرمانروای بر حق است و جز او خدایی نیست او پروردگار عرش زیبا است».

۲. (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ). (۳)

«ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنها قرار دارد بیهوده نیافریده ایم، چنین اندیشه از آن کسانی است که کافر شده اند، وای بر کافران از آتش».

این آیات به گونه ای حاکی از عقیده کافران عصر رسالت است که در میان علل چهارگانه، علت چهارم (علت غایی) را معتقد نبودند، هر چند علت فاعلی را به نوعی آمیخته با شرک پذیرفته بودند اگر چه برخی از کافران

ص : ۳۸

۱- [۱] مؤمنون/۱۱۵.

۲- [۲] مؤمنون/۱۱۶.

۳- [۳] ص /۲۷.

عصر رسالت به نفی علت فاعلی نیز گرایش داشتند و می گفتند مرگ و حیات مربوط به گردش روزگار است و این گذشت زمان است که ما را به جهان نیستی روانه می سازد. (۱)

۳. (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ). (۲)

«ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنها است بازیگرانه و بی هدف خلق نکردیم، ما آنها را جز به حق (حکمت) نیافریدیم، هر چند اکثر آنان نمی دانند، محققاً روز قیامت (۳) (یَوْمُ الْفُضْلِ) وعده گاه همه آنان است».

نکته جالب توجه در این سه آیه این است که آنگاه که در آیه نخست نداشتن هدف را نفی می کند، در آیه سوم مسأله معاد را پیش می کشد و از این طریق حکیمانه بودن راز خلقت را ثابت می کند و با توجه به برخی از آیه های پیشین که در آن اندیشه مخالفان معاد را بازگو نموده است. لزوم (۴) معاد بر اساس اصل حکمت الهی و هدفداری آفرینش کاملاً روشن می گردد.

۴. قرآن در سوره «نبا» از «خبر عظیم» و اختلاف مشرکان در آن سخن می گوید و می فرماید:

(عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ * كَلَّا سَيَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ) (۵)

ص : ۳۹

۱- [۱] (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَىٰ وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...) (جاثیه/۲۴).

۲- [۲] دخان / ۳۸ ۴۰.

۳- [۳] یکی از اسامی قیامت «یوم الفصل» است زیرا در قیامت حق و باطل از هم جدا می شوند.

۴- [۴] (إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ) (دخان/۳۵). «زندگی جز زندگی نخست که با مرگ پایان می پذیرد نیست و ما برانگیخته نمی شویم».

۵- [۵] نبأ/ ۱/ ۵.

«مردم از چه خبر مهمی پرسش می کنند، از خبر مهم قیامت که در آن به اختلاف برخاسته اند، چنین نیست، منکران به زودی می دانند، سپس به زودی بر خطای خود واقف می شوند».

در این بخش مسأله معاد را به صورت یک واقعه قطعی تلقی می کند، و یادآور می گردد که منکران به زودی بر نادرستی تفکر خود واقف می شوند.

سپس در بخش دوم نظام آفرینش جهان را که بس بدیع و اعجاب انگیز است مطرح کرده می فرماید:

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا* وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا* وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا* وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا* وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا* وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا* وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا* لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا* وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا). (۱)

«چرا در باره رستخیز اختلاف می کنید) مگر ما زمین را مهد آسایش قرار ندادیم، و کوهها را عماد و نگهبان آن نساختم، و ما شماها را جفت نیافریدیم، خواب را برای شما مایه استراحت قرار دادیم، شب را پرده آفرینش گردانیدیم، روز را وسیله معاش قرار دادیم، بر فراز این جهان، هفت آسمان محکم آفریدیم، و چراغی فروزان بر افروختیم، و از تراکم ابرها، آب فرو ریختیم، و به وسیله آن دانه و گیاه رویاندیم و باغهای پر درخت پدید آوردیم».

سپس در بخش سوم می فرماید:

(إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا* يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا). (۲)

«روز (فصل) وعده گاه خلق است روزی که در صور دمیده می شود و همگان فوج فوج می آیند».

نکته قابل توجه نظم منطقی این آیات است.

ص : ۴۰

۱- [۱] نبأ/ ۱۶۶.

۲- [۲] نبأ/ ۱۷، ۱۸.

در بخش نخست از رستاخیز و اختلاف مردم سخن می گوید.

در بخش دوم سخن از نظام آفرینش و عجایب خلقت است.

در بخش سوم باز سخن از رستاخیز و زنده شدن انسانها است.

ارتباط منطقی این سه بخش بیانگر برهان عقلی بر لزوم قیامت است، و آن این که این نظام بدیع با این سنن استوار، و این آسمانهای برافراشته، از آنجا که فعل خدای حکیم است، نمی تواند لغو و باطل و بی هدف باشد، و اگر چنین است طبعاً خلقت جهان و انسان نمی تواند بدون معاد باشد، زیرا اگر جهان و انسان با این نظام شگفت پس از چند صباحی، راه عدم را بپیماید و از آنها پاسخی جز پاسخ «نیستی» شنیده نشود، یک چنین خلقت عظیم، این آسمان رفیع با تمام انجم و ستارگان خود، این زمین با این مهد گسترده خویش، جز یک «فعل عبث» و بی غرض جلوه نخواهد کرد، آیا صحیح است حق مطلق (آفریدگار جهان) دست به خلقتی بزند که فرجام آن فنا و نیستی مطلق خواهد بود؟

ب. حق مطلق، ملازم با هدفداری فعل او است

در آیاتی که هم اکنون به نقل آنها می پردازیم موضوع بحث (معاد ترسیم گر هدف خلقت است)، از طریق دیگر تعقیب شده است، و آن این که: خدا، حق مطلق است که هیچ نوع بطلان به ذات و صفات و افعال او راه ندارد، و چنین توصیف جامع، ملازم با هدفداری آفرینش است که معاد تجسم بخش آن می باشد. اینک بررسی این قسمت از آیات:

۵. (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۱)

ص : ۴۱

«این که خدا انسانها را بار دیگر زنده می کند به خاطر این است که او حق است و او است که مردگان را زنده می کند و او بر همه چیز توانا است».

خدا در این آیه خود را حق مطلق معرفی کرده است و از آن نتیجه گرفته که او بر پا کننده رستاخیز و زنده کننده انسانها است.

اکنون باید دید چه رابطه ای میان «حق» بودن خدا و بر پا کردن قیامت است؟

پاسخ این سؤال با توجه به معنای «حق» کاملاً روشن است زیرا «حق» نقطه مقابل باطل است و طبعاً هستی حق که هیچ گونه بطلانی به او راه ندارد، ابدی بوده و ذات او جامع کمال و پیراسته از هر نقصی و عیبی خواهد بود، و پیراستگی ذات از نقص و عیب ملازم با پیراستگی فعل او از نقص است، و در غیر این صورت هستی او حق نبوده و بطلان به آن راه خواهد یافت.

و به دیگر سخن: فعل حق، تجلی گاه صفات او است، و همچنان که صفات ذاتی حق، تجلی گاه ذات او می باشد، اگر ذات خدا، حق است و هیچ نوع بطلانی به او راه ندارد، باید در مقام توصیف او را حکیم خواند، و از آنجا که حکیم است باید فعل او دور از عبث و پیراسته از لغو قلمداد گردد.

از این بیان نتیجه می گیریم که توصیف خدا به «حق» دلیل بر حکیمانه بودن فعل او و هدفداری آفرینش است، و همان گونه که یادآور شدیم پیراستگی از عبث، بدون معاد و سرای دیگر، تحقق نخواهد یافت.

به همین جهت در آیه بعد می فرماید:

(وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (۱).

ص : ۴۲

۱- [۱] حج / ۷.

این تنها آیه ای نیست که در آن «حق» بودن خدا را گواه بر قطعیت معاد تلقی نموده و رستاخیز را لازمه چنین توصیف دانسته است، بلکه این آیه نظایری دارد که یادآور می شویم:

۶. ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ. (۱)

«حقیقت این است که خدا حق مطلق است و هرچه جز او می خوانند باطل صرف است و خدا بلند مقام و بزرگ است».

آنگاه در دو آیه بعد مسأله حیات مجدد انسان را مطرح کرده و می فرماید:

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (۲).

«او است که شما را زنده کرد سپس می میراند، آنگاه بار دیگر زنده می کند، و انسان نسبت به قدرت یا نعمت های خدا کفر میورزد».

۷. در سوره لقمان در آیه (۲۸) سخن از معاد به میان آورده می فرماید:

... مَا خَلَقُكُمْ وَمَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ...

«آفرینش و برانگیختن همگی شما (خلایق بی شمار) بسان یک تن است».

سپس در آیه (۳۰) خدا را به حق توصیف کرده و می فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ ...

آنگاه در آیه (۳۳) بار دیگر مسأله معاد را مطرح کرده و می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ

ص : ۴۳

۱- [۱] حج/۶۲.

۲- [۲] حج/۶۶.

جَازَ عَن وَالِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...).

«ای مردم! از مخالفت با خدا بپرهیزید و بترسید از روزی که هیچ پدری از فرزند خود و هیچ فرزندی از پدر خود هیچ نیازی را برطرف نمی سازد، وعده خدا حق است زندگی دنیا شما را فریب ندهد».

اگر در مجموع قرآن تنها یک چنین توصیف و یک چنین نظم منطقی وجود داشت می توانست گواه بر آن باشد که این کتاب، تراوش اندیشه و فکر بشری، آن هم در محیط دور از علم و دانش «جزیره العرب» نیست و گواه بر این است که روی تمام کلمات آن محاسبه انجام گرفته و لذا در این آیات پس از «حق بودن خدا» وجود معاد را استنتاج نموده است.

بنابر این قرآن گاهی «حق» بودن خدا را ملازم با مسأله معاد معرفی می کند، و احیاناً بابه رخ کشیدن نظام خلقت که نمی تواند بی هدف باشد ما را به قطعیت وقوع رستاخیز متوجه می سازد.

و مجموع این آیات از این نظر که معاد بیانگر هدف خلقت است آن را یک امر حتمی و رویداد لازم مطرح می کند.

مؤمنان اندیشمند و هدفداری آفرینش

اگر معاد ترسیم گر هدف آفرینش است و قرآن آن را یکی از دلایل حتمی بودن معاد مطرح می کند، مؤمنان اندیشمند در سایه صفای دل به این نکته پی برده اند و پیوسته در نیایش خود هدفداری جهان را متذکر می گردند و تلویحاً مسأله حیات جدید را یادآور می شوند و قرآن در توصیف آنان می فرماید:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. (۱)

«محققاً در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی است برای خردمندان، آنان که خدا را در همه احوال (ایستاده و نشسته و هنگامی که بر پهلوی خود قرار گرفته اند)، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند (می‌گویند) پروردگارا! این نظام را باطل و بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو، ما را از عذاب آتش بازدار.»

در حدیث معروف و منسوب به پیامبر گرامی به هدف بودن آخرت نسبت به دنیا اشاره شده است.

محدثان نقل کرده‌اند که آن حضرت فرموده است: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»: دنیا زراعتگاه آخرت و سرای دیگر است، یعنی در این جهان می‌کارند و در آن جهان برداشت می‌کنند و هرگز برای یک زارع مزرعه مطرح نیست، آنچه برای او مطرح است حاصلی است که از آن بر می‌دارد.

امام علی (علیه السلام) و هدف داری آفرینش

در سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز جمله‌هایی وجود دارد که مسأله هدف بودن آخرت را مطرح می‌سازد چنان که می‌فرماید:

«وَإِنَّ الْخُلُقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مُرْقَلِينَ فِي مِضْمَارِهَا إِلْيَالِغَايَةِ الْقُصُوفِ». (۲)

«مردم بدون قیامت قرار (قرارگاهی) ندارند و در میدانهای قیامت به سرعت به آخرین سر منزل و هدف نهایی رهسپارند.»

ص : ۴۵

۱- [۱] آل عمران/ ۱۹۰، ۱۹۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۶.

و باز در آن خطبه می فرماید:

«قَدْ شَخَّصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ، وَصَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْغَايَاتِ» .

«از قرار گاه های قبر برانگیخته شده و به سوی آخرین سر منزل رهسپار گردیدند».

در خطبه دیگر می فرماید:

«فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ، وَكَفَى بِذَلِكَ وَاعِظاً لِمَنْ عَقَلَ، وَمُعْتَبِراً لِمَنْ جَهَلَ وَقَبْلَ بُلُوغِ الْغَايَةِ مَا تَعَلَّمُونَ، مِنْ ضَيْقِ الْأَرْمَاسِ وَشِدَّةِ الْإِبْلَاسِ، وَهَذَا لِلْمُطَّلِعِ».(۱)

«نهایت زندگی قیامت است و آن کافی است برای خردمندان از نظر پند، و برای جاهلان از نظر عبرت، و پیش از رسیدن نهایت (قیامت) آنچه می دانید از تنگی قبرها، و شدت غم و اندوه و وحشت از قیامت».

و در وصیت و سفارش خود به فرزند خویش امام حسن مجتبی (علیه السلام) ، چنین می نویسد:

«وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِذَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ، وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ وَ أَنَّكَ فِي قُلْعِيهِ وَدَارِ بُلْغِهِ وَطَرِيقِ الْإِلْيَاخِرَةِ».(۲)

«بدان ای فرزندم تو برای سرای دیگر آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا، نه بقای در این جهان، برای مرگ، نه برای زندگی در این دنیا، و تو در جایی قرار داری که هر آن ممکن است از آن کوچ کنی و در منزلی هستی که باید از آن زاد و توشه برگیری برای سرای آخرت».

۲. معاد مقتضای عدل الهی

عمل بر طبق عدل از شاخه های مسأله حسن و قبح عقلی است کسانی

ص : ۴۶

۱- [۱] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۰.

۲- [۲] نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱.

که در بخش عقل عملی به چنین اصلی معتقدند، یادآور می‌شوند که عمل بر طبق آنچه که عقل آن را زیبا می‌شمرد، و دوری از کاری که خرد آن را نازیبا می‌داند، یک اصل کلی و گسترده است و اختصاص به انسان ندارد، و خرد، کار «حسن» و نیک را در همه شرایط و از هر فاعل مرید و مختار، زیبا و کار قبیح و زشت را به همین کیفیت نازیبا می‌داند و در این داوری (به حکم کلی بودن موضوع) فرقی میان فاعل ممکن (انسان) و واجب (خدا) قائل نیست.

در قبال این گروه، گروهی دیگر عقل را ناتوان تر از آن می‌داند که زیبایی‌ها و زشتی‌های افعال را درک کند، و در این مورد معتقد است که تنها از طریق پیامبران و تشریح الهی می‌توان به زشتی‌ها و زیبایی‌های افعال دست یافت.

اکنون یادآور می‌شویم که خواه ما سخن گروه نخست را درست و پا برجا بیندیشیم و دستگاه خرد را در تشخیص زیبایی‌ها توانا بدانیم، و یا سخن گروه دوم را منطقی و صحیح بپنداریم در هر حال، هر دو گروه اذعان دارند که خدای بزرگ با بندگان خود به عدل رفتار می‌کند و به آنان ستم روا نمی‌دارد، حالا به خاطر این که رفتار به عدل زیبا و خلاف آن نازیبا است و مقتضای کمال ذات الهی این است که بر طبق آن رفتار کند و از هر گونه نقص در مقام فعل پیراسته باشد. یا به این جهت که خود شرع، خدا را به عدل توصیف کرده و از ظلم و ستم منزّه دانسته است چنان که می‌فرماید:

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). (۱)

«خدا و فرشتگان و صاحبان علم گواهی می‌دهند که خدایی جز او نیست در حالی که قائم

ص : ۴۷

به عدل است، خدایی جز او نیست که عزیز و حکیم است».

و نیز می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا...) (۱).

«خداوند هیچ ظلمی به انسانها روا نمی دارد» (۲).

شکی نیست که اگر همه بندگان خدا مطیع و نیکوکار بودند هرگز عدل الهی ایجاب نمی کرد که به آنها پاداش دهد، زیرا همگان با سرمایه های الهی وارد بازار کار شده و هرچه انجام داده اند از حرکت های بدنی گرفته تا اندیشه های مغزی، همه و همه با سرمایه های الهی انجام گرفته است، در این صورت کوچکترین طلبی از خدا نخواهند داشت. از این گذشته، با توجه به نعمت های بی شمار خداوندی که بندگان از آنها برخوردارند دیگر جایی برای استحقاق پاداش اخروی باقی نمی ماند و اگر خدا به این گروه وعده پاداش داده است چیزی جز جود و احسان الهی به آنان نیست (۳).

در مقابل اگر همه بندگان خدا افراد بزهکار و گنهکار بودند هرگز بر خدا لازم نبود آنها را تنبیه کند و به کیفر برساند، زیرا کیفر حق او است و هرگز لازم نیست که او حق خود را استیفا نماید.

آری اگر به گروه نخست وعده پاداش و به گروه دوم وعید کیفر دهد در این صورت مسأله لزوم عمل به «وعده» و «وعید» مطرح می شود که عمل به آن

ص : ۴۸

۱- [۱] یونس/۴۴.

۲- [۲] آیات در این زمینه بیش از این است که در این جا نقل شود.

۳- [۳] «ولكنه سبحانه جعل حقه على العباد أن يطيعوه، وجعل جزاءهم عليه مضاعفة الثواب تفضلاً منه وتوسعاً بهما هو من المزيدي أهله» (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۱۶) خداوند حق خود را بر بندگان این قرار داده است که او را پیروی کنند، و از روی تفضل وجود و رحمت واسعه ای که سزاوار مقام ربوبی است، جزای آن را پاداش مضاعف قرار داده است.

بر آفریدگار حکیم لازم و تخلف از آن ناپسند و مذموم (۱) است ولی سخن ما در این بحث منهای مسأله وعده و وعید است به گونه ای که اگر وعد و وعید هم در کار نبود، پاداش و کیفر بر خداوند امری لازم و حتمی بود.

بنابر این منهای مسأله وعد و وعید، اگر همه انسانها صالح یا گنهکار بودند، مسأله کیفر و پاداش بر مبنای عدل الهی قابل توجیه نبود، ولی انسانها بر دو گروهند:

۱. صالحان.

۲. تبهکاران.

در این جا لازم است مقتضای عدل الهی را در باره این دو گروه از بندگان مورد بررسی قرار دهیم.

همان طور که یادآور شدیم بندگان خدا در این جهان در برابر تکالیف الهی به دو گروه متفاوت تقسیم می شوند. در این جا خرد، از آن حکم کلی خود در زمینه حسن و قبح استمداد می جوید و می گوید برخوردار یکسان با این دو گروه بر خلاف شیوه «عدل» است بنابر این اگر هر دو گروه را پاداش نیک، و یا هر دو را کیفر دهد، و یا اصلاً اطاعت و مخالفت هر دو گروه را نادیده بگیرد و کوچکترین ترتیب اثری به آن ندهد، رفتار عادلانه نکرده است و همان گونه که پاداش دادن همگان و یا کیفر دادن به هر دو گروه بر خلاف عدل الهی است، هر چند با واقعیت معاد منافات ندارد، همچنین بی طرفی و بی تفاوتی نسبت به دو گروه صالح و تبهکار که اصل معاد را نفی می کند، نیز بر خلاف عدل الهی می باشد و سخن ما در این بحث بر مبنای همین مطلب سوم است که قرآن نیز روی آن تکیه می کند.

و به دیگر سخن: اگر بین این دو گروه در این جهان از نظر جزا تفاوتی

ص : ۴۹

۱- [۱] این دلیل در بخش سوم «معاد تجلیگاه وعده های الهی» می آید.

وجود داشت در این صورت عدل الهی برای خود مظهري پیدا می کرد، ولی فرض این است که در این جهان برخورد با آنان جز در مواردی یکسان است، طبعاً برای تحقیق مفهوم عدالت به صورت اتم و اکمل، حیات دیگری لازم است که جلوه گاه عدالت حق باشد، و بدین طریق معاد یک امر حتمی و قطعی تلقی می گردد. اینک قسمتی از آیاتی را که در این قلمرو وارد شده است از نظر خوانندگان می گذرانیم.

آیات در این مورد بر دو گروهند:

۱. گروهی که مسأله تساوی در کیفر و پاداش را با لحن تعجب آمیزی انکار می کند و آن را با عدل الهی سازگار نمی داند.
۲. گروهی که مسأله پاداش و کیفر را از تبعات معاد دانسته و یکی از غایات تجدید حیات را، تحقق بخشیدن به پاداش ها و کیفرها می داند، اینک ما نمونه هایی از هر دو گروه را یادآور می شویم:

۱. (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ). (۱)

«آیا ما کسانی را که ایمان آورده اند و عمل نیک انجام داده اند با مفسدان در روی زمین یکسان قرار می دهیم، آیا با پرهیزکاران و تبهکاران یکسان معامله می کنیم؟».

۲. (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ). (۲)

«آیا گروه تسلیم شده در برابر اوامر خدا را با بزهکاران یکسان قرار می دهیم چه شده است شما را چگونه داوری می کنید؟».

ص : ۵۰

۱- [۱] ص/۲۸.

۲- [۲] قلم/۳۵ ۳۶.

۳. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءَ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ). (۱)

«آیا گنهکاران پنداشته اند که آنان را با افراد با ایمان که عمل صالح انجام داده اند، یکسان قرار خواهیم داد، زندگی و مرگشان یکسان خواهد بود، چه بد داوری می کنند!!».

اگر در این آیات مسأله یکسان بودن مجرم و محسن را با شدت هر چه تمامتر انکار می کند در گروه دوم از آیات تحقق بخشیدن به معاد را مقدمه به کیفر رساندن گنهکاران و پاداش دادن به مطیعان می داند.

و به دیگر سخن: آیات گروه نخست همین اندازه دلالت می کنند که خداوند هرگز با نیکان و تبهکاران یکسان معامله نمی کند، ولی این که این برخورد عادلانه در کجا تحقق خواهد یافت، در این باره از آنها چیزی استفاده نمی شود ولی آیات گروه دوم می گویند این اصل، مربوط به پاداش و کیفر و ثواب و عقاب است که در سرای دیگر تحقق خواهد یافت.

اینک نمونه هایی از این آیات:

۱. (إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ). (۲)

«به سوی او است بازگشت همگان، وعده ای است پا بر جا و استوار، اوست که آفرینش را آغاز می کند آنگاه آن را باز می گرداند تا افراد با ایمان را که عمل صالح انجام داده اند بر اساس «عدل» پاداش دهد، و آنان را که کفر ورزیده اند نوشابه ای است از آب جوشان و عذابی است دردناک به خاطر کفری که ورزیده اند».

ص : ۵۱

۱- [۱] جاثیه/۲۱.

۲- [۲] یونس/۴.

۲. (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ *... يَجْزِي اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (۱).

«روزی که دگرگون شود زمین به غیر این زمین و (همچنین) آسمانها، و همگی در پیشگاه خدای یگانه و قدرتمند حاضر می شوند... تا هر کس را مطابق آنچه به دست آورده است جزا دهد، خدا سریع الحساب است (به سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند)».

۳. (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ... * لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ * وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ) (۲).

«کافران گفتند که رستاخیز نمی آید بگو آری سوگند به خدایم به سوی شما می آید تا افراد با ایمان و دارای عمل صالح را پاداش دهد و برای آنان است آمرزش و روزی پاکیزه و آنان که در انکار آیات ما (به گمان این که می توانند از قدرت ما بگریزند) کوشیده اند، برای آنان است عذابی دردناک از پلیدی».

۴. (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى) (۳).

«قیامت فرا می رسد، می خواهم (وقت وقوع) آن را پنهان سازم تا جزای کوششهای هر انسانی داده شود».

۵. (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ) (۴).

«روزی که انسانها به صورت پراکنده برانگیخته می شوند تا اعمال خود را مشاهده کنند».

نکته جالب در این آیات این است که پس از طرح مسأله حیات جدید و برپایی قیامت، جمله های (لِتُجْزَى) ، (لِيُرَوْا) ، (لِيَجْزَى) ، (لِيُرَوْا) آمده است و

ص : ۵۲

۱- [۱] ابراهیم/۴۸ ۵۱.

۲- [۲] سبأ/۳ ۵.

۳- [۳] طه/۱۵.

۴- [۴] زلزله/۶.

همگی حاکی از یک حقیقت است و آن این که برپایی رستاخیز به جهت تحقق بخشیدن به مسأله پاداش و کیفر بندگان است که خود مقتضای «عدل الهی» می باشد.

در این آیات هر چند از مسأله «عدل الهی» سخن به میان نیامده است ولی با توجه به آیات گروه نخست می توان یکی از علل آن را اقتضای عدل الهی دانست.

در این جا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که در بحث ثواب و عقاب و پاداش و کیفر خواهیم گفت که قسمتی از آنها مربوط به تجسم اعمال انسان است و این که اعمال هر فردی دارای دو نوع وجود است: وجود دنیوی، وجود اخروی. مثلاً در این جهان نماز یک رشته حرکات و سکناات و اذکار و اوراد است، در حالی که همین حرکات در آن جهان وجود دیگری دارد که به آن صورت «تمثل» و تجسم می یابد.

و نیز خواهیم گفت که نفس انسان بر اثر کثرت اطاعت یا فزونی گناه، ملکاتی را به دست می آورد که خواه ناخواه در آن جهان مطابق ملکات خود دست به آفرینشگری خاصی می زند که مایه شادمانی یا دردمندی او است.

این دو نوع پاداش و کیفر از قلمرو بحث ما بیرون است، بلکه هدف در این آیات آن نوع پادشهای قراردادی است که در کتاب و سنت به آن اشاره شده است.

در سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به گونه ای به این مطلب که روز رستاخیز روز تحقق پاداشها و کیفرها و در نتیجه تجلی گاه عدل الهی است اشاره شده است آنجا که می فرماید:

«يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ» (۱).

ص : ۵۳

«روزی که خدا پیشینیان و پسینان را گرد می آورد برای حسابرسی و سزای کردارها».

باز می فرماید:

«فَجَدَّاهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ، وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ، ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَخَبَايَا الْأَفْعَالِ وَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَأَنْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ...» (۱)

«بدن آنان را پس از پوسیدگی زنده می کند، و پس از متلاشی شدن و تفرق، گرد می آورد آنگاه آنها را برای پرسش از کردارهای پنهان جدا می سازد، و آنان را به دو گروه تقسیم می کند، گروهی را مشمول نعمت ساخته و از گروه دیگر انتقام می گیرد».

۳. معاد تجلی گاه وعده های الهی

در این جا راه دیگری نیز برای حتمی بودن معاد می توان بیان کرد که هم پایه شرعی دارد و هم پایه عقلی، و آن این که خدا در کتب پیشینیان و نیز در قرآن هم اصل قیامت و هم پاداش و کیفرهایی را که نصیب بندگان می گردد وعده داده است. از این نظر مسأله قیامت و جزا یک وعده سماوی الهی شمرده می شود.

با توجه به این اصل، عقل یک داوری قطعی دیگری دارد و آن این که عمل به وعده، از حسن عقلی برخوردار بوده و تخلف از آن زشت و ناروا می باشد آنگاه نتیجه می گیرد که تحقق قیامت و پاداشها و کیفرها با توجه به وعده الهی قطعی خواهد بود.

این نوع استدلال بر قطعیت قیامت، با دو استدلال پیشین کاملاً متفاوت

ص : ۵۴

است.

در دو استدلال قبل همه پایه های استدلال را حکم عقل و خرد تشکیل می داد و آیات وارد در این زمینه بیانگر حکم عقل بودند خواه بگوییم «خلقت بدون قیامت عبث است» یا بگوییم «یکسان نگری به بندگان در کیفر و پاداش بر خلاف عدل بشمار می رود».

ولی در این جا استدلال بر حتمیت معاد دو پایه دارد که یکی از آن جنبه شرعی دارد، یعنی اگر خدا نویدی از قیامت نمی داد، و برای نیکوکاران و بدکاران، سزایی معین نمی کرد هرگز موضوعی برای حکم عقل (عمل به وعده، زیبا و تخلف از آن نازیبا است) وجود نداشت ولی پس از توجه به این اصل (نوید الهی به وقوع قیامت و پاداش و کیفر)، عقل داوری قطعی بر حتمی بودن قیامت و قطعی بودن سزاهای و جزاهای می نماید.

و می توان این نوع از استدلال را از برخی از آیات قرآن برداشت کرد.

آیات مربوط به این مطلب دو گروهند:

۱. آیاتی که اصل وعده الهی را در مورد وقوع قیامت و پاداش ها و کیفرها بیان می کنند.

۲. آیاتی که تحقق این وعده را حتمی دانسته و آن را تخلف ناپذیر می شمارند. و اینک نمونه هایی از هر یک از دو گروه یاد شده:

قیامت وعده الهی است

۱. (... كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ). (۱)

«همان طوری که نخستین خلقت را آغاز کردیم آن را برمی گردانیم، وعده حتمی است بر ما

ص : ۵۵

و ما آن را انجام می دهیم».

۲. (فَذَرَهُمْ يَخْضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ). (۱)

«آنان را رها کن تا (در تمایلات حیوانی خود) فرو روند و (چون کودکان) بازی کنند، تا روزی را که وعده داده شده اند ملاقات کنند».

و مضمون این آیه در سوره معارج آیه ۴۳ نیز آمده است. (۲)

جزای اعمال، یک وعده الهی است

در بخشی از آیات پاداشها و کیفرها به صورت نوید الهی وارد شده است در باره بهشت می فرماید:

(وَأُزْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرِ بَعِيدٍ* هَذَا مَا تُوعَدُونَ...). (۳)

«بهشت برای متقیان (برای آینده ای نه چندان) دور، آماده شده است این چیزی است که به آن وعده داده شده اند».

(وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ). (۴)

«دوزخ وعده گاه همه (مجرمان) است».

(...وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ...). (۵)

«هر یک از گروهها که بدان (قرآن یا پیامبر) کفر ورزد وعده گاهش دوزخ است».

ص : ۵۶

۱- [۱] زخرف/۸۳.

۲- [۲] در سوره های یاد شده در زیر، قیامت به عنوان وعده الهی وارد شده است (ذاریات/۶۰، معارج/۴۴ و انبیاء/۱۰۳).

۳- [۳] ق/۳۱ ۳۲.

۴- [۴] حجر/۴۳.

۵- [۵] هود/۱۷.

تا اینجا اصل وعده الهی از نظر آیات بیان شد، اکنون به آیاتی می‌رسیم که تحقق این وعده را امر قطعی تلقی می‌کنند یعنی بر حکم عقل صحه می‌گذارند و آیات در این مورد فراوان است که برخی را متذکر می‌شویم:

۱. (رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ). (۱)

«پروردگارا! تو مردم را در روزی که در آن شکی نیست گرد می‌آوری، حَقًّا که خدا خلف وعده نمی‌کند».

۲. در آیه دیگر می‌فرماید:

(...وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ). (۲)

«پروردگارا! ما را روز قیامت رسوا مساز، تو به وعده‌های خود خلف نمی‌ورزی» (۳).

گویا متکلمان اسلامی از همین آیات الهام گرفته و به حکم عقل در لزوم وقوع رستاخیز پی برده‌اند. و به اصل حکمت و وجوب وفای به وعده بر آن استدلال کرده‌اند، چنان که محقق طوسی رحمه الله در این باره می‌گوید: «وَأَوْجُوبُ اِيْفَاءِ الْوَعْدِ وَالْحِكْمَةُ يَفْتَضِي وَجُوبَ الْبَعْثِ». «واجب بودن (۴) وفا نمودن به وعده و حکیم بودن پروردگار بر وجوب بعثت و رستاخیز دلالت دارد».

۴. معاد مظهر رحمت خدا است

از نکات بدیعی که قرآن به آن توجه می‌دهد این است که مسأله معاد را شاخه‌ای از رحمت خدا می‌داند، و یادآور می‌شود که چون خدا ملتزم است که

ص : ۵۷

۱- [۱] آل عمران/۹.

۲- [۲] آل عمران/۱۹۴.

۳- [۳] به سوره‌های فرقان / ۱۶، توبه / ۱۱۱ و مریم / ۶۱، زمر / ۲۰ رجوع نمایید.

۴- [۴] کشف المراد: مقصد ششم، مسأله چهارم.

بر بندگان خود از دریچه رحمت بنگرد از این جهت آنان را روز قیامت گردمی آورد آنجا که می فرماید:

(قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). (۱)

«بگو برای کیست آنچه در آسمانها و زمین است، بگو برای خدا است، او بر خود رحمت را نوشته است (به آن ملتزم می باشد) و به خاطر همین همه شما را در روز قیامت گرد می آورد، روزی که در آن شکی نیست افراد زیانکار کسانی هستند که ایمان نیاورده اند.»

در اینجا سؤالی مطرح است که تحقق رستخیز چگونه می تواند مظهر رحمت الهی باشد در حالی که در آن روز گروهی در نعمت و گروهی در عذابند، آیا می توان عذاب دردناک را مظهر رحمت حق دانست؟

پاسخ این سؤال روشن است: اصولاً هدف از قیامت تحقق بخشیدن به کمالات ممکن درباره انسان است تا هر کس نتیجه کارهای اختیاری خود را که در پرتو آن استعدادهای او به فعالیت می رسد، باز یابد و زندگی آن سرا به همین عنوان در حلقه پایانی خلقت قرار گرفته است.

ولی این تقصیر خود انسان کافر است که با لجابت، دریچه رحمت الهی را به روی خود بسته است و از سرمایه های الهی در این جهان بهره نگرفته و خود را در مسیر رحمت حق قرار نداده است.

بنابراین در این که روز قیامت بر اساس رحمت بر پا می شود، شکی نیست ولی این کافرانند که خود را در مسیر رحمت قرار نمی دهند، مسأله قیامت درست بسان امتحان است که هدف از آن به فعلیت رسیدن قابلیتها و شایستگیها است ولی کافر به عللی از آن، بهره خوب نمی گیرد، و

ص : ۵۸

استعدادهای نهفته خود را در جهتی زیان آور به فعلیت می رساند.

در آیه یاد شده دو نکته قابل توجه است:

۱. حضور در قیامت را شاخه ای از رحمت خدا دانسته، نه مسأله پاداش و کیفر را چنان که می فرماید:

(...لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...).

گویی حضور در آن روز یک نوع جهش به سرای کاملتری است حالا کافر خود را از نیل به این کمال بازداشته است، منافات با رحمت بودن این حضور ندارد.

۲. جمله (...الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ...) یک نوع پاسخ به همین سؤال است که چگونه حضور کافران در محشر شاخه ای از رحمت حق است در حالی که آن روز برای آنها روز خسران است ولی آیه یادآور می شود که این خسران مربوط به خود اوست (خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ) خود آنان محرومیت خود را از این سفره رحمت فراهم نموده اند تو گویی گرد آمدن در روز قیامت، کلاس کمالی است برای همه، ولی گروهی قبلاً با یک رشته اعمال، خود را از بهره گیری از آن محروم ساخته اند.

و شاید آیه دیگری نیز ناظر به همین مطلب باشد (برپایی قیامت شاخه ای از رحمت حق است) آنجا که می فرماید:

(فَأَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۱)

«آثار رحمت حق را بنگر که چگونه زمین را پس از مرگ زنده می کند همان خدا نیز مردگان

ص : ۵۹

را زنده می کند، او بر همه چیز توانا است».

در این آیه بر امکان برپایی قیامت و احیای مردگان از طریق مشاهده احیای زمین، استدلال شده است ولی در عین حال نکته دیگری را نیز که از نظر دلائل در درجه دوم است می توان استفاده نمود و آن این که همان طور که احیای زمین پرتوی از رحمت حق است همچنین احیای مردگان در قیامت شاخه ای از رحمت خدا است زیرا آنچه بر احیای زمین مترتب می گردد، رویش گیاهان است که به معنی ظهور استعدادهای نهفته در خاک می باشد و همان گونه که گلها و میوه های شیرین در رستخیز زمین پدیدار می گردند، خارها و میوه های تلخ نیز خودنمایی می کنند و اینها همه از آثار رحمت الهی است، احیای مردگان نیز به همین گونه است خود «احیا» مقتضای رحمت الهی است و تجسم اعمال و پاداشها و کیفرها ملازم با آن است.

بنابراین هر دو آیه بیانگر یک حقیقت می باشند.

۵. معاد یا مرحله نهایی حرکت تکاملی انسان

فلاسفه در تعریف حرکت یادآور شده اند که حرکت برای خود امور ششگانه ای لازم دارد که یکی از آنها «غایت» حرکت است و انگیزه آنان برای اثبات چنین واقعیتی برای حرکت، از تصور مفهوم حرکت نشأت می گیرد، زیرا واقعیت حرکت را سعی و تلاش تشکیل می دهد و در ماهیت تلاش این نکته نهفته است که تلاشگر می کوشد چیزی را که فاقد آن است به دست آورد و در این قسمت فرقی میان حرکت های ارادی و طبیعی نیست.

روی این اساس بشر از روز نخست با یک حالت «بی ثباتی» و «بی قراری» آفریده شده و در هر لحظه با شرایط مختلفی رو به سوی کمال نهاده و حالتی را از دست می دهد و حالت جدیدی را به خود می گیرد. یک سلول

کوچک و ناچیز، پس از عبور از گذرگاه هایی به نام «علقه، مضغه و ...» به صورت انسانی درآمده است که با عشق و اشتیاق دست به کارهای بزرگی می زند ولی در عین حال حیات او همچنان حالت بی قراری و نا آرامی را حفظ کرده و پیوسته در کوران حوادث از حالتی به حالت دیگر پرتاب می شود.

بدون شک به حکم «غایتدار» بودن حرکت، باید این حرکت و این حالت بی قراری و نا آرامی به نقطه ای برسد که انسان در آنجا صورت «استقرار» و حالت «سکون و آرامش» و صبغت «ثبات» به خود بگیرد.

از آنجا که در جهان طبیعت چنین وضعی برای او دست نمی دهد و پیوسته در حال تبدیل و دگرگونی است، به ناچار باید سرای دیگری باشد تا در آنجا ثبات و استقرار، حاکم باشد و چرخ حرکت از گردش بیايستد و حالت آرامی به او رخ دهد از نظر قرآن این حالت در روز رستاخیز صورت می گیرد، در آنجا که تلاشها و سعی ها به مرحله نهایی خود می رسد و انسان تلاشگر با رسیدن به هدف آرام می گیرد.

قرآن به این برهان فلسفی که خود بیانگر قطعی بودن قیامت از نظر غایت داشتن حرکت است در آیات یاد شده در زیر اشاره می کند:

۱. در آیاتی مراحل تکاملی آفرینش انسان را از سلول (نطفه) تا هنگامی که به مقامی می رسد که در آن آفرینش دیگری پیدا می کند (آفرینش بالاتر از مراحل قبلی) یادآور می شود و به قدری این آفرینش را بدیع و اعجاب انگیز می شمارد که خدا خود را ستایش کرده می فرماید:

(...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ).

آنگاه به دو مرحله دیگر از مراحل تطور و تکامل او (مرگ و حیات مجدد) اشاره کرده و می فرماید:

(ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ). (۱)

«شماها بعداً می میرید سپس روز رستاخیز برانگیخته می شوید».

هر سه جمله با کلمه «ثُمَّ» که بر پیوستگی و تعاقب مراحل یاد شده دلالت می کند، بیان گردیده است.

مجموع جمله های آیه، یک نفس و یک روح دارد و آن این که از روز پیدایش نطفه تا آخرین نقطه آفرینش که بر انگیزختگی در روز قیامت است، یک حالت بر انسان حکومت می کند و آن حرکت از نقص به سوی کمال، از حالت «فقدان» به حالت «وجدان» و از قوه به فعل می باشد و نتیجه این می شود که کمال آفرینش انسان با آخرین مرحله از هستی او که در روز قیامت تحقق می پذیرد انجام می گیرد و معاد، آخرین نقطه سیر تکاملی او است و این بیان در آیات دیگری نیز به گونه ای نمایان است:

۲. (وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى * مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى * وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْأَخْرَى). (۲)

«او است که دو جفت نر و ماده را از نطفه آنگاه که در رحم ریخته می شود آفرید بر او است آفرینش دیگر».

از آیاتی که در آنها قیامت به نامهای (الْمُنْتَهَى * الْمُسْتَقَرَّ * الْمَسَاق) توصیف شده است، می توان این حقیقت را فهمید، زیرا گویی رستاخیز منتهای حرکت و تلاش است (المنتهی) و حیات پر تلاطم انسان در آن روز به خود ثبات و قرار می گیرد (المستقر) و در حقیقت این کاروان در حرکت، به

ص : ۶۲

۱- [۱] مؤمنون/۱۴-۱۶.

۲- [۲] نجم / ۴۵ ۴۷.

آن نقطه سوق داده می شود (المساق) اینک آیاتی که بیانگر این حقیقت است:

۳. (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَى الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى). (۱)

«برای انسان نیست جز آنچه که سعی و کوششش نموده است و او به زودی حاصل کوشش خود را می بیند، آنگاه به کامل ترین وجه جزا داده می شود حقا که پایان تلاشها به سوی خدا است.»

۴. (إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ). (۲)

«در آن روز به سوی پروردگار تو است قرارگاه.»

۵. (إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ). (۳)

«در این روز نهایت سیر به سوی خدا است.»

۶. (إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى). (۴)

«بازگشت به سوی خدا است.»

۷. (...إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ). (۵)

«زندگی دنیا کالا یا لذت زودگذری است در حالی که سرای دیگر، سرای ثابت و برقرار است.»

در کلمات امیر مؤمنان (علیه السلام) به این شیوه از بیان اشاره شده است آنجا که می فرماید:

«وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَفْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ مُرْقِلِينَ فِي مِصْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى». (۶)

ص : ۶۳

۱- [۱] نجم/۳۹ ۴۲.

۲- [۲] قیامت / ۱۲.

۳- [۳] قیامت / ۳۰.

۴- [۴] علق / ۸.

۵- [۵] غافر/ ۳۹.

۶- [۶] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۶.

«برای مردم چاره ای نیست از قیامت، آنان شتابگراند در میدان این مسابقه به سوی آخرین هدف».

صدر المتألهین به این نوع از برهان از آیات قرآن توجه پیدا کرده و در این مورد چنین می گوید:

آیاتی که در آنها از مراحل تکامل و تبدلات هستی انسان از نقص به کمال سخن گفته شده است، بیانگر این مطلب می باشند که تحولات و تبدلات تکاملی، «غایت» و مرحله نهایی دارند، پس انسان یک نوع توجه طبیعی به سوی کمال دارد و از طریق فطرت که دین الهی است خواهان تقرب به مبدأ افعال است، و کمال شایسته به حال انسان، که از این طبیعت آفریده شده است، در این عالم پست صورت نمی پذیرد بلکه در سرای دیگر که در حقیقت بازگشتگاه و «غایت» و منتهای سیر انسان است، تحقق می یابد. بدیهی است آنگاه که انسان همه مراتب خلقت را از طریق حرکت جوهری از جمادی و نباتی و حیوانی طی کرد، و کمال ممکن را در این جهان به دست آورد در این هنگام به سرای دیگر متوجه می گردد، و از قوه به فعل و از دنیا به آخرت متوجه می شود آنگاه به خدا که بالاترین هدف و منتهای شوق و تلاش انسان است روی می آورد. (۱)

ص : ۶۴

۱- [۱] الآيات التي فيها ذكرت النطفه وأطوارها الكماله وتقلباتها من صورة أنقص إلى صورة أكمل ومن حال أدون إلى حال أعلى، فالغرض من ذكرها اثبات أنّ لهذه الأطوار والتحويلات غاية أخيره، فلإنسان توجه طبيعي نحو الكمال، و دین الهی فطری فی التقرب إلى المبدأ الفعال والكمال اللائق بحال الإنسان المخلوق أولاً من هذه الطبيعه، والأركان لا يوجد في هذا العالم الأدنى، بل في عالم الآخرة التي إليها الرجعي وفيها الغايه والمنتهى فبالضرورة إذا استوفى الإنسان جميع المراتب الخلقية الواقعه في حدود حركته الجوهرية الفطرية من الجماديه والنباتيه والحیوانيه، و بلغ أشده الصوري و تم وجوده الدنيوي الحيواني فلا بد أن يتوجه نحو النشأ الآخرة، ويخرج من القوه إلى الفعل ومن الدنيا إلى الأخرى ثم المولى وهو غايه الغايات، منتهى الأشواق والحركات. (اسفار: ۹/۱۵۹).

«رَبِّ» در لغت عرب به معنی «صاحب» است، عرب به صاحب خانه می گوید «رَبُّ الدَّارِ» و صاحب باغ و بستان را «رَبُّ الضَّيْعَةِ» می نامد، در حقیقت مقام ربوبی مربوط به مقام تدبیر مربوب است همچنان که مقام خالقیت مربوط به اصل آفرینش او است، موجود ممکن از آن نظر که آفرینش می پذیرد، رابطه مخلوقی با خالق دارد و از آنجا که پس از آفرینش، در بقای هستی نیاز به تدبیر دارد، با آفریدگار رابطه مربوبی به خود می گیرد.

کلمه رَبِّ همان طوری که یادآور شدیم، حاکی از مقام مالکیت و صاحب بودن نسبت به مربوب است در این صورت خدا مالک، و بنده مملوک او است و شکی نیست که بنده مملوک از آن نظر که همه شئون وی متعلق به صاحب او است باید کلیه حرکات و سکناش مطابق نظر و دستور او باشد.

و از آنجا که بندگان خدا از نظر اطاعت، و پیروی به دو گروه تقسیم می شوند ناچار باید رَبِّ عباد، روزی را دارا باشد که به حساب بندگان برسد.

و به دیگر سخن: ربوبیت خدا ملازم با بندگی انسانها است و در حقیقت بندگی مسئولیت نهفته است و مسئولیت بدون بازخواست و بررسی اعمال تصور ندارد طبعاً باید روز سزایی در آینده حیات انسانها وجود داشته باشد که ربوبیت او از این نظر تجلی پذیرد و شاید از این جهت در آیه یاد شده در زیر کلمه «رَبِّ» را به کار برده است نه دیگر کلمات مانند «اللَّهِ» یا خالق، آنجا که فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ). (۱)

«ای انسان تو در سعی همراه با رنج و تعب خود، به سوی پروردگار می روی و با او ملاقات

ص : ۶۵

شاید به خاطر همین نکته است که در آیه دیگر انکار معاد را ملازم با انکار ربوبیت می شمارد آنجا که می فرماید:

(وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا ءِإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ... (۱).

«واگر در شگفتی، شگفتی در گفتار آنها است (آنجا که می گویند) آیا آنگاه که ما خاک شدیم بار دیگر آفرینش دومی داریم، آنان کسانی هستند که به پروردگار خود کفر ورزیده اند».

ملازمه بین انکار معاد و انکار ربوبیت از بیان پیشین روشن شد، زیرا اگر خدا را به عنوان رب و خود را به عنوان بنده و مربوب پذیرفته باشند نباید به چنین روزی که روز بازخواست مسئولیت ها است انکار ورزند، زیرا تصور ندارد که مقامی وصف ربوبی و حالت مالکانه و صاحبانه داشته باشد اما هرگز به حساب کامل بندگان خود نرسد.

اینجا است که انسان از نکته سنجی و نظم خاص قرآن در شگفت می ماند، زیرا در هر نقطه ای و در هر مقامی کلمه ای را به کار برده است که اگر دگرگون شود معنی مطلوب از بین می رود.

آیات موضوع

۱. (...لَيْسَ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ). (هود/۷)

۲. (وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ كُنَّا تُرَابًا ءِإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ...). (رعد/۵)

۳. (...وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...). (نحل/۷۷)

۴. (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاعِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ* وَلَيْسَ أَطْعَمْتُمْ بِشَرًّا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ* أَيْعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ* هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ* إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ* إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ). (مؤمنون/۳۳-۳۸)

٥. (لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ). (مؤمنون/٨٣)

٦. (وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) (فرقان/٥)

٧. (...إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). (عنكبوت/١٩)

٨. (...هُوَ الَّذِي يَبْدِئُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...). (روم/٢٧)

٩. (...قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ* قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...). (سجده/١١٠)

١٠. (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ). (سجده/١١)

١١. (...قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هِيلَ نَدُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْتِغِيكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِمَّزَقَ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...). (سبأ/٨٧)

١٢. (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا- تَأْتِنَا السَّيِّئَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغُرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ). (سبأ/٣)

١٣. (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ)

۱۴. (وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ* وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ). (صافات/ ۱۴ _ ۱۵)

۱۵. (وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ). (جاثیه/ ۳۲)

۱۶. (وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (جاثیه/ ۲۵)

۱۷. (وَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ* قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُضُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ* بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ). (ق / ۵۳)

۱۸. (...ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ). (ق / ۴۴)

۱۹. (...ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). (تغابن / ۷)

۲۰. (أَيُحْسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ* بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ). (قیامت / ۴۳)

۲۱. (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ* يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ). (قیامت / ۶۵)

ترجمه آیات

۱. «واگر بگویی که شما پس از مرگ برانگیخته شد گانید، افراد کافر می گویند که این جز جادویی آشکار، چیزی نیست.»

۲. «اگر از چیزی در شکفتی، شکفت آور سخن آنها است که می گویند آیا

هنگامی که تبدیل به خاک شدیم آفرینش جدید خواهیم داشت. یعنی چگونه یک امر روشن را انکار می کنند؟».

۳. «کار قیامت بسان بر هم زدن چشم است و یا از آن هم نزدیکتر».

۴. «مقتدران و سران قوم پیامبر پس از نوح، آنان که کفر ورزیدند و لقای اخروی را تکذیب کردند و در زندگی دنیوی از نعمت های فراوان برخوردار بودند، گفتند این مدعی نبوت جز انسانی مانند شما نیست از آنچه می خورید، او نیز می خورد، و از آنچه می نوشید، او نیز می نوشد، و اگر از انسانی که مانند شما است، پیروی نمایید در این صورت از زیانکاران خواهید بود، آیا به شما وعده می دهد که هنگامی که مرید و خاک و استخوان شدید از خاک بیرون آورده می شوید، دور است، دور است آنچه وعده داده می شوید زندگی جز حیات دنیوی نیست برخی می میریم و برخی زنده (متولد) می شویم و ما مبعوث نخواهیم شد، او (پیامبر) جز انسان دروغگویی نیست که مسأله معاد را به خدا نسبت می دهد و ما به او ایمان نداریم».

۵. «ما و پدران ما پیش از این، به معاد وعده داده شده ایم ولی این، جز افسانه گذشتگان، چیزی نیست».

۶. «کافران گفتند: «قرآن» افسانه های گذشتگان است که هر بامداد و شب بر او املاء می گردد».

۷. «این کار برای خدا آسان است».

۸. «او است که آفرینش را آغاز می کند آنگاه آن را باز می گرداند و آن بر خدا آسان تر است».

۹. «کافران گفتند آن روز که ما در زمین گم شدیم آیا آفرینش جدیدی خواهیم داشت، بلکه آنان به لقای پروردگار خود منکرند، بگو شماها را فرشته مرگ که بر قبض جانهای شما مأمور شده است می گیرد».

۱۰. «بگو فرشته مرگ که برای قبض روح شما مأموریت دارد، شماها را می گیرد، آنگاه به سوی پروردگار خود باز می گردید».

۱۱. «کافران گفتند آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما می گوید هرگاه (پس از مرگ) کاملاً ریزه ریزه و پراکنده شدید، در آفرینش جدیدی خواهید

بود،(او) به خدا دروغ بسته و یا جنون دارد».

۱۲. «افراد کافر گفتند قیامت نمی آید، بگو چرا، سوگند به خدایم به سوی شما می آید آرنده آن خدایی است که بر پنهانی ها آگاه است و هم وزن ذره ای نه در آسمانها و نه در زمین و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، از او فوت نمی شود و همگی در کتاب مبین ثبت است».

۱۳. «حقیقتی را برای ما توصیف کرد (استخوان پوسیده ای را کوبید و ذرات آن را در آسمان پخش کرد) و آفرینش نخستین خود را فراموش کرده گفت کیست که این استخوانها را در حالی که پوسیده شده اند، احیا کند؟ بگو خدایی که آن را روز نخست ایجاد کرده است و او نسبت به هر آفریده ای آگاه است».

۱۴. «هرگاه آیت و معجزه ای را مشاهده نمایند آن را به مسخره گرفته می گویند این جز جادویی آشکار، چیزی نیست».

۱۵. «وقتی گفته شد وعده الهی حق است و شکی در وقوع رستاخیز نیست، گفتید ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما نسبت به آن گمانی بیش نداشته و یقین نداریم».

۱۶. «آنگاه که آیات روشن ما بر آنها تلاوت می شد، دلیل آنان در مقابل آن جز این نبود که می گفتند پدران ما را بیاورید (زنده کنید) اگر راست می گوید».

۱۷. «کافران گفتند) آیا هنگامی که مردیم و خاک شدیم (دوباره زنده خواهیم شد) این بازگشتی بعید است، ما بر آنچه از زمین از آنان می کاهد آگاهیم، و نزد ما کتابی است نگهدار و نگهدار و نگهدار، بلکه آنان حق را آنگاه که به سوی آنان آمد تکذیب کردند پس آنان در کاری آشفته و مضطرب می باشند».

۱۸. «و این جمع کردن برای ما آسان است».

۱۹. «و این برای خداوند آسان است».

۲۰. «آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد، بلکه ما بر ساختن سر انگشتان او قادر و تواناییم».

۲۱. «بلکه انسان می خواهد (در طول زندگی) گناه کند، (با لحنی انکار آمیز) می پرسد روز قیامت چه وقت فرا می رسد؟».

اشاره

انسانها در طول تاریخ نسبت به دعوت پیامبران به دو گروه تقسیم می شدند، گروهی که اکثریت جامعه انسانی را تشکیل می داد، به ندای پیامبران پاسخ منفی گفته و در نتیجه معاد را نیز انکار می کردند و گروهی که دعوت انبیا را پذیرفته و سرانجام معاد را پذیرا بودند.

عرب معاصر با زمان پیامبر اسلام نیز به همین دو گروه تقسیم می شد اکثریت جامعه عرب، مشرک بوده و به خاطر اعراض از پرستش حق، به پرستش مخلوق گرایش یافته و خود را از اعتقاد به معاد بی نیاز می دانستند در حالی که اقلیتی به نام (احناف) معاد را پذیرفته و شیوه عقیده آنان همان آیین ابراهیم بوده است.

علاوه بر این گروه، جامعه یهود و نصاری نیز به نوعی معاد را پذیرفته بودند.

بدون شک انکار منکران معاد، دارای انگیزه های خاصی بوده است در آیاتی از قرآن عوامل و انگیزه های انکار آنان بیان شده است و ما در این بحث می خواهیم با رجوع به آیات قرآن این عوامل و انگیزه ها را باز شناسیم.

انگیزه های واقعی انکار معاد

اشاره

انگیزه واقعی انکار گروههای مخالف، با شبهات و مستمسکات آنان کاملاً متفاوت است در حقیقت آنان انگیزه هایی داشتند و شبهاتی، و به دنبال انگیزه ها، دست به طرح شبهات، و تشکیکات می زدند. دقت در آیات می تواند ما را به جداسازی انگیزه های واقعی، از علل ظاهری (شبهات)

رهنمون گردد. ما در این بخش نخست انگیزه‌ها را متذکر می‌شویم آنگاه شبهات آنان را بررسی می‌نماییم و در عین حال ممکن است احیاناً انگیزه واقعی برخی از منکران همان شبهات و تشکیکات آنان باشد، ولی در اکثریت قابل ملاحظه‌ای، انگیزه‌های انکار، غیر از مستمسکات زبانی و ظاهری آنان بوده و در حقیقت شبهات، بهانه‌ای بیش نبوده است.

از میان انگیزه‌ها به بیان دو انگیزه می‌پردازیم:

۱. میل به آزادی نامحدود

افراد نفس پرست برای اشباع غرایز حیوانی خود، هیچ نوع حد و مرزی قائل نمی‌باشند و اگر هم به ظاهر به قوانین تن می‌دهند برای این است که چاره‌ای جز آن ندارند لذا در پنهانی همه را زیر پا می‌نهند.

اعتقاد به معاد در انسان یک نوع حالت خویشتن داری و محدودیت، و رعایت قوانین الهی و حقوق سایر انسانها پدید می‌آورد، قهراً این گروه با چنین عقیده‌ای در مخالفت و کشمکش خواهند بود، زیرا آنان می‌خواهند با درهم شکستن هر نوع اندیشه محدودیت آور، گام به پیش نهند و به ارضای غرایز و خواسته‌های حیوانی خود پردازند قرآن از این انگیزه چنین یاد می‌کند:

(أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ) (۱)

«آیا انسان می‌پندارد که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد، بلکه ما بر ساختن سر انگشتان او قادر و تواناییم».

در این دو آیه به یکی از شبهات منکران معاد و پاسخ آن اشاره شده است و آن مسأله قدرت الهی است. که منکران زنده شدن مردگان را بیرون از قدرت

ص : ۷۳

الهی می دانستند و قرآن به آنان پاسخ می دهد که قدرت خدا به قدری گسترده است که بر آفرینش سرانگشتان به گونه نخست نیز توانا است. ولی در آیه بعدی، انگیزه انکار را مطرح می کند و روشن می سازد که شک و انکار آنان دستاویزی بیش نیست واقع قضیه چیز دیگر است و آن این که:

(بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْتَلُّ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (۱)

«بلکه انسان می خواهد (در طول زندگی) گناه کند، (با لحنی انکار آمیز) می پرسد روز قیامت چه وقت فرا می رسد؟».

«فجر» در لغت عرب به معنی شکافتن است و اگر به انسان آلوده و تبهکار «فاجر» می گویند، چون او پرده عفاف و دیانت را پاره می کند در این جا متعلق «فجر» کلمه «امام» است که به معنی باقیمانده زندگی است و مقصود از آن، پیوسته گناه کردن است در حقیقت او می خواهد هر نوع مانع و رادع را از پیش خود بردارد، تا به خواسته های حیوانی خود برسد، طبعاً چنین انسانی نمی تواند معاد را بپذیرد، بلکه به انکار آن تظاهر کند.

۲. سلطه گری و انکار معاد

اشاره

قدرت و سلطه گری با غرور و اعمال نفوذ و بهره گیری از دیگران همراه است، و عقیده به معاد با این شیوه از قدرت نمایی سازگار نیست از این جهت پیوسته در طول تاریخ، سیاست قدرتمندان با انکار معاد توأم بوده است، زیرا حفظ قدرت سیاسی و موقعیت اجتماعی خود را در انکار آن می دیدند نه در اذعان به آن.

اصولاً از آنجا که پیامبران و این گروه در دو قطب مخالف بودند، مخالفان نه تنها به انکار معاد برمی خاستند، بلکه مجموع مکتب را انکار کرده

ص : ۷۴

و برای موجه ساختن انکار خود به القای شبهات پرداخته و یاد ساده لوحان می دادند چنان که می فرماید:

(وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ* أَلَيْدُكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ* هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ* إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ* إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ). (۱)

«مقتدران و سران قوم پیامبر پس از نوح، آنان که کفر ورزیدند و لقاء اخروی را تکذیب کردند و در زندگی دنیوی از نعمت های فراوان برخوردار بودند، گفتند این مدعی نبوت جز انسانی مانند شما نیست از آنچه می خورید، او نیز می خورد، و از آنچه می نوشید، او نیز می نوشد، و اگر از انسانی که مانند شما است، پیروی نمایید در این صورت از زیانکاران خواهید بود، آیا به شما وعده می دهد که هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید از خاک بیرون آورده می شوید، دور است، دور است آنچه وعده داده می شوید زندگی جز حیات دنیوی نیست برخی می میریم و برخی زنده (متولد) می شویم و ما مبعوث نخواهیم شد، او (پیامبر) جز انسان دروغگویی نیست که مسأله معاد را به خدا نسبت می دهد و ما به او ایمان نداریم».

قدرتمندان، که قرآن در صدر آیه از آنها به لفظ «ملأ» تعبیر می آورد با مکتب انبیا مبارزه می کردند و با یکی از اصیل ترین اصول آن مکتب، که معاد

ص : ۷۵

است، به مخالفت برمی خاستند و برای عوام فریبی و حق جلوه دادن مخالفت خود به طرح شبهات می پرداختند (أَيَعِدُكُمْ أَنْكُمْ...) آنگاه از طرف خود و گروهی که بر آنها سلطه داشتند، شعار می دادند و می گفتند: (...وَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ).

در حقیقت در این آیه به دو انگیزه اشاره شده است:

۱. انگیزه نفسانی یعنی اتراف و لذت طلبی که با عقیده به معاد سازگار نیست و به آن با جمله (...وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...) اشاره کرده است و این انگیزه شاخه ای از انگیزه نخست است.

۲. انگیزه سیاسی و حفظ قدرت که آنان را بر انکار مجموع مکتب و انکار یکی از اصیل ترین اصول آن مکتب (معاد) و طرح شبهات و می داشت.

در آیه دیگری نیز به این انگیزه به طور کلی اشاره شده است و آن این که طرح شبهات در طرح انکار معاد مستمسکی بیش نبوده است، بلکه همه این مستمسکات یک ریشه واقعی دارد و آن تکذیب انبیا و پیامبران است (به هر علتی باشد) آن هم نه به خاطر قصور و نا آگاهی، بلکه از روی عناد و لجاج آنجا که می فرماید:

(إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ * بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ). (۱)

«کافران گفتند) آیا هنگامی که مردیم و خاک شدیم (دوباره زنده خواهیم شد) این بازگشتی بعید است، ما بر آنچه از زمین از آنان می کاهد آگاهیم، و نزد ما کتابی است نگهدار و نگهدار، بلکه آنان حق را آنگاه که به سوی آنان آمد تکذیب کردند پس آنان در کاری آشفته و مضطرب می باشند».

ص : ۷۶

در آیات یاد شده به یک شبهه و آنگاه به یک انگیزه اشاره شده است. با جمله (ءِإِذَا مِثْنَا) به شبهه اشاره شده و با جمله (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ) به پاسخ آن اشاره شده است که در بخش شبهات خواهد آمد.

ولی قرآن بر می گردد دست منکران را رو کرده و انگیزه واقعی انکار آنان را یادآور می شود و آن این است که این شبهات بهانه ای بیش نیست و انگیزه واقعی آنان از انکار معاد، انکار مجموع مکتب است و آن هم از طریق عناد و لجاج، و طبعاً چنین انکاری، انکار معاد را نیز به دنبال خواهد داشت چنان که می فرماید: (بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ) : رسالت پیامبر را انکار کرده اند و گواه بر این است که انکار آنان انکار منطقی نبوده، بلکه از لجاجت آنها سرچشمه می گرفت، این است که آنان پیوسته در اندیشه های اضطرابی خود و به تعبیر قرآن (فی أمر مریج) غوطهورند، زیرا نمی توانند انکار خود را به صورت صحیح توجیه کنند.

شاید همین انگیزه از آیه یاد شده در زیر نیز استفاده شود آنجا که می فرماید:

(...قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ* قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...)

(۱).

«کافران گفتند آن روز که ما در زمین گم شدیم آیا آفرینش جدیدی خواهیم داشت، بلکه آنان به لقای پروردگار خود منکرند، بگو شماها را فرشته مرگ که بر قبض جانهای شما مأمور شده است می گیرد».

در این آیه یک شبهه و یک پاسخ و یک انگیزه بیان شده است:

جمله (ءِإِذَا ضَلَلْنَا) بیانگر شبهه است و جمله (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ) پاسخ آن است به گونه ای که بیان خواهد شد، ولی قرآن یادآور می شود

ص : ۷۷

که طرح این شبهات بهانه ای بیش نبوده و انگیزه واقعی چیز دیگری است و آن این که آنان به هر علتی معاد را نپذیرفته و به انکار آن برخاسته اند و ناچارند انکار خود را با این بهانه جویی ها توجیه نمایند. چنان که می فرماید: (بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ).

تا اینجا انگیزه ها و علل واقعی انکار معاد بیان شد، اکنون وقت آن رسیده است که به شبهات آنان گوش فرا دهیم شبهاتی که قرآن آنها را بیان نموده است:

۱. دلیلی بر معاد نیست

(وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُشْتَقِينَ). (۱)

«وقتی گفته شد وعده الهی حق است و شکی در وقوع رستاخیز نیست، گفتید ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما نسبت به آن گمانی بیش نداشته و یقین نداریم».

شبهه ای که در این آیه مطرح گردیده است، این است که گویا منکران معاد چنین وانمود می کردند که علت مخالفت آنان با مسأله معاد برهانی نبودن مسأله، و نداشتن دلیل کافی برای وقوع یا امکان آن می باشد، و اگر دعوت کنندگان به معاد دلیل کافی بر آن اقامه می کردند آنان نیز مخالفت نکرده و آن را قبول می کردند.

اگر چه قرآن کریم در این جا به طور مستقیم پاسخ این شبهه را نداده است، ولی با توجه به بیانات قرآن پیرامون معاد روشن می گردد که آنان به خاطر نبودن دلیل کافی بر معاد با آن مخالفت نمی کردند، بلکه برای مخالفت،

ص : ۷۸

انگیزه های دیگری داشته اند و اگر آنان معاد را از دریچه های مختلفی که قرآن مطرح کرده است، مطالعه می کردند و بدون هیچ غرض نفسانی یا سیاسی به داوری می نشستند، شک آنان تبدیل به یقین می گردید.

قرآن معاد را یک حقیقت اجتناب ناپذیر به شمار آورده و دلایل روشن و محکمی بر امکان وقوع آن اقامه نموده است که برای جویندگان حقیقت جای هیچ گونه انکار و یا شکی را باقی نمی گذارد به همین جهت قرآن شک و تردید در آن را امری شگفت می داند و می فرماید:

(وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ كُنَّا تُرَابًا ءِإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ...)^(۱)

«اگر از چیزی در شگفتی، شگفت آور سخن آنها است که می گویند آیا هنگامی که تبدیل به خاک شدیم آفرینش جدید خواهیم داشت. یعنی چگونه یک امر روشن را انکار می کنند؟».

۲. اعتقاد به معاد از اساطیر است

از آنجا که اصول شرایع در همه شرایع یکسان بوده و پیامبران بعدی بسان پیامبران پیشین، دعوت به معاد می کردند، از این جهت عرب معاصر با پیامبر اسلام که به نبوت پیامبر اعتقاد نداشت معاد را دنباله اساطیر تاریخی می انگاشت قرآن سخن آنان را در این باره چنین بازگو کرده است:

(لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)^(۲)

«ما و پدران ما پیش از این، به معاد وعده داده شده ایم ولی این، جز افسانه

ص : ۷۹

۱- [۱] رعد/۵.

۲- [۲] مؤمنون/۸۳.

گذشتگان، چیزی نیست».

این تنها معاد نبود که مخالفان آن را دنباله اندیشه های افسانه ای گذشتگان قلمداد می کردند، اصولاً آنان مجموع دعوت به اصول معارف را به همین برچسب معرفی می کرده، آن را دلیل بر مخالفت و انکار خود می شمردند.

چنان که می فرماید:

(وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) (۱)

«کافران گفتند: "قرآن" افسانه های گذشتگان است که هر بامداد و شب بر او املاء می گردد».

بدون شک یک چنین اعتراض ارزش پاسخگویی ندارد، زیرا هیچگاه کهنگی و قدمت تاریخی یک اندیشه، نشانه بی پایگی آن نخواهد بود انسان واقع گرا باید اندیشه و تفکر حق را از طریق دلیل و برهان بشناسد نه با معیارهای قدیم و جدید بودن. از این جهت قرآن متعرض پاسخ این شبهه نمی گردد.

۳. افترا یا جنون زدگی است

دعوت به معاد را نوعی دروغ و افترا به خدا و یا برخاسته از جنون دعوت کننده قلمداد می کردند قرآن سخن آنان را این گونه بازگو نموده است:

(...قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هِيلَ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يَنْبِئُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلُّ مُمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...)(۲)

ص : ۸۰

۱- [۱] فرقان/۵.

۲- [۲] سبأ/۸۷.

«کافران گفتند آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما می گوید هرگاه (پس از مرگ) کاملاً ریزه ریزه و پراکنده شدید، در آفرینش جدیدی خواهید بود،(او) به خدا دروغ بسته و یا جنون دارد».

این نوع سخن از منکران معاد جز بهانه جویی برای موجه جلوه دادن مخالفت با معاد، چیزی نیست و از این که آنان سخن خود را به صورت تردید (أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ) مطرح می ساختند، می خواستند با یک نوع ظاهر سازی و عوام فریبی، به داوری خود درباره معاد، رنگ بی طرفی بخشند. و در هر صورت به خاطر بی پایگی این اعتراض قرآن از کنار آن بدون پاسخ می گذرد.

۴. نیاکان ما را زنده کنید

یگانه حجت و دلیل برخی از مخالفان و منکران معاد این بود که وقتی از جانب پیامبران دعوت به معاد می شدند می گفتند اگر معاد امکان دارد برای جلب اطمینان ما، نیاکان ما را زنده کنید، چنان که می فرماید:

(وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (۱)

«آنگاه که آیات روشن ما بر آنها تلاوت می شد، دلیل آنان در مقابل آن جز این نبود که می گفتند پدران ما را بیاورید (زنده کنید) اگر راست می گوئید».

عنایت آنان به احیای نیاکان، گواه بر این است که آنان جز بهانه گیری قصد دیگری نداشتند و گرنه زنده کردن یک فرد مرده هر چند از نیاکان آنان نباشد برای ارائه نمونه کافی بود و اگر هم پیامبر دست به چنین کاری می زد، هر روز از جانب افراد و قبایل مختلف، درخواست جدیدی مطرح می گردید،

ص : ۸۱

و در نتیجه دستگاه نبوت، رنگ بازیچه به خود می گرفت و سرانجام آنان به انکار خود ادامه می دادند، و آن را سحر و جادو می انگاشتند.

۵. معاد نوعی جادوگری است

از آنجا که آنان معاد را یک مسأله فوق قدرت می اندیشیدند، طبعاً احیای مردگان در نظر آنان امکان نداشت و اگر برای اقناع آنان مرده ای زنده می شد، نزد آنان واقعیتی جز چشم بندی و جادوگری نداشت چنان که می فرماید:

(...لَيْسَ قَوْلُكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ). (۱)

«واگر بگویید که شما پس از مرگ برانگیخته شدگانید، افراد کافر می گویند که این جز جادویی آشکار، چیزی نیست.»

این تنها معاد نبود که مخالفان آن را جادوگری می دانستند، بلکه آنان با معجزات پیامبران نیز همین برخورد را داشتند و با بر چسب جادوگری از قبول آن، خودداری می کردند.

قرآن در این باره می فرماید:

(وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ* وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ). (۲)

«هرگاه آیت و معجزه ای را مشاهده نمایند آن را به مسخره گرفته می گویند این جز جادویی آشکار، چیزی نیست.»

۶. از قلمرو قدرت بیرون است

گاهی می گفتند باز گرداندن حیات به استخوانهای پوسیده از قلمرو

ص : ۸۲

۱- [۱] هود/۷.

۲- [۲] صافات/۱۴ ۱۵.

قدرت بیرون است، چه قدرتی می تواند خاکهای بی روح را به انسان زنده تبدیل کند؟

و غالباً روی این شبهه تکیه می کردند، چنان که می فرماید:

(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ). (۱)

«برای ما حقیقتی را توصف کرد، امّا آفرینش خود را فراموش کرد و گفت کیست که استخوانها را در حالی که پوسیده اند، زنده کند؟».

البته قرآن از این شبهه به دنبال این آیه و در آیات دیگر پاسخ گفته است که در آینده مشروحاً خواهد آمد.

۷. احیای مردگان کار دشواری است

گاهی روی دشواری مسأله تکیه کرده و آن را امر مشکلی می پنداشتند البته این اعتراض کم رنگ تر از اعتراض ششم آنان است که آن را از قلمرو قدرت بیرون می انگاشتند این اعتراض هر چند به طور صریح در قرآن وارد نشده، ولی از آیات متعددی که معاد را کاری سهل و آسان می شمرد، می توان به زمینه چنین اعتراض پی برد چنان که می فرماید:

(...إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). (۲)

(...ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ). (۳)

(...ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). (۴)

مجموع این آیات می رساند که حشر انسان و برانگیختن او بر خدا کار آسانی است و در آیه دیگر آسانی آن را به بر هم زدن چشم تشبیه می نماید که

ص : ۸۳

۱- [۱] یس/۷۸.

۲- [۲] عنکبوت/۱۹.

۳- [۳] ق/۴۴.

۴- [۴] تغابن/۷.

توانایی انسان به آن بسیار روشن است آنجا که می فرماید:

(...وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ... (۱).

«کار قیامت بسان بر هم زدن چشم است و یا از آن هم نزدیکتر».

تشبیه می تواند ناظر به سرعت عمل، یا آسانی عمل، یا بیانگر هر دو باشد. (۲)

در آیه دیگر می فرماید:

(...هُوَ الَّذِي يَبْدِئُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ... (۳).

«او است که آفرینش را آغاز می کند آنگاه آن را باز می گرداند و آن بر خدا آسان تر است».

لازم به تذکر است که در این جا، با مقایسه با قدرت بشر، باید گفت اعاده آسان تر از ایجاد نخستین است، زیرا ایجاد نخست از عدم مطلق است در حالی که اعاده، تبدیل ماده موجود به شکل صورت از دست رفته است ولی اگر از مقایسه با قدرت انسان، چشم پوشی کنیم و موضوع را با قدرت گسترده حق بسنجیم در مقایسه با قدرت او آسان و دشوار، بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، یکسان خواهد بود و اصولاً دشوار معنا نخواهد داشت. (۴)

ص : ۸۴

۱- [۱] نحل/۷۷.

۲- [۲] برخی از آیات دیگر نیز می تواند ناظر به دوجهدت یاد شده باشند در سوره صافات آیه ۱۹ پس از یادآوری استبعاد منکران معاد می فرماید: (فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ...) جز این نیست که آن یک راندن (یا یک خروش) است . همین مضمون در آیه ۱۳ سوره نازعات نیز آمده است.

۳- [۳] روم/۲۷.

۴- [۴] امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره می فرماید: «وما الجليل واللطيف، والثقل والخفيف، والقوي والضعيف في خلقه إلا سواء» (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۸۰): بزرگ و کوچک ، سبک و سنگین، نیرومند و ناتوان از نظر آفرینش در برابر او یکسانند.

۸. مرگ نابودی مطلق انسان است

معنی معاد بازگشت انسان مرده به صحنه قیامت است در حالی که انسان با مرگ کاملاً فانی و نابود می شود بنابراین انسانی وجود ندارد که بار دیگر بازگردد چنان که می فرماید:

(...قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ... (۱))

«گفتند: آیا اگر ما در زمین ناپیدا نابود شدیم آفرینش نوی خواهیم داشت؟».

ممکن است این آیه اشاره به شبهه دیگری باشد که هم اکنون یادآور می شویم:

۹. پیوندی میان دو آفرینش نیست

انسان از طریق مرگ راه فنا را در پیش می گیرد، و برفرض این که آفرینش جدیدی صورت پذیرد، پیوندی با آفرینش نخستین نخواهد داشت، و هرگز نمی توانیم بگوییم انسان معاد، همان انسان دنیوی است و با هم وحدت و یگانگی دارند و شاید جمله (ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ) در آیه گذشته که به معنی پراکنده شدن در زمین است ناظر به انحلال شخصیت و واقعیت انسان است و در این صورت رابطه ای میان دو آفرینش (اول و دوم) نخواهد بود.

آنچه قرآن در پاسخ این شبهه یادآور می شود می تواند برای هر دو شبهه جواب قطعی باشد قرآن در پاسخ می فرماید: انسان مرکب از تن و روان است و واقعیت انسان همان روح و روان او است که تمام خصوصیات وجودی او، در

ص : ۸۵

آن تحقق می یابد و به هنگام مرگ این واقعیت به وسیله فرشته مرگ گرفته می شود و بدون کمترین زوال و کاستی باقی می ماند و آنچه که راه فنا و نابودی را (به صورت ظاهر) در پیش می گیرد، همان بدن انسان است که نسبت به واقعیت انسان (روح و روان) به منزله ابزار و وسیله است و به هنگام رستاخیز، آن واقعیت محفوظ، با گردآوری اجزای بدن که وسیله و ابزار است، بار دیگر گام به حیات جدید می گذارد، در این صورت انسان، معدوم و فانی نشده است تا گفته شود که چیزی از انسان باقی نمانده است که باز گردد (شبهه هشتم) و نه انسان دوم غیر انسان اول است تا گفته شود که رابطه ای میان دو انسان نبوده و پیوند یگانگی میان آن دو گسسته است (شبهه نهم) قرآن این پاسخ را با این جمله بیان می کند:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ). (۱)

«بگو فرشته مرگ که برای قبض روح شما مأموریت دارد، شماها را می گیرد، آنگاه به سوی پروردگار خود باز می گردید».

این جواب در صورتی از خود آیه فهمیده می شود که بدانیم «تَوَفَّى» در لغت عرب به معنی مردن یا میراندن نیست، بلکه به معنی «أَخَذَ» و گرفتن است و آیات دیگر قرآن به این معنی گواهی می دهند و تفصیل این پاسخ را بعداً خواهیم خواند.

ص : ۸۶

مرگ انسان مایه متلاشی شدن اجزای بدن او و درهم ریختن آن در میان ذرات بی شمار جهان است و انسان در طی قرن‌ها و زمانهای ممتد و طولانی آنچنان در این جهان گم و ناپیدا می شود که هرگز نمی توان اجزای بدن انسانی را از انسان‌های دیگر و از دیگر اشیا باز شناخت در این صورت چگونه معاد انسان تحقق می پذیرد؟ و هر انسانی حیات دوباره خمود را باز می یابد؟ در اینجا شبهه ناظر به علم گسترده خدا است و اگر منکران علم او را بسان قدرت او وسیع و دامنه دار می اندیشیدند هرگز این شبهه را مطرح نمی کردند و قرآن در آیه یاد شده در زیر اصل شبهه و پاسخ آن را به گونه ای یاد آور شده است:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغُرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ). (۱)

«افراد کافر گفتند قیامت نمی آید، بگو چرا، سوگند به خدایم به سوی شما می آید آرنده آن خدایی است که بر پنهانی‌ها آگاه است و هم وزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، از او فوت نمی شود و همگی در کتاب مبین ثبت است».

و در آیه ای دیگر هنگامی که معاد را مطرح می کند روی «علیم» بودن خدا تکیه می کند و انسان در بدو نظر تصور می کند که شایسته بود به جای آن «قدیر» گفته شود در حالی که این مطلب پنداری بیش نیست، زیرا از خود پاسخ باید به نوع اعتراض آنها پی برد، مثلاً از این که قرآن در آیه پیشین با کلمات: ۱۱. (عالم الغیب)، ۲. (لا یعزب عنه)، ۳. (فی کتاب مبین) مسأله

ص: ۸۷

«علم خدا» را مطرح می کند و در آیه ای که هم اکنون یادآور خواهیم شد، با جمله (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) مسأله علم الهی را یادآور می شود، می توان ماهیت اعتراض را بدست آورد آنگاه پاسخ را بر آن منطبق دانست چنان که می فرماید:

(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ). (۱)

«حقیقتی را برای ما توصیف کرد (استخوان پوسیده ای را کوبید و ذرات آن را در آسمان پخش کرد) و آفرینش نخستین خود را فراموش کرده گفت کیست که این استخوانها را در حالی که پوسیده شده اند، احیا کند؟ بگو خدایی که آن را روز نخست ایجاد کرده است و او نسبت به هر آفریده ای آگاه است».

از بررسی این آیه استفاده می شود که مشکل معاد در نظر گوینده این کلام دو چیز بوده است:

۱. محال بودن تجدید حیات استخوانهای پوسیده .

۲. عدم امکان شناختن اجزای بدن انسانی که در طول تحولات با دیگر موجودات درهم آمیخته می شود.

قرآن در مقام پاسخ اعتراض نخست آفرینش نخست انسان را مطرح می کند که از امکان نخستین می توان امکان دومی را نیز به دست آورد و در این صورت بعید شمردن آن بی مورد است.

و در باره شبهه دوم روی علم گسترده خدا که لفظ «علیم» از آن حاکی است، تکیه می کند و از این جهت با آیه (لا يَعْزُبُ عَنْهُ ...) هماهنگ می باشد.

ص : ۸۸

و سرانجام این دو آیه از آن گونه آیاتی است که اصل شبهه در آن به طور مستقیم مطرح نشده است ولی از شیوه پاسخ به ماهیت و نوع اعتراض پی می بریم.

تا اینجا مجموع شبهات دهگانه معترضان و منکران معاد در اعصار پیامبران و عصر رسالت به دست آمد همچنان که پاسخهای مختصر و کوتاه ولی محکم و استوار قرآن به آنها روشن گردید و شاید در میان آیات قرآن اعتراض و شبهات دیگری نیز نقل شده باشد که با تتبع و بررسی بیشتر آیات مربوط به معاد بتوان بر آنها نیز آگاه گردید.

در پایان این بخش فهرست شبهات ده گانه را یادآور می شویم:

۱. دلیلی بر معاد وجود ندارد.
۲. اعتقاد به معاد از اساطیر است.
۳. افترا یا جنون زدگی است.
۴. معاد نوعی جادوگری است.
۵. پدران ما را زنده کنید.
۶. از قلمرو قدرت بیرون است.
۷. احیای مردگان پس از تبدیل شدن آنها به خاک کار دشواری است.
۸. مرگ نابودی مطلق است، چیزی باقی نمی ماند که باز گردد.
۹. پیوندی میان دو آفرینش نیست.
۱۰. اجزای پراکنده قابل شناخت نیست.

پاسخ تفصیلی به شبهات منکران

آیات موضوع

١. (...أَئِنَّمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (بقره/١٤٨)

٢. (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ). (آل عمران/١٦٢)

٤. (...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ). (انعام/٩٣)

٥. (وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سَفَّاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ). (اعراف/٥٧)

٦. (فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ).

(اعراف/ ٧٧ ٧٩)

٧. (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). (اعراف / ٩١ ٩٣)

٨. (فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَفَكَ آيَةً...). (يونس/ ٩٢)

٩. (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...). (نحل/ ٣٦)

١٠. (وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْ أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا *... فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...). (اسراء/ ٤٩)

(٥١)

١١. (...فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى). (طه/ ٥١)

١٢. (قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى). (طه/ ٥٢)

١٣. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ

ص : ٩٢

تُرَاب ... وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْتَبَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. (حج/٧٥)

١٤. (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ...). (مؤمنون/١٢)

١٥. (...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...). (مؤمنون/١٤)

١٦. (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا إِذَا لَمُخْرَجُونَ). (نمل/٦٧)

١٧. (مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعَثْتُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ)(لقمان/٢٨)

١٨. (وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ). (سجده/١٠)

١٩. (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ). (سجده/١١)

٢٠. (...قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ). (يس/٢٦ ٢٧)

٢١. (أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ...). (يس/٨١)

٢٢. (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ...). (زمر/٤٧)

٢٣. (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ...). (زمر/٤٨)

٢٤. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ). (زمر/٤٢)

٢٥. (...وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) (غافر/٤٥-٤٦)

٢٦. (...الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ). (زخرف/١١)

٢٧. (وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ). (زخرف/٤٥)

٢٨. (أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُمْ بَقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ...). (احقاف/٣٣)

٢٩. (إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ). (ق/٣)

٣٠. (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ). (ق/٤)

۳۱. (مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذَلُّوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا). (نوح/۲۵)

۳۲. (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى * أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى).

(قیامت / ۳۶ ۴۰)

۳۳. (يَقُولُونَ ءِإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ * إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً). (نازعات / ۱۰ ۱۱)

ترجمه آیات

۱. «هر کجا باشید خدا همگان را (در روز قیامت) می آورد، خدا بر همه چیز توانا است».

۲. «گمان مبرید، افرادی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنان زندگانی هستند که نزد پروردگار خود روزی می خورند».

۳. «اگر بینی آنگاه که ظالمان در گردابهای مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دست های خود را گشوده اند (و به آنان می گویند) جانهای خود را بیرون بیاورید، امروز به خاطر گفتارهای باطل درباره خدا و برای استکبار در برابر آیات الهی به عذاب خوار کننده ای کیفر داده می شوید».

۴. «اوست که بادهای را می فرستد در حالی که از رحمت خدا مژده می دهند، تا آنجا که بادهای ابرهای متکاثف و به هم فشردده را حمل می کنند، و آنها را به سوی سرزمین های مرده می رانند، و ما به وسیله آنها، آب فرو فرستاده و به واسطه آن

ص : ۹۵

انواع میوه ها (از زمین) بیرون می آوریم و مردگان را نیز همین گونه (از خاک) بیرون می آوریم (یادآوری این مطلب برای این بود که) شما متذکر حقیقت معاد و امکان آن گردید.

۶. «قوم ثمود) شتر را (که معجزه صالح بود) پی کردند و از دستور پروردگار خود سر پیچیدند و گفتند اگر پیامبری، عذابی را که به ما وعده می دهی، بیار، زلزله ای آنان را فرا گرفت سپس در خانه های خویش بی جان افتادند آنگاه صالح از آنان روی برتافت و گفت ای قوم، من پیامهای خدا را رسانیدم و شما را پند دادم ولی شما ناصحان را دوست نمی دارید».

۷. «زمین لرزه قوم شعیب را فرا گرفت و در خانه های خود هلاک شدند (پس از مرگ و هلاکت آنان) شعیب پشت به آنان کرد و گفت من پیامهای پروردگارم را به شما رسانیدم و پندتان دادم پس چگونه بر گروه کافر اندوه بخورم».

۸. «امروز بدن تو را از آب می گیریم تا برای کسانی که پس از تو می آیند، نشانه عبرت باشد».

۹. «ما برای تمام امتهای پیامبری فرستادیم که همگی بگویند خدا را پرستید و از پرستش طاغوت پرهیزید».

۱۰. «گفتند: آنگاه که ما به صورت استخوانها و خاک درآمدیم آیا آفرینش نوری خواهیم داشت؟... خواهند گفت چه کسی ما را باز می گرداند؟ بگو آن کس که شما را برای نخستین بار آفریده است».

۱۱. «چگونه است سرنوشت امت های گذشته؟».

۱۲. «آگاهی از وضع این امت های پیشین در کتابی است نزد پروردگار من (علم او آن چنان گسترده است) که هرگز چیزی را اشتباه و فراموش نمی کند».

۱۳. «ای انسانها! اگر نسبت به رستاخیز تردید دارید، پس به تحقیق ما شما را از خاک آفریدیم... و زمین را خشک و افسرده می بینی پس هنگامی که آب بر آن فرو فرستادیم، حرکت و جنبش نموده و بالا آمده و از هر جفت (گیاهان) زیبا رویانیدیم، و این به خاطر آن است که خدا حق است و او مردگان را زنده می کند و او بر هر چیزی (کاری) توانا است و حقا که رستاخیز می آید شکی

در آن نیست و حقا که خداوند مردگان را از قبرها بر می انگیزد».

۱۴. «انسان را از عصاره این گل آفریدیم».

۱۵. «آنگاه به او آفرینش دیگری اعطا نمودیم».

۱۶. «کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، (زنده می شویم) و از دل خاک بیرون می آییم؟».

۱۷. «آفرینش و برانگیختن همه شما انسانها نیست مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک انسان، حقا که خداوند شنوا و بینا است».

۱۸. «بگو شماها را فرشته مرگ که مأمور شما است، می گیرد سپس به سوی ما باز می گردید بلکه آنان به لقای پروردگار خود کفر میورزند».

۱۹. «خدا کسی است که از آسمان به مقدار معین آب فرو می فرستد و ما (خدا) به وسیله آن آب، زمین های مرده را زنده می سازیم، شما نیز روز قیامت این گونه از خاک بیرون آمده و زنده می شوید».

۲۰. «آیا آن کس که آسمانها و زمین را آفریده است، قادر بر آفرینش جدید انسانها نخواهد بود؟».

۲۱. «خدا را آنچنان که شایسته است، نشناختند و روز رستاخیز زمین یکسره در قبضه او است و آسمانها در پرتو قدرت او به هم پیچیده است».

۲۲. «ای کاش قوم من می دانستند که خدای من مرا بخشید و از عزیزان قرار داد».

۲۳. «در صور دمیده می شود».

۲۴. «خدا جانها را به هنگام مرگ و به هنگام خواب به طور کامل می گیرد آن را که مرگ او قطعی شده است نگه می دارد و دیگری را تا مدت معینی رها می سازد، در این کار بر آنان که تفکر می کنند، آیت و یا نشانه ها است».

۲۵. «آل فرعون را عذاب بد فرا گرفت، صبح و عصر بر آتش عرضه می شوند و روزی که قیامت بر پا می شود فرمان صادر می شود که آنان را در سخت ترین عذاب وارد سازید».

۲۶. «از پیامبران پیشین بپرس آیا غیر از خدای رحمان، خدایی معرفی کرده ایم که پرستش شوند؟».

۲۷. «آیا نمی نگرند خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و نسبت به آفرینش آنها عاجز و ناتوان نبوده، توانا است که مردگان را زنده کند.».

۲۸. «آیا هنگامی که مردیم و تبدیل به خاک شدیم (دوباره زنده خواهیم شد) این بازگشتی بعید و باور نکردنی است.».

۲۹. «ما بر آنچه زمین از آنان می کاهد آگاهیم و نزد ما است کتابی نگهبان و نگهدارنده.».

۳۰. «به خاطر کارهای خطای خود غرق شدند سپس وارد آتش گشتند، و جز خدا یآوری نیافتند.».

۳۱. «آیا انسان می پندارد که به خود واگذار خواهد شد، آیا او نخست ذره ای از منی ریخته شده نبود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد، آنگاه او را آفرید و بیاراست، و از او دو جفت نر و ماده آفرید آیا این آفریدگار توانا بر زنده کردن مردگان قادر نیست.».

۳۲. «می گویند آیا ما پس از مردن باز گردانده می شویم، هنگامی که استخوانهای پوسیده و متلاشی گردیدیم؟».

تفسیر آیات

اشاره

با شبهات دهگانه منکران معاد که در قرآن مطرح شده است، آشنا شدیم

هر چند قرآن به هنگام طرح شبهه یا شبهات، به گونه ای از آنها پاسخ گفته است، ولی به خاطر اهمیت اصل معاد، قرآن در سوره های مختلفی به پاسخ تفصیلی شبهات آنان پرداخته، و اینک در این بحث مورد تحلیل قرار می گیرد:

در میان شبهات دهگانه آنان چهار شبهه، اهمیت خاصی دارند، و قرآن

روی آنها تأکید بیشتری نموده است و شبهات دیگر به خاطر سطحی بودن نیاز به گفتگوی تفصیلی ندارد و شاید به همین جهت قرآن در باره آنها به تفصیل سخن نگفته است این چهار شبهه عبارتند از:

۱. معاد از قلمرو قدرت بیرون است.

۲. زنده شدن بدنهای خاک شده باور کردنی نیست.

۳. اجزای پراکنده قابل شناخت نیست.

۴. پیوندی میان دو آفرینش که مایه وحدت باشد، برقرار نیست.

شاید بتوان گفت که شبهه دوم صورت دیگری از شبهه نخست است ولی چون قرآن در مقام پاسخ، هر یک را به طور مستقل متذکر شده، از این جهت ما آنها را از هم جدا ساختیم.

الف. معاد از قلمرو قدرت بیرون است

اشاره

منکران معاد به خاطر جهل به عظمت مقام ربوبی تصور می کردند که زنده کردن انسان و تأسیس نشأت جدید خارج از قدرت است، حال خواه بگوییم امکان ذاتی آن را پذیرا نبودند و آن را مانند جمع میان دو نقیض می پنداشتند و یا در امکان ذاتی آن شک و شبهه ای اظهار نمی کردند، بلکه وقوع آن را محال و ممتنع می پنداشتند.^(۱)

قرآن در ردّ این شبهه در مرحله ای، اصل قدرت خدا و گستردگی آن را

ص : ۹۹

۱- [۱] البته برای اهل فن تفاوت امکان ذاتی با امکان وقوعی روشن است نفی امکان ذاتی به معنی این است که تصور خود موضوع حاکی از امتناع آن باشد در حالی که در نفی امکان وقوعی مسأله به شکل دیگر است و آن این که تصور موضوع گواه بر امتناع آن نیست، بلکه یک رشته امور خارج از واقعیت شیء مانع از تحقق آن خواهد بود مثل این که می گفتند اجزای پراکنده انسانها قابل شناخت نیست به گونه ای که اگر قابل شناخت بود در امکان آن بحثی نبود.

یادآور می شود و در مرحله دیگر کاخ عظیم آفرینش آسمانها را که نشانگر عظمت قدرت او است، یادآور می گردد، و در مرحله سوم آفرینش نخستین انسان را گواه بر امکان وقوعی آن می گیرد، و سرانجام بشر منکر معاد را با بهترین شیوه ها، هدایت می نماید تا آن دسته از منکران که به خاطر این شبهه گرایش به انکار یافته اند هدایت گردیده و اصل معاد را پذیرا شوند، و برای معاندان نیز هیچ گونه عذری باقی نماند. اینک آیات مربوط به این مراحل سه گانه:

۱. قدرت گسترده خدا

اصلاً در مسایل مربوط به معجزات و کرامات و امور خارج از قدرت عادی نباید قدرت انسان را مقیاس داوری قرار داد، بلکه باید قدرت خدا را در نظر گرفت اشتباه مشرکان در بسیاری از انکارها ناشی از تصور آنان در شناخت قدرت خدا بود، قرآن به این نوع از قصور و جهل چنین اشاره می کند:

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ (۱) وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ... (۲)).

«خدا را آنچنان که شایسته است، نشناختند و روز رستاخیز زمین یکسره در قبضه او است و آسمانها در پرتو قدرت او به هم پیچیده است».

ارتباط این آیه با مسأله معاد در صورتی به خوبی روشن می گردد که آیات بعد از آن که مربوط به معاد می باشند مطالعه شوند در آیه بعد می فرماید:

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ... (۳)).

ص : ۱۰۰

۱- [۱] «قدر» به معنی شأن و شایستگی است نه قدرت ولی در عین حال شناخت خدا به نحو شایسته همراه با شناخت قدرت گسترده او است.

۲- [۲] زمر/۶۷.

۳- [۳] زمر/۶۸.

«در صور دمیده می شود».

وباز می فرماید:

(...أَيْنَمَا تَكُونُوا يُآتِيَكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۱)

«هر کجا باشید خدا همگان را (در روز قیامت) می آورد، خدا بر همه چیز توانا است».

و در سوره هود آیه ۴ می فرماید:

(إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

«به سوی او است بازگشت شما و او بر همه چیز توانا است». (۲)

همان گونه که ملاحظه می نمایید در این گروه از آیات نوید تحقق معاد با قدرت گسترده الهی مقرون گردیده است و از این که در قدرت الهی هیچ محدودیتی متصور نیست و هر چه شایسته دریافت هستی است خداوند بر ایجاد آن توانا است، و چون احیای مردگان امتناع ذاتی ندارد، در این صورت در وقوع آن از نظر قدرت خداوند جای هیچ گونه تردید نیست.

۲. معاد و کاخ عظیم خلقت

گروهی که معاد را خارج از قلمرو قدرت می پنداشتند باید کاخ عظیم خلقت یعنی آفرینش آسمانها و زمین را در نظر بگیرند آنگاه زنده کردن یک انسان را با چنین آفرینش مقایسه کنند آیا قدرتی که این کاخ دل آویز را برافراشته

ص : ۱۰۱

۱- [۱] بقره/۱۴۸.

۲- [۲] در این مورد به سوره های نحل / ۷۷، عنکبوت / ۲۰، روم / ۵۰، فصلت / ۳۹، شوری / ۹ و ۲۹، احقاف / ۲۳ و حدید / ۲ مراجعه نمایید.

و زمین را گسترانیده است قادر بر احیای انسان نخواهد بود؟

چنان که می فرماید:

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ... (۱).

«آیا آن کس که آسمانها و زمین را آفریده است، قادر بر آفرینش جدید انسانها نخواهد بود؟».

و باز می فرماید:

(أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْصِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ... (۲).

«آیا نمی نگرند خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و نسبت به آفرینش آنها عاجز و ناتوان نبوده، توانا است که مردگان را زنده کند.» (۳).

۳. آفرینش نخست انسان

در فلسفه اسلامی ضابطه ای است که می گویند: «روشن ترین گواه بر ممکن بودن چیزی، تحقق آن است.» (۴).

وباز در ضابطه دیگر می گویند: «حکم همانندها از نظر امکان و امتناع یکسان است.» (۵).

بنابراین خدای قادر بر آفرینش نخست انسان، قادر بر آفرینش دوم او نیز خواهد بود، و اگر در این داوری قدرت انسان معیار باشد طبعاً آفرینش دوم آسان تر از آفرینش نخست خواهد بود. آیا شایسته نیست که منکران از این

ص: ۱۰۲

۱- [۱] یس/۸۱.

۲- [۲] احقاف/۳۳.

۳- [۳] در این مورد به سوره اسراء/۶۹ نیز مراجعه شود.

۴- [۴] أدلّ دلیل علی إمكان الشیء وقوعه.

۵- [۵] حکم الأمثال فیما یجوز و ما لا یجوز واحد.

رهگذر، درس گرفته و از انکار و لجاجت خود دست بردارند چنان که می فرماید:

(وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا *... فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ... (۱).

«گفتند آنگاه که ما به صورت استخوانها و خاک درآمدیم آیا آفرینش نوی خواهیم داشت؟... خواهند گفت چه کسی ما را باز می گرداند؟ بگو آن کس که شما را برای نخستین بار آفریده است».

وباز می فرماید:

(أَيَحْسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَيَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى * أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى). (۲).

«آیا انسان می پندارد که به خود واگذار خواهد شد، آیا او نخست ذره ای از منی ریخته شده نبود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد، آنگاه او را آفرید و بیاراست، و از او دو جفت نر و ماده آفرید آیا این آفریدگار توانا بر زنده کردن مردگان قادر نیست» (۳).

ب. معاد و بدنهای پوسیده و خاک شده یا دومین شبهه

اشاره

مراجعه به آیات قرآن خصوصاً آنجا که کلمه «عظام» آمده است این مطلب را روشن می سازد که منکران روی این شبهه بیشتر تکیه می کردند و

ص: ۱۰۳

۱- [۱] اسراء/۴۹- ۵۱.

۲- [۲] قیامت/۳۶- ۴۰.

۳- [۳] در این مورد به سوره یس/۷۹ و طارق/ ۵ ۸ مراجعه نمایید.

پیوسته می گفتند: آیا آنگاه که ما به یک مشت خاک و استخوان تبدیل شدیم حیات جدیدی پیدا خواهیم کرد؟ و شما این شبهه را در بسیاری از آیه ها مشاهده می کنید. (۱)

این شبهه را به دو صورت می توان تقریر و تبیین کرد:

۱. زنده شدن بدنهای پوسیده و خاک شده از قلمرو قدرت بیرون است.

۲. زنده شدن آنها، رخدادی بعید و باور نکردنی است.

صورت نخست آن، به شبهه سابق بر می گردد و با پاسخ قرآن به آن آشنا شدیم ولی صورت دوم خود، شبهه جداگانه ای است و از آیاتی که در رابطه با طرح این شبهه و پاسخ به آن نازل گردیده است معلوم می گردد که این خود به صورت اعتراض یا شبهه مستقلی در ذهن گروهی از منکران معاد خودنمایی می کرده است و اینک نمونه هایی از آیات مربوط به اصل شبهه:

۱. (يَقُولُونَ ءَاِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ * ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً). (۲)

«می گویند آیا ما پس از مردن باز گردانده می شویم، هنگامی که استخوانهای پوسیده و متلاشی گردیدیم؟». (۳)

۲. (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ءَاِذَا كُنَّا تُرَابًا وَّآبَاؤُنَا ءَاِنَّا لَمُخْرَجُونَ). (۴)

«کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، و از دل خاک بیرون می آییم؟». (۵)

ص: ۱۰۴

۱- [۱] سوره های یس/۷۸، اسراء/۴۹ و ۹۸، مؤنون/۳۵ و ۸۲، صافات/۱۶ و ۵۳، واقعه/۷ و ۱۱ و قیامت/۳.

۲- [۲] نازعات/۱۰ و ۱۱.

۳- [۳] الْحَافِرَةِ اسْمٌ لِأَوَّلِ الْأَمْرِ وَمِنْهُ رَجَعَ فَلَانٌ حَافِرَتَهُ: آغاز هر چیزی را «حافره» می نامند.

۴- [۴] نمل/۶۷.

۵- [۵] در این باره به آیه های مریم/۶۶ و احقاف/۱۷ و صافات/۱۶ نیز رجوع نمایید.

قرآن به مقتضای اعجاز خود در بلاغت و هدایت هر یک از شبهات را به مناسب ترین و آموزنده ترین وجه پاسخ می گوید: بر همین اساس این شبهه و استبعاد را به دو طریق پاسخ داده تا هر گونه ابهامی از میان برداشته شود و راه هدایت برای طالبان حقیقت روشن و هموار گردد. این دو عبارتند از:

۱. انسان از خاک آفریده شده است.

۲. گیاهان از خاک مرده، زنده می گردند.

نخست انسان را به این نکته متنبه می سازد که مبدأ خلقت و حیات او همین خاک مرده است که در پرتو قدرت و حکمت و تدبیر الهی به صورت موجود زنده ای که اسرار شگفت انگیزی از حیات را با خود همراه دارد، پدیدار گردیده است، بنابراین چرا او از شنیدن معاد و زنده شدن بدنهای پوسیده و به خاک مبدل شده تعجب کرده و آن را رخدادی بعید و باور نکردنی می انگارد؟

گذشته از این او پیوسته در طول زندگی خود غوغای حیات را در خاک مرده با رویدن گیاهان و درختان و گلها و سبزه ها مشاهده می کند. مگر نه این است که زمین پس از یک دوره فترت و رکود، با خیزش خاصی زنده می شود و گل و گیاه را در دامن خود پرورش می دهد؟

در این صورت انکار معاد به بهانه این که تبدیل خاک به انسان (یا به هر موجود زنده ای) امری بعید و باور نکردنی می باشد کاملاً بی مورد و دور از واقع بینی است و اینک آیات مربوط به این دو پاسخ:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ... وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِئَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ

أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. (۱)

«ای انسانها! اگر نسبت به رستاخیز تردید دارید، پس به تحقیق ما شما را از خاک آفریدیم... و زمین را خشک و افسرده می بینی پس هنگامی که آب بر آن فرو فرستادیم، حرکت و جنبش نموده و بالا آمده و از هر جفت (گیاهان) زیبا رویانیدیم، و این به خاطر آن است که خدا حق است و او مردگان را زنده می کند و او بر هر چیزی (کاری) توانا است و حقا که رستاخیز می آید شکی در آن نیست و حقا که خداوند مردگان را از قبرها بر می انگیزد».

آیه در آغاز شک و تردید (شبهه) منکران معاد را یادآور می شود (إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ) آنگاه برای از بین بردن تردید و شبهه، به دو سنت الهی در عالم هستی توجه می دهد:

۱. مبدأ حیات خود انسان را یادآور می شود و می فرماید:

(فَأَنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ) .

«ما شما را از خاک آفریده ایم».

۲. آنان را به حیات زمین با پرورش گیاهان و درختان و سبزه ها و... توجه می دهد و می فرماید:

«زمین خشک و مرده پس از نزول باران جنبش نموده گیاهان گوناگون می رویاند(حرکت و جنبش از آثار حیات است)» چنان که می فرماید: (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ) .

آنگاه مبدأ فاعلی این دو رخداد شکفت را: (آفرینش انسان از خاک و روییدن گیاهان از خاک) را متذکر می گردد و می فرماید: «اینها به جهت آن است که

ص : ۱۰۶

خدا حق است» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) ، و او زنده کننده و حیات بخش مردگان است، (وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى) و او بر هر کاری تواناست (وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) .

آنگاه نتیجه می گیرد که این سنت الهی که در این دنیا پیوسته تحقق می یابد، دلیل بر امکان رستاخیز و تحقق آن می باشد. چنان که می فرماید:

(وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (۱)

در آیات بسیاری از قرآن حیات مستمر در زمین، به عنوان روشن ترین دلیل بر امکان تحقق معاد و ابطال شبهه «استبعاد» منکران یادآوری شده است و این خود نشانگر اعجاز قرآن در مسیر هدایت انسانها است که برای بیدار کردن افکار خفته، از محسوس ترین و روشن ترین نمونه های بیدار کننده بهره می گیرد. همان گونه که در مسأله خداشناسی نیز پیوسته بشر را به مطالعه آیات تکوینی در «انفس» و «آفاق» دعوت می کند، در مسأله معاد نیز قرآن بیشترین فشار بیان را روی دو مطلب بکار برده است، یکی قدرت گسترده الهی و آثار قدرت نمایی او در آفرینش انسان و پدیده های شگفت انگیز دیگر، مانند کاخ دلاویز آسمانها، و دیگری نمونه های رستاخیز که به طور مستمر در حیات انسان و گیاهان رخ می دهد و خاک مرده به موجودات زنده تبدیل می گردد، در این جا گذشته از آیات یاد شده، آیات دیگری نیز وجود دارد که نمونه هایی را

ص : ۱۰۷

۱- [۱] در آیه ۵۵ سوره طه می فرماید: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) شما را از زمین آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم، از این آیه نیز می توان به نوعی پاسخ این شبهه را بدست آورد.

۱. (وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ). (۱)

«اوست که بادهای را می فرستد در حالی که از رحمت خدا مژده می دهند، تا آنجا که بادهای ابرهای متکاثف و به هم فشرده را حمل می کنند، و آنها را به سوی سرزمین های مرده می رانند، و ما به وسیله آنها، آب فرو فرستاده و به واسطه آن انواع میوه ها (از زمین) بیرون می آوریم و مردگان را نیز همین گونه (از خاک) بیرون می آوریم (یادآوری این مطلب برای این بود که) شما متذکر حقیقت معاد و امکان آن گردید.»

۲. (...الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ). (۲)

«خدا کسی است که از آسمان به مقدار معین آب فرو می فرستد و ما (خدا) به وسیله آن آب، زمین های مرده را زنده می سازیم، شما نیز روز قیامت این گونه از خاک بیرون آمده و زنده می شوید.»

ج. معاد و مسأله علم الهی (شبهه سوم)

اشاره

سومین شبهه مهم منکران معاد مسأله علم الهی بوده است. آنان از آنجا که به طور کامل آن را درک و هضم نکرده بودند از این نظر تحقق معاد را امری غیر ممکن یا فوق العاده بعید و باور نکردنی می دانستند. مسأله علم الهی و معاد از دو نظر مورد توجه منکران بوده است:

۱. بازشناسی اجزای متلاشی شده و درهم آمیخته.

ص: ۱۰۸

۱- [۱] اعراف/۵۷.

۲- [۲] زخرف/۱۱.

۲. محاسبه اعمال گوناگون همه بندگان.

شکی نیست که تحقق بخشیدن به این دو مطلب از توانایی علمی بشر هر اندازه نیز دارای استعداد و حافظه قوی و نیرومندی باشد و با دستگاههای قوی و نیرومند الکتریکی مجهز گردد، ساخته نیست از این جهت تحقق معاد از نظر آنان محال و باور نکردنی بوده است. اینک بیان شبهه آنان:

۱. علم الهی و بدنهای متلاشی شده

برخی از آیات مربوط به شبهه منکران معاد از نظر «علم» در بخش شبهات مطرح گردید. (۱)

اینک تنها به نقل آیه ای می پردازیم که در آن بخش نقل نشده است آنجا که می گفتند:

﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾. (۲)

«آیا هنگامی که مردیم و تبدیل به خاک شدیم (دوباره زنده خواهیم شد) این بازگشتی بعید و باور نکردنی است».

اگر چه در این آیه علت بعید شمردن معاد از سوی منکران بیان نشده است ولی از آیه بعد که «شبهه» آنان را پاسخ می دهد، علت آن نیز روشن می شود و آن نداشتن درک و برداشت صحیح نسبت به علم الهی است چنان که می فرماید:

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ (۳).

«ما بر آنچه زمین از آنان می کاهد آگاهییم و نزد ما است کتابی نگهبان و نگهدارنده».

ص : ۱۰۹

۱- [۱] در این باره آیات ۹/روم، ۱۱/ق و ۹/فاطر رجوع شود.

۲- [۲] ق/۴۳.

۳- [۳] ق/۳-۴.

اگر گروهی از منکران، معاد را از این نظر بعید می دانستند که اجزای متلاشی شده بدنهای مردگان قابل شناخت نیست و علم خداوند را وافی به آن نمی دانستند، از نظر گروه دیگر، رسیدگی به اعمال گوناگون همه بندگان کاری شگفت تلقی شده که علم خداوند وافی به آن نمی باشد، قرآن در پاسخ آنان می فرماید:

(ما خَلَقْكُمْ وَلَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ). (۱)

«آفرینش و برانگیختن همه شما انسانها نیست مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک انسان، حَقًّا که خداوند شنوا و بینا است».

اگر چه از مطالعه آغاز آیه چنین به نظر می رسد که این آیه ناظر به قدرت الهی است و این که آفریدن و برانگیختن یک انسان با همه انسانها از نظر قدرت خداوند یکسان است، ولی بخش پایانی آیه به روشنی دلالت می کند که این آیه پاسخگوی شبهه «علم» است، زیرا می فرماید:

«خداوند شنوا و بینا است» یعنی از کارهای بندگان آگاهی کامل دارد بنابراین شنیدنیها و دیدنیها در پیشگاه او حاضر است و از این جهت هیچ مشکلی از نظر حسابرسی اعمال بندگان وجود ندارد.

عین این پاسخ در مذاکره موسی با فرعون به چشم می خورد موسی (علیه السلام) فرعون را تهدید می کند که عذاب الهی از آن تکذیب کنندگان پیامبران است، کسانی که به دعوت های الهی پشت می کنند (یعنی ت(۲) و پروانت).

در این موقع فرعون سؤالی را مطرح می کند که قرآن آن را چنین نقل می کند:

ص : ۱۱۰

۱- [۱] لقمان/۲۸.

۲- [۲] (أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى) (طه/۴۸).

(...فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى) (۱)

«چگونه است سرنوشت امت های گذشته؟».

این سؤال به گونه ای مجمل است ولی از پاسخ موسی می توان به واقعیت این پرسش پی برد و گویا پرسش فرعون این بود که تشخیص وضع این همه انسانهای گذشته از نظر کیفر و پاداش چگونه ممکن است؟ موسی در پاسخ او می فرماید:

(قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى). (۲)

«آگاهی از وضع این امت های پیشین در کتابی است نزد پروردگار من (علم او آن چنان گسترده است) که هرگز چیزی را اشتباه و فراموش نمی کند».

معاد و رابطه دو آفرینش انسان (شبهه چهارم)

اشاره

آخرین شبهه منکران معاد مسأله فقدان پیوند میان آفرینش دیرینه و آفرینش جدید است و این که انسان با مرگ، شخصیت و واقعیت خود را از دست می دهد، بار دیگر چگونه می شود با ترکیب و تنظیم اجزای پوسیده بدن، همان انسان نخستین باشد تا بگویند انسان پیشین احیا شده و اکنون باید مورد پاداش و یا کیفر قرار گیرد، البته این شبهه به این روشنی که بیان گردید، در قرآن مطرح نگردیده، ولی از پاسخ قرآن به شبهات منکران، می توان به این مسأله پی برد. اینک آیه ای که بیانگر این شبهه است:

(...إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ...).

ص : ۱۱۱

۱- [۱] طه / ۵۱.

۲- [۲] طه / ۵۲.

«آیا ما آن روز که در زمین گم و پراکنده شدیم، در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟».

قرآن در پاسخ این پرسش دو مطلب را یادآور می‌شود و این دو مطلب از موضع پاسخ گویی کاملاً با هم تفاوت دارند.

(...بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ).

«بلکه آنان به لقای پروردگار خود کفر می‌ورزند».

این جمله بیانگر انگیزه انکار آنان است و آن این که مسأله گم شدن و پراکندگی در زمین دستاویزی بیش نیست، انگیزه انکار این است که آنان از اول به انکار معاد (به هر علت روانی و اجتماعی) پرداخته اند، سپس دست به اشکال تراشی و شبهه سازی زده اند.

آنگاه به پاسخ علمی اشکال می‌پردازد و می‌فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ). (۱)

«بگو شماها را فرشته مرگ که مأمور شما است، می‌گیرد سپس به سوی ما باز می‌گردید».

فهم دقیق معنی آیه بستگی دارد که با معنی اصیل «توفی» آشنا شویم، معنی اصیل این لفظ همان گونه که در لسان العرب (۲) یاد می‌کند به معنی «أَخَذَ» و «گرفتن» است نه به معنی میراندن و اگر کسی آیات قرآن را در این رابطه به دقت مطالعه کند به معنی واقعی آن پی می‌برد در این صورت آیه چنین می‌فرماید: فرشته مأمور این کار، شماها را می‌گیرد و بدانید که روح و نفس که

ص: ۱۱۲

۱- [۱] سجده ۱۱۰/۱۱.

۲- [۲] لسان العرب: ۱۵/۳۹۸، ماده «وفی».

واقعیت شما است، نزد ما است، و آنچه که پراکنده می شود، شما نیستید، بلکه ابزار و ادوات این واقعیت است، اکنون باید دید آن شمایی که فرشته آن را می گیرد، چیست؟ مسلماً آن واقعیت از نظر فلسفی نفس انسانی و به اصطلاح شرع روح انسان است که در نزد خدا محفوظ است، و به هنگام تحقق معاد بار دیگر با بدن عنصری همراه می گردد.

در این صورت، مشکل رابطه، کاملاً حل می شود، زیرا هرگز وجود دو انسان در کار نیست تا از رابطه آن دو، سؤال شود، بلکه یک واقعیت و یک انسان است که در دو نشأت با بدنی که رابطه و تعلق تدبیری با آن دارد، ظاهر می گردد، و اگر این آیه را گواه بر بقای انسان پس از مرگ و تجرد روح از آثار ماده بدانیم کاملاً واقع بینانه است.

اکنون که قرآن پایه پاسخ به این شبهه را، مسأله بقای روح پس از مرگ که ملازم با تجرد آن از ماده است، قرار داده است لازم است به گونه ای در این باره سخن بگوییم. تجرد روح را از دو راه می توان ثابت کرد:

۱. دلایل عقلی و فلسفی.

۲. دلایل قرآنی.

نخست دلایل فلسفی را مطرح می کنیم تا زمینه ساز فهم معانی آیات قرآن باشد که بر بقای روح گواهی می دهند و از میان دلایل بسیار فلسفی، تنها به سه دلیل اکتفا میورزیم.

البته برای اثبات تجرد روح راههای علمی و تجربی نیز هست که فعلاً در اینجا از آن بحثی به میان نمی آید.

۱. شخصیت ثابت در کوران حوادث

شکی نیست که انسان از آغاز زندگی در کوران تبدلات و دگرگونی هاست لذا نمی توان برای شناخت انسان در دوران پیری، به شناخت او در دوران کودکی اکتفا ورزید، زیرا او پیوسته از لحظه نوزادی تا دوران پیری دستخوش دگرگونی است ولی در این میان یک چیز در تمام زمانها ثابت و پابرجاست و آن واقعیت «من» در زبان فارسی و «آنا» در زبان عربی است. او پیوسته اعضای خود را به خویش نسبت می دهد و می گوید: دست من، پای من، زبان من و... همچنان که کارها را نیز به همان نسبت می دهد و می گوید: نوشتم، گفتم، انجام دادم و....

اکنون باید دید این شخصیت ثابت چیست که در دگرگونی ها، هویت خود را حفظ کرده و از هر گونه تغییر مصون می ماند. انسان در آغاز از سلولی تشکیل می یابد و سپس به صورت انسان کاملی در می آید و از دوران کودکی تا لحظه مرگ، میلیاردها سلول عوض می کند ولی پیوسته چیزی از این دگرگونی ها مصون می ماند و آن همان واقعیت «من» است می گوید: «من کودک بودم، نوجوان شدم، جوان گشتم، کامل شدم و اکنون پیر و فرتوت گشته ام».

اگر واقعاً تمام واقعیت انسان، همان ماده جسمانی او بود هرگز نباید به یک چنین واقعیت ثابتی دست یابد، واقعیتی که هرگز به هیچ قیمت عدول از آن را جایز نمی داند، و این می رساند که هویت واقعی انسان در ماده و قوه، سلول و افزایش سلول خلاصه نمی شود، بلکه ورای این واقعیت های متبدل، واقعیت ثابتی هست که پیوسته وحدت خود را حفظ کرده و کلیه اجزای بدن را به آن نسبت می دهد و اگر بخواهیم این استدلال را در قالب شکل منطقی

۱. انسان یک واقعیت ثابت و پیوسته ای را به نام «من» درک می کند.

۲. بخش مادی وجود انسان (بدن، قوای بدنی) ثابت نیست.

نتیجه: واقعیت من، بخش مادی وجود انسان نیست، پس هویتی غیر مادی دارد.

بنابراین، اگر واقعیت انسان در همین ماده و انرژی که در بدن انسان نهفته است، خلاصه گردد، نباید انسان یک شخصیت ثابت را که محور انتسابها است در خود احساس کند.

۲. حضور شخصیت در ظرف غفلت از بدن

فرض کنید، انسانی در یک باغ وسیع آرمیده و آنچنان آرامش بر این باغ حکومت می کند که چیزی که انسان را متوجه خود بسازد، نباشد، مثلاً نه هوا آنچنان گرم باشد و نه آنچنان سرد که در او ایجاد ناراحتی نماید، و نه بادی بوزد و نه نسیمی که صدای باد و یا حرکت برگهای درختان، در او ایجاد توجه کند، نه مرغی بخواند و نه آهنگ جویباری به گوش برسد و ... و در یک کلام یک آرامش مطلق دور از غوغای زندگی بر آن باغ حکومت کند، در این هنگام به تدریج سعی کند ارتباط اندیشه را با خارج از خود قطع کند و به تدریج بکوشد تا هر یک از اعضای بدن را به دست فراموشی بسپارد، در این موقع که او در یک فراموشی مطلق بسر می برد، یک چیز را حاضر می یابد و آن واقعیت خویشتن است، و این می رساند که در انسان یک واقعیت فراموش نشدنی است که در هیچ شرایطی فراموش نمی گردد و این واقعیت غیر از بدن و

اعضای او است که در زیر پرده نسیان و فراموشی قرار می گیرد. (۱)

می توان گفت در تقریر این برهان نیازی به این مقدمات گسترده نیست، بلکه می توان آن را به صورت فشرده تری نیز بیان کرد و آن این که متفکران و مخترعان و مکتشفان، گاهی ساعاتی در اندیشه فرو می روند، و از همه چیز غفلت می کنند، و چه بسا اگر در مجاورت آنها حادثه مهمی رخ دهد، به آن توجه نکنند، ولی از یک چیز غفلت نمی کنند، و آن شخصیت علمی و تفکری خویش است و این که او انسانی است در حال تفکر. و این می رساند که واقعیت او، ورای بدن و اعضای او است که در زیر پرده غفلت قرار گرفته اند.

۳. تجزیه ناپذیری شخصیت

یکی از ویژگی های ماده تجزیه پذیری آن است. شما هر ذره ای از ذرات جهان ماده را فرض کنید، که از قلمرو تقسیم حسی نیز بیرون باشد، باز او از نظر عقل قابل تقسیم است به گونه ای که می توان گفت شرق آن، غیر غرب آن است، هر چند نتوانیم با دقیق ترین دستگاه های مادی آن را دو نیم کنیم، روی همین اساس است که مسأله «جزء لا یتجزی» از نظر فلسفی باطل است، زیرا واقعیت جزء هر چه هم ریز و ناپیدا باشد، یک واقعیت است که پشت و رو دارد، و می توان برای آن، شمال و جنوب فرض کرد.

و اگر در فیزیک کنونی از «جزء لا یتجزی» سخن می گویند، مقصود تجزیه ناپذیری حسی است در حالی که از نظر عقلی موجود مادی تجزیه ناپذیر نداریم.

ص: ۱۱۶

۱- [۱] اشارات بوعلی: ۲/۲۹۲-۲۹۳، شفاء، بخش طبیعیات، ص ۲۸۲.

روی این اساس هر موجود مادی محکوم به قبول تجزیه و تقسیم است، ولی انسان در درون گرایی خود به واقعیتی می رسد که هرگز تجزیه پذیر نیست، و هر چه هم بر فکر و اندیشه فشار بیاورد که آن را دو نیم کند پذیرا نمی باشد، و آن شخصیت انسان است که به آن با لفظ «من» در زبان فارسی، و «أنا» در زبان عربی اشاره می کند و یک واقعیت بسیط و تجزیه ناپذیری را درک می کند، و اگر واقعیت شخصیت او یک واقعیت مادی بود نباید به صورت یک امر بسیط و تجزیه ناپذیر درک شود، از این اصل می توان نتیجه گرفت که این واقعیت که در اصطلاح فلسفه و شرع به آن «نفس» و «روح» می گویند، واقعیت دور از ماده و آثار مادی است.

از مطالب یاد شده روشن شده که این براهین سه گانه راجع به شخصیت انسان است که از سه طریق مورد مطالعه قرار می گیرد، گاهی از زاویه «ثبات» در کوران دگرگونی ها، و بار دیگر از زاویه «حضور» به هنگام غفلت از بدن، و بار سوم از نقطه نظر «بساطت» و تجزیه ناپذیری، و این ویژگی های سه گانه می تواند ما را به مجرد واقعیت انسان (روح و نفس) و پیراستگی آن از ماده هدایت کند.

ما، در این جا به این دلایل سه گانه عقلی و فلسفی مجرد نفس اکتفا میورزیم اگر چه برای اثبات مجرد نفس دلایل دیگری نیز وجود دارد علاقمندانی که مایلند در این مورد بیش از این مطالعه و بررسی به عمل آورند، به کتابهای فلسفی مراجعه نمایند. (۱)

ص: ۱۱۷

۱- [۱] اسفار: ج ۹، باب ۲، فصل (براهین یازدهگانه مجرد نفس)، اشارات: ۲/۳۶۸، ۳۷۱، اصول فلسفه: ج ۱، مقاله ۳.

تا اینجا با دلایل عقلی تجرد نفس آشنا شدیم اکنون مسأله را از دریچه نقلی مورد بررسی قرار می دهیم در این مورد آیات متعددی وجود دارد که برخی را یادآور می شویم:

آیات قرآن را می توان به دو گروه تقسیم کرد:

۱. آیاتی که در اثبات موضوع مورد بحث صراحت کامل دارند.

۲. آیاتی که در این باره از صراحت کامل برخوردار نیست.

اینک بخش نخست:

۱. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ). (۱)

«خدا جانها را به هنگام مرگ و به هنگام خواب به طور کامل می گیرد آن را که مرگ او قطعی شده است نگه می دارد و دیگری را تا مدت معینی رها می سازد، در این کار بر آنان که تفکر می کنند، آیت و یا نشانه ها است.»

آیه به حکم این که «توفی» به معنی «اخذ» و گرفتن کامل است می رساند که به هنگام مرگ، و به هنگام خواب، واقعیتی ورای بدن وجود دارد که خدا آن را اخذ می کند، کسانی که مرگ آنها مورد قضای قطعی خدا قرار گرفته است، نفس آنان را نگاه می دارد و روح افراد دیگر را رها می سازد تا به ارتباط تدبیری خود نسبت به بدن ادامه دهد، و اگر شخصیت انسان را همان جنبه خارجی و مادی او تشکیل می داد هرگز به کار بردن مفاهیمی مانند «اخذ»، «امساک» و «ارسال» صحیح نبود.

ص: ۱۱۸

۲. (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ). (۱)

«گمان مبرید، افرادی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنان زندگانی هستند که نزد پروردگار خود روزی می خورند».

در این آیه بسان آیه دیگر (بقره/۱۵۴) صریحاً شهیدان راه حق، زندگانی واقعی بشمار آمده اند و برای این که افراد سطحی نگر این حیات را به حیات اعتباری اجتماعی، تفسیر نکنند و نگویند که مقصود این است که نام و خاطره آنها در جامعه زنده می ماند، خود این آیه و آیات بعد آثاری را یادآور شده است که مربوط به حیات حقیقی است این آثار عبارتند از:

۱. (يُرَزَقُونَ)، ۲. (فَرِحِينَ) (شادمانند)، ۳. (يَسْتَبْشِرُونَ) (بشارت می دهند) و هر یک از این آثار بیانگر حیات واقعی شهیدان راه خدا است و بسیار دور از واقع گرایی است که آن را به یک نوع زندگی اعتباری اجتماعی که در میان ملل عالم حتی مادی ها هم وجود دارد، تفسیر کنیم، زیرا جامعه مارکسیسم نیز فداییان راه مارکس را شهید زنده نام و زنده یاد می داند.

۳. (...وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ). (۲)

«آل فرعون را عذاب بد فرا گرفت، صبح و عصر بر آتش عرضه می شوند و روزی که قیامت بر پا می شود فرمان صادر می شود که آنان را در سخت ترین عذاب وارد سازید».

سخن در جمله (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا) (بر آتش عرضه می شوند) می باشد، این عرضه به حکم این که در مقابل جمله (وَيَوْمَ تَقُومُ) قرار گرفته

ص : ۱۱۹

۱- [۱] آل عمران/۱۶۹.

۲- [۲] غافر/۴۵-۴۶.

است می رساند که این جریان در جهانی میان مرگ و رستاخیز، تحقق می پذیرد. اگر واقعیت انسان همان بدن بود و فرعونیان بسان دیگر انسانها در مدت اندکی پوسیده و راه فنا را در پیش می گرفتند، موضوعی برای عرضه بر آتش باقی نمی ماند. و آیه می رساند که روح انسان در این «فترت» با یک نوع بدنی زندگی می کند که در آنجا مسأله عذاب و عرضه بر آتش امکان پذیر است و این همان بدن و حیات برزخی است که بعدها پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

۴. (...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ). (۱)

«اگر بینی آنگاه که ظالمان در گردابهای مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دست های خود را گشوده اند (و به آنان می گویند) جانهای خود را بیرون بیاورید، امروز به خاطر گفتارهای باطل درباره خدا و برای استکبار در برابر آیات الهی به عذاب خوار کننده ای کیفر داده می شوید».

مقصود از «انفس» در این آیه همان «انفس» است که در آیه یکم این بحث آمده است آنجا که می فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) گویی در این آیه فرشتگان به ستمگران فرمان می دهند که جانها را رها سازند در این صورت می توان گفت که ظالم بدنی دارد و «نفسی»، بدن او در میان خاندانش متروک، و جان و نفس، از او رها می گردد. و اگر انسان همان موجود مادی بود، رها گردیدن و خارج شدن نفس معنی صحیحی پیدا نمی کرد.

ص : ۱۲۰

گذشته از این، آیه می فرماید:

(الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ) .

«امروز با عذاب خوار کننده ای جزا داده می شوید».

ظاهر آیه این است که جانها پس از اخراج، شکنجه می بینند. تصور این که مقصود از شکنجه در اینجا خود قبض روح است احتیاج به قرینه قطعی دارد.

۵. روزی که حضرت مسیح دو نفر از حواریون خود را به شهرستان انطاکیه فرستاد تا آنان را به خداپرستی دعوت کنند مردم آنجا به مخالفت برخاستند ولی در میان آنان مردی به نام «حیب بن نجار» به حمایت از فرستادگان مسیح برخاست که مورد خشم بت پرستان قرار گرفت و به او هجوم آوردند، وی فریاد برآورده گفت: (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ): «من به خدای شما ای فرستادگان ایمان آوردم شاهد باشید». این جمله را گفت و با هجوم مردم کشته شد.

قرآن می فرماید: در این هنگام از عالم غیب به او خطاب شد (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ): «به بهشت وارد شو». او با شنیدن این سروش غیبی چنین گفت:

(...قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ). (۱)

«ای کاش قوم من می دانستند که خدای من مرا بخشید و از عزیزان قرار داد».

به طور مسلم مقصود از بهشت در این آیه، بهشت اخروی نیست، زیرا به حکم آیات، میان مرگ، و آخرت برزخی حائل است و قهراً این بهشت،

ص : ۱۲۱

بهشت دیگری است که در روایات از آن به بهشت برزخی تعبیر آورده شده است.

نکته مهم در آیه این است که به او خطاب می شود «وارد بهشت شو» مخاطب به این خطاب کیست؟ بدن است یا چیز دیگر؟ بدن که در زیر خاک می رود، طبعاً و رای آن واقعیت دیگری هست که وارد بهشت می شود و سخن می گوید، و از مغفرت خود و عزتش گزارش می دهد.

تصور این که مقصود از ورود به بهشت، این است که بشارت بده پس از گذراندن دوران برزخ، وارد بهشت اخروی می شوی، کاملاً برخلاف صریح آیه است و اگر بنا باشد باب این نوع تأویل در آیات قرآن باز شود بهره گیری از قرآن مشکل می شود. و لذا در این جا می فرماید: «وارد بهشت بشو» نمی گوید: «أَبَشِّرِ بِالْجَنَّةِ» (مژده باد تو را به بهشت).

۶. قرآن آنگاه که از طوفان نوح و غرق شدن امت وی گزارش می دهد یادآور می شود که آنان به خاطر خطاهای خود غرق شدند سپس وارد آتش گردیدند. چنان که می فرماید:

(مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُعْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً). (۱)

«به خاطر کارهای خطای خود غرق شدند سپس وارد آتش گشتند، و جز خدا یابوری نیافتند».

این آتش (به همان دلیل که در باره بهشت در آیه قبل بیان شد) نمی تواند، آتش اخروی باشد، طبعاً آتشی است در برزخ که پس از مرگ، آدم گناهکار را فرا می گیرد و مفاد آیه با آیه مربوط به «آل فرعون» (آیه سوم این

ص: ۱۲۲

بحث) یکی است.

۷. (قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...) (۱).

«بگو فرشته مرگ که بر قبض جان شماها مأموریت دارد جان شماها را کاملاً می گیرد».

این آیه پاسخ قاطع و روشنی است به آن گروه از منکران معاد که گمان می کردند پس از مرگ، انسان به کلی نابود می شود و دیگر چیزی از او باقی نمی ماند تا دوباره زنده شود و بر فرض که روز قیامت، انسانی زنده شود هیچ گونه ارتباطی به انسان قبلی ندارد. قرآن نخست این شبهه را این گونه بیان می کند:

(وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ...) (۲).

«آیا آنگاه که ما پس از مرگ در زمین گم و پراکنده شدیم، زندگی جدیدی خواهیم داشت؟».

آنگاه در پاسخ آن می فرماید: «اگر چه بدن شما پس از مرگ پوسیده و در زمین پراکنده می شود ولی فرشته مرگ شما را به طور کامل تحویل می گیرد».

بدون شک باید غیر از واقعیت بدن، واقعیت دیگری در کار باشد تا این پاسخ بتواند شبهه منکران را دفع نماید، زیرا شبهه در مورد فرسودگی و پراکندگی بدن پس از مرگ است و این واقعیتی است مشهود و غیر قابل انکار، بنابراین باید واقعیت دیگری غیر از بدن باشد تا بدون هیچگونه دگرگونی و نقصانی محفوظ بماند.

تا اینجا با آیاتی که از صراحت بیشتری برخوردار بودند آشنا شدیم. اکنون

ص: ۱۲۳

۱- [۱] سجده ۱۱.

۲- [۲] سجده ۱۰.

آیاتی را که به گونه ای حاکی از تجرد روح و بقای آن پس از مرگ می باشند، مورد بحث قرار می دهیم.

۸. قرآن در تبیین آفرینش انسان از نطفه تا لحظه ای که استخوانها با گوشت پوشیده می شوند از کلمه (خَلَقَ) و (جَعَلَ) بهره می گیرد و می فرماید:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ... (۱))

«انسان را از عصاره این گل آفریدیم».

و در تبیین آفرینش مرحله بعد از آن از لفظ «انشاء» که به معنی ابداع است، بهره می گیرد و آن را آفرینش دیگر توصیف می کند که از نظر هویت و آثار وجودی قابل قیاس با آفرینش های گذشته نیست، چنان که می فرماید:

(...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ... (۲))

«آنگاه به او آفرینش دیگری اعطا نمودیم».

مراحل قبلی خلقت از چکیده گل، نطفه، علقه، مضغه، پوشش استخوانها با گوشت هر چند مراحل متفاوتی می باشند ولی در عین حال همگی در یک اصل مشترکند و آن تکامل ماده از صورتی به صورت دیگر، ولی بعداً مرحله آفرینش به مرحله ای می رسد که در آنجا پای ابداع و ایجاد به میان می آید که هرگز به معنی تکامل ماده به شیوه های پیشین نیست بلکه آفرینش دیگری است که هویتی نو و آثار ویژه ای را دارا است.

و به دیگر سخن: تکامل آفرینش انسان در مراحل پیشین هر چند زمینه ساز این مرحله جدید است ولی در این مرحله جدید، تکامل به معنی

ص: ۱۲۴

۱- [۱] مؤمنون/۱۲.

۲- [۲] مؤمنون/۱۴.

تکامل مادی نیست که فقط ماده از مرحله ای به مرحله دیگر تحول و تکامل یافته باشد، بلکه در این شرایط قابلیت در ماده پیدا می شود که واقعیتهای غیر مادی بدون هیچ سابقه ای ایجاد می گردد و یک نوع هماهنگی با آن (بدن) پیدا می کند و به همین جهت کلمه «أنشأ» و کلمه «خلقاً آخر» به کار رفته است.

۹. قرآن یادآور می شود امواج طوفان، فرعون و پیروان او را فرا گرفت او در آن حالت اظهار ایمان کرد ولی دیگر کار از کار گذشته و فرصتی برای توبه باقی نبود به همین خاطر خطاب به او آمد که تو غرق می شوی اما بدن بی جانت را از آب بیرون می آوریم تا برای آیندگان درس عبرتی باشد چنانکه می فرماید:

(فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً...) (۱)

«امروز بدن تو را از آب می گیریم تا برای کسانی که پس از تو می آیند، نشانه عبرت باشد».

آیه از نجات بدن فرعون سخن می گوید، و این حاکی از آن است که چیزی نجات پیدا می کند و چیز دیگری محکوم به عذاب می شود و این گواه بر این است که بدن غیر از واقعیت انسان است و به آن واقعیت خطاب می کند و می گوید: امروز بدن تو را نجات می دهیم.

این خود دلیل بر آن است که فرعون دارای دو واقعیت است، یکی بدن که نجات می یابد، و دیگری چیزی که مورد خشم و عذاب الهی قرار می گیرد و آن همان نفس و روح او است. (۲)

ص : ۱۲۵

۱- [۱] یونس/۹۲.

۲- [۲] اگر چه این آیه در شمار آیاتی که صراحت چندانی بر مطلوب ندارد، ذکر گردیده، ولی حق این است که همانگونه که علامه طباطبایی فرموده اند این آیه در اثبات مقصود صریح است (به المیزان: ۱۰/۱۲۱ رجوع شود).

۱۰. (فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ). (۱)

«قوم ثمود» شتر را (که معجزه صالح بود) پی کردند و از دستور پروردگار خود سر پیچیدند و گفتند اگر پیامبری، عذابی را که به ما وعده می دهی، بیار، زلزله ای آنان را فرا گرفت سپس در خانه های خویش بی جان افتادند آنگاه صالح از آنان روی برتافت و گفت ای قوم، من پیامهای خدا را رسانیدم و شما را پند دادم ولی شما ناصحان را دوست نمی دارید».

از این آیه دو مطلب استفاده می شود:

۱. بقای روح پس از مرگ.

۲. امکان ارتباط انسان با ارواح.

و هر دو مطلب را می توان از جمله (لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي...) بهره گرفت، زیرا صالح این جمله ها را به آنان آنگاه گفت که زلزله آنها را نابود کرده بود و به صورت موجودات بی جان در خانه های خود افتاده بودند چنان که می فرماید:

(فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ...) و معنی آیه به حکم حرف «فاء» که حاکی از ترتیب است این است که پس از مرگ آنان به وسیله زلزله، صالح پشت بر آنان کرد و چنین ندایی را به آنان سر داد.

جالب تر جمله دوم است که فرمود: (وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ) یعنی: همین حالا هم که زیر خروارها خاک فرو رفته اید، افراد نصیحت گر را

ص: ۱۲۶

۱۱. (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَيْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). (۱)

« زمین لرزه قوم شعیب را فرا گرفت و در خانه های خود هلاک شدند (پس از مرگ و هلاکت آنان) شعیب پشت به آنان کرد و گفت من پیامهای پروردگaram را به شما رسانیدم و پندتان دادم پس چگونه بر گروه کافر اندوه بخورم».

شیوه استدلال در این آیه با آیه پیشین یکی است و چیزی که هست آیه قبل در باره قوم صالح بود و این آیه درباره قوم شعیب است.

۱۲. (وَاسْتَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ). (۲)

«از پیامبران پیشین پرس آیا غیر از خدای رحمان، خدایی معرفی کرده ایم که پرستش شوند؟».

ظاهر آیه حاکی است که پیامبر مأمور است که از همین جهان طبیعت با پیامبرانی که در نشأی دیگرند، گفتگو کند و همان دو مطلبی (۱. بقای روح، ۲. ارتباط با ارواح) که از دو آیه پیشین بهره گرفتیم، از این آیه نیز می توان استفاده نمود.

پیامبر می تواند با انبیای سلف درباره توحید که اصل مشترک میان همه شرایع سماوی است، گفتگو کند اصلی که آیه یاد شده در زیر حاکی از آن است.

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ

ص : ۱۲۷

۱- [۱] اعراف/۹۱ و ۹۳.

۲- [۲] زخرف/۴۵.

«ما برای تمام امتها پیامبری فرستادیم که همگی بگویند خدا را پرستید و از پرستش طاغوت پرهیزید».

بنابراین اگر ما ظاهر این آیه را در نظر آوریم، مفاد آن همان است که بیان گردید. ولی در آیه، دو احتمال دیگر نیز گفته شده است که مرحوم طبرسی آنها را یادآور شده است:

احتمال اول: مقصود سؤال و پرسش پیروان پیامبران گذشته است. اکثر مفسران این احتمال را پذیرفته اند بنابراین معنای آیه چنین است: از پیروان پیامبران سؤال کن یعنی (وَاسْئَلْ أَتْبَاعَ مَنْ أَرْسَلْنَا) «مضاف» حذف شده و «مضاف الیه» جای آن ذکر شده است.

احتمال دوم: مخاطب خود پیامبر است ولی آیه مربوط به شب معراج است که در آن شب همه پیامبران جمع گردیدند و پیامبر آنان را ملاقات و مذاکره کرد. (۲)

یادآور می شویم: دو احتمال یاد شده بر خلاف ظاهر آیه می باشند و آیه آنگاه بر خلاف ظاهر حمل می شود که شاهد قطعی (لفظی یا عقلی) بر آن وجود داشته باشد و چنین قرینه و شاهی در مورد این آیه وجود ندارد آری در مورد احتمال دوم روایاتی از طریق شیعه و سنی وارد شده است و بر فرض که این روایات از نظر سند معتبر باشد، باز هم آیه بر مقصود ما دلالت دارد، زیرا پیامبران گذشته (جز عیسی) همگی مرده اند پس آنان غیر از بدن عنصری واقعیت دیگری دارند که پیامبران در شب معراج در نشأت دیگر آنان را ملاقات کرد و مذاکره نمود. (۳)

ص: ۱۲۸

۱- [۱] نحل/۳۶.

۲- [۲] مجمع البیان: ۵/۴۹ _ ۵۰.

۳- [۳] از جمله آیاتی که می تواند به گونه ای بر تجرد و بقای روح پس از مرگ دلالت کند، آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون است (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ...) (به المیزان: ۱۵/۷۲ و «اللّه خالق الكون» ص ۴۳۱، رجوع نماید).

آیات موضوع

۱. (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي...) . (بقره/۲۶۰)

۲. (...قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). (بقره/۲۶۰)

۳. (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَوْمٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مائة عام ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مائة عام فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (بقره/۲۵۹)

۴. (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). (بقره/۷۳)

٥. (وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ* ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (بقره/٥٥ ٥٦)

٦. (أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذِرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَعَزِيزٌ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ). (بقره/٢٤٣)

٧. (...أُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى...).

(آل عمران/٤٩)

٨. (...وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى...). (مايده/١١٠)

٩. (...رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَإِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشُّفَهَاءُ مِنَّا...). (اعراف/١٥٥)

١٠. (فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا). (كهف/١١)

١١. (وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا). (كهف/١٥)

١٢. (وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ...). (كهف/١٨)

١٣. (...لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا)(كهف/١٨)

١٤. (...وَنُقَلِّبُهمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ...). (كهف/١٨)

ص : ١٣٠

۱۵. (ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنُعَلِّمَهُمْ أَيُّ الْحَرِيِّينَ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمْدًا). (کَهْف/۱۲)

۱۶. (وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا...). (کَهْف/۲۱)

۱۷. (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا). (کَهْف/۹)

ترجمه آیات

۱. «به یاد آور هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی (خدا) گفت مگر ایمان نیاورده ای، ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرام گیرد(وخطورهای زجرده بر طرف شوند)».

۲. «(خدا) گفت چهار پرنده انتخاب کن و آنها را در حالی که با تو انس گرفته اند، ذبح کن (و قطعه، قطعه کن و بیامیز) و هر جزئی از آنها را بر کوهی بگذار و سپس آنها را بخوان (خواهی دید که آنها) شتابان به سوی تو می آیند به راستی خداوند قدرتمند و حکیم است (هم از ذرات بدن پرندگان آگاه است و هم بر گردآوری آنها توانایی دارد)».

۳. «یا بسان آن کسی که از کنار دهکده ای ویرانه عبور کرد، دهکده ای که دیوارهای آن به روی سقفهای آن فرو ریخته و ساکنان آنجا هلاک و نابود و استخوان های آنها متلاشی شده بود، با خود گفت: چگونه خداوند آنان را زنده خواهد کرد خداوند (در این هنگام) او را صد سال میراند سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از آن فرمود بلکه صد سال درنگ کردی (ولی) به غذا و نوشیدنی خود نگاه کن هیچ تغییر نکرده و به الاغ خود بنگر که چگونه متلاشی شده است احیای تو پس از صد سال مایه اطمینان خاطر تو و نشانه ای از معاد برای دیگر مردم است اکنون به

استخوان (مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم (وقتی این کارها را دید) وی گفت می دانم که خداوند بر همه چیز توانا است».

۴. «سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند، و آیات خود را به شما نشان می دهد شاید اندیشه کنید».

۵. «به یاد آرید وقتی را که به موسی گفتید، ما به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم، همه شما را صاعقه گرفت در حالی که نگاه می کردید، سپس شما را پس از مرگتان، زنده کردیم شاید سپاسگزار باشید».

۶. «مگر سرگذشت آنان را که از بیم مرگ از دیار خویش بیرون رفتند در حالی که هزاران نفر بودند، نشنیده ای خداوند به آنان گفت بمیرید آنگاه آنان را زنده کرد، حقا که خداوند نسبت به مردم صاحب کرم است ولی بیشتر مردم سپاسگزار نیستند».

۷. «کوران مادر زاد و بیماران را شفا می بخشیم و مردگان را زنده می کنم».

۸. «به یاد آور زمانی را که نابینایان و بیماران برص را شفا می بخشیدی و مردگان را به اذن من زنده می کردی».

۹. «خدایا می خواستی من و آنان را پیش از آمدن به طور، نابود کنی آیا ما را به وسیله کار سفیهان هلاک می کنی؟».

۱۰. «سپس سالها پرده ای (از خواب) بر گوش آنها افکندیم».

۱۱. «آنان در غارشان ۳۰۹ سال تمام بسر بردند».

۱۲. «آنان را بیدار می اندیشیدی، در حالی که همگی خفته بودند».

۱۳. «اگر آنان را مشاهده می کردی از وحشت فرار می کردی و ترس، تو را فرا می گرفت».

۱۴. «آنان را به سمت راست و چپ بر می گردانیدیم».

۱۵. «آنان را بیدار کردیم تا روشن گردد کدام گروه از مدت توقف خود آگاه تر است».

۱۶. «ما مردم آن زمان را از طریق بیدار کردن آنان، آگاه ساختیم که بدانند وعده خدا حق و استوار است و در روز رستاخیز شک و تردیدی نیست».

۱۷. «آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟!».

اذعان و یقین انسان نسبت به پدیده ای، دارای مراتب و مراحل مختلف است که به گونه فشرده یادآور می شویم:

۱. «علم الیقین»: هرگاه انسان نسبت به پدیده ای یقین پیدا کند و از اوصاف و خصوصیات آن آگاه گردد، در حالی که خود آن و یا آثار آن را به یکی از حواس، ادراک نکرده باشد، چنین علمی را «علم الیقین» می گویند مثلاً بدانند که آتش موجودی است برافروخته و دارای حرارت و گرمی است ولی آن را مشاهده نکند، مع الوصف به وجود آن مؤمن باشد.

تا چندی قبل بسیاری از افراد از وجود تلویزیون در غرب آگاه بودند و می شنیدند که صنعت تلویزیون سیما و صدا را پخش می کند اما هرگز آن را ندیده و مشاهده نکرده بودند مع الوصف به وجود چنین پدیده ای مؤمن و مطمئن و دارای علم و یقین بودند.

۲. «حقّ الیقین»: هرگاه انسان، پدیده مورد نظر خود را مشاهده کند، مثلاً برافروختگی آتش را ببیند، به طور مسلم گامی به پیش نهاده و یقین وی، به مرحله کامل تری قدم نهاده است، زیرا به قول معروف «شنیدن کی بود مانند دیدن»، به این مرحله از یقین، «حقّ الیقین» می گویند.

۳. «عین الیقین»: هرگاه همین فرد آثار پدیده را با حس مناسب آن، لمس کند، مثلاً دست خود را به سوی آتش برد و حرارت آتش را با حس لامسه، درک کند، در این صورت یقین وی به مرحله اعلا رسیده و در زوایای ذهن وی چیزی باقی نمی ماند که او را رنج دهد

چه بسا افرادی به موضوعی از موضوعات اطمینان و یقین دارند ولی گاه و بی گاه افکاری در ذهن آنها پدید می آید، که آنان را زجر می دهد، و سکون و

آرامش را از آنها سلب می کند و این خطورها، با رؤیت و مشاهده مورد یقین، محو و نابود می گردند.

هر چند قرآن مسأله معاد را واقعیت و رخدادی قطعی تلقی کرده که عقل و برهان انسان را به پذیرش آن رهنمون می گردد و در نتیجه مجالی برای شک و تردید در محور آن نیست ولی در عین حال این واقعیت مسلم عقلی را با ارائه نمونه های هفتگانه از احیای مردگان به گونه ای محسوس و ملموس مطرح کرده است و ما در این فصل این نمونه های هفت گانه را، یادآور می شویم:

نمونه اول: ابراهیم و احیای مردگان

اشاره

مفسران اسلامی نقل می کنند، ابراهیم از کنار دریایی می گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده، قسمتی از آن در دریا و قسمت دیگر در بیرون از آن است، و حیوانات دریایی و خشکی از دو طرف، به آن هجوم آورده و آن را می خورند و اجزای بدن او متفرق می گردد.

دیدن این منظره او را به فکر مسأله رستاخیز انداخت که چگونه انسان مرده که اجزای آن بسان این مردار، در جهان متلاشی می گردد، بار دیگر زنده می شود.

از این جهت از خداوند درخواست کرد که کیفیت احیای مردگان را پس از متلاشی شدن اجزای آنها، برای او بنمایاند.

شکی نیست که ابراهیم خلیل از طریق عقل و وحی، از وجود رستاخیز آگاه بود و به آن کاملاً ایمان و اعتقاد داشت، ولی برای رفع خطوره های ذهنی که گاهی اصحاب یقین را نیز زجر و آزار می دهد از خدا خواست که منظره احیای مردگان را با دیدگان خود مشاهده نماید، تا یقین وی به صحت رستاخیز به حدّ

اعلیٰ برسد و به اصطلاح «علم الیقین» او به «عین الیقین» تبدیل شود.

قرآن مجید، درخواست ابراهیم و پاسخ خدا را به او، طی آیه (۲۶۰) سوره بقره نقل می کند اینک متن آیه:

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي...).

«به یاد آور هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی (خدا) گفت مگر ایمان نیاورده ای، ابراهیم گفت: چرا ولی می خواهم قلبم آرام گیرد (وخطورهای زجرده بر طرف شوند)».

جمله (وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي) بیانگر همان نکته ای است که یادآور شدیم و آن این که چه بسا در قلب دارندگان ایمان و یقین به پدیده ای، خطورهایی پدید می آید که محو آنها، جز با رؤیت پدیده، امکان پذیر نیست.

اکنون ببینیم که خداوند چگونه به او دستور می دهد:

(...قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَهُ مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

«(خدا) گفت چهار پرنده انتخاب کن و آنها را در حالی که با تو انس گرفته اند، ذبح کن (و قطعه، قطعه کن و بیامیز) و هر جزئی از آنها را بر کوهی بگذار و سپس آنها را بخوان (خواهی دید که آنها) شتابان به سوی تو می آیند به راستی خداوند قدرتمند و حکیم است (هم از ذرات بدن پرندگان آگاه است و هم بر گردآوری آنها توانایی دارد)».

شأن نزولی که در آغاز بحث نقل کردیم و همچنین دستوری که خداوند به ابراهیم می دهد که چهار مرغ را به شرح یاد شده، ذبح کند، می رساند که هدف

ابراهیم تنها مشاهده احیای مرده نبوده و گرنه کافی بود که مرده ای را زنده کند بدون آن که ابراهیم را به انجام این مقدمات تکلیف کند.

بلکه هدف مشاهده بازگشت اجزای بدن هر حیوانی به بدن اصلی خود بود، از این جهت باید پرندگان متعددی را ذبح کند و آنها را به هم بیامیزد.

و این هدف باز در صورتی عملی می گردد که پرندگان از انواع مختلف باشند، زیرا در غیر این صورت هدف که بازگشت اجزای هر یک به بدن اصلی خود بود، تأمین نمی گردد، ولذا در روایات وارد شده است که این چهار مرغ عبارت بودند از طاووس، کبوتر، خروس و کلاغ که هر کدام مظهر صفات و روحیات خاصی می باشند، طاووس مظهر خودنمایی و خروس مظهر تمایلات شدید جنسی، کبوتر مظهر بازیگری و کلاغ مظهر ذکاوت و هوش.

پاسخ به یک پرسش

۱. گاهی گفته می شود هرگز از آیه استفاده نمی شود که خداوند به ابراهیم دستور ذبح مرغان را داده باشد، زیرا لفظ (فَصِيْرُهُنَّ) هر چند به معنی قطع کردن آمده است ولی در این جا مقصود متمایل ساختن و مأنوس گردانیدن است، به گواه این که پس از لفظ (فَصْرُهُنَّ) لفظ (إِلَيْكُ) به کار رفته است و این لفظ با معنی دوم مناسب است، نه معنی اول در این صورت مفاد آیه دگرگون می گردد، و مقصود این می شود که این چهار مرغ را بگیرد، و آنها را با خود مأنوس بسازد و هر کدام را در حالی که زنده اند بر سر کوهی بگذارد، و سپس آنها را بخواند تا به سوی او آیند، یعنی همچنان که دعوت تو از آنها سبب می شود که آنها از جای خود حرکت کنند و به سوی تو بیایند همچنین دعوت خدا، در روز رستاخیز از مردگان سبب می شود که اجزای پراکنده

مردگان گرد هم بیایند و به صورت انسان کامل گام در محشر بگذارند.

سهولت این کار برای خدا بسان آسانی دعوت مرغان و آمدن آنها نسبت به تو است.

پاسخ

این تفسیر از جهاتی مردود است:

اولاً: ابراهیم خلیل خواهان مشاهده و رؤیت احیای مردگان بود تا هر نوع خطوره‌های خلاف را از خانه دل براند، و این مطلب جز، با نشان دادن احیای موتی، امکان پذیر نبود، و هرگز تشبیه و تمثیل و این که دعوت خدا از مردگان بسان دعوت تو از مرغان پراکنده و آمدن آنها به سوی تو است، دردی را دوا نمی کند قدرت این تشبیه، بالاتر از وحی الهی نیست که وی از آن راه به صحت رستاخیز یقین و ایمان پیدا کرده بود.

ثانیاً: اگر معنی آیه این است که هر یک از چهار مرغ را به صورت زنده سر کوهی قرار دهد سپس آنها را بخواند، پس چرا می فرماید:

(ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا).

«سر هر کوهی جزئی از آنها را قرار بده».

بلکه باید بگوید:

(ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ وَاحِدًا).

«سر هر کوهی یکی از آنها را قرار بده».

لفظ «جزء» حاکی از آن است که وی مرغها را به هم آمیخته بود و آمیختگی جز با سر بریدن و قطعه، قطعه کردن و آمیختن آنها به هم امکان پذیر نیست.

ثالثاً: لفظ (فَصِيْرُهُنَّ) در لغت عرب به معنی قطع کردن نیز آمده است و لفظ (إِلَيْكَ) حاکی است که این لفظ علاوه بر آن، متضمن معنی دیگری از قبیل مأنوس کردن و متمایل ساختن نیز هست، گویی معنی جمله این است که آنها را همراه با مأنوس ساختن به خویش، قطع کن و سرهای آنها را ببر.

از این بیان روشن می گردد که خداوند بزرگ در روز رستاخیز اجزای بدن هر انسانی را هر چند جزو بدن انسان و یا حیوان دیگری شده باشد، به بدن اصلی باز می گرداند و انسان کاملی را می آفریند و اختلاط اجزاء، مانع از عود هر جزئی به بدن اصلی نمی گردد.

اتفاقاً چیزی که از قلب ابراهیم خطور کرد همین بود، وی دید که مُرداری که نیمی از آن در دریا و نیمی دیگر در خشکی است مورد هجوم دسته ای از حیوانات دریایی و خشکی قرار گرفته است به طوری که پس از اندکی، بدن مُردار جزو بدن این حیوانات خواهد شد، در این موقع ابراهیم خواست، نحوه بازگشت عضوی از حیوانات را به بدن اصلی، با دیدگان خود مشاهده نماید از این جهت با بریدن سرهای چهار مرغ و قطعه، قطعه کردن و به هم آمیختن اجزای آنها، مسأله را مجسم کرد و از مشاهده احیا و بازگشتن عضو هر حیوانی را به بدن اصلی، به چنین خطور ذهنی خاتمه داد. (۱)

نمونه دوم: احیای «عزیر»

اشاره

این تنها ابراهیم نبود که نمونه ای از احیای مردگان را با دیدگان خود مشاهده کرد و اطمینانی بیشتر و یقینی کامل تر پیدا نمود، بلکه پس از وی یکی

ص : ۱۳۸

۱- [۱] شیخ محمد عبده در تفسیر آیه دست به تأویلی زده که هرگز مناسب مقام علمی ایشان نیست به تفسیر المنار: ۳ / ۵۴
۵۶ مراجعه فرمایید.

از بزرگان برگزیده خدا که در بعضی روایات نام او «عزیر» و در برخی دیگر «ارمیا» وارد شده است، با حادثه مشابه با حادثه ابراهیم روبه رو گردید، و از قلب او خطور کرد که چگونه خداوند این مردگان متلاشی شده را زنده خواهد کرد؟

او در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری غذا و آشامیدنی همراه داشت از کنار یک آبادی عبور کرد که دیوارهای آن، به روی سقف های آن فرو ریخته بود، و اجساد و استخوانهای اهل آنجا به این سو و آن سو پراکنده شده بود، وقتی این منظره وحشتناک را دید گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟

البته این سخن نه به معنی انکار قیامت و تردید در امکان آن بود، بلکه سخنی بود از روی تعجب، زیرا این فرد، از بندگان برگزیده خدا بود و لذا پس از مشاهده نمونه ای از احیای مرده، گفت می دانم که خدا بر همه چیز قادر و توانا است یعنی از این حقیقت از نخست آگاه بودم و هم اکنون به آن اعتراف می کنم خداوند برای رفع استبعاد و تعجب او، سه کار را انجام داد که هر کدام به نوبه خود می تواند گواه بر امکان معاد و احیای دوباره انسانها باشد:

۱. او را صد سال میراند سپس او را زنده کرد و از او پرسید، چقدر در اینجا درنگ کرده ای؟ گفت: یک روز یا نیم روز، این که او در مقام پاسخ میان یک روز و نیم روز مردد شد، معلوم می شود که موقع مرگ او، پیش از ظهر، و موقع زنده شدن او بعد از ظهر بوده است، از این جهت به شک افتاد که آیا یک شبانه روز درنگ کرده و یا نیم روز و چند ساعتی، در این موقع به او خطاب شد بلکه صد سال درنگ کرده ای خدایی که قادر است که مرده ای را پس از صد سال زنده کند، می تواند در مدت بیشتر از آن نیز احیا نماید، زیرا کوتاهی

مدت مرگ و یا درازی آن در این مطلب تأثیری ندارد.

۲. او مقداری غذا و آشامیدنی همراه داشت غذای او انجیر و آشامیدنی او آب میوه بود اتفاقاً در این مدت صد سال هیچ کدام از آنها فاسد نشده بود، در حالی که این نوع غذا و نوشیدنی به سرعت فاسد و آلوده می شوند.

خداوند به او خطاب کرد و گفت: به غذا و نوشیدنی خود بنگر، هیچ فاسد نشده با این که یک صد سال بر آن گذشته است خدایی که می تواند غذا و نوشیدنی تو را در این مدت طولانی از فساد و آلودگی حفظ کند، می تواند مردگان را احیا کند، زیرا صیانت آنها از فساد و آلودگی، یک نوع حیات بخشی به آنها است و یک چنین حیات بخشی کمتر از احیای مرده و حیات نو بخشیدن به او نیست.

۳. مرکب و الایغ سواری او در این مدت به کلی متلاشی شده بود، و حیات و زندگی را از دست داده بود سپس در برابر دیدگان او، اجزای آن جابجا شد و به هم پیوست و گوشت و پوست پیدا کرد و حیات خود را بازیافت و نمونه ای از احیای مرده گردید.

شگفتی در این جا است: آنچه که باید زودتر فاسد گردد، مانند غذا و آب میوه، در این مدت کمترین تغییری در طعم و بوی آنها پیدا نشده بود، اما حیوان که باید عمر طولانی پیدا کند، از هم متلاشی گردیده بود.

با ارائه این سه نمونه، که هر کدام گواهی روشن بر امکان احیای مردگان است، او زبان به اعتراف گشود، و به قدرت و توانایی گسترده خدا اقرار کرد.

قرآن مجید این داستان را در سوره بقره آیه (۲۵۹) این چنین بیان می فرماید:

(أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي

هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

«یا بسان آن کسی که از کنار دهکده ای ویرانه عبور کرد، دهکده ای که دیوارهای آن به روی سقفهای آن فرو ریخته و ساکنان آنجا هلاک و نابود و استخوان های آنها متلاشی شده بود، با خود گفت: چگونه خداوند آنان را زنده خواهد کرد خداوند (در این هنگام) او را صد سال میراند سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از آن فرمود بلکه صد سال درنگ کردی (ولی) به غذا و نوشیدنی خود نگاه کن هیچ تغییر نکرده و به الاغ خود بنگر که چگونه متلاشی شده است احیای تو پس از صد سال مایه اطمینان خاطر تو و نشانه ای از معاد برای دیگر مردم است اکنون به استخوان (مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم (وقتی این کارها را دید) وی گفت می دانم که خداوند بر همه چیز توانا است».

نکته ای قابل توجه

جمله: (فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ) می رساند که خداوند گوینده سخن را صد سال تمام میراند سپس او را برانگیخت و زنده کرد.

ولی مؤلف «المنار» (۱) می گوید: ممکن است این جمله اشاره به یک نوع

ص : ۱۴۱

خواب بوده باشد که دانشمندان آن را «سبات» می نامند و آن این که یک موجود زنده برای مدتی به خواب عمیق فرو رود اما شعله زندگی او خاموش نشود، و این معمولاً بیش از چند سال نبوده است.

باید توجه نمود که خواب های طولانی برای حیوانات و همچنین انسان امکان پذیر هست و برخی از حیوانات در سراسر زمستان به خواب می روند و به آن «زمستان خوابی» می گویند و در تابستان که هوا گرم می شود، بیدار می شوند.

ولی در آیه شاهدهی بر گفتار او نیست، بلکه ظاهر جمله (فَأَمَاتَهُ) این است که او را یک صد سال تمام می راند سپس او را برانگیخت و زنده کرد.

نمونه سوم: خفتگان افسوس

اشاره

مفسران اسلامی نقل می کنند که سران «قریش» برای کسب آگاهی از صحت و استواری دعوت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نمایندگانی به مدینه اعزام کردند تا از یهود که از طریق کتب آسمانی نسبت به اوصاف پیامبران آگاه بودند درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و چگونگی دعوت او آگاه گردند.

دانشمندان یهود گفتند: از او سه موضوع زیر را پرسید:

۱. گروهی که از محل زندگی خود بیرون رفتند و ناپدید شدند و در خواب عمیقی فرو رفتند، آنان چقدر خوابیدند و سپس بیدار شدند و تعداد آنان چه اندازه بود، چه چیزی همراه داشتند.

۲. موسی به امر خدا لازم بود با چه کسی ملاقات کند و از او پیروی کند و مطالبی را از او بیاموزد (داستان موسی با خضر).

۳. سرگذشت مردی که به خاور و باختر جهان رفت و سدی برای

تجاوز یا جوج و مأجوج ساخت (ذی القرنین) سپس درباره وقت رستاخیز سؤال کنید، هر گاه به سه سؤال نخست آنچنان که ما می دانیم پاسخ گفت او برانگیخته خدا است ولی هر گاه وقت قیامت را تعیین کرد او فرد راستگو نیست، زیرا وقت قیامت را جز خدا کسی نمی داند.

نمایندگان^(۱) قریش از مدینه به مکه باز گشتند و نتیجه را به سران قوم گزارش کردند، آنان پرسش های خود را طرح کردند و خداوند در قرآن، به سه پرسش آنان در سوره کهف پاسخ گفته است.

ما اکنون پیرامون سؤال نخست^(۲) که در آن به مسأله رستاخیز اشاره شده است بحث و گفتگو می کنیم.

سرگذشت این گروه پس از مسیح و پیش از بعثت پیامبر گرامی اتفاق افتاده است و لذا نام و نشانی از آنان در عهد قدیم وجود نیست و دانشمندان یهود و نصاری بر حفظ سرگذشت آنان اهتمام جسته اند.

تاریخ می گوید: فرمانروایی به نام «دیو کلیس» در سالهای ۲۸۵ تا ۳۰۵ میلادی بر روم^(۳) حکومت می کرد و ادعای الوهیت و خدایی می نمود.

همچنان که تاریخ می گوید فرمانروایی به نام «دسیوس» (دقیانوس) که در سالهای ۲۴۹ - ۲۵۱ بر روم حکومت می نمود و مردم را به پرستش بت دعوت می کرد و خداپرستان را می کشت و در زبان عرب به آن «دقیانوس» می گویند.

گروهی از جوانان پاکدامن که قرآن از آنان به لفظ «فتیه» نام می برد برای فرار از دست حاکم جبّار (دقیانوس)، شهر را به عنوان «شکار» ترک کردند و

ص: ۱۴۳

۱- [۱] مجمع البیان: ۳ / ۴۵۱.

۲- [۲] سرگذشت اصحاب کهف در قرآن در سوره کهف طی آیه های ۲۶۹ وارد شده است.

۳- [۳] مقصود روم شرقی است که ترکیه فعلی و قسمتی از شامات است .

سگی نیز همراه داشتند، پس از طی مراحلی به غاری رسیدند و به آن پناه بردند مشیت الهی بر این تعلق گرفت که آنان به مدت مدیدی در غار به حالت خواب بمانند چنان که می فرماید:

(فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا). (۱)

«سپس سالها پرده ای (از خواب) بر گوش آنها افکندیم».

مورخان غربی مدت خواب آنان را ۱۵۷ سال می دانند و می گویند که این حادثه میان ۴۹_ ۲۵۱ میلادی رخ داده است در حالی که قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر می گوید:

(وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا).

«آنان در غارشان ۳۰۹ سال تمام بسر بردند».

به طور مسلم چنین خواب طولانی در گوشه غار بدون آن که آب و غذایی به آنان برسد، شبیه مرگ بوده و از حدود خواب طبیعی بیرون می باشد خوابی بوده است که فعالیت طبیعی تقریباً متوقف بوده تنها یک شعله بسیار کم فروغی در کانون وجود آنان روشن بود بسان کارخانه بزرگی که تمام دستگاههای آن متوقف باشد، تنها شمعی در موتورخانه آن روشن باشد که هر موقع بخواهند آن را به کار اندازند.

یک چنین خواب، دست کم از مرگ ندارد و نگهداری یک چنین گروه در گوشه غار با توجه به قدرت گسترده خدا کار بس آسانی است.

گذشته بر این نمونه این کار در جانداران که خواب زمستانی دارند و در تابستان بیدار می شوند، فراوان است. علاوه بر این، مرتاضان می توانند مدتی به ظاهر مرده در دل خاک بخوابند سپس با دادن ماساژ و ریختن آب گرم بیدار

ص : ۱۴۴

گردند.

امروز یکی از تئوریه‌ها، منجمد ساختن بدن جانداران و بدن انسان برای عمر طولانی است، اگر این تئوری با موفقیت روبه رو گردد می‌توان عمر انسان را به چند برابر افزایش داد، زیرا مطابق این فرضیه می‌توان بدن انسان را در یک سرمای زیر صفر منجمد ساخت، به طوری که حیات او متوقف گردد، نه این که شعله آن به کلی خاموش گردد و پس از مدتی او را در حرارت مناسبی قرار دهند و بار دیگر به حیات عادی باز گردانند.

اتفاقاً، وضع اصحاب کهف نیز به صورت توقف حیات بوده است نه خاموشی آن و به اصطلاح خواب طولانی بوده است نه مرگ و قرآن این حقیقت را این چنین بیان می‌کند:

(وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَهُمْ رُجُودٌ...).

«آنان را بیدار می‌اندیشیدی، در حالی که همگی خفته بودند».

از آن جا که خواب آنان با خواب معمولی فرق داشته است، زیرا دیدگان انسان در خواب معمولی بسته ولی دیدگان آنان باز بوده و در بیننده ایجاد رعب و وحشت می‌کرد قرآن می‌فرماید:

(...لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا).

«اگر آنان را مشاهده می‌کردی از وحشت فرار می‌کردی و ترس، تو را فرا می‌گرفت».

هر چند یک چنین خواب طولانی بر خلاف قوانین مأنوس ما از طبیعت است و قطعاً این گروه در پرتو مددهای غیبی، این اندازه به خواب رفته و زندهمانده اند، ولی در عین حال از برخی از آیات استفاده می‌شود که برای

ص: ۱۴۵

جلوگیری از پوسیدگی از برخی از عوامل طبیعی استفاده می شد آنجا که می فرماید:

...وَتَقَلَّبُوهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ...).

«آنان را به سمت راست و چپ بر می گردانیدیم».

سرانجام قرآن یادآور می شود که ما آنان را پس از سیصد و نه سال از خواب بیدار کردیم، چرا بیدار کردیم برای دو جهت:

۱. (ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِئُوا أَمَدًا).

«آنان را بیدار کردیم تا روشن گردد کدام گروه از مدت توقف خود آگاه تر است».

۲. (وَكَذَٰلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا...).

«ما مردم آن زمان را از طریق بیدار کردن آنان، آگاه ساختیم که بدانند وعده خدا حق و استوار است و در روز رستاخیز شک و تردیدی نیست».

زیرا آنان پس از بیدار شدن تصور می کردند که یک روز یا نیم روز بیشتر درنگ نکرده اند، سپس قرار شد که یکی از آنان به شهر برود، تا غذای پاکیزه ای بخرد او پس از ورود به شهر همه چیز را تغییر یافته دید، قیافه و اوضاع به کلی دگرگون گردیده بود، فرستاده با سکه ای که در دست داشت و می خواست با آن غذا بخرد، کاملاً جلب توجه می کرد مردم از قیافه و نحوه سخن گفتن و سکه ای که می خواست با آن چیز بخرد، فهمیدند که او یکی از آن افرادی است که در چند صد سال پیش ناپدید شده اند، زیرا حادثه ناپدید شدن آنها سینه به سینه نقل و احیاناً در تواریخ ضبط شده بود.

مردم این شهر با مشاهده این جریان، تکانی خورده و درس بزرگی نسبت به روز رستاخیز آموختند زیرا فهمیدند که زنده شدن مردگان در روز رستاخیز

مطلب بس آسانی است، خدایی که قادر به بیدار کردن خفتگانی که خواب آنان، برادر مرگ بود می باشد، قادر به احیای مردگان واقعی نیز خواهد بود. (۱)

پاسخ به یک سؤال

محل این غار، کجا بوده است؟ در میان مورخان در این مورد اختلاف نظر است.

برخی می گویند: نام آن غار، غار «افسوس» به کسر همزه است «افسوس» شهر باستانی است که در ۷۳ کیلومتری «ازمیر» قرار دارد و غار در بالای کوه به فاصله یک کیلومتری «افسوس» است و در آن صدها قبر وجود دارد، و باب غار رو به شمال شرقی است.

این غار در میان دانشمندان نصاری، از شهرت عظیمی برخوردار است.

استاد علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۱۷ با دلایلی روشن کرده است که خصوصیات غار (افسوس) با آنچه که قرآن از خصوصیات غار اصحاب کهف سخن گفته است تطبیق نمی کند.

برخی دیگر معتقدند که مقصود از آن غار (رجیب) است که در هشت کیلومتری امیان، پایتخت اردن قرار دارد و باب کهف رو به جنوب است و خصوصیات این غار، با آنچه که در قرآن از خصوصیات آن وارد شده است، کاملاً تطبیق می کند و در داخل آنجا هفت و هشت قبر وجود دارد و صورت سگی نیز در دیوار آن با رنگ قرمز کشیده شده است و بالای غار مسجدی به گونه ای که قرآن می گوید موجود است.

درباره غار (اصحاب کهف) نظرهای دیگری نیز وجود دارد که در المیزان، ج ۱۳، ص ۳۲۰ وارد شده است و شاید، لفظ «رجیب» تحریف

ص : ۱۴۷

۱- [۱] دنباله سرگذشت اصحاب کهف را در کتابهای تفسیر مطالعه فرمایید.

یافته «رقیم» است که در قرآن وارد شده است چنان که می فرماید:

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا).

نمونه چهارم: مقتولی از بنی اسرائیل زنده می شود

اشاره

مفسران اسلامی می نویسند: یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت و وارثی جز پسر عموی خویش نداشت، عمر طولانی کرد، پسر عموی او هر چه انتظار کشید تا پسر عموی او از دنیا برود، و اموال او را از راه ارث تصاحب کند، انتظار او مفید واقع نشد، لذا تصمیم گرفت که او را بکشد.

سرانجام به طور پنهانی او را کشت و جسد او را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد گذاشت و به محضر موسی شکایت برد که پسر عموی مرا کشته اند.

در این موقع از طرف خدا دستور آمد که به بنی اسرائیل فرمان دهد گاوی را سر ببرند و یکی از اعضای آن را به پیکر مقتول بزنند، تا زنده گردد و با زبان خویش قاتل را معرفی کند.

موسی دستور خدا را ابلاغ کرد، بنی اسرائیل دستور موسی را شوخی و استهزا تلقی کردند، پس از گفتگوهای زیادی که همه آنها در قرآن وارد شده است (۱) سرانجام گاوی را خریدند و سر آن را بریدند و جزئی از آن را بر بدن مرده زدند و او زنده شد، و قاتل خود را معرفی کرد.

(فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). (۲)

ص : ۱۴۸

۱- [۱] بقره/۶۷-۷۳.

۲- [۲] بقره/۶۷-۷۳.

۱. هدف از احیای مرده دو چیز بود، یکی این که قاتل شناخته شود، دوم این که آنان با دیدن چنین منظره ای، ایمان بیشتری به مسأله قیامت و رستاخیز پیدا کنند و لذا در آیه یکی از نتایج آن را، روشن ساختن مسأله معاد می داند و می گوید:

(...كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى...).

«خداوند این چنین، مردگان را زنده می کند».

۲. چرا خداوند برای زنده کردن مقتول، بریدن سر گاو و زدن عضوی از آن را وسیله قرار می دهد؟

مفسران می گویند: بنی اسرائیل به گاو پرستی علاقه مخصوصی داشتند خداوند از این طریق می خواهد اهمیت آن را از دل آنان بیرون ببرد، زیرا این جریان پس از داستان (سامری) بود که مردم را به گوساله پرستی دعوت کرد کشتن گاو، به دست گروهی که به اغوای (سامری) آن را پرستیدند سبب می گردد که آنان نسبت به معبود قلابی خود با دیده حقارت و کوچکی بنگرند، و بار دیگر به فکر پرستش آن نیفتند.

نمونه پنجم: مردگانی به وسیله حضرت مسیح زنده می شوند

دلایل پیشین، به گونه ای روشن، امکان رستاخیز انسان و جهان را روشن ساخته و بر هر فرد منصف و پیراسته از پیشداوری، آشکار می سازد که حیات مجدد انسان نه تنها کار محالی نیست، بلکه در جهان آفرینش نمونه هایی نیز دارد.

قرآن مجید علاوه بر ارائه نمونه های چهارگانه که در این بحث از نظر

خوانندگان گذشت، آشکارا از یکی از پیامبران خود یاد آور می شود که وی به امتی که برای هدایت آنان مبعوث شده بود، چنین می گفت:

(...أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى... (۱).

«کوران مادر زاد و بیماران را شفا می بخشم و مردگان را زنده می کنم».

نه تنها این پیامبر برگزیده از چنین قدرت نمایی گزارش می داده، بلکه در مواردی، برای اثبات پیوند خود بامقام ربوبی، دست به احیای مردگان می زد، آنجا که خداوند پیامبر خود حضرت مسیح را چنین خطاب می کند:

(...وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى... (۲).

«به یاد آور زمانی را که نابینایان و بیماران برص را شفا می بخشیدی و مردگان را به اذن من زنده می کردی».

گذشته بر این در تاریخ پیامبران و اولیای الهی، احیای زندگان به وسیله آنان به طور متواتر نقل شده است از این لحاظ برای یک فرد واقع نگر و بی غرض، شک و تردیدی در امکان معاد باقی نمی ماند.

نمونه ششم

مفسران اسلامی می گویند: حضرت موسی هفتاد نفر از قوم خود را برگزید و همراه خود به «طور» برد تا نحوه سخن گفتن خدا را با موسی مشاهده کنند، آنان وقتی به «طور» رسیدند به شنیدن صدا اکتفا نورزیده و درخواست کردند که با دیدگان خود خدا را ببینند، در این موقع صاعقه ای آمد، همه را کشت سپس همگی به دعا و درخواست موسی زنده شدند چنان که می فرماید:

(وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً

ص : ۱۵۰

۱- [۱] آل عمران/۴۹.

۲- [۲] مائده/۱۱۰.

فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. (۱)

«به یاد آرید وقتی را که به موسی گفتید، ما به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم، همه شما را صاعقه گرفت در حالی که نگاه می کردید، سپس شما را پس از مرگتان، زنده کردیم شاید سپاسگزار باشید». (۲)

گواه بر آن که این گروه کشته شدند (نه این که غش کردند) لفظ (مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ) است.

حضرت موسی پس از مشاهده این جریان، رو به خدا کرد و این چنین گفت:

(رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنِّي أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا...). (۳)

«خدایا می خواستی من و آنان را پیش از آمدن به طور، نابود کنی آیا ما را به وسیله کار سفیهان هلاک می کنی؟».

از این جهت زنده کردن این گروه نمونه بارزی از احیای موتا خواهد بود.

نمونه هفتم

گروهی از بنی اسرائیل بر اثر شیوع بیماری در سرزمین آنان، دیار خود را ترک گفتند خداوند در نیمه راه جان آنان را گرفت، سپس به برکت دعای پیامبری به نام «حزقیل» زنده شدند (۴) چنان که می فرماید:

(الَّذِينَ تَرَى إِلَى الدِّينِ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ

ص : ۱۵۱

۱- [۱] بقره/۵۵-۵۶.

۲- [۲] سرگذشت این گروه در سوره نساء آیه ۱۵۳ و سوره اعراف آیه ۱۵۵ نیز وارد شده است.

۳- [۳] اعراف/۱۵۵.

۴- [۴] مجمع البیان: ۱/۳۴۶، ط صیدا.

لَهُمَّ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ. (۱)

«مگر سرگذشت آنان را که از بیم مرگ از دیار خویش بیرون رفتند در حالی که هزاران نفر بودند، نشنیده ای خداوند به آنان گفت بمیرید آنگاه آنان را زنده کرد، حَقًّا که خداوند نسبت به مردم صاحب کرم است ولی بیشتر مردم سپاسگزار نیستند».

مرحوم طبرسی با این آیه بر امکان عذاب قبر، و رجعت استدلال کرده است در حالی که شایسته بود با آن بر امکان اصل کلی (امکان احیای مردگان) استدلال کند.

این بود نمونه هایی از احیای مردگان که می تواند ما را به امکان رستاخیز انسان و جهان رهنمون باشد شاید نمونه هایی دیگر در قرآن نیز وجود داشته باشد که ما از آن اطلاعی نداریم.

ص : ۱۵۲

۱. آراء و اقوال

۲. ملاک جسمانی و روحانی بودن معاد

از مسایل مهم در بحث معاد، کیفیت و چگونگی تحقق آن است و اینکه آیا معاد، جسمانی است یا روحانی و یا این که هم جسمانی است و هم روحانی؟

آراء و اقوال

آراء و اقوال (۱)

در این باره در تاریخ کلام و فلسفه پنج نظریه از جانب صاحب نظران مطرح گردیده است که یادآور می شویم:

۱. انکار معاد: این نظریه را گروهی از فلاسفه طبیعی برگزیده اند. واقعیت انسان از نظر این گروه عبارت است از همین هیكل و پیکر مادی، و مزاج و قوای جسمانی آن که بواسطه مرگ به کلی نابود می گردد، و جز مواد عنصری پراکنده آن چیزی باقی نمی ماند، و از آنجا که اعاده معدوم محال

ص: ۱۵۳

۱- [۱] لازم به ذکر است که نظریه کسانی که به طور کلی خدا و وحی را انکار می کنند مورد نظر نیست بلکه مقصود آرای است که از طرف معتقدان به خدا مطرح شده است.

است، بنابراین اعاده انسان که پس از مرگ معدوم می‌گردد، محال خواهد بود.

۲. شک و تردید در مورد معاد: گفته شده است جالینوس در مسأله معاد دچار شک و تردید بوده و به اصطلاح راه «توقف» را پیش گرفته است، زیرا تردید داشته است که آیا نفس انسانی همان مزاج مادی بدنی است تا بواسطه مرگ نابود گردد، و دیگر اعاده نشود، و یا آن که جوهری است که پس از مرگ باقی می‌ماند و در سرای دیگر برانگیخته می‌شود.

۳. فقط معاد جسمانی: جمهور مسلمانان و اکثریت فقیهان و حدیث نگاران (در دوره های پیشین) تنها به معاد جسمانی معتقد گردیده و معاد روحانی را انکار نموده اند، زیرا از نظر آنان روح دارای واقعیتی مادی است که مانند آتش در زغال و یا آب در برگهای گل، در بدن سریان و جریان دارد و در نتیجه با نابودی بدن پس از مرگ، روح نیز نابود گردیده و چیزی به عنوان واقعیت انسان باقی نمی‌ماند تا در عالم دیگر برانگیخته شود.

۴. فقط معاد روحانی: اکثریت فلاسفه (پیشین) و پیروان حکمت مشاء، تنها معاد روحانی و عقلی را پذیرفته اند، زیرا بدن پس از مرگ و قطع علاقه روح از آن نابود می‌گردد، و چیزی از صورت و اعراض آن باقی نمی‌ماند، تا بار دیگر در قیامت اعاده شود. ولی نفس دارای واقعیتی مجرد از ماده است که نابودی و فنا در آن راه ندارد. بنابراین، پس از مرگ و قطع علاقه آن از بدن به عالم مفارقات باز می‌گردد.

۵. هم جسمانی و هم روحانی: بسیاری از بزرگان حکما و مشایخ عرفا و گروهی از متکلمین مانند غزالی، کعبی، حلیمی، راغب اصفهانی و بسیاری از علمای امامیه مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، محقق طوسی و علامه حلی، هر دو (معاد جسمانی و روحانی) را پذیرفته اند. زیرا آنان نفس

را جوهری مجرد از ماده می دانند که بار دیگر در سرای آخرت به بدن باز می گردد این نظریه را اکثر نصاری نیز قبول نموده اند. (۱)

ملاک جسمانی یا روحانی بودن معاد چیست؟

مطلب مهم در اینجا این است که مفهوم جسمانی و روحانی در بحث معاد تبیین گردد تا معلوم شود که مقصود مثبتان و یا منکران جسمانی بودن معاد یا روحانی بودن آن چیست؟ مثلاً گروهی که فقط معاد جسمانی را پذیرفته اند، مقصودشان چیست؟

اگر جسم منسلخ از روح و حیات را می گوید در این صورت بدن انسان، جسم جمادی بیش نیست که فاقد هرگونه ادراک و شعور است و در نتیجه مسأله کیفر و پاداش و لذت و الم، معنی معقولی نخواهد داشت.

و اگر می گویند جسم به ضمیمه روح است در این صورت چگونه معاد را منحصر در جسمانی کرده و روحانی بودن آن را نفی می کنند؟

ولذا برخی از افراد غیر وارد به اصطلاح، می گویند «متشرعه» معاد را هم جسمانی و هم روحانی می دانند، زیرا آنان هرگز به حشر انسان بدون روح معتقد نیستند. یک چنین تفسیر، حاکی از آن است که تفسیر کننده از معنی جسمانی و روحانی بودن معاد و ملاک آن دو آگاه نیست.

در این مورد دو ملاک می تواند برای جسمانی و روحانی بودن معاد وجود داشته باشد، ملاک نخست بر می گردد به بیان واقعیت انسان، و ملاک دوم مربوط به نوع کیفر و پاداش است و با تشریح هر یک از این دو ملاک می توان به مفهوم جسمانی و روحانی بودن معاد پی برد.

ص : ۱۵۵

در واقعیت انسان اختلاف نظر وجود دارد (۱) اهل حدیث که به ظواهر شریعت تقید بیشتری دارند و کمتر به تعمق و تدبر می پردازند می گویند واقعیت انسان همان هیكل ظاهری او است به اضافه این که دارای حس و حرکت و ادراک است و از روح و نفس مجرد و رای این حس و حرکت، خبری نیست. آنان انسان را در حد حیوانی می اندیشند که فقط از طریق امتیازات خاصی از او جدا شده و گوهری به نام نفس و یا روح مجرد غیر از روح به معنی حس و ادراک قائل نیستند.

این گروه فقط می تواند معاد را، جسمانی بداند البته نه جسمانی به معنی جماد، بلکه جسمانی به همان معنایی که در حال حیات دنیوی برخوردار بود.

از این بیان روشن می شود که این گروه را نمی توان از قائلان به معاد هم جسمانی و هم روحانی اندیشید، آنان فقط پرچمدار معاد جسمانی هستند.

ص : ۱۵۶

۱- [۱] محقق لاهیجی در این باره چنین می گوید: «موجب این اختلافات (اختلاف در روحانی و جسمانی بودن معاد) اختلاف در حقیقت انسان است پس نزد هر که حقیقت انسان نیست مگر هیكل محسوس، و روح عرضی است یا صورتی قائم به ماده بدن که زایل شود به طریان مرگ، پس اگر با وجود این اعتقادات قائل به شریعتی است، معاد نزد او نتواند بود مگر جسمانی فقط و اگر معتقد به شریعتی نیست، قائل به هیچ یک از معادین نتواند بود، و نزد هر که حقیقت انسان نفس مجرد او است و بدن مر او را نیست مگر آلتی منفصل از حقیقت انسان، قائل است به معاد روحانی فقط و هر که قائل است به ترکیب حقیقت انسان از نفس مجرد و بدن به نحوی که سابقاً بیان کردیم قائل است به وقوع معادین جمعاً و هر که شاک باشد در حقیقت انسان، متوقف در امر معاد است مطلقاً». (گوهر مراد، مقاله ۳، باب ۴، فصل ۶).

ولی در برابر آنان اهل تدبیر و تفکر با حفظ ظواهر قرآن، برای انسان غیر از این هیكل ظاهری و غیر از حس و حرکت که در او مشاهده می شود، منشأ حس و حرکتی به نام «نفس» مجرد و روحی پیراسته از ماده معتقدند که نسبت به این بدن تعلق تدبیری دارد و به هنگام مرگ این نوع از تعلق از بین می رود.

معتقدان به این اصل هر گاه بگویند که فقط روح مجرد محسوس می شود، و دیگر بدنی که روح به آن تعلق داشت، به محشر گام نمی نهد، فقط باید معاد روحانی را پذیرا باشند ولی گروهی که به بازگشت هر دو (جسم و گوهر مجرد) عقیده دارند باید آنان معاد را جسمانی و روحانی بدانند، جسمانی به همان معنایی که اهل حدیث معتقد بودند و روحانی به معنای بازگشت روح مجرد که به تدبیر بدن می پردازد.

نتیجه این که اهل حدیث تنها به یک نوع از معاد می توانند معتقد باشند در حالی که قائلان به نفس مجرد به هر دو می توانند معتقد گردند و نیز زمینه اعتقاد به معاد روحانی فقط در عقیده اهل حدیث نیست در حالی که زمینه آن در عقیده غیر آنان موجود است.

تا اینجا با نخستین ملاک از ملاکهای جسمانی و روحانی بودن معاد آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با ملاک دوم آن آشنا شویم:

ب. انواع پاداشها و کیفرها

هر گاه بگوییم در روز رستاخیز و پس از ورود به بهشت و دوزخ، پاداش و کیفر انسان منحصر به اموری است که جنبه جسمانی دارد، و تا بدنی در کار نباشد پاداش و کیفر تحقق نمی پذیرد، مانند کامیابی از طریق میوه های لذیذ بهشت، یا مناظر زیبای آن، که همگی نوع لذت جسمانی است و همچنین است ورود به دوزخ و سوختن در آن که نیاز به جسم و بدن دارد، در این

در این مورد چون انسان فقط از لذایذ جسمانی بهره مند است، معاد او از نظر پاداش و کیفر، جسمانی بیش نخواهد بود. ولی اگر بگوییم در رستاخیز علاوه بر چنین لذتها و آلام یک رشته پاداشها و کیفرها و لذات و آلام روحی و عقلی نیز وجود دارد، که نفس در ادراک آنها هرگز به بدن و قوای حس آن نیاز ندارد، در این صورت به معاد روحانی نیز معتقد شده ایم. حکمای اسلامی عموماً یا غالباً جسمانی و روحانی بودن معاد را با توجه به این معیار سنجیده اند.

شیخ الرئیس در شفا و کتب دیگر خود بر اساس همین ملاک، معاد را مورد مطالعه قرار داده است. صدرالمآلهین نیز آنگاه که مسأله معاد را مورد بحث قرار می دهد، قبل از هر چیز از لذات و آلام و سعادت‌ها و شقاوت‌های حسی و وهمی و عقلی سخن می گوید، آنگاه درباره چگونگی تحقق آنها در رستاخیز به بحث می پردازد و در نتیجه دیدگاه خود را درباره معاد جسمانی و روحانی مطرح می نماید. (۱)

حکیم سبزواری نیز در مسأله معاد همین راه را پیموده و تنها محشور شدن روح را (با بدن) در تحقق معاد روحانی کافی نمی داند بلکه معتقد است آنگاه انسان دارای معاد روحانی نیز هست که نفس او در دنیا از نظر معرفت تکامل یافته و از مرتبه عقل هیولانی به مرتبه عقل بالفعل ارتقا یابد (۲) تا در نتیجه

ص : ۱۵۸

۱- [۱] الهیات شفا، مقاله ۹، فصل ۷، اسفار: ۶/۲۱.

۲- [۲] در این مورد می گوید: آن کس که به تکامل یافتن از مرتبه عقل هیولایی به مرتبه عقل بالفعل برگزیده شده است، (پس از مرگ) به عالم عقول ارتقا خواهد یافت و به مثل نوری که هم سنخ با نفوس تکامل یافته اند ولی از هیولی و عوارض آن عالی و پیراسته اند، ملحق خواهد شد.

در سرای دیگر به عالم عقول و موجودات نوری پیوسته و بلکه از این هم بالاتر رفته و به لقای ذات و صفات الهی نایل گردد. (۱)

ص : ۱۵۹

۱- [۱] در این مورد می گوید: «میوه درخت معرفت برای کاملان، بهشت لقای ذات و صفات الهی می باشد» (شرح منظومه: بحث معاد، فریده ۱).

آیات موضوع

١. (وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنْكَ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِيرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ). (بقره/١٦٧)
٢. (...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...). (نساء/٥٦)
٣. (وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). (توبه/٧٢)
٤. (وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنُهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ). (توبه/٦٨)
٥. (وَأَنذَرْتَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). (مريم/٤٠)
٦. (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى). (طه/٥٥)

۷. (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (نور/۲۴)

۸. (...وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ). (عنكبوت/۶۴)

۹. (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَشِّرُكُمْ إِذَا مَرُّتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ). (سبأ/۷)

۱۰. (...فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ). (یس/۵۱)

۱۱. (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (یس/۶۵)

۱۲. (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ). (یس/۱۸)

۱۳. (...وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَانَهُمْ). (محمد/۱۵)

۱۴. (...يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَانَهُمْ جَرَادٌ مُتَشِيرٌ). (قمر/۷)

۱۵. (ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا). (نوح/۱۸)

ترجمه آیات

۱. «آنان که از سران کفر پیروی می کنند می گویند کاش به این دنیا باز می گشتیم و همان گونه که آنان در این جا از ما بیزاری جستند، ما نیز از آنان بیزاری می جستیم خداوند این گونه، اعمال حسرت آفرین آنان را در آخرت نشان می دهد و از آتش خارج نمی شوند».

۲. «هر موقع پوستهای آنان پخته و سوخته شود، پوستهای دیگری را به جای آن

قرار می دهیم تا عذاب را بچشند».

۳. «خدا به مردان و زنان با ایمان باغهایی را که از زیر درختان آن نهرهایی جاری می شود و جاودانه در آنجا هستند و نیز منازل پاکیزه در باغهای جاودان را وعده داده است و خوشنودی از جانب خدا بالاتر از پادشاهای پیشین است و آن رستگاری عظیم است».

۴. «خدا به مردان و زنان منافق و کافر وعده آتش دوزخ داده که پیوسته در آنجا هستند و این عذاب برای آنان کافی است و آنان را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان عذاب پایداری است».

۵. «ستمگران را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که عذاب آنان قطعی می شود در حالی که آنان (در این دنیا) در غفلتی فرو رفته و ایمان نمی آورند».

۶. «از زمین شماها را آفریده ایم و به آن شما را باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم».

۷. «روزی که بر آنان زبانها و دستها و پاهای آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهد».

۸. «زندگی اخروی زندگی حقیقی و واقعی است اگر می دانستند».

۹. «کافران گفتند: آیا شما را با خبر سازیم از مردی که می گوید هرگاه بدنهای شما (پس از مرگ) به کلی پراکنده و ریزه ریزه شد، آفرینش نوینی خواهد داشت؟».

۱۰. «ناگهان آنان از قبرها، به سوی پروردگار خود، شتابان خواهند بود».

۱۱. «امروز بر زبانهای آنها مهر می گذاریم (قادر به سخن گفتن نمی باشند) و دستهای آنان با ما سخن می گویند و پاهای آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهند».

۱۲. «واقعیتی را برای ما بازگو کرد و گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟».

۱۳. «و با آب داغ و جوشانی سیراب می شوند و در نتیجه روده های آنان را قطعه، قطعه می کند».

۱۴. «آنان بسان ملخ های پراکنده از قبرها بیرون می آیند».

۱۵. «سپس شما را به زمین باز می گرداند و از آن بیرون می آورد».

اکنون که با ملاکهای معاد جسمانی و روحانی آشنا شدیم لازم است نظر قرآن را درباره کیفیت و چگونگی معاد بر اساس هر دو ملاک مورد بررسی قرار دهیم اینک به بررسی آیات قرآن درباره معاد جسمانی و روحانی بر اساس ملاک نخست می پردازیم، آنگاه دیدگاه قرآن را درباره هر دو معاد، بر اساس ملاک دوم جویا می شویم.

معاد جسمانی به ملاک نخست

مقصود از ملاک نخست در تحقق معاد جسمانی این است که بدن در سرای دیگر محشور گردد و نفس بار دیگر به آن تعلق پذیرد و پاداشها و کیفرهای خود را ببیند.

آیات قرآنی در این مورد بیش از آن است که در این صفحات به آن اشاره شود و ما تنها در این مورد به اشاره اجمالی اکتفا میورزیم و برای فشرده گویی به دسته بندی آیات می پردازیم:

۱. آیاتی که پیرامون احیای مردگان در امتهای پیشین وارد شده است مانند زنده شدن پرندگان به دعای ابراهیم، و سرگذشت گاو بنی اسرائیل (زنده شدن مقتولی از بنی اسرائیل)، و زنده شدن عزیز، و زنده شدن گروهی از امت بنی اسرائیل، و زنده شدن مردگان توسط حضرت عیسی و داستان اصحاب کهف.

ملاحظه آیات وارد در این موارد به روشنی ثابت می کند که کیفیت معاد در سرای دیگر بسان کیفیت احیای مردگانی است که در این داستانها آمده است و هدف از بیان سرگذشت آنان، علاوه بر تقریب امکان معاد به اذهان، اشاره به

کیفیت معاد نیز می باشد، با توجه به این آیات نمی توان گفت کیفیت بدن اخروی از قبیل بدن برزخی و صورتهای مثالی است که نفس با خلایق خود آنها را ایجاد می کند بلکه آیات به روشنی دلالت می کنند که بدن های دنیوی که در کتب علمی از آن به بدن مادی و عنصری تعبیر می شود، برانگیخته خواهند شد و در غیر این صورت تمام این تشبیه ها و تقریب ها بلاغت خود را از دست خواهند داد و رابطه میان معاد و مردگان زنده شده به وسیله پیامبران از بین خواهد رفت.

البته نکته لازم به ذکر این است که مسلماً حیات اخروی از کمال خاصی برخوردار است آنجا که قرآن می فرماید:

(...وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (۱)

«زندگی اخروی زندگی حقیقی و واقعی است اگر می دانستند».

در این صورت باید بگوییم بدن برانگیخته شده در حالی که عین بدن دنیوی است ولی از کمال و برتری خاصی برخوردار است و هرگز نمی توان گفت زندگی آنجا از هر نظر بسان زندگی دنیوی است جز این که زندگی دنیوی موقت، و زندگی اخروی جاودانی است، زیرا تنها جاودانی بودن زندگی اخروی و پایان پذیری زندگی در این دنیا سبب نمی شود که یکی را زندگی مجازی و دیگری را زندگی حقیقی بخوانند.

در هر حال ما با اعتراف به این که انسان محشور در قیامت همین بدن دنیوی است نه بدن برزخی و مثالی که از نظر صورت شبیه این بدن است در حالی که فاقد ماده و خصوصیات آن می باشد، ولی در عین حال بدن اخروی و حیات اخروی را یک حیات غیر قابل قیاس به بدن و حیات دنیوی می دانیم و

ص : ۱۶۵

اگر بنا بود که خصوصیت حیات اخروی بسان خصوصیت حیات دنیوی باشد، به هم زدن نظام و تجدید همان حیات با تمام آن جریانها کار لغو و عبثی خواهد بود.

آری انسان محبوس در این جهان با خصوصیاتى که بر او حاکم است، نمی تواند از حیات کامل اخروی، درک روشن و صحیحی داشته باشد و باید این قسمت را از مسایل مربوط به غیب دانست که ایمان به آن لازم است هر چند واقعیت آن برای ما روشن نیست.

۲. آیاتی که به روشنی می گویند انسان از خاک آفریده شده و به آن باز می گردد و سپس از آن بیرون می آید چنان که می فرماید:

(مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى). (۱)

«از زمین شماها را آفریده ایم و به آن شما را باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم».

و نیز می فرماید:

(ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا). (۲)

«سپس شما را به زمین باز می گرداند و از آن بیرون می آورد».

۳. آیاتی که کیفیت حشر را در روز قیامت بیرون آمدن از قبر می داند چنان که می فرماید:

(...فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ). (۴)

«ناگهان آنان از قبرها، به سوی پروردگار خود، شتابان خواهند بود».

و نیز می فرماید:

(...يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّتَشِيرٌ). (۵)

ص : ۱۶۶

۱- [۱] طه/۵۵.

۲- [۲] نوح/۱۸.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه ۲۵ روم و ۲۵ اعراف.

۴- [۴] یس/۵۱.

۵- [۵] قمر/۷.

«آنان بسان ملخ‌های پراکنده از قبرها بیرون می آیند».(۱)

۴. آیاتی که گواهی می دهند که روز رستاخیز اعضای انسان به اعمال او گواهی می دهد و تفسیر این اعضا به اعضای برزخی و صورتهای بدون ماده کاملاً بر خلاف ظاهر است چنان که می فرماید:

(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (۲)

«روزی که بر آنان زبانها و دستها و پاهاى آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهد».

و نیز می فرماید:

(الْيَوْمَ نَخِيْتُمْ عَلَىٰ أَفْوَهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (۳)

«امروز بر زبانهای آنها مهر می گذاریم (قادر به سخن گفتن نمی باشند) و دستهای آنان با ما سخن می گویند و پاهاى آنان به آنچه که انجام داده اند، گواهی می دهند».(۴)

۵. آیاتی که بر دگرگونی های بدن در دوزخ گواهی می دهند چنان که می فرماید:

(...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...). (۵)

«هر موقع پوستهای آنان پخته و سوخته شود، پوستهای دیگری را به جای آن قرار می دهیم تا عذاب را بچشند».

و باز می فرماید:

(...وَسَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَانَهُمْ). (۶)

ص : ۱۶۷

۱- [۱] و به همین مضمون است آیه های: ۴۳/ معارج؛ ۷/ حج؛ ۴/ انفطار؛ ۹/ عادیات.

۲- [۲] نور/ ۲۴.

۳- [۳] یس/ ۶۵.

۴- [۴] و به همین مضمون است آیه ۴۱/ فصلت.

۵- [۵] نساء/ ۵۶.

۶- [۶] محمد/ ۱۵.

«و با آب داغ و جوشانی سیراب می شوند و در نتیجه روده های آنان را قطعه، قطعه می کند».

۶. آیاتی که شبهات منکران معاد را یادآور شده است این آیات به روشنی دلالت می کنند که آنچه مورد استبعاد و انکار مخالفان معاد بود همان زنده شدن بدنهای متلاشی و پراکنده در زمین، پس از مرگ بود.

قرآن سخن آنان را این گونه یادآور شده است:

(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ). (۱)

«واقعیتی را برای ما بازگو کرد و گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟».

و نیز می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْبِكُمْ إِذَا مُمَّتْ كُلُّ مِمَزَقٍ لَكُمْ لَفِيَ خَلْقٍ جَدِيدٍ). (۲)

«کافران گفتند آیا شما را با خبر سازیم از مردی که می گوید هرگاه بدنهای شما (پس از مرگ) به کلی پراکنده و ریزه ریزه شد، آفرینش نوینی خواهد داشت؟».

و آیات دیگری که در بخش مربوط به بحث شبهات منکران معاد به تفصیل پیرامون آنها بحث گردید.

بنابراین در این که قرآن کریم بر معاد جسمانی به طور روشن تأکید میورزد، جای هیچ گونه تردیدی نیست.

قرآن و معاد روحانی بر اساس ملاک نخست

اکنون که با دیدگاه قرآن در مورد معاد جسمانی بر اساس ملاک اول آگاه شدیم به بررسی معاد روحانی بر اساس ملاک نخست از دیدگاه قرآن

ص : ۱۶۸

۱- [۱] یس/۷۸.

۲- [۲] سبأ/۷.

مقصود از ملاک اول در تشخیص معاد روحانی این است که روح یا نفس در جهان دیگر برانگیخته شود، روی این ملاک می گوییم:

هرگاه مقصود از برانگیخته شدن روح این است که بدن محشور نمی شود و تنها روح محشور می گردد، قطعاً نظر قرآن با یک چنین معاد روحانی مخالف است، زیرا همان گونه که یادآور شدیم محشور شدن بدن از نظر قرآن، قطعی و مسلم است و جای هیچ گونه شک و تردیدی در آن نیست. اصولاً مقصود کسانی که می گویند «معاد روحانی» است، همان محشور شدن روح منهای بدن است در این صورت باید بگوییم نظر قرآن در این مورد کاملاً منفی است. و لذا در میان «متشرعه» هر کس بگوید: معاد روحانی است مطرود می گردد، زیرا طبق اصطلاح، مقصود از آن روح مجرد بدون بدن است.

آری اگر مقصود این است که علاوه بر بدن، روح نیز محشور می گردد، در این صورت نظر قرآن مثبت است، زیرا هدف از محشور شدن بدن، دریافت پاداش و کیفر است، و پاداش و کیفر در مورد جسم بدون روح، معنی درستی ندارد.

ولی توصیف یک چنین معاد به روحانی کاملاً بر خلاف اصطلاح است، زیرا احدی از قائلان به معاد جسمانی نگفته است که بدنها به صورت جمادات محشور می شوند، بلکه همگی معتقدند که بدنها توأم با حس و شعور و حرکت، محشور می گردند و یک چنین معاد جدا از محشور شدن روح اعم از مادی و مجرد نیست و لذا اگر بخواهیم روی اصطلاح حرکت کنیم باید بگوییم طبق ملاک نخست، معاد روحانی (حشر روح بدون بدن) از نظر قرآن باطل است و توصیف معاد به جسمانی و روحانی بر این اساس بر خلاف اصطلاح می باشد.

مقصود از ملاک دوم در تشخیص معاد جسمانی این است که در سرای دیگر یک رشته پاداشها و کیفرها و لذات و آلامی وجود دارد که همگی جزئی و حسی بوده و تحقق آنها بدون بدن و قوای حسی آن امکان پذیر نیست.

نظر قرآن درباره معاد جسمانی بر اساس این معیار نیز مثبت است و آیات بسیاری بر درستی آن گواهی می دهد آیاتی که در آنها از پاداش و ثواب صالحان در بهشت، و کیفر و عذاب کافران و گناهکاران در دوزخ، سخن گفته شده است. آیات در این باره به قدری زیاد است که کار انتخاب نمونه را مشکل می سازد.

و هر کس کمترین آشنایی با قرآن داشته باشد، خود می تواند نمونه هایی از آن را مطالعه نماید مثلاً مطالعه سوره واقعه و وعده ها و وعیدها و ثواب ها و عقابهایی که برای سه گروه «مقربان» و «اصحاب یمین» و «اصحاب شمال» بیان گردیده است گواه روشنی بر تحقق این نوع از لذات و آلام حسی و جزئی است بنابراین به خاطر روشن بودن این مطلب از توضیح بیشتر درباره آن، خودداری می کنیم.

قرآن و معاد روحانی بر اساس دومین ملاک

دومین ملاک در تشخیص معاد روحانی این است که علاوه بر پاداشها و کیفرهای حسی، و لذات و آلام جزئی و جسمانی، یک رشته پاداشها و کیفرهای روحی و غیر حسی نیز برای صالحان و تبهکاران تحقق یابد که روح در درک و دریافت آنها نیاز به بدن و قوای حسی آن ندارد.

دیدگاه قرآن درباره این نوع از معاد روحانی نیز مثبت است چنان که در سخنان پیشوایان دینی نیز شواهدی بر آن به چشم می خورد و ما در این جا نمونه هایی از آیات قرآن و شواهدی از سخنان معصومین (علیهم السلام) را یادآور

۱. رضوان الله یا لذت خشنودی خدا

قرآن مجید پس از یادآوری یک رشته لذتهای جسمانی، موضوع خشنودی خدا را مطرح می کند و آن را بالاتر از لذتهای جسمانی توصیف می کند و به عنوان پاداش اکبر و بزرگ که به بندگان شایسته الهی داده می شود یاد می نماید. چنان که می فرماید:

(وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). (۱)

«خدا به مردان و زنان با ایمان باغهایی را که از زیر درختان آن نهرهایی جاری می شود و جاودانه در آنجا هستند و نیز منازل پاکیزه در باغهای جاودان را وعده داده است و خشنودی از جانب خدا بالاتر از پاداشهای پیشین است و آن رستگاری عظیم است.»

در این آیه همان طور که روشن است، نخست لذتهای جسمانی را مطرح نموده آنگاه رضا و خشنودی خدا را یادآور شده و آن را بالاتر از لذتهای پیشین دانسته است. تو گویی آنگاه که بنده خدا احساس می کند که معبود او از او راضی است آنچنان به خود می بالد و غرق سرور می شود که لذتهای مادی را به دست فراموشی می سپارد.

امام سجاد (علیه السلام) در توضیح این آیه بیانی دارد که روشنگر عظمت این سعادت و لذت عقلی است چنان که می فرماید: «آنگاه که اولیای خدا وارد بهشت می شوند از جانب خدا خطاب می آید:

ص : ۱۷۱

می خواهید شما را از پاداش و لذتی برتر از آنچه که در اختیار دارید آگاه کنیم.

آنان با شگفتی می گویند پروردگارا! کدام پاداش از آنچه که در اختیار داریم بالاتر و برتر است؟

باز همان خطاب تکرار می شود و بندگان خدا می گویند خدایا، ما را از آن آگاه ساز، خطاب می آید: بالاترین لذتها، خشنودی من از شما و محبت و دوستی من به شما است که از همه نعمت های بهشتی برتر و بهتر است، آنگاه اهل بهشت این سخن را تصدیق نموده و اقرار می کنند که خشنودی و دوستی خدا گواراتر از همه لذتها است.»

راوی می گوید: امام این سخن را گفت سپس این آیه را تلاوت کرد: (وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ). (۱)

۲. دوری از رحمت خدا

هرگاه احساس خشنودی معبود، مایه لذت است، در برابر آن احساس دوری از رحمت او برای کسانی که از رحمت واسعه او آگاه باشند عذابی است جانکاه و روح آزار، و شاید همه انسانها در روز رستاخیز، به خاطر کنار رفتن حجابها، از چنین رحمت واسعه ای آگاه شوند چنان که در آیه ۶۸ از سوره یاد شده چنین می فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنُهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ).

«خدا به مردان و زنان منافق و کافر وعده آتش دوزخ داده که پیوسته در آنجا هستند و این عذاب برای آنان کافی است و آنان را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان عذاب پایداری است.»

ص : ۱۷۲

۱- [۱] بحار الأنوار: ج ۸، باب الجنة ونعيمها، حدیث ۵۷.

شاهد سخن این است که در آیه پیشین، از «مؤمنین» و «مؤمنات» سخن گفته و در این آیه از منافقین و منافقات و کافران.

در آیه قبل نخست نعمت ها و لذت های جسمانی را یادآور شده آنگاه نعمت لذت خشنودی خدا را یادآور شده است.

در این آیه نیز نخست آتش دوزخ را یادآور شده آنگاه عذاب و تلخی احساس دوری از رحمت خدا را که احساس آن جانکاه است، مطرح نموده است.

و در حقیقت این دو آیه از نظر وعده و وعید و کسانی که آنها را دریافت خواهند کرد، حالت لفونشر مرتب را دارند، و قطعاً دوری از رحمت خدا کیفری غیر از آتش دوزخ است، زیرا در غیر این صورت لازم است جمله (وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ) تکرار جمله پیشین باشد و این بر خلاف ظاهر متبادر از آیه است.

گذشته از این، در پایان آیه از عذاب پایدار (عذاب مقیم) سخن می گوید و این جمله همان طور که می تواند به خلود در آتش ناظر باشد می تواند بیانگر پیوستگی عذاب دوری از رحمت خدا بشمار آید، ولی با توجه به این که خلود در آتش قبلاً به طور صریح ذکر شده است بهتر آن است که آن را ناظر به پایداری و خلود عذاب دیگری غیر از آتش دوزخ بدانیم.

۳. اندوه و حسرت جانکاه

هرگاه احساس دوری از رحمت حق مایه عذاب روحی جانکاه است حسرت بر گذشته و این که تمام سرمایه های زندگی را به هدر داده و برای زندگی جاودان خود توشه ای نیندوخته است، عذابی جانکاه بسان «دوری از رحمت حق»، خواهد بود.

قرآن به این نوع از آلام روحی اشاره کرده و حتی روز قیامت را به (یوم الحسره) نامگذاری می نماید و می فرماید:

(وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). (۱)

«ستمگران را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که عذاب آنان قطعی می شود در حالی که آنان (در این دنیا) در غفلتی فرو رفته و ایمان نمی آورند».

و در آیه دیگر یادآور می شود که خدا با نشان دادن سرنوشت بد گمراهان در روز قیامت، حسرت آنان را مجسم می کند و به آنان نشان می دهد که چگونه سرمایه ها را به هدر داده اند. چنان که می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِيرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ) (۲)

«آنان که از سران کفر پیروی می کنند می گویند کاش به این دنیا باز می گشتیم و همان گونه که آنان در این جا از ما بیزاری جستند، ما نیز از آنان بیزاری می جستیم خداوند این گونه، اعمال حسرت آفرین آنان را در آخرت نشان می دهد و از آتش خارج نمی شوند».

ابوسعید خدری از پیامبر روایتی نقل می کند که بیانگر پایه حسرت کافران است می گوید: آنگاه که بهشتیان وارد بهشت می شوند، و دوزخیان وارد دوزخ، مرگ در برابر آنان مجسم می گردد به آنان گفته می شود آیا با مرگ آشنا هستید؟ همگی می گویند آری! آنگاه مرگ به صورت حیوانی مجسم می شود و در برابر آنان ذبح می گردد و از این طریق تفهیم می شوند که در سرای دیگر از مرگ خبری نیست و هر یک از دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) در جایگاه مقرر خود پیوسته خواهند بود. (۳)

ص : ۱۷۴

۱- [۱] مریم/۴۰.

۲- [۲] بقره/۱۶۷.

۳- [۳] مجمع البیان: ۳/۵۱۵.

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر (...كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ...) چنین می فرماید: مقصود کسی است که مالی را به دست آورده و در راه خیر مصرف نکرده است و وارثان آن را به ارث برده اند و به وسیله آن به خدا تقرب جسته اند یک چنین ثروتی مایه حسرت انسان می شود. (۱)

۴. لقای محبوب

در آیات فراوانی کلمه لقاء الله وارد شده است متکلمان و مفسران در تفسیر آن سخنانی گوناگون دارند، برخی آن را به روز رستاخیز تفسیر نموده و برخی دیگر به نیل به دریافت پادشاهی اخروی حمل کرده اند و برای هر یک از این تفسیرها شاهی در آیات وجود دارد و اگر کسی کلمه «لقاء الله» را در «المعجم المفهرس» ملاحظه کند تفسیرها را دور از ذهن نمی شمارد، ولی در عین حال این لفظ می تواند از بعد گسترده ای برخوردار باشد که علاوه بر این دو، لقای واقعی انسانهای کامل با پروردگار خود را شامل گردد، لقای که هرگز در الفاظ و کلمات نمی گنجد، و این نوع از لقای بالاتر از رؤیت با نور قلب و شهود با باطن خرد است و عارف معروف مرحوم ملکی تبریزی در این باره سخنی دارد که اجمال آن را می نگاریم.

عارف نامبرده نخست به آیات لقا اشاره کرده می گوید: در قرآن مجید زیاده از بیست جا عبارت «لقاء الله» و نظر بر خداوند وارد شده و همچنین در تعبیرات انبیا و ائمه (علیهم السلام). آنگاه به روایاتی که در باره تنزیه خداوند وارد شده اشاره نموده و می گوید: از این طرف هم در اخبار، در تنزیه حق جل جلاله کلماتی وارد شده است که ظاهرش تنزیه صرف است از همه مراتب معرفت.

آنگاه دیدگاه علمای شیعه در جمع میان این دو را یادآور شده می گوید:

ص: ۱۷۵

در این مورد دو مذاق است:

۱. تنزیه صرف: یعنی منتهای معرفت، فهمیدن این است که باید خداوند را تنزیه صرف نمود، و آیات و اخباری را که در معرفت و در «لقاء الله» وارد شده است باید به مرگ و لقای ثواب و عقاب تأویل نمود.

۲. اخبار تنزیه را باید به معرفت به طریق رؤیت به این چشم ظاهر و به معرفت کنه «ذات اقدس الهی» حمل کرد و اخبار تشبیه و لقا و وصول و معرفت را به معرفت اجمالی و معرفت اسما و صفات الهی، و تجلی مراتب ذات و اسماء و صفات حق تعالی به آن میزان که برای (موجود) ممکن، ممکن است، تفسیر نمود.

و به عبارت دیگر: کشف حجب ظلمانیه و نورانیه که برای «عبد» شد، آن وقت معرفت بر ذات حق تعالی و اسماء و صفات او پیدا می کند که آن معرفت از جنس معرفت قبل از کشف نیست.

و به عبارت سوم: انوار جمال و جلال الهی در قلب و عقل و سِرِّ خواص اولیای او، تجلی می کند به درجه ای که او را از خود فانی می نماید، و به خود باقی می دارد، آن وقت محو جمال خود نموده و عقل او را مستغرق در معرفت خود کرده و به جای عقل، او خود امور او را تدبیر می نماید، اگر چه بعد از این همه مراتب کشف سبحات جلال، و تجلی انوار جمال، و «فنا فی الله» و «بقای بالله»، باز از وصول به کنه معرفت «ذات»، عجز خود را بالعیان و الکشف خواهد دید.

در جای دیگر می گوید: در معنی ملاقات ممکن با خداوند جلیل، روح (واقعیت) ملاقات هست ولیکن نحوه آن لایق مُلاقی (ملاقات کننده) و مُلاقی (ملاقات شونده) است و آن عبارت است از همان معنی که در ادعیه و اخبار از آن تعبیرات مختلفی به لفظ «وصول» و «زیارت» و نظر بر وجه و «تجلی» و

دیدن قلب و «تعلق روح» تعبیر شده است و از ضد آن به «فراق» و «بُعد» و «حزمان» تعبیر می شود. آنگاه نمونه های بسیاری از روایات و دعاها را در این مورد به عنوان شاهد یادآور می شود.

آنگاه می گوید: انسان نباید نفی هر معنی را تنزیه حق دانسته و نفی کند و حقیقت این جز ابطال چیزی نخواهد شد، باید از معانی غیر لائقه که موجب محدود بودن و نقص ذات اقدس تعالی است تنزیه نماید و معرفتی که مثلاً به حواس است همه قسم آن را نفی نماید و لکن معرفت به چشم قلب و روح را آن هم نه معرفت «بِالْكُنْه» بلکه «بِالْوَجْه» را اگر نفی نماید دیگر برای انبیا و اولیا و عرفای حقه نمی ماند مگر همین ها که اغلب عوام دارند.

سپس طالبان وصول به یک چنین «لقای الهی» را توصیه نموده می فرماید: برادر من اگر همت داری که از اهل معرفت شوی و انسان بشوی، بشر روحانی باشی، سهیم و شریک ملائکه باشی، و رفیق انبیاء و اولیا (علیهم السلام) بوده باشی، کمر همت به میان زده از راه شریعت بیا، مقداری از صفات حیوانات را از خود دور کن و متخلق به اخلاق روحانین باش، راضی به مقام حیوانات و قانع به مرتبه جمادات نشو، حرکتی از این آب و گل به سوی وطن اصلی خود که از عوالم غیبی و محل مُقَرَّبین است، بکن، تا بالکشف والعیان به حقیقت این امر بزرگ نائل باشی، راه وصول به این کرامت عظمی معرفت نفس است، همت کن.

عارف بزرگوار پس از آن که نمونه های فراوانی از روایات و دعاها را درباره این مرتبه از معرفت و لقای الهی یادآور می شود، در پایان برتری لذت و بهجت وصال به معشوق و لقای معبود را بر لذتها و بهجت های حسی، حتی آنچه در جهان دیگر برای اهل بهشت مقرر گردیده است، متذکر گردیده و حدیث

معراج را یادآور شده که وقتی بهشت بر رسول گرامی عرضه شد، به خداوند عرض کرد «وقتی که خود را به من شناسانیدی از همه چیزها مستغنی شدم». و سرانجام به ابیات عارفانه حافظ مترنم شده و می نویسد:

از در خویش خدایا ببهشتم نفرست *** که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

خاک درت بهشت من، مهر رخت، سرشت من *** عشق تو سرنوشت من، راحت من رضای تو (۱)

۵. رنج فراق محبوب

در دعای کمیل به این نوع آلام روحی اشاره شده آنجا که امام می فرماید:

«فَهَبْنِي صَبْرًا عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ».

«گیرم که بر عذاب تو صبر نمودم، چگونه جدایی تو را تحمل کنم؟».

تا اینجا با مطالب یاد شده در زیر آشنا شدیم:

۱. اقوال و آرای دانشمندان درباره کیفیت معاد.

۲. ملاک نخست درباره توصیف معاد به جسمانی و روحانی.

۳. ملاک دوم درباره توصیف معاد به هر دو.

۴. قرآن معاد را از نظر ملاک نخست جسمانی می داند و بس نه روحانی، به این معنی که فقط روح مجرد از بدن محشور گردد، و بدنی در کار نباشد.

۵. قرآن معاد را از نظر ملاک دوم هم جسمانی می داند و هم روحانی.

۶. نمونه هایی از پادشاهای جسمانی و روحانی در قرآن.

ص : ۱۷۸

۱- [۱] طالبان به رساله «لقاء الله» تألیف عارف شهیر میرزا جواد آقا مجتهد ملکی تبریزی رجوع نمایند.

آیات موضوع

۱. (أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ...). (یس/۸۱)

ترجمه:

«آیا خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است توانا نیست که مثل انسانها را بار دیگر بیافریند».

تفسیر آیه

اشاره

در گذشته درباره دو مسأله از نظر قرآن بحث و گفتگو نمودیم:

۱. آیا معاد از نظر قرآن، جسمانی است یا روحانی و یا هر دو؟

۲. میزان جسمانی و روحانی بودن معاد چیست؟

اگر چه این اندازه بحث در این باره از نظر تفسیر موضوعی آیات معاد کافی است و دیگر نیازی به گشودن فصل تازه ای نیست ولی برای این که خوانندگان گرامی با سیر تاریخی معاد جسمانی در اندیشه حکیمان و متکلمان آشنا شوند در این فصل به عنوان یک بحث مستقل به این دیدگاهها اشاره کرده و نظریات آنان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.

فارابی معلم دوم فلسفه (م/۳۳۹) که در مسائل فلسفی برای خود نظریه های خاصی دارد، برای تصویر معاد جسمانی که قرآن بر آن اصرار ورزیده، بیان خاصی دارد که از نظر شما می گذرانیم وی برای این تصویر انسانهایی را که راهی سرای دیگر می شوند، به دو گروه تقسیم می کند.

۱. گروهی که از نظر کمال به پایه ای رسیده اند که در درک کمال نیاز به بدن ندارند و اصولاً به بدن و تعلقات بدنی توجهی ندارند و عمدتاً توجه آنان به عالم بالا و حقایق کلی آفرینش است.

۲. گروهی که فارابی آنان را «بدنیون» می خواند، کسانی هستند که در آنها توان و قدرت تعلق و توجه به بالاتر از بدن موجود نیست و غیر از بدن و آنچه که مربوط به آن است واقعیت برتری را نمی شناسند، و به طور طبیعی و فطری خواهان بدن می باشند.

از نظر فارابی گروه نخست که آنان را «سعادت‌مندان حقیقی» یا «اشقیای حقیقی» می نامد، در معاد خود نیازی به هیچ نوع از بدن ندارند، بلکه آنان با تعقل خویشتن و آنچه که مربوط به او است، لذت می برند و یا از این طریق کیفر می بینند، زیرا لذت و شکنجه آنان بستگی به این دارد که ذات آنان معجون از چه نوع از صفات و ملکات باشد، هرگاه از صفات و ملکات پسندیده و متعالی باشد، ادراک و تصور آن لذت بخش و اگر از صفات و ملکات ناپسند و منحط باشد، تصور آن رنج آور خواهد بود.

ولی گروه نخست که در آنها هنر تعلق و توجه به مافوق بدن نیست، و پیوسته به بدن و علایق بدنی توجه دارند، برای معاد خود و درک پاداش و کیفر، به بدن نیاز دارند و این مطلبی است که در آن سخنی نیست.

ولی «فارابی» از طرف دیگر فکر می کند که تعلق نفس به همان بدنی که

در دنیا ترک کرده است، نوعی تناسخ می باشد، تناسخی که از نظر او محال و ممتنع است.

«فارابی» در این شرایط، خود را میان دو محذور می بیند: از یک طرف معاد گروه دوم، در سایه تعلق نفس به بدن تحقق می پذیرد، و از طرف دیگر تعلق نفس پس از جدایی به همان بدن، تناسخ می باشد.

او برای رهایی از این تنگنا طرح تازه ای ریخته و می گوید: مُتَعَلِّقُ نَفْسٍ مُمْكِنٌ است بدن دیگری باشد که از عناصر مربوط به عالم بالا (آسمانها) تشکیل شده باشد که می توان از آنها به صورتهای زیر نام برد:

۱. جسم آسمانی (فلکی).

۲. جسمی متکون از هوا.

۳. بدنی متکون از دود.

با توجه به تقسیمات معروف بطلمیوسی برای مجموع جهان ماده، منحصر نمودن بدن اخروی در عناصر یاد شده کاملاً روشن است.

او معتقد بود که جسم افلاک (آسمانها) دارای طبیعت خاصی است که از عناصر چهارگانه تشکیل نیافته است.

وی همچنین معتقد بود که قبل از آسمانهای نه گانه، چهار کره وجود دارد که نخستین آن خاک، و دومی آب، و سومی هوا، و چهارمی دود و آتش است.

روی این اساس فارابی چنین می اندیشد که برای پرهیز از تناسخ، نفس این گروه به یک جرم آسمانی که به منزله بدن او باشد، و یا به بدن متکون از ماده هوایی یا دخانی، تعلق می گیرد.

و در هر حال تعلق نفس به این بدن برای تدبیر آن نیست، زیرا اگر تعلق نفس به این نوع از بدن برای تدبیر آن بوده، و مستلزم تناسخ نباشد به همان بدنی دنیوی متروک نیز می تواند تعلق بگیرد، از این جهت برای پرهیز از تناسخ

باید تعلق نفس را به این بدن تعلق «استخدامی» نامید که روح برای درک کیفرها و پاداشها این بدن را استخدام می کند.

لازم به یادآوری است که از نظر فارابی این پاداشها و کیفرها پاداشها و کیفهای مادی و عنصری نیست، بلکه یک سلسله صور زیبا و مسرت بخش و یا صورتهای زشت و آزار دهنده است که نفس از طریق تخیل، آنها را می سازد و در بهشت و دوزخ این صور و اشباح، به سر می برد.

ممکن است در این جا سؤال شود اگر بهشت و دوزخ موعود در نظر فارابی، همان ایجاد این صورتهای غیبی موعود در کتاب و سنت از طریق تخیل است، در این صورت چه نیازی به بدن وجود دارد، زیرا این گروه نیز بسان گروه کاملان (از نظر تعقل و تفکر) می توانند با ایجاد این صور و تخیل آنها بدون تعلق به بدن، کیفرها و پاداشهای خود را بیابند.

پاسخ این سؤال آن است که فارابی و حتی شیخ الرئیس، صور خیالی وحسی را مادی دانسته و به مجرد (و حتی نیمه مجرد) آن نیز معتقد نبودند، از این جهت معلم دوم، درباره این گروه به فکر بدن افتاده، تا نفس به کمک آن این صورتهای را ایجاد کند.

برای این که خواننده گرامی از نظریه معلم دوم به طور روشن آگاه شود، عصاره گفتار او را در ضمن مواد یاد شده در زیر بیان می کنیم:

۱. کاملاً از نظر تعقل و تفکر، اعم از سعدا و اشقیا، در پاداش و کیفر، نیازی به بدن ندارند، بلکه بازگشت و توجه به خویشتن و آنچه که مربوط به آن است مراتب پاداش و کیفر آنها را فراهم می سازد، و قهراً مدرکات آنها یک رشته مدرکاتی است که مایه لذت عقلی و یا الم عقلی آنان می گردد.

۲. گروه ناقص که روح آنان اوج نگرفته و غیر از بدن، چیزی را

نمی شناسند، (اعم از مطیع و عاصی)، در دیدن پاداش و کیفر نیاز به بدن دارد.

۳. تعلق نفس به بدن دنیوی که آن را ترک کرده، مستلزم «تناسخ» است و «تناسخ» از نظر عقل محال می باشد.

۴. نتیجه جمع بین مطلب دوم و سوم این است که برای تحقق بخشیدن به پاداشها و کیفرها به فکر بدنی باشیم که محذور تناسخ را نداشته باشد از این جهت باید بدن اخروی، بدنی از جنس افلاک آسمانی و یا کرات سه گانه باشد.

۵. هدف از تعلق روح این گروه به یک چنین بدن خاص، این است که فقط نیاز او را در درک صور حسی لذت بخش یا آزار دهنده، برطرف کند بدون این که نفس به تدبیر آن بدن به سان بدن دنیوی پردازد.

۶. علت این که نفس به تنهایی قادر به آفریدن صور حسی و خیالی نیست، آن گونه که بر آفریدن صور عقلی قادر و توانا می باشد، این است که صورتهای حسی و خیالی منطبق در جسم اند، و بدون جسم نقش این صور انجام نمی گیرد. (۱)

تحلیل نظریه فارابی

تا این جا با نظریه معلم دوم آشنا شدیم. ما نظریه او را بدون این که خود را مقید به ترجمه عبارات او سازیم مطرح کردیم تا با روح حقیقت جوین معاصر، متناسب باشد ولی این نظریه اشکالاتی دارد که به رؤوس آنها اشاره می کنیم:

۱. همان طور که یادآور شدیم انگیزه این نوع از تصویر معاد جسمانی

ص : ۱۸۳

پرهیز از تناسخ بوده است، زیرا از نظر فارابی و پیروان او رجوع نفس به بدن دنیوی موجب تناسخ می باشد.

در این جا محقق «لاهیجی» سخن زیبایی دارد. وی ریشه این نوع تصویرهای نارسا را به دست آورده و می فرماید: «به خاطر اشکال تناسخ و اشکالات نظیر آن، حکما در مسأله معاد جسمانی و اعتقاد به آن مقلد محض می باشند». و (۱) شاید محقق لاهیجی به این نکته اشاره می کند که این گروه از حکیمان در واقع کشش به معاد روحانی دارند، ولی برای جمع بین این اندیشه و ظواهر شریعت، به دنبال بدن جسمانی و عنصری می باشند که تحقق این آیات امکان پذیر باشد.

در حالی که ما در بحث «تناسخ» یادآور شدیم که پایه های تناسخ را دو مطلب تشکیل می دهد:

الف. تعدد بدن و این که نفس پس از جدایی از بدن نخست، به بدن دیگری اعم از سلول نباتی، یا نطفه حیوانی، و یا جنین انسانی، تعلق گیرد.

ب. بدن دوم از نظر شرایط، با فعلیت های اکتسابی نفس هماهنگ نباشد و به اصطلاح، نفس برای تعلق به چنین بدنی سیر نزولی و قهقرا را طی کند در حالی که در تعلق نفس به بدن دنیوی هیچ یک از این دو شرط موجود نیست.

۲. اگر انگیزه معلم دوم برای این تصویر پرهیز از تناسخ باشد تصویر یاد شده نه تنها مقصود وی را برآورده نمی سازد، بلکه با توجه به این که بدن متکون از جسم فلکی یا هوا و دود، بدنی عنصری است، نفس پس از جدایی از بدن دنیوی بار دیگر به بدن عنصری تعلق می گیرد و این تناسخ معروف است.

۳. این فرضیه که بدنی از جسم سماوی و یا یکی از کرات بالا تگون

ص : ۱۸۴

یابد، یک فرضیه لرزان و غیر قابل اعتماد است، اصولاً بدن دنیوی با ترکیب از ده ها عنصر مختلف توانسته است لیاقت تعلق نفس را به خود کسب کند، و اما بدنی که از یک عنصر واحد به (۱) نام هوا و یا دود تحقق می پذیرد، چگونه می تواند متعلق نفس باشد، هر فرضیه باید لااقل از تجربه و آزمون کمک بگیرد ولی فرضیه فوق فاقد این پشتوانه است.

۴. در این جا صدر المتألهین می گوید:

تا طبیعتی بر این جسم که ترکیب یافته از عناصر مختلف است حاکم نباشد، این جسم دخانی و هوایی در پرتگاه جدایی اجزا از یکدیگر است، و اگر بدن انسان در طول تحولات باقی و استوار است به خاطر این است که از ترکیب عناصر گوناگون، طبیعت پنجمی به وجود می آید که بدن را از انحلال و تفرق حفظ می کند، و در نتیجه او را برای تعلق نفس آماده می سازد، بنابراین اگر بخواهد این بدن هوایی و دخانی متعلق نفس باشد، و صور حسی و خیالی در آن منطبق گردد، باید دارای مزاج و طبیعت خاصی باشد و در این صورت اشکال تناسخ باز می گردد، زیرا این بدن منهای نفس، به خاطر داشتن طبیعت خاصی، بدن حیوانی است که نفس منسلخ از بدن، به آن تعلق گرفته است و این همان تناسخی است که فارابی از آن می گریزد، و سرانجام چنین نتیجه می گیرد که نظریه فارابی، نظریه ای مردود و نادرست است که اندیشه مادی بودن صور خیالی و حسی، وی و پیروانش را به سوی آن سوق داده است. (۲)

۲. شیخ الرئیس و معاد جسمانی

نکته ای را که باید در این جا یاد آور شویم، این است که اگر چه طراح

ص : ۱۸۵

۱- [۱] کره هوا و یا کره آتش از نظر هیئت بطلمیوس عنصر بسیطی بود و اشکال بر چنین اساس است.

۲- [۲] اسفار: ج ۹/۱۵۰، ص ۱۵۱.

این نظریه فارابی است ولی شیخ نیز در الهیات شفا همین نظریه را پس از شرح لذات و آلام جسمانی و عقلانی برگزیده است و در حقیقت معاد جسمانی مورد قبول شیخ جدا از معاد مورد نظر فارابی نیست آنجا که می گوید: به نظر می رسد که آنچه را که برخی از علما گفته اند درست و استوار باشد آنگاه نظریه وی را چنین نقل می کند: نفوسی که از بدنها جدا می شوند و در آنها گرایش و توجه به جهان بالا نیست، نه کمالی دارند که با آن کمال خوشبخت شوند و نه شوق به کمال دارند که به خاطر محروم بودن از آن بدبخت گردند، بلکه تمام فعالیت های نفسانی آنان متوجه جهان پایین و مجذوب عالم اجسام است، و از طرفی در موجودات سماوی و مواد آسمانی مانعی نیست که موضوع فعالیت چنین نفوسی باشد، در این صورت چنین انسانی آنچه را که از احوال اخروی معتقد بود، ادراک می کند و این اجرام سماوی، وسیله تخیل و تحقق صور آنها می شود و بدین وسیله این نفوس آنچه را که در دنیا به آنان گفته بودند، از احوال قبر و رستاخیز و پادشاهای اخروی و عقاب های موعود، مشاهده و دریافت می کنند.

تصور نشود که این صور خیالی که در رستاخیز مشاهده می شود، از صورتهای حسی ضعیف تر است بلکه از نظر تأثیر و صفا برتری دارند، همچنان که صورتهای رؤیایی بالاتر از صورتهای حسی است از این گذشته، صورتهای اخروی از نظر استقرار، از صورتهای رؤیایی نیز پایدارتر می باشند، زیرا به خاطر برطرف شدن موانع و تجرد نفس و صفای قابل (دیدن سماوی و یا بدن دখانی و هوایی) این صور استوارتر خواهند بود.

اصولاً در عالم بیداری و در عالم رؤیا، انسان صور ذهنی را درک می کند نه واقعیت خارج را، چیزی که هست در عالم رؤیا، توجه به صور از درون آغاز می گردد و در عالم بیداری از خارج شروع می شود و آنگاه که صورتها در نفس

ترسیم یافت، ادراک مشاهدهی تحقق می یابد و بالأخره آنچه مایه لذت و یا سبب آزار است صورتهای ذهنی است نه موجود خارجی.

این قسمت از کلام شیخ مربوط به سعادت و شقاوت های پایین نسبت به نفوس ناقص است اما نفوس تکامل یافته، از این اوضاع و احوال دورند و خود به خود و بدون بدن، به کمالات ذاتی نایل می آیند و در لذت حقیقی فرو می روند و از نگرش به عالم پست تر (دنیا) وجهانی که در آن زندگی می کردند دوری می جویند و اگر هم آثاری از این نوع گرایش در وجود آنان باشد، به خاطر همین گرایش رنج می برند و از کاروان «علّیین» عقب می مانند تا این حالت و گرایش از آنان زایل گردد. (۱)

همین طور که ملاحظه می فرمایید انسانها در نظر شیخ بر دو نوعند:

۱. گروهی که گرایش خود را از بدن قطع کرده و متوجه عالم عقل بوده و از طریق لذتهای عقلانی که درک عالم بالا است و یا محرومیت از این لذتها کیفر و پاداش می بینند.

۲. گروهی دیگر که از نظر تکامل به حدی نرسیده اند که علایق خود را از بدن و جهان ماده قطع کنند، نفس آنان به جسم فلکی و یا به بدن هوایی و دخانی تعلق می گیرد و در همین حالت مطابق ملکات خود، صورتهایی را ادراک می کنند که این صور به خاطر نورانی و یا ظلمانی بودن، برای آنان پاداش و کیفر به حساب می آیند.

از این بیان روشن می شود که قسمت اخیر کلام شیخ که درباره استواری صور خیالی سخن می گوید و با مقایسه صور اخروی با صور رؤیایی، و حسی، قسم نخستین را پایدارتر می داند، نظر جدیدی نیست، بلکه توضیح

ص : ۱۸۷

نظر فارابی است. بنابراین آنچه از ظاهر کلام صدر المتألهین استفاده می شود (که این خود یک نظریه جداگانه است)،^(۱) صحیح و استوار نمی باشد، بلکه در اینجا یک نظریه است که فارابی و شیخ و به نقل صدر المتألهین غزالی نیز آن را برگزیده است.

۳. صدر المتألهین و معاد جسمانی

اشاره

صدر المتألهین در بحث معاد با تنظیم مقدماتی معاد جسمانی را مطرح کرده و از آنها نتیجه گرفته است که بدن محشور در سرای دیگر، همان بدن موجود در این سرای دنیوی است. از عناوین بحث وی و همچنین از عناوین بحث تلمیذ مکتب او محقق سبزواری، چنین استفاده می شود که وی همان معاد معروف در میان متشرعه را اثبات می کند خصوصاً که اصرار میورزد که بدن اخروی عین بدن دنیوی است نه مثل آن، و نه مباین با آن، ولی یک چنین تبادل، تبادل ابتدایی است و با مطالعه مقدماتی که مطرح نموده و نتیجه گیری بعدی او به روشنی ثابت می کند که وی به معاد جسمانی مثالی یا برزخی معتقد است که پیش از وی فلاسفه اشراقی به آن معتقد بوده اند. چیزی که هست گروه دوم نتوانسته اند ثابت کنند که بدن اخروی مثالی همان بدن مادی دنیوی است و لذا در گرداب تباین دو بدن فرو رفته اند و تنها کاری که حکیم شیرازی انجام داده است، اثبات عینیت و وحدت هر دو بدن می باشد که تفاوت آن دو را به نقص و کمال باز گردانیده است و ناگفته پیدا است که هر وجود کامل، مشتمل بر وجود ناقص نیز می باشد.

کسانی که معاد جسمانی را از طریق تعلق نفس به بدن مثالی تصور

ص : ۱۸۸

۱- [۱] اسفار: ۹/۱۵۰-۱۵۲.

می کنند، یکی از دو راه یاد شده در زیر را پیموده اند:

۱. انسان جدا از این بدن مادی، بدن مثالی جداگانه ای در عالم مثال دارد و نفس انسان پس از جدایی از بدن دنیوی به آن بدن مثالی پیش ساخته تعلق می گیرد و این بدن، موضوع فعالیت های نفس می شود، فعالیت هایی که از دایره تخیل و اندیشه بیرون نیست.

این همان نظریه ای است که حکمای اشراق به آن تمایل جسته و معاد جسمانی را از این طریق توجیه کرده اند این نظریه با دو اشکال روبه رو است که یادآور می شویم:

الف. این بدن مثالی پیش ساخته با بدن دنیوی متباین می باشد در این صورت بدن محشور در آخرت غیر از بدن دنیوی خواهد بود در حالی که وحی بر اتحاد (ویا تماثل) دو بدن اصرار میورزد.

ب. این بدن مثالی پیش ساخته طبعاً مستعد تعلق نفس از جهان بالا می باشد، بنابراین خود دارای نفس بوده و دیگر نفس دوم (نفس جدا شده از بدن دنیوی) را پذیرا نخواهد بود و گرنه اجتماع دو نفس در یک بدن صورت می گیرد که مستلزم تناسخ است.

این گروه به خاطر رهایی از اشکال دوم موقعیت بدن مثالی را تنزل داده و می گویند تعلق نفس به بدن بر دو نوع است:

۱. گاهی تعلق برای تدبیر و تصرف در آن است، چنانچه تعلق نفس ما در این جهان به بدن مادی از همین قبیل است.

۲. تعلق نفس به بدن به خاطر این است که موضوع برای فعالیت های خیالی نفس باشد، زیرا قوه خیال و صورت های آن نیاز به موضوع دارند و تا بدنی نباشد برای قوه خیال و صور آن، موضوع و محلی نخواهد بود.

و به عبارت فشرده نیاز به بدن در سرای دیگر برای ممکن ساختن فعالیت های نفس می باشد و چنین بدنی شایسته تعلق نفس نیست و در نتیجه تناسخ لازم نمی آید.

«صدرالمآلهین» همین نظریه (تعلق نفس به بدن مثالی) را پذیرفته و با ترتیب مقدماتی به طور غیر مستقیم هر دو اشکال را پاسخ داده است.

او در پرتو مقدمات یازده گانه به وحدت بدن مادی و بدن مثالی پی برده و تفاوت آن دو را از طریق کمال و نقص و این که بدن مثالی مرتبه متکامل بدن مادی است، تفسیر نموده و بدین طریق اشکال نخست (تباین دو بدن) را حل کرده است.

و اما اشکال دوم، وی بدن مثالی را بدن پیش ساخته در عالم مثال تصور نمی کند، بلکه طبق تقریر تلمیذ او مرحوم «عبدالرزاق لاهیجی»، بدن مثالی را همراه با بدن دنیوی می داند. او در تقریر این مطلب چنین می نویسد:

«همچنان که نفس در حین تعلق به بدن، بدن خود و جمیع اجزا و اعضای ظاهر و باطن را تخیل می کند، و آن بدنی است لا محاله خیالی غیر از بدن محسوس به حواس ظاهر و آن بدنی است که انسان در خواب، خود را با آن بدن مشاهده می کند، بعد از مفارقت نفس از این بدن محسوس نیز همان بدن خیالی که متخیل او بود، با او است و آن بدن لامحاله آلت ادراک جمیع جزئیات و صور محسوسه تواند بود بدون آن که حاجت شود نفس را تعلق به جسمی از اجسام»^(۱).

با این تقریر، بدن مثالی مخلوق خود نفس در حیات دنیوی است که با تخیل ایجاد می شود و پس از مرگ مورد تعلق او قرار می گیرد نه بدن پیش

ص : ۱۹۰

ساخته است و نه بدنی که مرتبه تکامل یافته بدن دنیوی به شمار آید.

۲. بدن مثالی بدنی است در داخل این بدن و نفس انسان از طریق تکامل، از بدن دنیوی بی نیاز شده و تنها به همان بدن مثالی که در دامن این بدن دنیوی پرورش می یابد، تعلق می پذیرد در این صورت این بدن مثالی، مخلوق نفس، به هنگام حیات دنیوی نیست، بلکه نتیجه تکامل طبیعت است که پس از مدتی به بدن مثالی و از آن پس از بدن مثالی نیز بی نیاز گردیده و به عالم عقل می پیوندد.

حضرت امام خمینی قدس سرّه در تقریر بدن مثالی بیان خاصی داشت که ما در اینجا آن را یادآور می شویم و آن این که «اگر انسان خارجی را با تمام قوای عقلی و خیالی و حسی که دارد همراه با ماده بیندیشیم، سپس معتقد شویم که مجموع این قوای عقلانی و مثالی و حسی، همگی به همان شکل و نظم بدون جرم و ماده بدنی، موجود باشند، این همان بدن مثالی است».

و نیز می فرمود: «شاید مقصود از بدن مثالی همین قوای نفس با طول و تفصیلی که دارند باشد».

اکنون برای روشن شدن نظریه «صدرالمতألہین» برخی از اصول و مقدمات مطرح شده از جانب او را که دخالت اکید در تبیین نظریه وی دارند، می نگاریم:

او برای تبیین نظریه خود یازده اصل را وارد میدان بحث کرده که از نظر ما فقط سه اصل دخالت کامل در آن دارد:

۱. وجود دارای مراتب است

از اصول مسلم در فلسفه صدرالمتألہین، مسأله تشکیک در وجود است

و مقصود این است که وجود از نظر حقیقت و واقعیت در همه مراتب و مظاهر یکی است، و اگر تفاوتی هست، تفاوت به شدت و ضعف و تقدم و تاخر (ذاتی) و کمال و نقص است. و به دیگر سخن در خانه واقعیت غیر از وجود چیزی نیست و وجود به حکم وحدت حقیقت از نظر کمال و نقص دارای مظاهر و مجالی یا درجات و مراتب می باشد و کمال جز شدت وجود، و نقص جز فقدان این شدت چیزی نیست. بنابراین از وجود واجب گرفته تا برسد به مرتبه هیولی جز یک حقیقت که از آن به «طرده عدم» تعبیر می آوریم چیزی نیست، چیزی که هست این واقعیت که حقیقت آن برای ما مجهول بوده و تنها از طریق «شرح الاسم» آن را می شناسیم، دارای درجاتی است مانند وجود واجب و وجود ممکن، و ممکن نیز دارای مراتب بسیار است.

۲. واقعیت هر چیزی به صورت او است

هر موجود مادی که دارای ماده و صورت باشد به هنگام تحقیق باید گفت واقعیت آن را صورت آن تشکیل می دهد نه ماده آن، حتی اگر ما بتوانیم صورت آن را منهای ماده، در خارج ایجاد کنیم، به حقیقت او عینیت بخشیده ایم، تختی که انسانی بر آن می خوابد از ماده چوبی یا فلزی و غیره گرفته شده و به صورت مستطیل ساخته شده است ولی واقعیت آن همان شکل و صورت خارجی آن است که اگر ما بتوانیم آن را منهای ماده، در خارج مجسم کنیم آن واقعیت را تحقق بخشیده ایم.

روی این بیان انسان هر چند از اجناس مختلفی (جماد، نبات و حیوان) تشکیل یافته ولی واقعیت او را فصل او که صورت وی محسوب می شود تشکیل می دهد و آن مرتبه تفکر و تعقل او است و اگر ما انسانی را منهای اجناس و فصول پیشین ایجاد کنیم در حقیقت به انسان تحقق و عینیت بخشیده ایم و

همچنین است دیگر موجودات که از مراحل نازل و پایین هستی شروع به حرکت نموده و در مسیر تکامل به پیش می روند و واقعیت آنها را کمال نهایی آنان تشکیل می دهد و مقدمات پیشین جنبه اعدادی داشته و شرایط حصول این کمال به شمار می روند، و اگر بدون طی این مقدمات، نیل به آن کمال ممکن بود، به مقدمات پیشین نیازی نبود.

روی این اساس صدرالمتألهین مدعی است هویت و شخصیت انسان در گرو جرم و ماده آن نیست، بلکه در گرو صورت و کمال نهایی او است یعنی «نفس» که با بدن وحدت پیدا کرده و به تدبیر آن پرداخته است.

و به دیگر سخن: واقعیت زید را نفس او تشکیل می دهد نه جسد او و لذا جسد از روز تولد تا به هنگام مرگ پیوسته دستخوش تبدل و دگرگونی است ولی در عین حال وحدت انسان محفوظ است و اگر انسانی در دوران جوانی جنایت کرد در دوران پیری مجازات می شود هر چند از ناحیه بدن تغییرات و تبدلاتی یافته است.

۳. عوالم سه گانه وجود

از نظر صدرالمتألهین آنچه در دار هستی تحقق دارد همگی به هم پیوند خاصی دارند و از نظر مراتب به سه مرتبه طولی تقسیم می شوند.

۱. عالم طبیعت که با کون و فساد همراه است.

۲. عالم صور که مجرد از ماده و استعداد می باشد.

۳. عالم عقول و نفوس.

و به عبارت دیگر: عوالم سه گانه عبارتند از:

۱. نشأه طبیعت (صور طبیعی متغیر و متبدل).

۲. نشأه مثال (صور ادراکی مجرد از ماده).

۳. نشأه عقول (صور عقلیه و مُثُل الهیه).

در میان موجودات، فقط انسان در طول حرکت خود به سوی کمال از هر سه مرتبه هستی بهره مند می باشد.

۱. روزی که چشم به دنیا می گشاید تا به دوران جوانی می رسد سپس مراحل کمال و پیری را طی می کند فردی از انسان مادی است که از ماده و آثار آن هر دو کاملاً بهره مند است.

۲. سپس به خاطر لطافتی که در وجود او در نهایت عمر او پدید می آید به هنگام مرگ مبدل به یک انسان اخروی می شود که صلاحیت برانگیختگی را دارد و دارای قوا و اعضای انسانی است (هر چند ماده انسان دنیوی در آن موجود نمی باشد) و در حقیقت این انسان اخروی که از درون آن انسان مادی پدید می آید به حکم واحد بودن مراتب حرکت، همان انسان دنیوی است چیزی که هست نقایص را از دست داده و به کمال پیوسته است.

۳. پس از مدتی، از این هستی به کون و هستی دیگری قدم می گذارد و انسان عقلی می گردد در این صورت برای او قوا و اعضای عقلیه خواهد بود.

این نشاءات سه گانه به هنگام رجوع به سوی خدا و به هنگام پیمودن قوس صعودی بر خلاف آفرینش نخست و طی قوس نزولی می باشد. در قوس نزولی، فیض از عالم عقول به عالم مثال و از آن به عالم طبیعت نازل می گردد در حالی که در قوس صعودی که از طبیعت به سوی خدا متوجه می شود، جریان برعکس است. از نشأه طبیعت به نشأه مثال و خیال، و از آن به عالم عقول ملحق می گردد.

صدرالمتألهین با توجه به اصول یاد شده، معاد روز رستاخیز را معاد جسمانی اما به صورت مثالی می‌انگارد و می‌گوید: به حکم مقدمه نخست (وجود دارای مراتب از کمال و نقص است) طبعاً بدن انسان از این اصل مستثنی نیست و باید دارای مراتب و درجاتی باشد و به حکم اصل سوم که هر فردی از انسان دارای عوامل سه گانه است برای انسان سه نوع عالم و سه مرتبه از وجود تصور می‌شود: نشأ طبیعت، نشأ مثال، و نشأ عقل و به حکم اصل دوم که فعلیت هر چیزی به صورت او است نه به ماده او، واقعیت انسان به نفس او است نه با چیزهای دیگر، پس وحدت انسان در همه عوامل سه گانه به لحاظ وجود نفس که صورت او بشمار می‌رود محفوظ می‌باشد.

روی این اصول سه گانه باید گفت انسان در سیر خود به سوی خدا به هنگام مرگ، تبدیل به یک انسان مثالی می‌شود که از بدن، صورت و از واقعیت، نفس او را دارا است. دیگر نمی‌تواند در این مرحله ماده و جرمی در کار باشد زیرا فرض این است که آن مرحله سپری شده و به مرحله جدیدی گام نهاده است و این بدن مثالی به حکم تشکیک در وجود، کامل تر از بدن دنیوی است. قهراً به هنگام قیامت، انسانی به صحنه محشر گام می‌نهد که عین انسان دنیوی است اما از آن کاملتر، نه مثل آن است و نه مباین آن و اگر میان این دو بدن تفاوتی هست تفاوتها مربوط به نقص و کمال است و نباید به بهانه این که بدن مثالی (اخروی) فاقد جرم و ماده است داوری نمود که انسان اخروی مباین با انسان دنیوی است، زیرا در این مورد فقط جرم و ماده است که در سرای دیگر نیست نه چیز دیگر و نبود آن نشانه کمال است نه گواه بر نقص.

با این بیان روشن می‌شود که عالم طبیعت به غایات خود می‌رسد و آنچه

که در کون و هستی است به سوی خدا باز می گردد ولی چیزی که هست در این بازگشت، نقص ها و قشرها و پوستها را فرو افکنده و کمال و مغز را با خود به بالا می برد. (۱)

تحلیل این نظریه

این نظریه که روی اصول یازده گانه استوار شده است از جهاتی خدشه پذیر و قابل تأمل است که برخی را یادآور می شویم:

الف. آنچه از مجموع سخنان صدرالمتألهین استفاده می شود این است که بدن دنیوی در مسیر حرکت و تکامل، بدن اخروی را در دامن خود می پرورد و در حقیقت بدن اخروی باطن این بدن، و این بدن ظاهر آن بشمار می رود و در قیامت این بدن باطنی متعلق نفس می باشد و به عبارت دیگر نفس و بدن حرکت خود را در این جهان هماهنگ با هم آغاز نموده و هر کدام راه کمال خود را پیش می گیرند نفس به سوی تجرد کامل پیش می رود، و بدن هم به سوی لطافت و سرانجام به بدن مثالی (صورت بدن نه جرم آن) تبدیل می گردد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که تعلق نفس به بدن گزاف و بی ملاک نبوده و جهت و علتی لازم دارد و بدون آن جهت و ملاک وحدت و ترکیب میان آن دو انجام نمی گیرد، در این جا باید روشن شود که نیاز نفس به چنین بدنی روی چه ملاکی است؟ در این باره دو احتمال وجود دارد که در کلام صدرالمتألهین روشن نشده است:

۱. نفس در تکامل خود باید مدتی با این بدن (بدن مثالی) همگام و همراه باشد تا سیر تکاملی خود را طی کرده و به عالم عقول پیوندد.

ص : ۱۹۶

۲. نفس برای ادراکات خود و نیل به ثواب و عقاب به این بدن نیازمند می باشد.

احتمال دوم مسلماً منتفی است، زیرا وی در یکی از مقدمات، مسلم می گیرد که قوه خیالیه جوهری است قائم به نفس و حال در بدن و اعضای آن نیست و همچنین در یکی از اصول دیگر مسلم می گیرد که صور خیالی حال در نفس و یا چیز دیگری نیست، بلکه این صور، قائم به نفس می باشند همان گونه که معلول به علت قائم می باشد. هرگاه قوه خیال که خلاق صور است برای خود استقلال دارد و حال در بدن نیست و همچنین صور خیالی مانند خلاق خود، برای خود استقلال دارند و از بدن بی نیاز می باشند در این صورت نفس چه نیازی به این بدن دارد؟! او می تواند از طریق تخیل و اندیشیدن، صور (زیبا و زشت) متناسب با روحيات و ملکات خود را بسازد و فرض این است که ثواب و عقاب جز این صور ملائیم با مولم در کار نیست.

و به دیگر سخن نفس در این جهان برای گرفتن صورت از خارج نیاز به بدن و ابزار مادی داشت تا مثلاً از طریق چشم فعل و انفعالات فیزیکی انجام گیرد، آنگاه نفس آمادگی آن را پیدا کند که در عالم خود صورتی مشابه صورت خارج را بسازد و اگر چشم در کار نبود برای نفس چنین آمادگی وجود نداشت در حالی که مسأله در سرای دیگر بر خلاف جریان دنیا است و اگر در این جهان صور از خارج وارد محیط نفس می شوند در آنجا از رجوع به باطن و تخیل صورتهای ملائیم و مولم، صورتهای زشت و زیبا پدیدار می گردند و دیگر برای بدن مثالی ملائیم وجود ندارد.

در این صورت ناچار باید احتمال نخست را اختیار کنند که نفس در کمال خود نیاز به چنین بدن مثالی دارد که راه کمال خود را طی کند. ولی در این مورد نیز دو ابهام وجود دارد.

اولاً: در همه انسانها استعداد اتصال به عالم عقول و تحول به وجود عقلی نیست، بلکه غالب انسانها حالت بدنی و تعلق به جسم بر آنها مستولی است و هیچگاه این افراد به عالم عقول و مفارقات نخواهند پیوست، در این صورت زندگی با این بدن مثالی کاملاً یک نوع زندگی انگلی و بی ملاک است.

ثانیاً: لازمه این فرض این است که انسانهای متکامل و یا حتی متوسط روزگاری با این بدن بسر برده ولی پس از رفع نیاز این بدن را رها کرده و به عالم عقول خواهند پیوست و در این صورت معاد جسمانی به صورت موقت جلوه گر خواهد شد و نه یک معاد جسمانی دایمی.

ب. از نظر صدر المتألهین عوالم سه گانه، عالمهای تو در تو است، عالم عقل ریشه در عالم مثال و در نتیجه ریشه در عالم طبیعت دارد و همچنین عالم مثال در عین تحقق ریشه در عالم طبیعت دارد و این عوالم سه گانه، عوالم جدا از یکدیگر و در عرض یکدیگر نیست، بلکه عالم هایی است در طول یکدیگر و به تعبیر ارسطو «الکل فی الکل» بنابراین نفس در جهان طبیعت دارای هر سه مرتبه می باشد ریشه در عالم طبیعت که مبدأ حیات غریزی و حیات حیوانی می باشد و ریشه در عالم مثال که صور مجرد حسی را درک می کند و ریشه در عالم عقول که مفاهیم کلی و حقایق مرسله را درک می نماید، در این صورت این احتمال پیش می آید که چرا در سرای دیگر (البته پس از نفخ صور) که بدن از توان و قدرت بیشتری برخوردار می باشد این حالت «جمع الجمعی» را حفظ نکند، و در عین حشر با بدن مثالی بدن عنصری را مورد توجه قرار داده و او را هم دارا باشد (زیرا فرض این است که این دو بدن در طول یکدیگرند نه در عرض یکدیگر). و در عین تدبیر بدن طبیعی و حشر با بدن مثالی، توجهی به عالم عقول نیز داشته باشد.

و به عبارت روشن تر همین طور که عالم عقول مدبر عالم نفوس و مدبر

عالم طبیعت می باشند و مجرد کامل عقل مانع از تدبیر عالم طبیعت نیست یک چنین حقیقت درباره نفس نیز تحقق پذیر باشد در عین مجرد عقلی، در مرتبه ای به عالم مثال و در مرتبه ای با عالم طبیعت.

ج. یک چنین تصویر از معاد اگر مقتضای برهان عقلی است سخن در آن نیست ولی اگر به خاطر جمع بین برهان و شریعت است، بخشی از آیات قرآنی پذیرای چنین معاد نیست، بلکه چشم انداز این بخش از آیات بدن طبیعی و عنصری است نه مثالی، که از طبیعت فقط صورت آن را دارا باشد نه جرم و ماده آن را.

متکلمان اسلامی و معاد جسمانی

آخرین و مشهورترین نظریه درباره حقیقت معاد جسمانی همان نظریه متکلمان اسلامی است و حاصل آن این است که آفریدگار توانا، اجزای پراکنده بدن را گرد آورده و از آن بدنی همانند بدن نخستین می آفریند و نفس را به آن باز می گرداند در این صورت این بدن هر چند غیر از بدن نخست خواهد بود ولی همین مقدار در صدق معاد جسمانی کافی است و هرگز لازم نیست که عین بدن نخست باز گردد، زیرا عینیت با آفرینش مجدد قابل جمع نیست، فقط چیزی که می تواند درباره بدن دوم صدق کند، عنوان «همانند» بودن است و در آیات قرآنی به چنین همانندی و «مماثلت» اشاراتی رفته است چنان که می فرماید:

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ...)(۱)

«آیا خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است توانا نیست که مثل انسانها را بار

ص : ۱۹۹

در اینجا ممکن است گفته شود اگر بدن دوم از نظر تشخیص غیر از بدن نخستین است، در این صورت چگونه کیفر و پاداش متوجه دومی می شود در صورتی که بدن نخست شایسته چنین کیفر و پاداش است.

ولی پاسخ آن روشن است، زیرا آنچه حقیقت پاداش و کیفر را تشکیل می دهد، ادراک آنها است و حقیقت ادراک قائم به نفس است و بدن وسیله ای بیش نیست و فرض این است که بدن از نظر ماده همان بدن نخستین است که صورت خود را از دست داده بود، و بار دیگر صورت نخست را با آفرینش مجدد باز یافت و به خاطر همین اصل است که انسانی که از دوران کودکی به پیری می رسد یک انسان است هر چند در گردونه زمان صورت ها و هیئت هایی را از دست داده و صورتها و هیأت های نوی را بدست آورده است از این جهت جوان جنایتکار را در دوران پیری قصاص می کنند و هرگز کسی اعتراض نمی کند که شما انسان غیر جانی را قصاص نموده اید.

متکلمان اسلامی می گویند مدرک ما برای اثبات چنین معاد جسمانی دلایل نقلی است که شرایع آسمانی بیانگر آن می باشند و در میان کتابهای آسمانی قرآن و از میان پیامبران حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بازگو کننده آن است حتی متکلمان معتزله بر وجوب معاد به گونه یاد شده دلیل عقلی نیز اقامه کرده اند. (۱)

در اینجا یادآور می شویم معاد جسمانی که متکلمان به آن اصرار میورزند با ظواهر کتاب و سنت کاملاً تطبیق می کند و ما در ضمن بیان آیات مربوط به معاد جسمانی، آیاتی را که چنین معادی را ایجاب می کند، یادآور شدیم و گروه های مختلفی از آیات را که به این هدف اشاره دارند بازگو نمودیم

ص : ۲۰۰

دیگر نیازی به تکرار نیست.

در اینجا سخن استواری را که طرفداران معاد روحانی به آن اشاره کرده اند، می آوریم طرفداران معاد روحانی در مقابل این آیات می گویند باید همه این آیات را به بیان سعادت نفوس و یا شقاوت آنان باز گرداند هر چند ظواهر آنها مطلب دیگری را می گویند و علت این تصرف آن است که پیامبران برای هدایت همه انسانها به راه حق و تکمیل نفوس آنان از نظر قوه نظری و عملی برانگیخته شده اند بلکه علاوه بر این برای حفظ نظام اجتماعی که متضمن مصلحت همگان است، نیز مبعوث گردیده اند و یک چنین هدف در پرتو ترغیب و ترهیب و امید و بیم به آنچه که لذت و کمال و یا الم و درد می پندارند انجام گرفته است و از آنجا که اکثریت انسانها را گروهی تشکیل می دهد که خرد آنان از درک کمالات حقیقی و لذات عقلی ناتوان است و بیشتر به لذتها و آلام حسی توجه دارند و آمال و نقصان را در آنها جستجو می کنند.

از این جهت پیامبران با آنان با این لسان سخن گفته اند یعنی نویدهایی از پاداش جسمانی و بیم هایی از این گونه کیفرها به آنان داده اند تا در پرتو این امیدها و بیم ها، آن هدف کلی که تکمیل نفوس و بقای نظام است تأمین گردد و در حقیقت گفتارهای قرآن درباره لذات و آلام جسمانی یک رشته مثالها بوده و به اصطلاح جدید جنبه «سمبلیک» دارد و گرنه در سرای دیگر نه میوه ای وجود دارد و نه سریری، و نه حوری مطرح است و نه قصوری و نه آتش در کار است و نه شراره ها و زبانه های هولناک آن، همه آیات مربوط به این مطالب کنایه از یک رشته سعادتها و شقاوتهای عقلی می باشد، و سرانجام یادآور می شوند که آیات معاد جسمانی بالاتر از آیات مربوط به تجسیم و جبر نیست همان طور که آیات مربوط به این دو مطلب در پرتو دلایل عقلی تأویل می شوند

ص: ۲۰۱

همچنین آیات مربوط به معاد جسمانی، و عجیب این است که این سخن را از معلم دوم فلسفه ابو نصر فارابی نیز نقل نموده اند. (۱)

پاسخ این سخن با توجه به دو مطلب روشن می گردد:

۱. اولاً لازمه این تفسیر آن است که پیامبران پیوسته دروغ گفته و حقیقت را پنهان داشته اند تفسیر یک آیه به عنوان سمبلیک و به صورت مثل اگر صحیح باشد نمی توان مجموع کتابهای سماوی و بالأخص آیات بسیاری از قرآن را از این طریق تفسیر کرد، زیرا نتیجه آن این است که همه آیات قرآن در محتوای خود متزلزل و لرزان باشند و انسان اصل معاد را نیز به گونه دیگر تفسیر کند و دعوت به آن را یک دعوت صوری و به منظور حفظ نظام زندگی تلقی کند، در این صورت (نه تاکی می ماند و نه تاک نشانی).

۲. در میان آیات مربوط به معاد و آیات مربوط به جبر و تشبیه (بر فرض تسلیم دلالت آنها بر این دو معنی) فاصله روشنی وجود دارد و تجسیم و جبر با حکم خرد کاملاً مخالف است از این جهت چاره ای جز تأویل آیات مربوط به این دو مطلب نیست در حالی که معاد جسمانی یک حقیقت ممکن است که قرآن به آن دعوت نموده و مخالف عقل و خرد نمی باشد بنابراین انگیزه تأویل در آیات نخست موجود ولی در آیات مورد بحث وجود ندارد.

ص: ۲۰۲

آیات موضوع

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ). (یس/۸۱)

ترجمه آیه :

«آیا آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است، توانا نیست که همانند این بشرها را بیافریند؟ چرا او آفریدگار توانا و دانا است.»

تفسیر آیه

اشاره

تا این جا معاد جسمانی و روحانی را از دیدگاه قرآن بررسی کردیم و نیز اقوال حکیمان و متکلمان اسلامی را در این باره یادآور شدیم. اکنون به بررسی آن دو از دیدگاه عقل و برهان می پردازیم:

نخست نظر عقل را درباره معاد جسمانی بر پایه دو ملاک یاد شده جویا می شویم:

باید توجه داشت که تحقق معاد جسمانی به ملاک دوم متفرع بر امکان معاد جسمانی به ملاک اول می باشد. یعنی هرگاه کسی معاد جسمانی را بر پایه

ملاک اول غیر ممکن بدانند، دیگر جایی برای بحث درباره آن، بر پایه ملاک دوم باقی نمی ماند، زیرا دریافت آلام و لذایذ حسی و جزئی، بدون محسوس شدن بدن در قیامت امکان پذیر نیست. و هرگاه معاد جسمانی بر پایه ملاک نخست از نظر عقل بی اشکال باشد و بدن در قیامت محسوس گردد، در این صورت نه تنها تحقق معاد جسمانی به معنی آلام و لذایذ حسی اشکالی ندارد، بلکه به عنوان یک امر قطعی و لازم خودنمایی می کند، زیرا هرگاه بدن محسوس شود، و آلام و لذایذ حسی در کار نباشد، و تنها پاداشها و کیفرهای روحی تحقق پذیرد، حشر بدن کاری لغو و بی فایده خواهد بود که با اصل حکمت الهی سازگار نیست.

آری خصوصیات این آلام و لذایذ حسی از نظر کمیت و کیفیت، به وسیله عقل و برهان عقلی قابل اثبات نیست و تنها چیزی که عقل می تواند درباره آن داوری کند این است که با محسوس شدن بدن، پاداشها و کیفرهای حسی نیز تحقق خواهد داشت اما این که مقدار و خصوصیات دیگر آن چیست؟ عقل به آن راهی ندارد.

به نظر می رسد آنچه شیخ در کتاب الهیات شفا مطرح نموده و گفته است معاد جسمانی از نظر برهان عقلی قابل اثبات نیست و یگانه راه قبول آن تصدیق قرآن و وحی نبوی است، مقصود همین مطلب است، زیرا ظاهر عبارات او این است که دو نوع معادی که وی مطرح نموده و یکی را قابل اثبات از طریق برهان عقلی دانسته و راه اثبات دیگری را منحصر در تصدیق شرع نموده است، همان معاد جسمانی و روحانی بر پایه لذتها و آلام است، و همان گونه که یادآور شدیم اثبات این لذتها و آلام به گونه ای که در قرآن مطرح گردیده است، با خصوصیات کمی و کیفی آن، از طریق قیاس عقلی قابل اثبات نمی باشد. (۱)

ص: ۲۰۴

۱- [۱] يَجِبُ أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْمَعَادَ ، مِنْهُ مَا هُوَ مَقْبُولٌ مِنَ الشَّرْعِ وَلَا سَبِيلَ إِلَى إِثْبَاتِهِ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ الشَّرِيعَةِ وَتَصْدِيقَ خَيْرِ النَّبِيِّ وَهُوَ الَّذِي لِلْبَدَنِ عِنْدَ الْبُعْثِ. وَخَيْرَاتُ الْبَدَنِ وَشُرُورُهُ مَعْلُومَةٌ لَا يَحْتَاجُ إِلَى تَعَلُّمٍ وَقَدْ بَسَّطَ الشَّرِيعَةُ الْحَقَّ الَّتِي أَتَانَا بِهَا سَيِّدُنَا وَمَوْلَانَا وَنَبِينَا مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله وسلم) حَالِ السَّعَادَةِ وَالشَّقَاوَةِ الَّتِي بِحَسَبِ الْبَدَنِ. وَمِنْهُ مَا هُوَ مُدْرَكٌ بِالْعَقْلِ وَالْقِيَاسِ الْبُرْهَانِيِّ، وَقَدْ صَدَّقَتْهُ التُّبُوهُ، وَهُوَ السَّعَادَةُ وَالشَّقَاوَةُ الثَّابِتَانِ بِالْقِيَاسِ، اللَّتَانِ لِلْأَنْفُسِ. الهیات شفاء، مقاله ۹، فصل ۷.

بنابراین سخن یاد شده را دلیل بر مخالفت شیخ با معاد جسمانی دانستن، دور از واقع بینی و ناشی از تدبر کافی نکردن در کلام او است.

زنده شدن بدن امتناع ذاتی ندارد

اکنون که معلوم شد که مهمترین بحث در بررسی معاد جسمانی از نظر عقل ملاک نخست یعنی محشور شدن بدن در قیامت می باشد، باید ببینیم نظر عقل در این باره چیست؟

در بحث از تحقق یک پدیده و حادثه آنچه قبل از هر چیز نظر عقل را به خود جلب می کند، امکان یا امتناع ذاتی آن حادثه است.

اکنون باید ببینیم زنده شدن بدن پس از مرگ، از حوادث ممکن بشمار می رود یا امری است محال و ممتنع.

شکی نیست که چنین حادثه ای از نظر عقل در شمار حوادث محال و ممتنع قلمداد نمی گردد، زیرا تحقق آن مستلزم هیچ محذور عقلی نیست.

توضیح آن که: ملاک ممتنع بودن یک حادثه این است که یا خود از قبیل اجتماع یا ارتفاع دو نقیض باشد و یا آن که به نحوی به یکی از آن دو باز گردد. مثلاً اگر دور و تسلسل در سلسله علل، از نظر عقل ممتنع است برای این است که بازگشت آن به این است که یک موجود هم علت باشد و هم نباشد، یا هم مثلاً تحقق داشته باشد و هم نداشته باشد، یا هم هستی آن هستی رابطه و وابسته به غیر باشد، و هم این گونه نباشد و همه اینها به اجتماع دو نقیض باز

می گردد. بدیهی است از محشور شدن بدن به هیچ وجه اجتماع یا ارتفاع دو نقیض لازم نمی آید. (۱)

اصولاً در تاریخ فلسفه و کلام نیز تاکنون دیده نشده است که مخالفان معاد جسمانی آن را در شمار حوادث ممتنع و محال قلمداد نمایند.

شبهات سه گانه منکران معاد جسمانی

اشاره

آری علاوه بر شبهات دهگانه ای که در قرآن از سوی منکران معاد مطرح گردیده است و در گذشته به تفصیل پیرامون آن بحث گردید، در کتب کلام و فلسفه سه شبهه معروف از طرف مخالفان معاد مطرح گردیده است که شایسته است در این جا پیرامون آن به بحث و بررسی پردازیم تا معلوم شود که تحقق معاد و محشور شدن بدن در سرای دیگر نه تنها امتناع ذاتی ندارد، بلکه از نظر وقوع نیز هیچ گونه محذوری به چشم نمی خورد آنگاه چنین نتیجه خواهیم گرفت که:

۱. دلایل قطعی وقوع معاد را امری ضروری و لازم می شمارد.

۲. تحقق معاد جسمانی (و روحانی) امتناع ذاتی ندارد.

۳. از نظر وقوع نیز هیچ گونه محذوری در کار نیست.

۴. بنابراین یک انسان محقق و واقع بین راهی جز پذیرش اصل معاد به گونه ای که قرآن مطرح نموده است، ندارد.

آری گاهی شبهاتی را مطرح می کند، که بر فرض صحت، منافاتی با

ص: ۲۰۶

۱- [۱] صدرالمألهین می گوید: باید از منکران معاد پرسید، آیا شما مدعی امتناع آن هستید، یا امکان و جواز آن؟ در صورت نخست باید بر اثبات مدعای خود، دلیل اقامه نمایید، و در سخنان ما هیچ اثر و نشانی از آن به چشم نمی خورد، و در صورت دوم گفته می شود: آنچه که به حسب ظاهر محال و ممتنع نیست، و از طریق وحی و به واسطه گوینده ای که از هر نوع اشتباه و گفتار دروغ مقدس و مبّرّا است. از وقوع آن خبر داده شده است. در این صورت، در حدّبراهین ریاضی مورد اعتماد خواهد بود. اسفار: ۹/۱۶۷.

امکان ذاتی آن ندارد، بلکه به خاطر تضاد با حکمت حق، وقوع آن را نفی می کند. در این جا شایسته است که به تحلیل آنها پردازیم.

این شبهات سه گانه عبارتند از:

۱. معاد از قبیل اعاده معدوم است.

۲. شبهه ای به نام آکل و مأکول.

۳. معاد انسان و جهان کاری بیهوده است.

اینک به بررسی شبهات یاد شده می پردازیم:

۱. معاد اعاده معدوم است

اشاره

این اشکال توجه دو گروه را به خود جلب کرده است:

یکی گروهی که معاد را به طور کلی انکار نموده اند، و دیگری آنان که فقط به معاد روحانی معتقد گردیده و معاد جسمانی را منکر شده اند.

این دو گروه می گویند پس از مرگ، بدن، صورت و اعراض آن به کلی نابود و معدوم می گردد و در این صورت زنده شدن آن در سرای دیگر از قبیل اعاده معدوم خواهد بود که از نظر عقل امری محال و غیر ممکن است.

پاسخ اشکال از نظر متکلمان

متکلمان در پاسخ این اشکال گاهی اعاده معدوم را ممکن دانسته اند و گاهی نیز گفته اند زنده شدن بدن در قیامت از قبیل اعاده معدوم نیست و به اصطلاح فنی هم صغرای دلیل مخالف را خدشه دار نموده و هم کبرای دلیل او را نادرست دانسته اند.

محقق تفتازانی پس از ذکر این اشکال می گوید: پاسخ اشکال این است که اعاده معدوم ممتنع نیست و بر فرض این که امتناع را بپذیریم، پاسخ این

است که مقصود از اعاده بدن این نیست که با همه خصوصیاتِی که در حیات دنیوی داشته است، برانگیخته شود، بلکه مقصود این است که اجزای بدن پس از متلاشی شدن بار دیگر جمع آوری شده و از حیات بهره مند گردد.

آنگاه متوجه اشکالی شده و آن این که در این صورت بدن اخروی با بدن دنیوی اتحاد و عینیت نخواهد داشت، در پاسخ می گوید:

شرط معاد جسمانی اتحاد و عینیت دو بدن دنیوی و اخروی نیست، بلکه همین اندازه که از نظر شرع و عرف دو بدن یکی دانسته شوند به گونه ای که هر کس آن را ببیند بگوید این بدن فلانی است، کافی است. (۱)

تکمیل و توضیح

یاد آور می شویم از دو پاسخ یاد شده آنچه قابل بحث بوده و می تواند پاسخشگویی اشکال باشد همان پاسخ دوم است، زیرا در امتناع اعاده معدوم با تمام خصوصیات جای هیچ گونه تردیدی نیست و به همین جهت افرادی چون فخر رازی که غالباً در برابر حکما موضع مخالف اتخاذ کرده و راه تشکیک را برمی گزینند، امتناع اعاده معدوم را از ادراکات بدیهی به شمار آورده است. (۲) زیرا فرض این است که اعاده معدوم، در گرو آفرینش مجدد است و با چنین فرض نمی توان آن را اعاده معدوم تلقی کرد، بلکه باید آن را، آفرینش ممانثل، خواند.

و به دیگر سخن: هرگاه مقصود این است که چرخ زمان به عقب برگردد و شیء معدوم در زمان دوم را در ظرف زمانی و مکانی خود موجود ببینیم، این

ص : ۲۰۸

۱- [۱] وَالْجَوَابُ مَنَعُ امْتِنَاعِ اعَادَةِ الْمَعْدُومِ وَلَوْ سَلِمَ فَالْمُرَادُ اِعَادَةُ الْاَجْزَاءِ اِلَى مَا كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ التَّأْلِيفِ وَالْحَيَاةِ وَنَحْوِ ذَلِكَ، وَلَا يَصْرُحُ نَا كُونُ الْمُعَادِ مِثْلَ الْمَبْدَأِ لَا عَيْنَهُ (شرح مقاصد: ۲/۲۱۳).

۲- [۲] شرح مقاصد: ۲/۲۰۹.

فرض هر چند به خلقت دوم نیاز ندارد ولی هرگز اعاده معدوم نیست، بلکه مشاهده وجود شیء در ظرف خود می باشد، و تمام معدومات دارای چنین خصیصه می باشند یعنی در زمان دوم معدوم هستند ولی در ظرف خود موجود می باشند. ولی اگر مقصود تحقق شیء در زمان دوم است، یک چنین تحقق بدون آفرینش مجدد نخواهد بود و نتیجه آن، همان ایجاد مماثل است نه اعاده معدوم. خلاصه مسأله اعاده معدوم، یا مشاهده هر موجود در ظرف تحقق خود او است، نه اعاده آن، و یا ایجاد مماثل و خلقت همانند با آفرینش نخست.

بنابراین بر کبرای استدلال نمی توان خدشه ای گرفت آنچه مهم است ابطال صغرای دلیل است و آن این که احیای بدن در روز قیامت از قبیل اعاده معدوم نیست اینک در توضیح و تکمیل این پاسخ می گوئیم:

پس از مرگ دو چیز موجود و باقی است:

۱. اجزای پراکنده بدن که به صورت خاک و غیره در آمده و در اطراف زمین پراکنده شده است.

۲. روح و نفس که به وسیله فرشته مرگ قبض شده و در نزد خدا محفوظ می باشد.

درباره این دو، نمی توان کلمه معدوم را به کار برد، بلکه هر دو از وجود و هستی برخوردارند تنها چیزی که می توان گفت معدوم گشته و بار دیگر مماثل آن پیدا می شود. ویژگی های اجتماع اجزای بدن و به هم پیوستگی ذرات آن است که مایه و سرچشمه یک نوع روح حیوانی می باشد.

اصولاً- ریشه اشکال مربوط به این است که تصور شده است که در سایه مرگ، قسمتی از اجزای بدن نابود می شود، و در انسان همان تصویری را داشتند که به هنگام سوختن هیزم همان فکر را دارند. غالب مردم در گذشته و

گروهی نیز امروز فکر می کنند هیزمی که در اجاق می سوزد به یک جرم لطیف بیوزن (آتش) تبدیل شده و اندکی دود از آن برخاسته متفرق و معدوم می گردد، و تنها باقی مانده از آن همان خاکستر اجاق می باشد ولی «لاوازیه» شیمی دان فرانسوی در سال ۱۷۵ اعلان کرد که اجرام از بین رفتنی نیست، حاصل جمع اوزان اجسامی که در یک فعل و انفعال شیمیایی یا حیاتی وارد و خارج می شود، از دو طرف مساوی است. فعل و انفعال های شیمیایی و پدیده های فیزیک و آثار حیاتی نه چیزی را معدوم و فانی می کنند، و نه بر وزن عالم مثقالی می افزاید.

عالم از لحاظ جرم یا به عرف ما از لحاظ وزن، ثابت است ولی البته صورت ها در حال تکوّن و فنا می باشند.

خلاصه این شیمی دان در نتیجه آزمایش های مشهور دریافت که در طبیعت چیزی نابود نمی گردد و در ضمن اعمال شیمیایی، جرم (وزن) اجسام ثابت است.

این قانون یا اصل را که در حقیقت اولین ندای انکار فنا و اعلان ابدیت به زبان بشر است، اصل بقای ماده می گویند.

امروز قانون «لاوازیه» را به نام اصل بقای جرم و عنصر بیان می کنند و در ضمن ترکیب شیمیایی، مولکول های اجسام شکسته می شوند اما چون جنس و شماره اتم ها تغییر نمی کند جرمشان ثابت می ماند.

قانون بقای ماده، جاده امکان ابدیت انسان را صاف نمود، و ندای پیامبران را که همگی می گفتند برای بقا و ابدیت آفریده شده ایم، نه برای فنا و نابودی، کاملاً تأیید کرد، و از طرف دیگر اشکال دیرینه بشر را (مرگ انسان مایه فنا و قسمتی از ماده و اجزای بدن او است و در روز رستاخیز خدا باید اجزای نابود شده را از نو بیافریند) پاسخ گفت و ثابت کرد که قیامت جز شکل گیری اجزای ماده و صورت سازی آن، چیز دیگری نیست و اصلاً از

انسان چیزی نابود نمی شود تا به اعاده معدوم نیازی باشد.

۲. شبهه آکل و مأکول

اشاره

۲. شبهه آکل و مأکول (۱)

«آکل» در لغت عرب به معنی «خورنده» و «مأکول» به معنی «خورده شده» است محور اشکال این است که اگر انسانی، طعمه انسانی دیگر و جزء بدن او گردد، خواه به طور مستقیم چنان که گاهی اتفاق می افتد، یا به صورت غیر مستقیم چنان که بدنهای مردگان به خاک تبدیل می شود، سپس از طریق نبات و گیاه، عضو بدن حیوانی می گردد، و سرانجام تبدیل به انسان می شود، و یا مستقیماً خود انسان از آن نبات و گیاه بهره می گیرد. در این صورت تکلیف معاد انسان نخست (مأکول) چیست؟

از آنجا که بهره گرفتن انسانی مستقیماً از گوشت انسان دیگر، بسیار کم است مناسب است که اشکال از طریق غیر مستقیم مطرح گردد و این یک حقیقت ملموس است که خاکهای مردگان در قبرستان از طریق کشاورزی به نبات و گیاه تبدیل شده و انسان ها و حیوان ها از آن بهره می گیرند و در نتیجه به طور غیر مستقیم بدن های مردگان جزء بدنهای انسانهای زنده می شود در این صورت مستشکل چنین می گوید:

هرگاه بدن انسانی طعمه انسان دیگری گردید در این صورت قسمتی از

ص : ۲۱۱

-
- ۱- [۱] این شبهه در غالب کتابهای کلامی آمده است، به مدارک یاد شده در زیر مراجعه نمایید: ۱. کشف المراد، ص ۳۵۵؛ شرح مواقف: ۸/۲۹۵؛ شرح مقاصد: ۲/۲۱۳؛ اسفار: ۹/۱۹۹. شبهه آکل و مأکول از دو نظر در معاد مایه اشکال شمرده شده است: ۱- ناقص محشور شدن یکی از دو نفر که قسمتی از بدن یکی، جزء بدن دیگری شود.

اجزای بدن مأكول با بدن آكل تركيب می شود، و جزء بدن او به شمار می رود، روز قیامت که خدا می خواهد هر دو بدن را برانگیزد چند صورت برای فعل الهی متصور است:

۱. جزء مصرف شده در یک لحظه و یک زمان با هر دو بدن محشور گردد.

۲. تنها ضمیمه بدن آكل شود.

۳. تنها ضمیمه با بدن مأكول باشد.

۴. اصلاً این جزء به حساب نیاید و ضمیمه هیچ بدنی نشود.

فرض نخست یک فرض محال است زیرا ممکن نیست شیء واحد در یک زمان در دو مکان حضور پیدا کند. صورت دوم مستلزم آن است که بدن انسان مأكول ناقص محشور شود، و در صورت سوم بدن انسان آكل، ناقص برانگیخته خواهد شد، و در صورت چهارم هر دو بدن به طور ناقص زنده خواهند شد و همگی بر خلاف اصولی است که متشرعه به آن معتقد می باشند.

تصور نشود که لازمه فرض دوم و سوم این است که یکی از دو بدن آكل و مأكول اصلاً محشور نگردد. زیرا فرض این که همه اجزای بدن انسانی، مأكول انسان دیگری شود فرض صحیحی نیست، بلکه بخشی از اجزای بدن جذب می شود، و قسمت اعظم آن دفع می گردد، تا آنجا که از نظر علم تنها سه درصد از غذاهایی که انسان از آن بهره می گیرد، جذب بدن می شود و بقیه به صورتهای مختلف دفع می گردد.

آری ممکن است یک بدن در شرایط مختلفی آنچنان در کوران تبدیل و تحول قرار گیرد که پیوسته از صورتی به صورتی درآید، و پی در پی از طریق تبدیل به گیاه و درخت، انسانهای مختلف از او بهره بگیرند که غالب بدن او جزء بدن انسانهای متعدد گردد، و در مقام محاسبه برای او چیزی باقی نماند،

البته این فرض نادری است که در پایان بحث پیرامون آن گفتگو نموده و اثبات خواهیم کرد که معاد جسمانی حتی در مورد این فرض هم با هیچ اشکالی مواجه نمی شود.

پاسخ

شکی نیست که صورت نخست و چهارم مورد نظر قائلان به معاد جسمانی نیست، زیرا صورت نخست همان طوری که یادآور شدیم، مستلزم محال و صورت چهارم نیز فرضیه ای است که کسی به آن قائل نیست طبعاً باید عضو مأكول با یکی از دو بدن محشور گردد و علی القاعده با توجه به این که از اجزای بدن آکل به شمار می رود، باید با بدن آکل محشور شود نه مأكول در این صورت این سؤال پیش خواهد آمد که بدن مأكول باید به صورت ناقص محشور گردد.

در این جا مطالبی را یادآور می شویم که هر یک از آنها می تواند به گونه ای شبهه را پاسخ بگوید:

۱. از نظر علمی بدن انسان به صورت یک چشمه جوشان است که در پرتو فعل و انفعالات طبیعی، پیوسته از درون، اجزای جدیدی می روید، و از برون به تحلیل می رود، دانشمندان در این مسأله تقریباً به این نقطه رسیده اند که در هشت سال، انسان، یک بار بدن عوض می کند، حالا اگر انسانی عمری به اندازه شصت و چهار سال داشته باشد، قهراً در این مدت دارای بدنهای هشتگانه بوده که پیوسته بر صورت یک چشمه جوشان یکی پس از دیگری آمده و رفته است، و از آنجا که تبدلات و تحولات در بدن حالت پیوستگی دارد، انسان از آن آگاه نمی شود، خصوصاً که به صورت آرام و تدریجی نیز تحقق می یابد، و تبدلات تدریجی که در مدت مدیدی رخ می دهد، در صورتی که حالت پیوستگی داشته باشد، برای انسان محسوس نمی باشد.

حالا- اگر بدن اخیر این انسان طعمه انسان دیگری شد، دیگر بدنها مقرون به مانع نیست، و ممکن است که یکی از آنها برانگیخته گردد، حتی اگر بدنهای دیگر او نیز مانند بدن هفتم، ششم و پنجم، از طریق تبدیل به گیاه و نبات جزء بدن انسانی شود، بالأخره بدنهای دیگر فارغ از این مانع است، بسیار بعید است که تمام بدنهای انسان به این سرنوشت مبتلا شوند.

۲. فرض کنید نه تنها بدن اخیر، بلکه همه بدنهای او به چنین سرنوشتی دچار شده و به طور مستقیم یا غیر مستقیم جزء بدن انسانهای دیگر گردد، ولی یادآور شدیم که همه بدن انسان جذب بدن دیگری نمی شود، بلکه قسمت اعظم آن دفع می شود در این صورت چه مانعی دارد که روح او به بدن لاغرتر و ظریفتر تعلق بگیرد، و او با بدن لاغرتر محسوس شود، ما هرگز دلیل شرعی بر این که بدن انسان در آخرت، حتی از نظر وزن و حجم، کوچکترین تفاوتی با بدن دنیوی نخواهد داشت، نداریم، بلکه کافی است که بدن محسوس، همان بدن دنیوی باشد هر چند از جهاتی با هم مختلف باشند، بالأخره ماده بدن همان ماده است تنها تفاوت در کمیت و حجم بدن است.

۳. فرض کنید همه بدنها بر اثر ورود در گردونه تحول، آن قدر به میدان مصرف بیاید و عضو بدنهای دیگر شود که دیگر برای این انسان مأكول جز اجزای ناچیزی باقی نماند. در اینجا نیز دو پاسخ وجود دارد:

الف. هرگاه انسان آکل، بدنهای فارغ از مانع داشته باشند چه اشکالی دارد که اجزای بدن انسان مأكول به خود او باز گردد، و انسانهای آکل با بدن های فارغ از مانع محسوس شوند؟

ب. اگر فرض کنیم (هر چند فرض نادر و در حکم معدوم است) همه بدنها از آکل و مأكول دچار مانع باشد، و اگر اجزای مأكول به خود او باز گردد، زمینه ای برای انسانهای آکل باقی نمی ماند در این جا باید گفت هیچ

مانعی ندارد برای تکمیل بدن مأكول، از مواد زمینی بدون مانع (که جزء بدن انسانهای دیگر نیست) بهره گرفته شود و ساختمان بدن او به صورت یک انسان تکمیل شود، و ما در معاد جسمانی بیش از این دلیل نداریم که وقتی انسان برانگیخته می شود، درباره او بگویند که این همان انسان دنیوی است.

در این جا لازم است نظر خوانندگان گرامی را به برخی از آیات و روایات در باب معاد جلب کنیم، دقت در این آیات و روایات می رساند که در معاد تنها، «مثل بودن انسان معاد» با انسان دنیوی کافی است و هرگز سخت گیری و اصرار بر تحقق عینیت لازم نیست، تا در مواردی اگر بدن انسان برانگیخته نشده، دچار اشکال گردد معاد جسمانی آن امکان پذیر نباشد.

البته آنجا که عینیت امکان پذیر است جهت ندارد که از مواد دیگر بهره گیری شود وقتی که اجزای مادی بدن انسان در زمین باقی است طبعاً باید خود آن احیا گردد، اکتفا به مثلیت در صورتی است که بر فرض نادر، چیزی از بدن انسان مأكول برای احیای دوباره، باقی نماند.

قرآن می فرماید:

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ). (۱)

«آیا آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است، توانا نیست که همانند این بشرها را بیافریند؟ چرا او آفریدگار توانا و دانا است.» (۲)

همین طور که ملاحظه می شود در آیه لفظ (مِثْلَهُمْ) به کار رفته است نه «عینهم».

ص : ۲۱۵

۱- [۱] یس / ۸۱.

۲- [۲] همین مضمون در آیه ۹۹ سوره اسراء نیز آمده است.

در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «خداوند روح مؤمن را پس از قبض روح در بهشت برزخی، متنعم می سازد، و در روز رستاخیز با همان صورتی که در دنیا بود محشور می نماید».^(۱)

آیه و روایت گواه بر این است که محور معاد حفظ صورت انسان است و کافی است که شخص برانگیخته شده با همان شکل و هیئت که در دنیا داشت، محشور شود و اما این که حتماً باید از همان خاکی که روز نخست از آن آفریده شده بود در معاد نیز از آن بهره گرفته شود و شکل پذیرد، دلیلی بر آن نیست.

باز یادآور می شویم در جایی که خود ماده نخست محفوظ باشد عدول از آن به ماده جدید بی جهت خواهد بود.

در اینجا مرحوم صدر المتألهین سخنی دارد که در حقیقت یکی از اصول فلسفی او را تشکیل می دهد وی می گوید: شخصیت و واقعیت هر انسان مربوط به نفس و روح او است نه به بدن وی. بدنی که انسان در انجام امور مادی به آن نیاز دارد، بدن مشخص نیست و از این جهت برای آن تعینی نیست، بلکه نفس انسانی به هر بدنی تعلق گرفت او همان انسان خواهد بود که قبلاً بود، اعتقاد به این که انسانها با جسدهای خود از قبرها محشور می شوند بیش از این نیست که هر کس او را ببیند بگوید او همان فردی است که او را دیده بودیم، دیگر لازم نیست در بدن او هیچ تبدل و تحولی رخ ندهد، همچنان که اگر در دنیا آفرینش زشت داشته باشد لازم نیست که به آن شکل محشور گردد، و یا اگر پا بریده و نابینا و پیر باشد باید این خصوصیات رعایت

ص: ۲۱۶

۱- [۱] وَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي صُورِهِ كَصُورَتِهِ فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفَهُمْ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي الدُّنْيَا (بحار الأنوار: ۶، باب احوال برزخ، حدیث ۳۲).

شود، التزام به همه اینها بی دلیل است آنچه لازم است این است که واقعیت او به بدنی تعلق گیرد همانند بدن دنیوی، خواه ماده خاکی بدن دوم همان ماده خاکی بدن نخست باشد یا نباشد. (۱)

تا این جا با پاسخ اشکال آکل و مأکول از آن نظر که تحول بدنها به میوه ها و غذاها یا طعمه شدن بدن انسانی برای انسانهای دیگر، مایه نقص در بدن انسان محشور می شود، آشنا شدیم و روشن گشت که هیچ گاه معاد جسمانی با چنین بن بستى روبه رو نخواهد شد ولی شبهه آکل و مأکول به شکل دیگری نیز مطرح گردیده که باید مورد بررسی قرار گیرد.

شبهه آکل و مأکول و عدل الهی

در این جا همین اشکال به این نحو مطرح می شود و آن این که: اگر انسان مأکول، فرد مؤمنی باشد و جزء بدن انسانی گردد که او کافر است در این صورت دومی محکوم به کیفر خواهد بود و در نتیجه باید بخشی از بدن مؤمن که مرتکب جرم نشده در آتش بسوزد و همچنین است عکس آن و نتیجه آن این است که بخشی از بدن کافر در بهشت متنعم گردد، و هر دو، بر خلاف عدل الهی است.

همین طوری که ملاحظه می شود محور اشکال در این جا مسأله ثواب و عقاب و عدل الهی است در حالی که محور اشکال در بیان نخست ناقص بودن بدن انسانی است که طعمه انسان دیگر شده است.

در پاسخ این اشکال دو مطلب را یادآور می شویم:

۱. عضو مأکول در چنین شرایط جزء بدن آکل است و ارتباطی به بدن

ص: ۲۱۷

۱- [۱] اسفار: ۹/۲۰۰ با اندکی بسط و توضیح.

مأکول ندارد درست بسان این است که کلیه انسانی را به بدن یک بیمار کلیوی پیوند دهند، عمل نیز موفقیت آمیز باشد، در این صورت این کلیه، جزء بدن انسان دوم است که از این طریق از مرگ نجات می یابد، و ارتباطی به انسان نخست ندارد. هم اکنون بخشی از اعضای حیوانات را از قبیل چشم و روده به انسانهای زنده پیوند می زنند، در صورتی که این پیوند با موفقیت همراه باشد، اعضای پیوند داده شده، ارتباطی به موجود پیشین ندارد، عین همین پاسخ در این جا نیز حاکم است.

۲. یک چنین اشکال برخاسته از طرز تفکر مادی است که واقعیت انسان را در گوشت و پوست و حرارتهای طبیعی خلاصه می کند، در حالی که واقعیت انسان در نفس و روح و روان او خلاصه می گردد، یک چنین عضو آنگاه که جزء بدن دوم شد، مورد تعلق تدبیری نفس انسان دوم قرار می گیرد.

حال اگر بدن چنین انسانی که بخشی از آن مربوط به انسان نخستین است مورد عذاب یا رحمت الهی قرار گیرد، طبعاً کیفر و پاداش مربوط به انسان دوم خواهد بود، زیرا مرکز آلام و لذات همان روح و نفس انسانی است و بدن جز وسیله ای برای ادراک آلام و لذات جسمانی، بیش نیست و فرض این است که این عضو هیچ گونه ارتباطی با انسان پیشین ندارد، تا بدین وسیله آلام و شادی های او در روی او تأثیر بگذارد.

تا این جا با دو صورت اشکال آکل و مأکول و پاسخ هر دو آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که به اشکال دوم منکران معاد بپردازیم:

۳. هدف از کیفر چیست؟

اشاره

اگر هدف از معاد این است که نیکوکاران به پاداش نیک و مجرمان به کیفر

اعمال خود برسند، در اینجا سؤالی مطرح می شود که هدف از کیفر مجرمان چیست؟ در اینجا سه مطلب می تواند برای برانگیختن انسان مجرم هدف باشد:

۱. تَشْفِي و تسکین آلام

اگر انسانی انسان دیگری را از روی عمد به قتل برساند بازماندگان پیوسته خواهان قصاص او هستند تا از این طریق بغض خود را فرو نشانند.

۲. تربیت مجرم

برخی از کیفرها به خاطر تربیت مجرم است. مثلاً بزهکاری محکوم به زندان می شود، تا بر اثر فشار محیط، از کار زشت خود دست بردارد.

۳. عبرت گیری دیگران

گاهی برخی از بزهکاران را در انظار عمومی تنبیه می کنند. در اینجا علاوه بر این که مجرم ادب می شود مایه عبرت دیگران نیز می گردد. (۱)

اکنون سؤال می شود که هدف از کیفر در روز رستاخیز چیست؟ اگر مقصود تسکین آلام کیفر دهنده است خدا بالاتر از آن است که دارای چنین احساسات مادی باشد، و اگر هدف تنبیه مجرمان است، اندیشه تنبیه مربوط به دنیا است نه آخرت، و اگر هدف عبرت است، در آن سرا عبرت مفهومی ندارد، زیرا کار از کار گذشته، مجال بازنگری در رفتار و کردار سپری شده است.

طراح این اشکال، ایراد خود را حتی به پادشاهای اخروی نیز گسترش

ص : ۲۱۹

۱- [۱] (...وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ) (نور/۲): «باید گروهی از افراد با ایمان تنبیه مردان و زنان بدکار را تماشا کنند».

داده و می گوید:

لذت جسمانی واقعیت ندارد، بلکه انسان می خواهد از طریق لذت دردی را از خود برطرف کند و به عبارت دیگر واقعیت لذت یک امر عدمی است نه یک امر وجودی. و این هدف در صورتی که انسان محشور و برانگیخته نگردد هم حاصل است، دیگر چه نیازی به معاد است. (۱)

پاسخ

این شبهه را می توان از دو راه پاسخ گفت:

۱. در گذشته با دلایل ششگانه، ضرورت تحقق معاد ثابت و مبرهن گشت، و معنی ضرورت آن، این است که تحقق چنین جهان با این خصوصیات یک امر قطعی و ضروری است بنابراین سؤال از غرض از معاد، در مقابل یک قضیه قطعی و ضروری کاملاً دور از واقع بینی است.

و به دیگر سخن: اگر تحقق معاد یک امر ضروری نبود، بلکه در همان بوته امکان باقی بود جا داشت مستشکل سؤال کند چرا به یک چنین امر ممکن وجود می بخشید ولی اگر یک رشته علل و اسباب ضرورت وجود پدیده ای را ایجاد کند، در این مورد سؤال از علت غایی کاملاً بی مورد است، زیرا عللی که معاد را به صورت یک پدیده ضروری قلمداد می کند، هم علت فاعلی در آن هست و هم علت غایی، باید در کشف انگیزه های معاد و پاداش و کیفر، به آن علل که ضرورت معاد را ایجاد می کند، رجوع کرد و علت غایی را در آنها جستجو نمود.

کافی است که در این مورد یکی از آن ادله ششگانه را مطرح کنیم و بگوییم از آنجا که معاد تجلی گاه عدل الهی است، و بدون آن عدل خدا مظهر

ص : ۲۲۰

۱- [۱] شرح مواقف: ۸/۲۹۶؛ شرح مقاصد: ۲/۲۱۴.

کاملی ندارد، طبعاً غرض از معاد تحقق بخشیدن به عمل نیکو و زیبایی است که عقل وجود آن را زیبا، و ترک آن را قبیح و نازیبا می‌شمارد، در این صورت سؤال از این که چرا این عمل زیبا باید صورت پذیرد سؤال است که پاسخ آن در خود آن نهفته است.

گویی طراح این اشکال از ادله ضروری بودن معاد غفلت کرده از این جهت سؤال می‌کند که غرض از کیفر و پاداش چیست؟ ولی اگر به آن علل ضرورت بخش توجه می‌کرد، علت غایی از معاد را به دست می‌آورد، زیرا علت غایی در دل آنها نیز نهفته است البته تجلی عدل الهی در معاد یکی از علل ضروری بودن آن است، و در کنار آن علت های دیگری نیز وجود دارد که در گذشته یادآور شدیم و اکنون برای اختصار از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

شگفت آور، دیدگاه اشکال کننده درباره لذات جسمانی است که برای آن اصالت قائل نیست، و آن را به عنوان برطرف کننده درد و الم می‌شناسد، در حالی که این سخن اگر در برخی از موارد صحیح باشد در موارد زیادی صحیح نیست مثلاً به هنگام گرسنگی شدید، لذت اکل برطرف کننده درد گرسنگی است ولی آیا همه لذتها اعم از جسمی و روحی از این قبیل است؟

آیا انسانی که از دیدن یک منظره زیبا لذت می‌برد، برطرف کننده درد است که اگر نبیند از درد به خود می‌پیچد؟

۲. این اشکال می‌تواند در پاره ای از کیفرها و پاداش هایی که جنبه قراردادی دارد، مطرح شود یعنی کیفرها و پاداش هایی که لازمه وجود انسان نیست، و از مقامی به انسان اعطا می‌گردد، یا انسان را تنبیه می‌کند.

ولی باید توجه نمود که بخشی از کیفرها و پاداش ها(نه همه) جنبه قراردادی ندارد، بلکه لازمه وجود انسان است به این معنی که انسان در اثر یک

رشته اعمال نیک و بد در این جهان ملکاتی پیدا می کند و با آن ملکات به شخصیت خود قوام و فعلیت می بخشد و به هنگام برانگیختگی، او با همان ملکات و فعلیتها به محشر گام می نهد، سپس در سایه این ملکات مبدأ یک رشته افعال و آثار می گردد که متناسب با آن ملکات است و نمی تواند از آن آثار و افعال رها گردد. و این افعال مایه فرح و خشنودی و یا مایه عذاب او می گردد.

مثل معروفی است که می گویند: «شتر در خواب بیند پنبه دانه».

مقصود این است که واقعیت این حیوان بر اثر ارتباطی که با مأکول خود دارد نمی تواند آن را فراموش کند و اگر هم خواب بیند، خواب آن را می بیند، گویی انسانهای گناهکار در اثر غرق در شهوات دارای ملکات خاص می شوند که قهراً برای خود صورتهای خبیث و موذی را می آفرینند. همچنان که افراد نیکوکار دارای ملکات زیبایی می گردند که پیوسته برای خود صور زیبایی می آفرینند. انسان نخست از آفرینشگری خود رنج می برد، در حالی که انسان دوم لذت می برد.

در این پاسخ بر این نکته تکیه شده است که قسمتی از رنج ها و لذتها، مخلوق خود انسان برانگیخته شده است که در آن جهان به تناسب واقعیت خود می آفریند.

۳. در این جا می توان درباره کیفرها و پاداشها سخن سومی نیز گفت و آن این است که اعمال انسان در این جهان صورتی دارد، و همین اعمال در برزخ و در روز رستاخیز صورت دیگری، یعنی شیء واحد به تناسب ظروف و شرایطی که دارد تجلی خاصی دارد. مثلاً سنگ چخماق در شرایطی سرد و ملایم است، در حالی که در شرایط دیگر آنگاه که به آهن زده می شود از درون آن آتش جرقه می زند در حقیقت سنگ چخماق یک واقعیت بیشتر ندارد ولی در

هر شرایطی به گونه ای خود را نشان می دهد. (۱)

روی این اساس، قسمتی از پاداشها و کیفرها، تجسم اعمال نیک و بد انسان است که در هر شرایطی به گونه ای خود را نشان می دهند.

مسأله تجسم اعماق یک مسأله قرآنی است که آیات متعددی پیرامون آن وارد شده است و ما این مسأله را در فصل جداگانه ای با توجه به آیات مربوط به جزا مورد بررسی قرار می دهیم.

ص : ۲۲۳

۱- [۱] این مثال از بیان امیر مؤمنان (علیه السلام) اقتباس شده است آنجا که عربی استخوان کافری را پیش خلیفه سوم آورد و گفت اگر مشرکان در دوزخند چرا من از این استخوان حرارت احساس نمی کنم خلیفه سوم سراغ علی (علیه السلام) فرستاد و او مشکل را با این تمثیل حل کرد (الغدیر: ۸/۲۱۴) و درحقیقت اگر انسان احساس حرارت از استخوان کافر نمی کند به این دلیل است که فاقد حس برزخی است و اگر واجد آن بود، آن را درک می کرد.

آيات موضوع

١. (... فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ). (انعام/٦)

٢. (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ...). (رعد/١٢)

٣. (... يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ). (ابراهيم/٤١)

٤. (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هِيلَ نَدَلُّكُمْ عَلَى رَجِيلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلَّ مَزْقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...)(سبأ/٨٧)

٥. (... يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ). (غافر/٥١)

٦. (لَا يَدُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى...). (دخان/٥٦)

٧. (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَ لَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ). (واقعه/٦٠ ٦١)

٨. (... هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ...). (ملك/٢٣)

۹. (نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا). (دهر/۲۸)

۱۰. (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...). (نبا/۳۸)

۱۱. (يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ). (مطففين/۶)

ترجمه آیات

۱. «آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم و پس از آنها گروه دیگری را آفریدیم».

۲. «او است که برق را به عنوان بیم و آرزو، در آسمان پدید می آورد و ابرهای سنگینی را به وجود می آورد...».

۳. «در آن روز که حساب برپا می شود».

۴. «کافران گفتند آیا به شما نشان دهیم کسی را که به شما می گوید آنگاه که پاره پاره شدید در آفرینش نوری قرار خواهید داشت، این فرد یا دروغ می گوید یا جنون دارد».

۵. «روزی که گواهان بپا می خیزند».

۶. «بهشتیان جز مرگ نخست، مرگ دیگری را نمی چشند».

۷. «ما مرگ را میان شما اندازه گیری کردیم و هرگز (از ادامه حیات دنیوی) ناتوان نیستیم».

۸. «او است که شماها را آفرید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد».

۹. «ما آنها را آفریدیم و به آفرینش آنان استحکام بخشیدیم و هنگامی که بخواهیم آنان را می میرانیم و امثال آنان را می آوریم».

۱۰. «روزی که «روح» و «ملائکه» در یک صف می ایستند».

۱۱. «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند».

در بحث پیش با تحلیل اشکالات سه گانه معاد جسمانی آشنا شدیم در این جا اشکالات دیگری نیز مرحوم صدرالمتألهین مطرح کرده که به تحلیل آنها می پردازیم:

قبلاً یاد آور می شویم که صدرالمتألهین بر معاد جسمانی اصرار میورزد لکن معتقد است که آن به صورت بدن مثالی تحقق می پذیرد نه به صورت بدن عنصری، و به دیگر سخن معاد جسمانی بر پایه ملاک دوم (درک لذتهای حسی) مورد پذیرش ایشان است (همان گونه که مورد پذیرش متکلمان هم باشد) ولی وی معتقد است که درک این نوع لذتها یا آلام با بدن مثالی صورت می پذیرد نه با بدن عنصری، بنابراین اختلاف نظر وی با متکلمان در مسأله معاد جسمانی در مورد ملاک نخست (متعلق دوباره نفس به بدن عنصری) است. و اینک نقل و بررسی اشکالات وی بر نظریه متکلمان:

۱. معاد جسمانی بازگشت به دنیا است

تفسیر معاد جسمانی به گونه ای که متکلمان می گویند (اجزای پراکنده بدن جمع و انسان به صورت پیشین در می آید آنگاه نفس به آن تعلق می گیرد) در حقیقت بازگشت به دنیا است، نه آخرت، در حالی که در کلمات وحی از سرای دیگر به «دار عقبی» و «نشأه اخری» تعبیر آورده شده است و این حاکی از آن است که معاد جسمانی باید به شکل دیگری غیر از آنچه متکلمان پنداشته اند باشد که در آن عناوین یاد شده تحقق یابد و زندگی به گونه ای غیر از حیات دنیوی باشد. (۱)

تحقق عناوینی «عقبی» و «آخری» و مغایرت حیات اخروی با زندگی دنیوی در گرو این نیست که معاد جسمانی از حالت عنصری و مادی بیرون آید، بلکه کافی است که دنیا را خانه عمل و سعی و کوشش بدانیم و سرای دیگر را سرای چیدن ثمره عمل و تلاش.

امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره تفاوت این دو جهان چنین می فرماید:

«وَأَنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» (۱)

«امروز (دنیا) جهان کار و کوشش است نه جهان محاسبه و فردا (سرای دیگر) زمان محاسبه است نه هنگام کار و کوشش».

این که به این جهان در لسان وحی «نشأه اولی» و به جهان دیگر «نشأه آخری» گفته شده است، نکته آن این است که آن جهان از هر نظر متکامل تر از جهان کنونی است، و نفس در عین تعلق به بدن، می تواند افقهای تازه ونوی را مشاهده کند، و به مراحل بالاتری گام نهد که طی آن در این جهان امکان پذیر نبود و نکته آن این است که تعلق نفس به بدن در این جهان تعلق تدبیری است و به خاطر تعلق و توجه منوط به نفس به بدن، نمی تواند به مراحل بالاتری نایل آید ولی تعلق آن به بدن در سرای دیگر مورد چشیدن ثواب و عذاب است و جنبه تدبیری آن بسیار ضعیف و کم فروغ است، از این جهت قلمرو اودر آن گسترده تر بوده و بر ادراکات کمالات بیشتر تواناتر خواهد بود.

و در هر حال دو نوع حیات و زندگی و دو نوع منزل و موطن است، هر چند میان این دو، مشترکات فراوانی نیز وجود دارد و تحقق آن دو وصف (اولی و آخری) در گرو این نیست که یکی را مادی و دیگری را غیر مادی بدانیم.

ص : ۲۲۸

اشاره

مشکل بزرگی که مرحوم صدرالمآلهین پیرامون معاد جسمانی اندیشیده است مسأله مفسده تناسخ است که در معاد جسمانی مطرح می باشد، زیرا اگر به خاطر داشته باشید تجویز تناسخ به صورتهای مختلف مستلزم اجتماع دو نفس در یک بدن بود و چون چنین اجتماعی ممکن نیست پس تناسخ نیز ممکن نمی باشد.

می گوید: مشکلی که قائلان به تناسخ با آن روبه رو هستند و نظریه آنان به خاطر آن مطرود شد^۱ در قول به معاد جسمانی عنصری نیز موجود است و اعتقاد به آن نیز مستلزم اجتماع دو نفس در یک بدن می باشد، هر چند به آن تناسخ گفته نشود.

زیرا از یک طرف این اجزای به هم پیوسته وقتی شایستگی تعلق نفس پیدا کرد، خود کافی است که از عالم بالا نفس جدید، به آن تعلق گیرد.

و از طرف دیگر اگر نفس دیرینه، و به اصطلاح مستنسخه نیز به آن تعلق گیرد تا مسأله معاد، تحقق پذیرد در این صورت، نتیجه ای جز اجتماع دو روح در یک بدن نخواهد داشت، و این همان محذور تناسخ است که در قول به معاد جسمانی نیز حاکم می باشد.^(۱)

و در جای دیگر همین مسأله را به عنوان لزوم مفسده تناسخ در معاد جسمانی عنصر یادآور شده می گوید: این شبهه محکم و پیچیده ای است که هرگز از غیر طریقه ما قابل حل نیست، و پاسخی که درباره آن گفته اند ناتمام است، و تاکنون هیچ حکیم اسلامی به حل این مشکل موفق نگشته است، تا آنجا که برخی از فرط بیچارگی تناسخ را تجویز کرده اند.

ص : ۲۲۹

پاسخ از مفسده ناسخ

پاسخ این شبهه، روی اصولی که خود صدرالمألهین پی ریزی کرده است، چندان مشکل نیست، زیرا اگر نفس و روح را مولود تکامل ماده ندانیم بلکه بگوییم به هنگام شایستگی ماده برای تعلق نفس، نفسی از عالم مجرد بر جنین تعلق می گیرد و تکامل ماده در هستی این نفس دخالتی ندارد.

و به دیگر سخن به هنگام شایستگی ماده نفس از پیش ساخته یا شبیه آن از عالم بالا- بر این قالب ارسال می شود در این صورت مشکل اجتماع دو روح جای خودنمایی خواهد داشت و به هنگام اجتماع اجزای پراکنده، روح بسان مرغ بر این قفس روانه می شود و از طرف دیگر روح مستنسخه نیز بر آن تعلق خواهد گرفت.

ولی این نظریه، خواه به صورت خلقت ارواح قبل از ابدان یا به صورت خلقت روح و روان منهای استمداد از تکامل ماده، مطرح گردد، از نظر اصول فلسفه حکمت متعالیه مردود است.

حکمت متعالیه به ما می گوید: روح انسان معلول تکامل ماده و هستی آن تکامل بدن جنین است بدین معنی که ماده انسان در جنین با طی مراحل به حدی می رسد که تبدیل به مجرد می گردد، بدون آن که از وزن و جرم ماده چیزی کاسته شود و این تکامل زیر نظر مشیت الهی صورت می گیرد که اراده حکیمانه او بر این تعلق گرفته است که هر موجودی را به حد کمال برساند.

روی این اصل، آنگاه که جنین به پایه ای از تکامل رسید که روح انسانی

ص : ۲۳۰

بر آن به عنوان یک موجود لطیف که کمترین مرتبه از مراتب تجرد را دارا است تعلق گرفت، پیوسته در طول زمان با تکامل جسم و تن جنین و نوزاد همراه بوده یا سرانجام تبدیل به نفس انسانی می گردد و به مرور زمان، راه تکامل را می پیماید تا آنجا که نفس انسان سی ساله با نفس نوزاد از نظر تکامل قابل قیاس نیست، نفس نوزاد، پایین ترین مرحله از تجرد را دارا است که فقط می تواند صور اشیا را به صورت یک وجود مجرد درک کند در حالی که انسان سی ساله از نظر عقل عملی و نظری به پایه ای از کمال می رسد که از نظر تجرد در مرتبه بالاتر قرار دارد.

اکنون با توجه به این مطلب به پاسخ اشکال می پردازیم و آن این که اگر مسأله معاد جسمانی حالت تدریجی داشت و بشر در آن جهان نیز از طریق جنین به صورت نوزادی درآمده و سرانجام انسان کامل می شد شبیه یاد شده ارزش طرح داشت، زیرا آن روز که این انسان معاد در چهار چوب جنینی قرار گیرد، خود شایستگی تعلق نفس جدید را دارد و به ضمیمه نفس مستنسخ، مفسده تناسخ خود را نشان می دهد، ولی مسأله معاد، آن گونه که قرآن یادآور شده دفعی و آنی است و در یک لحظه، کمتر از «طرفه العین» اجزای بدن دور هم گرد می آیند. در این صورت این بدن فقط شایستگی تعلق نفس خویش را دارد نه نفس مستأنف و روح جدید را، زیرا روح جدید طبق اصل یاد شده نه پیش از آن آفریده شده و نه خلق الساعه پدید می آید، بلکه در سایه تکامل ماده، از نازلترین مرتبه به کاملترین آن می رسد و این در صورتی میسر است که مسأله تدریج در آفرینش در روز رستاخیز وجود داشته باشد ولی دیدیم که آیات قرآنی بر دفعی و آنی بودن آن تصریح دارند.

و به دیگر سخن، نفس مستأنف، در سایه حرکت و تدریج پدید می آید

و بدون آن، نفسی وجود نخواهد داشت در این صورت به هنگام احیای موتی، جز نفس پیشین نفس دیگری موجود نیست که با بدن پیوند یابد و موجب اجتماع دو نفس در یک بدن گردد.

این شبهه، بر اساس اندیشه «مشائی‌ها» پی ریزی شده و مانع از تفکر صحیح گردیده است آنان می گویند: روح نسبت به بدن حالت مرغ نسبت به قفس را دارد و گویا دست آفرینش از پیش نفوسی را آفریده است و همگی در صف انتظار قرار دارند که بدنی مستعد در جهان پدید آید تا آنها در آن لانه گزینند و یا مشیت الهی تعلق گرفته است که هر وقت بدنی پیدا شد (و لو بدن انسان بزرگسال که هشتاد بهار از عمر او گذشته) فوراً روحی را متناسب آن بدن بیافریند، و به سوی او روانه سازد در حالی که هر دو مطلب با اصول حکمت متعالیه سازگار نیست بنابراین، در روز رستاخیز، جز یک بدن و یک روح متناسب با آن بدن وجود نخواهد داشت.

در پایان، یادآور می شویم در مورد معاد جسمانی هیچ یک از مفاسد تناسخ موجود نیست، زیرا مجموع مفاسد تناسخ عبارت بودند از:

۱. عقیده به تناسخ، نقطه مقابل اعتماد به معاد است.

۲. اعتقاد به تناسخ مستلزم تعلق دو نفس به یک بدن بود.

۳. اعتقاد به تناسخ آنگاه که نفس کامل به بدن نازلتر تعلق می گرفت مستلزم سیر نزولی نفس بود.

در هیچ یک از این اشکالات به نحوی که گذشت در معاد جسمانی موجود نیست.

اشاره

آیات قرآن در باره معاد کلمه «انشاء» و «مثل» بکار برده است.

آنجا که می فرماید:

(نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَمْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَتُنشَأُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ). (۱)

«ما مرگ را میان شما اندازه گیری کردیم و هرگز (از ادامه حیات دنیوی) ناتوان نیستیم».

تقدیر مرگ برای شما، برای این است که گروهی را در این جهان جایگزین شما و شما را در آفرینشی که نمی دانید، قرار دهیم.

و باز می فرماید:

(نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا). (۲)

«ما آنها را آفریدیم و به آفرینش آنان استحکام بخشیدیم و هنگامی که بخواهیم آنان را می میرانیم و امثال آنان را می آوریم».

در آیه نخست کلمه «انشاء» و در آیه دوم کلمه «مثل» به کار رفته است و کلمه «انشاء» در موردی به کار می رود که آفرینش، بی سابقه باشد در صورتی که اگر کیفیت معاد به گونه ای که متکلمان می گویند باشد، آفرینش و احیای مردگان بی سابقه نیست و واژه «مثل» گواه بر این است که آفرینش اخروی عین آفرینش نخستین نیست بلکه همانند آن است. (۳)

ص: ۲۳۳

۱- [۱] واقعه/۶۰/۶۱.

۲- [۲] دهر/ ۲۸.

۳- [۳] اسفار: ۹/۱۵۳.

کلمه «انشاء» همان طوری که در مورد آفرینش بی سابقه به کار می رود، در مواردی که آفرینش سابقه داشته ولی به نابودی کشیده شده و از نو ایجاد گردیده است، نیز به کار می رود.

قرآن در آفرینش نوع انسان چنین می فرماید:

(...هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ...)(۱)

«او است که شماها را آفرید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد».

کلمه «إنشاء» در این آیه به حکم این که مربوط به آفرینش نوع انسان است و آفرینش نوع انسان کاملاً ابداعی و بی سابقه بوده است به معنی آفرینش ابداعی می باشد.

ولی در موارد دیگر که آفرینش ابداعی نبوده و سابقه داشته است نیز این لفظ به کار رفته است چنان که می فرماید:

(...فَأَهْلَكْنَاهُمْ بَدُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ)(۲)

«آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم و پس از آنها گروه دیگری را آفریدیم».

ممکن است گفته شود ملا-ک به کار بردن لفظ «انشاء» در باره اقوام جدید این است که آفرینش آنان بی سابقه بوده، هر چند اصل آفرینش انسان سابقه داشته است آفرینش انسان نیز در معاد، آفرینش دوم است که مماثل آفرینش نخست می باشد و از این نظر شبیه آفرینش اقوام جدید خواهد بود که در نوع

ص : ۲۳۴

۱- [۱] ملک/۲۳.

۲- [۲] انعام/ ۶.

آفرینش دارای سابقه بوده و هر چند از نظر شخصی جدید و تازه می باشند.

اصولاً- از مطالعه کلمه «انشاء» در قرآن استفاده می شود که انشاء به معنی آفرینش و ایجاد است، خواه برای آن آفرینش، سابقه ای در کار باشد، و خواه کاملاً ابداعی و بی سابقه باشد، قرآن درباره مقدمات نزول باران می فرماید:

(هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ...)(۱)

«او است که برق را به عنوان بیم و آرزو، در آسمان پدید می آورد و ابرهای سنگینی را به وجود می آورد...».

در مورد ابرهای سنگین کلمه «انشاء» را به کار برده است آیا ایجاد چنین ابرها در آسمان بی سابقه است؟ و اگر میزان در بی سابقه بودن ابرها وجود شخصی آنها باشد، عین این مسأله در مورد بدن اخروی نیز صادق است، زیرا این آفرینش، آفرینش دوم است که از جهاتی با آفرینش نخست شباهت دارد.

بی پایه تر از آن، این که در این مورد به کار بردن لفظ «مثل» تمسک بجویم و بگوییم، مقتضای آن این است که معاد باید به گونه ای غیر از آنچه که متکلمان می گویند باشد در حالی که کلمه «مثل» بیش از این را نمی رساند که حیات اخروی همانند حیات دنیوی است نه عین آن و از آنجا که این آفرینش هر چند به صورت عنصری و مادی باشد، آفرینش دوم است و گذشته بر این کامل تر و لطیف تر است، پس تاب به کار بردن لفظ «مثل» را خواهد داشت. انسانی که خانه های مشابهی را می سازد خانه دوم را «مماثل» خانه نخست می داند نه عین آن.

ص : ۲۳۵

اشاره

معاد به حکم دلایل عقلی و نقلی غایت خلقت و آغاز حرکت به سوی خدا و قرب به او است و این در صورتی تحقق می پذیرد که آفرینش انسان در جهان دیگر غیر از آفرینش انسان در این جهان باشد اگر معاد به بازگشت به خلقت مادی و آفرینش خاکی و زندگی ظلمانی تفسیر شود، رجوع به سوی خدا و قرب به او چه معنی می تواند داشته باشد، و چگونه می تواند غایت خلقت انسان بشمار آید. (۱)

پاسخ

شکی نیست که معاد رجوع به سوی خدا است و به یک معنی قرب به او بشمار می رود و هم غایت خلقت انسان می باشد ولی محور این حالات نفس انسانی است نه بدن خواه این نفس جدا از بدن محسوس شود یا با بدن برزخی و یا با بدن عنصری و مادی، در هر حال بدن برای نفس ادوات و ابزار است و نفس در جهان ماده از این ابزار به نحوی بهره می گیرد و در سرای دیگر به نحوی دیگر، در این جهان نفس از بدن به عنوان ابزار تحصیل و کمال استفاده می کند در حالی که نیاز نفس به بدن در آخرت برای دریافت پاداشها و کیفیهای حسی است و در هر حال رجوع به سوی خدا و قرب به او مشروط به مجرد نفس از بدن یا همراه بودن نفس با بدن برزخی و صورت مثالی بدن نیست، نفس موجود مجردی است و در عین حال دارای مراتب همین طوری که در نشأ نخست در عین تعلق به بدن و حضور در طبیعت، مدرک کلیات و حقایق مرسله و مشاهد صور غیبی است همچنین در سرای دیگر با حفظ تعلق

ص : ۲۳۶

به بدن و ادراک گونه ای کامل تر از دنیا بر ادراک لذات معنوی و توجه به حقایق غیر مادی نیز توانا است.

جسمانی بودن معاد به گونه ای که متکلمان می گویند نیز با رجوع و قرب الی الله، منافات ندارد، با غایت بودن معاد و سرای دیگر، نسبت به حیات دنیوی نیز سازگار نیست، زیرا غایت بودن آن از دو نظر قابل مطالعه است:

۱. از نظر تبلور و تجسم اعمال و یا پاداشها و کیفرها.

۲. از نظر به فعلیت رسیدن استعدادها و قوه ها و متوقف شدن حرکت استکمالی انسان.

و هیچ یک از این دو مطلب با زنده شدن بدن عنصری منافات ندارد اما از نظر دریافت پاداشها و کیفرها و تبلور و تجسم اعمال، واضح و روشن است و اما از نظر فعلیت یافتن استعدادها و متوقف شدن حرکت برای آن که تعلق نفس به بدن اخروی غیر از تعلق آن به بدن دنیوی است و در صورتی تعلق نفس به بدن عنصری ملازم با حرکت و پویایی است که نوع تعلقها نیز یکسان باشد ولی همان گونه که قبلاً یادآور شدیم هدف از تعلق نفس به بدن در سرای دیگر غیر از هدف از تعلق آن به بدن در این جهان است.

۵. نفس در سرای دیگر قائم به خویش است

اشاره

نفس در این جهان، قائم به بدن می باشد و در حیات تکاملی خویش بی نیاز از بدن نیست. در سرای دیگر به خاطر تکامل و قوه و قدرت بیشتر قائم به خویش بوده و از بدن بی نیاز می گردد و اگر بدنی در کار باشد، آن بدن، قائم به نفس است نه نفس به بدن و این که سرای دیگر را روز قیامت نامیده اند به خاطر این است که روح از چنین آشیانه ای پرواز کرده و از آن جدا و بی نیاز

می گردد و به خاطر توجه به عالم غیب و آفریدگار آن، قائم به خود و باقی می باشد.

و در این صورت نمی توان بدن اخروی را بدن مادی دانست که در نتیجه نیاز روح به بدن قطع نمی گردد، بلکه باید بدن مثالی و برزخی انگاشت که بدن مخلوق نفس و قائم به آن باشد. (۱)

پاسخ

محور استدلال کلمه «قیامت» است که در آیات و روایات وارد شده است و یکی از نامهای آخرت می باشد ولی به کار بردن این لفظ درباره این جهان نه به آن جهت است که بیان گردید، بلکه به خاطر ملاکاتی است که آیات یاد شده در زیر از آن پرده برمی دارد چنان که می فرماید:

۱. (...يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ). (۲)

۲. (...يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ). (۳)

۳. (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...). (۴)

۴. (يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ). (۵)

مجموع این آیات می رساند که علت نامگذاری چنین روز به لفظ قیامت به خاطر این است که در آن روز حساب برپا می شود، گواهان برمی خیزند،

ص : ۲۳۸

۱- [۱] اسفار: ۹/۱۵۶.

۲- [۲] ابراهیم/۴۱.

۳- [۳] غافر/۵۱.

۴- [۴] نأ/۳۸.

۵- [۵] مطففین/۶.

روح و ملائکه صف کشان به پا می‌باشند، مردگان به سوی پروردگار جهانیان از قبرها برمی‌خیزند، و هرگز در آیات به نکته ای که در گفتار پیش آمده است، اشاره ای نشده است.

گذشته از این ترک بدن طبیعی در صورتی صحیح است که نیاز نفس از آن به کلی برطرف شود در حالی که در سرای دیگر نفس برای دریافت پاداش و کیفر، نیاز به آن دارد و هرگز بدن برزخی و مثالی که طراح این پرسشها طرفدار آن است رافع این نیاز نمی‌باشد.

۶. انگیزه انکار، تعیین کننده کیفیت معاد است

اشاره

وقتی قرآن مسأله حیات اخروی را مطرح کرد با انکار شدید منکران روبه‌رو شد، اگر معادی که قرآن مردم را به آن دعوت می‌کند همان احیای مردگان بود، این همه تحاشی و انکار مورد نداشت، زیرا نظایر یک چنین حیات مجدد را در عالم گیاه و حیوان و انسان مشاهده می‌کردند ولی اگر بگوییم قرآن آنان را به سرایی دعوت می‌کرد که نفس در آنجا تعلق خود را از بدن از دست می‌دهد و در جهاتی کاملاً مغایر با این جهان برانگیخته می‌شود، در این صورت آنان برای چنین انکاری دو انگیزه خواهند داشت:

۱. از آنجا که فهم چنین حیات اخروی دور از ادراک حسی آنان بود به مخالفت آن برمی‌خاستند.

۲. آنان به خاطر علاقه مفروطی که به بدن و آثار و لوازم آن از قبیل شهوت و غضب داشتند، به مخالفت با این نوع از معاد اصرار ورزیده و در مقابل وحی موضع‌گیری می‌کردند. (۱)

ص : ۲۳۹

پاسخ این پرسش روشن است، زیرا آنان همان معاد به صورت نخست را امر غیر معقول دانسته و گویند، آن را به جن زدگی نسبت می دادند.

مسأله احیای موتی، مسأله آسانی نیست که مشرکان بی غرض به آسانی آن را بپذیرند و حتی امروز نیز با تکاملی که در خردها و اندیشه ها پدید آمده است، مسأله حیات مجدد و سرای دیگر برای علم زده ها کاملاً مفهوم نیست قرآن از لسان گروهی از مخالفان چنین نقل می کند:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَيْلٌ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ... (۱)).

«کافران گفتند آیا به شما نشان دهیم کسی را که به شما می گوید آنگاه که پاره پاره شدید در آفرینش نوی قرار خواهید داشت، این فرد یا دروغ می گوید یا جنون دارد».

همان طور که ظاهر آیه حاکی است آنچه که برای آنان مایه تعجب بوده است همان احیای مردگان بوده است و این که چگونه می شود اجزای پاره پاره بدن بار دیگر به هم پیوسته شوند و آفرینش جدیدی را پدید آورند و ما در گذشته در فصلی جداگانه درباره شبهات منکران معاد بحث نمودیم و مطالعه شبهات آنان خود گواه روشنی بر معاد جسمانی به گونه ای که متکلمان معتقدند می باشد.

و امّا در باره انگیزه دوم یادآور می شویم، این عامل اگر چه عمده ترین عامل مخالفت گروهی از منکران معاد بوده و می باشد ولی آنچه با این انگیزه در

ص : ۲۴۰

تضاد است، اصل تحقق معاد است که مستلزم حساب و بازخواست می باشد خواه بدن برانگیخته شده در قیامت همان بدن عنصری باشد و خواه بدن برزخی و یا به گونه ای دیگر، در هر حال اعتقاد به معاد با تمایلات نامحدود مادی انسان سازگار نبود، نه کیفیت آن.

۷. تعلق نفس به بدن پیشین مرجح لازم دارد

اشاره

از آنجا که نفس عصاره و چکیده تکامل بدن است با آن رابطه مخصوص دارد. رابطه نفس با بدن رابطه جعلی و قراردادی نیست، بلکه رابطه تکوینی و آفرینشی است و به خاطر همین رابطه تا روزی که نفس با بدن همراه است به بدن خود تعلق دارد نه به بدن دیگری.

ولی آنگاه که نفس از بدن جدا شد و بدن به اجزای پراکنده خاکی تبدیل گشت در این صورت، رابطه نفس با بدن قطع شده حتی اگر این اجزا در سایه گرد آمدن، صورت انسانی را تشکیل دهند، تعلق نفس به آن بدن (که رابطه طبیعی را از دست داده است) مرجح می خواهد و گفته می شود چرا به این بدن تعلق گرفت نه به بدن دیگر؟^(۱)

پاسخ

اعتماد بر این اشکال و نفی معاد جسمانی عنصری در صورتی صحیح است که از طریق برهان ثابت شود که میان هر نفس و بدنی که از آن جدا شده است، رابطه ای وجود ندارد و نسبت هر نفس به هر بدن مساوی و یکسان می باشد و در غیر این صورت ما احتمال می دهیم که میان هر نفس و بدنی که در دامن آن پرورش یافته است خصوصیتی وجود دارد که آن خصوصیت در میان

ص : ۲۴۱

نفس و بدن دیگر موجود نیست، از این جهت به هنگام برپایی رستاخیز هر نفسی تنها با بدنی که در دامن آن پرورش یافته است متناسب و هماهنگ است نه با بدن دیگر و لذا باید به همان بدن باز گردد نه به بدن دیگر و چون شبهه، یک شبهه عقلی است و با دلیل و برهان همراه نیست، احتمال یاد شده برای ظواهر کتاب و سنت کافی است.

و به دیگر سخن درست است که نسبت هر روح به مواد بدن که همان عناصر گوناگون است یکسان می باشد اما از آنجا که از ترکیب این عناصر کیفیتی پدید می آید که آن را در اعضا و عضلات و اعصاب و دیگر اجزای بدن مشاهده می کنیم، ممکن است کیفیت حاضر از ترکیب عناصر در هر بدن تنها با نفس که در دنیا به آن بدن تعلق داشته است، سازگار و هماهنگ باشد نه با بدن دیگر.

درست است روز رستاخیز عین بدن باز نمی گردد، زیرا حفظ عینیت به معنی فلسفی ملازم با بازگشت زمان و مکان و دیگر خصوصیات ملازم است که امر محال به شمار می رود ولی از آنجا که بدن بازگشته، واجد تمام خصوصیات و کیفیات بدن پیشین می باشد، طبعاً تناسب و هماهنگی بدن با نفس نیز محفوظ خواهد بود و از این طریق مشکل «ترجیح بلا مرجح»، حل خواهد شد.

۸. بازگشت فعلیت به قوه

اشاره

از اشکالاتی که در برابر معاد جسمانی عنصری مطرح می گردد، مسأله بازگشت فعلیت ها به قوه است که از نظر یک فرد حکیم امری محال شمرده می شود.

نفس انسان به هنگام ترک بدن، همه یا برخی از قوه ها و توان ها را به

فعلیت و بودن تبدیل می نماید و همه آنها را یک جا و به صورت جمعی واجد می گردد.

در این صورت هیچ نوع هماهنگی میان این موجود مجرد (نفس) و مادی محض (بدن) نیست تا بار دیگر با هم متحد شوند بنابراین اگر معاد جسمانی را بپذیریم باید نفس به بدن مادی باز گردد و برای ایجاد هماهنگی میان آن دو راهی جز این نیست که نفس از حالت تجرد تنزل یافته و از فعلیت به قوه باز گردد و این با حکمت الهی ناسازگار است، زیرا مشیت حکیمانه او بر این تعلق گرفته است که پیوسته ناقص ها را به کمال رساند، نه بر عکس.

خلاصه، بازگشت نفس بار دیگر به این بدن عنصری یا با حفظ تجرد و حفظ کمالات است و یا با تنزل از آن، در صورت نخست هماهنگی میان آن دو موجود نیست و در صورت دوم رجوع فعلیت به قوه است که بر خلاف مشیت حکیمانه است.

مرحوم «صدرالمآلهین» به وجه نخست این اشکال توجه داشته و شق دوم را به خاطر مسلم بودن امتناع آن یادآور نشده و چنین می فرماید:

«سرچشمه پیدایش نفس همان حرکت ذاتی ماده است که پیوسته راه کمال را می پیماید و از مرتبه پایین به مرتبه بالا می رسد تا آنجا که در سایه حرکت جوهری همه مراتب را طی نموده و به مرتبه نفس و بالاتر از آن راه پیدا می کند در این صورت هیچ نوع مناسبتی میان نفس و اجزای خاکی بدن باقی نخواهد بود»^(۱).

پایه گذار حکمت متعالیه از آنجا که نشأ اخروی را نقطه مقابل نشأ دنیوی می داند یادآور می شود:

«بر ارباب بصیرت پنهان نیست که هستی بازپسین انسان، شیوه دیگری

ص: ۲۴۳

از وجود است که با شیوه دنیوی آن که از خاک و آب و گل پدید آمده است، تباین دارد، اصولاً- مرگ و رستاخیز آغاز حرکت به سوی خدا و یا قرب به او است نه بازگشت به آفرینش مادی و بدن خاکی که ظلمت و تاریکی ماده، آن را فرا گرفته است»^(۱).

این مشکل نه تنها در برابر قائلان به معاد جسمانی عنصری خودنمایی می کند، بلکه اشکال دیرینه ای است که درباره نظریه خلقت ارواح قبل از ابدان، نیز اظهار گردیده است، کسانی که می گویند نفوس انسانها پیش از بدنها آفریده شده اند و هر نفسی به امر الهی به بدنی تعلق می گیرد با این مشکل روبه رو می شوند که نفس، موجودی است مجرد و پیراسته از ماده و قوه، و ارجاع آن به جهان ماده که عین قوه و توان است موجب بازگشت فعلیت ها به قوه است.

و به دیگر سخن اگر با حفظ مجرد کامل با بدنی پیوند کنند در این صورت فاقد سنخیت، ملاک اتحاد خواهد بود و اگر با تنزل از فعلیت و مجرد و آلودگی به ماده وقوه، به بدن متعلق شود، مایه بازگشت فعلیت ها به قوه ها است و همین اشکال مهم است که «شیخ الرئیس» در قصیده معروف «عیته» آن را یادآور شده است نخستین بیت آن قصیده، این است:

«هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ *** وَرَقَاءً، ذَاتُ تَعَزُّزٍ وَتَمَنُّعٍ»

البته پس از شیخ، گروهی به استقبال قصیده او رفته به همان وزن قصایدی را سروده و به نظر خود مشکل شیخ را پاسخ گفته اند که فعلاً مورد نظر ما نیست.

کوتاه سخن آن که: مشکل بازگشت فعلیت ها به قوه ها که از نظر گروهی

ص : ۲۴۴

دامنگیر معاد جسمانی عنصری است، در تاریخ فلسفه و عرفان به مناسبت‌های گوناگون مطرح شده است. مثلاً مولانا در «مثنوی» فقط به تمثیل اکتفا نموده و سر بسته از آن می گذرد، و می گوید:

هیچ آینه دگر آهن نشد *** هیچ فانی، گندم خومن نشد

هیچ انگوری دگر غوره نشد *** هیچ میوه پخته، با کوره نشد (۱)

پاسخ

قبل از آن که به پاسخ اشکال پردازیم نکته ای را یادآور می شویم و آن این که ما با متکلمان اسلامی و صدرالمتهلین بر یک اصل اتفاق نظر داریم و آن این که میان این نشأه دنیا و نشأه دیگر تفاوتی وجود دارد و خدا هرگز نمی خواهد بار دیگر دنیا بسازد و بار دیگر انسان را به دنیا باز گرداند، اگر هدف همین بود در خود همین دنیا تحقق می یافت ولی اختلاف ما با وی بر سر این است که وی تفاوت دو نشأه را در تحقق وجود مادی و عدم تحقق آن می داند، و معتقد است در سرای دیگر به هیچوجه وجود مادی در کار نیست، نه از بدن مادی عنصری خبری هست و نه از کیفرها و پاداشهای حسی و مادی، ولی ما معتقدیم: این نظریه، نه برهان قطعی به همراه دارد و نه با ظواهر آیات بسیاری از قرآن نیز هماهنگ است، بنابراین با اعتقاد به وجود بدن مادی عنصری و کیفرها و پاداشهای حسی مادی در سرای دیگر تفاوت دو جهان را به گونه ای دیگر تفسیر می کنیم. و آن این که یک نوع تفاوت‌های کیفی میان دو نشأه حاکم است که ملاک و امتیاز این دو جهان از یکدیگر می باشد و در آیات و روایات این تفاوتها به روشنی مطرح شده است که نمونه هایی را یادآور می شویم:

۱. شراب این جهان، مست کننده است، چراغ عقل را خاموش

ص : ۲۴۵

می سازد ولی در جهان دیگر این اثر تباه کننده را ندارد. (۱)

۲. قرآن کریم آنجا که نعمتهای بهشتی را که به پرهیزکاران وعده داده شده است، توصیف می کند، چنین می فرماید:

«واقعیت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است در آن نهرهایی از آب و نهرهایی از شیر است که هرگز تغییر نکرده و بدمزه یا بد بو و فاسد نمی گردد» و نهرهایی از شراب لذت بخش و گوارا و نهرهایی از عسل های مصفی و پاکیزه در آن موجود است. (۲)

در این آیه از چهار نعمت بهشتی سخن به میان آمده است و برای آنها اوصافی ذکر شده است که همگی بر خلاف اوصاف دنیوی آنها است.

۳. در جهان دیگر از مرگ خبری نیست، قرآن کریم در این باره می فرماید:

(لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى... (۳)

«بهشتیان جز مرگ نخست، مرگ دیگری را نمی چشند». (۴)

از آنجا که مرگ معلول تضاد و تراحم حاکم در عالم طبیعت است که در نهایت نیروها به تحلیل رفته و قابلیت حیات از آن سلب می شود، بنابراین نبودن مرگ گواه بر نبودن تراحم و تضاد در سرای دیگر می باشد.

۴. در این جهان در مناسب ترین و معتدل ترین شرایط آب و هوا باز هم بدن انسان از احساس گرما و سرما به کلی مصون نیست ولی در جهان دیگر

ص : ۲۴۶

۱- [۱] (لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ) (صافات/۴۷).

۲- [۲] (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى... (محمد/۱۵).

۳- [۳] دخان/۵۶.

۴- [۴] (... لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا) (دهر/۱۳).

اهل بهشت از هر گونه سردی و گرمی در امان می باشند. (۱)

آن جهان، جز باقی و آباد نیست *** زانکه ترکیب وی از اضداد نیست

نفی ضدّ کرد از بهشت بی نظیر *** که نباشد شمس و ضدّش زمهریر

گذشته از تفاوت‌های یاد شده در آیات و روایات، تفاوت‌های دیگری نیز ذکر شده است که فعلاً مورد نظر ما نیست مقصود ما در این جا اثبات این مطلب است که ملترم شدن به معاد جسمانی عنصری مستلزم این نیست که به وجود همه احکام و خصوصیات ماده این جهان، در آنجا ملترم شویم و ما هیچ دلیل عقلی بر این نداریم که ماده، در هر ظرفی که موجود گردد هر چند شرایط مختلف باشد، احکام و آثار یکسانی دارد.

اینک با توجه به این مطلب، پیرامون اشکال یاد شده مطالبی را یاد آور می شویم که هر یک می تواند به گونه ای این اشکال را حل نماید:

الف: مرگ و جدایی روح از بدن نشانه تجرد کامل نیست تجردی که در آن قوه ها و توان ها به پایان برسد و قابلیت ها به کلی از بین برود، زیرا همه و یا غالب مرگ ها از نظر حکما، مرگ «پیش رس» و به اصطلاح «اخترامی» است نه مرگ طبیعی، یعنی هنوز امکان تکامل نفوس وجود داشته که به عللی مرگ فرا می رسد و نفس از بدن جدا می گردد.

این مسأله که مرگ نشانه تجرد کامل نفس و از بین رفتن امکان تعلق به بدن می باشد نه تنها دلیل ندارد، بلکه دلیل بر خلاف آن می باشد به گواه این که مرگ افراد همگی یکنواخت نبوده و با تفاوت‌هایی از نظر کمالات و فعلیت ها، این جهان را ترک می کنند.

ص : ۲۴۷

۱- [۱] درباره دوزخیان نیز می فرماید: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا...). (فاطر/۳۶): «برای کافران آتش دوزخ است و بر آنان حکم مرگ صادر نمی شود تا بمیرند».

مفسر گرانقدر قرآن مرحوم «علامه طباطبایی رحمه الله» در رابطه با مسأله احیای موتی و مسخ برخی از امتهای گذشته، کلامی دارد که به دلیل مناسبت آن با این بحث آن را عیناً می آوریم.

وی پس از آن که اشکال رجوع از فعلیت به قوه را در مورد احیای موتی مطرح می کند، در پاسخ آن می گوید:

«آنچه از طریق حس (تجربه) و برهان به دست می آید این است که واقعیت انسان در آغاز آفرینش بسان یک جوهر نباتی است که در سیر تکامل به سوی جوهر حیوانی به پیش می رود و به مرتبه مجرد برزخی نایل می شود که بر ادراک جزئی و خیال خود توانا می گردد این مرحله نسبت به مرتبه پیشین (صورت نباتی) فعلیت و کمال به شمار می رود و محال است که در مسیر حرکت استکمال خود بار دیگر به آن باز گردد، آنگاه به تدریج این نفس برزخی حیوانی، راه تکامل را می پیماید و در صورتی که عمر طبیعی خود را طی می کند به گونه حیوان خاصی تبدیل می گردد ولی اگر قبل از طی عمر طبیعی خود، به مرگ اخترامی گرفتار شود، بر همان مرتبه نفس بسیط حیوانی خود باقی می ماند.

سپس هرگاه این نفس حیوانی در طریق تکامل به سوی انسانیت قرار گیرد به تدریج و در پرتو حرکت جوهری از فعلیت مثالی پافراتر نهاده و به فعلیت و مجرد عقلانی دست می یازد، و واقعیت و صورت انسان برای او بالفعل تحقق می یابد، و در این هنگام او می تواند ذات و هستی خود را به گونه ای کلی و مجرد از ماده و لوازم آن، ادراک نماید و محال است که بار دیگر از این مرتبه از فعلیت عقلانی به مرتبه پیشین یعنی فعلیت مثالی که قوه و استعداد مرتبه عقلانی به شمار می رود، باز گردد.

این صورت و فعلیت انسانی نیز برای خود افعال و حالاتی دارد که به

تراکم و تحقق تدریجی آنها موجب پیدایش نوعی خاص از انسان می گردد(همان گونه که در مرتبه فعلیت حیوانی نیز جریان بر این منوال بود).

بنابراین اگر فرض کنیم که انسانی پس از مرگ بار دیگر به دنیا باز گردد، و نفس او بار دیگر به ماده و به شیوه ماده ای که قبلاً به آن تعلق داشته است، متعلق گردد به هیچ وجه مجرد آن از بین نمی رود و او همان گونه که قبل از مرگ به مرتبه مجرد رسیده بود، اینک نیز همان مرتبه را دارا است بدون آن که سیری نزولی و عقب گرد را انجام دهد و یا از مرتبه فعلیت به رتبه قوه تنزل یابد»^(۱).

و به دیگر سخن: فرق است میان آفرینش مجردات که از روز نخست در قالب مجرد کامل، ریخته و آفریده می شوند، که در مورد آنان امکان تعلق به بدن موجود نیست، و میان نفس محصول استکمال ماده که پیوسته در حال حرکت و به سوی کمال پیش می رود، و به هنگام مرگ از بدن جدا می گردد قیاس این دو موجود به یکدیگر، قیاس مع الفارق است.

ب: امکان تعلق به بدن مادی در صورتی نقص به شمار می آید که با کمالات و فعلیت های بدست آمده نفس منافات داشته باشد، و امّا اگر به خاطر این که نفس دارای مراتب و درجاتی است، با حفظ آن کمالات و فعلیت ها، این قوه و توان را نیز حفظ کند، یک چنین امکان تعلق برای نفس، نقص به شمار نمی آید.

نفس، یک موجود الهی است که در مرتبه ای، عقلانی محض می باشد که قادر بر درک مجردات کامل است، و در مرتبه دیگر مجرد مثالی و برزخی دارد که صور اشیا را منهای ماده آنها درک می کند ولی در عین حال با داشتن این دو مرتبه در مرتبه ای دارای خصوصیتی است که می تواند به بدنی تعلق گیرد و آن

ص : ۲۴۹

۱- [۱] تفسیر المیزان: ۱/۲۰۷ ۲۰۹.

را تدبیر نماید همان گونه که در دنیا نیز همین مراتب سه گانه را دارا است.

و به دیگر سخن حفظ قوه و توان با حفظ دیگر فعلیت ها و کمالات نقص و عیبی در این حد از وجود بشمار نمی آید.

ج: ما از طریق یک مقایسه می توانیم موقعیت نفس را نسبت به بدن اخروی بدست آوریم و آن این که بگوییم موقعیت نفس در سرای دیگر نسبت به بدن، همان موقعیت جهان عقول است از نظر فلاسفه نسبت به عالم ماده همین طور که از نظر اصول حکمت متعالیه عالم ماده با گستردگی خود زیر نظر عالم عقول تدبیر می شود و مجرد عقول مانع از آن نیست که تعلق تدبیری میان این دو برقرار باشد همچنین مجرد و کمال نفس در سرای دیگر مانع از آن نیست که بدن پیشین خود را تدبیر کرده و به گونه ای مبدأ حیات و درک گردد که در نتیجه، آلام و لذایذ حسی را درک کند.

شکی نیست که بین این دو نوع تعلق و تدبیر تفاوت یا تفاوتی وجود دارد ولی با توجه به این تفاوتها یک نوع قدر مشترکی میان این دو نوع تعلق نیز هست که می تواند مشکل را حل کند و آن این که مجرد کامل مانع از تعلق و اداره امر ماده نیست، بالأخص که نفس مدبر، دارای مراحل و مراتبی است که فقط یک مرحله از آن با بدن سر و کار دارد نه همه مراحل آن.

اصولاً- باید یادآور شد که مبادی از این مباحث بر انسان امکانی کاملاً روشن نیست و عالم آخرت جهان غیب است که در پرده های ابهام فرو رفته و تنها بخشی از آن در سایه روشنگری های خرد و وحی آشکار شده است و اگر وحی خطا ناپذیری بر مطلبی به صورت روشن تصریح کند هرگز نمی توان با این اندیشه ها که هرگز برای انسانهای غیر پیش داور قطعی و روشن نیست، از آن دست برداشت و به تأویل آیات پرداخت.

در بحث از چگونگی معاد از نظر جسمانی و روحانی، مطالب یاد شده در زیر را بررسی نموده ایم:

۱. اقوال و آرا در این باره.

۲. ملاکات بازشناسی معاد جسمانی و روحانی.

۳. معاد جسمانی و روحانی از نظر قرآن بر پایه هر دو ملاک.

۴. آرای حکیمان و متکلمان اسلامی درباره معاد جسمانی.

۵. معاد جسمانی در سنجش خرد.

۶. پاسخ به اشکالات مربوط به معاد جسمانی.

آخرین بحث در این زمینه مسأله معاد روحانی در سنجش خرد و نیز بررسی دیدگاه حکیمان در این باره است. نظر عقل درباره معاد روحانی بر پایه هر دو ملاک مثبت است، اما ملاک نخست یعنی محشور شدن روح در سرا(۱)ی دیگر، مطلبی است روشن و بدیهی، زیرا پس از اثبات تجرد و بقای روح و

ص : ۲۵۱

۱- [۱] از نظر قرآن حشر روح همراه با بدن است، نه روح مجرد از بدن. هر چند خرد، بر اصل معاد روحانی صحه می گذارد، خواه با بدن همراه باشد یا نه.

نفس، دیگر تردیدی در محشور بودن روح نخواهیم داشت، مهم در این بحث بررسی معاد روحانی برپایه ملائک دوم است.

در این مورد حکم عقل را از دو نظر جویا می شویم:

۱. امکان و امتناع آن.

۲. دلیل بر تحقق آن.

از نظر نخست، هیچ گونه عذر عقلی در تحقق پاداشها و کیفرهای غیر حسی که نفس در دریافت آنها نیاز به بدن و قوای حسی آن ندارد وجود ندارد، بنابراین مهم در این باره مطلب دوم است یعنی دلیل عقلی بر تحقق معاد روحانی برپایه ملائک یاد شده.

معاد روحانی و حکمت و رحمت الهی

در گذشته آنجا که دلایل قطعی بودن معاد را بررسی می کردیم یادآور شدیم که اصولی مانند «حکمت» و «رحمت الهی» قطعی بودن معاد را اثبات می نماید اینک متذکر می گردیم که مقتضای این دو اصل تحقق معاد روحانی نیز می باشد.

توضیح این که انسانهای محشور در سرای دیگر دو دسته اند:

۱. گروهی که از نظر تکامل، تنها به حدی رسیده اند که از لذایذ، لذتهای حسی و از آلام، همان سنخ را درک می کنند. به طور مسلم، معاد این گروه از نظر ثواب و عقاب در چارچوب همین لذایذ و آلام جسمانی خلاصه می شود، و از نظر سعادت و شقاوت و خوشبختی و بدبختی، جسم و تن و ادراک حسی آنها ملائک قرار می گیرد.

ولی در این جا انسان هایی وجود دارند که در این جهان از نظر معرفت

و کمال در قلمرو عقل نظری و عملی به مرحله ای رسیده اند که لذا یذ جسمانی مورد التفات آنان نبوده و هرگز به آن توجه نمی کنند، اینها با نیل به مقامات معنوی و قرب حق، بیش از همه چیز لذت می برند و از این که در کنار موجودات شریف و والا و برتر، باشند، سعادتمند می شوند.

رحمت گسترده حق ایجاب می کند که این گروه به چنین پادشاهی نیل آیند و معاد آنان در چارچوب لذایذ جسمانی خلاصه نگردد.

و به دیگر سخن: افراد کامل از نظر عقل و عمل، حیات معنوی کاملی را در نفس خود ذخیره کرده اند و در این جهان به خاطر ارتباط شدید با ماده، این گونه از حیات زمینه ظهور و بروزی ندارد ولی در روز رستاخیز که حجابها برطرف می شود حیات معنوی انسانهای کامل که به تدریج در وجود آنان پدید آمده است خود را به صورت روشن نشان می دهد یعنی قرب به حق و لقای الهی و پیوستگی به موجودات نورانی، صورت می پذیرد و این نوع کمالات که برای انسان در آخرت دست می دهد یک نوع مشاهدات قلبی و نفسی است که بذر آن در این جهان به واسطه علم و عمل پاشیده شده است. گویی معرفت ها و عمل ها بذری است که مشاهده و لقها را در آن جهان تحقق می بخشد.

و در هر (۱) حال اکتفا به معاد جسمانی از نظر سعادت ها یک نوع ستم در حق نفوس کامل است که خواهان فیض بیشتر بوده و شایستگی کمال فزون تری را دارند. (۲)

ص : ۲۵۳

۱- [۱] الْمَعْرِفَةُ بَدْرُ الْمَشَاهِدِ.

۲- [۲] حکیم سبزواری دلیل عقلی یاد شده بر ضرورت معاد روحانی را چنین یاد آور شده است: «إِنَّ الْخَلْقَ طَبَقَاتٌ، فَالْمَجَازَةُ مُتَّفَاوَتَةٌ فَلِكُلِّ مِنْهَا مَحْبُوبٌ وَمَرْغُوبٌ وَجَزَاءٌ يَلِيقُ بِحَالِهَا، وَلِذَائِدُ الْحَسِيَّةِ وَالْمُبْتَهَجَاتِ الصُّورِيَّةِ لِلْكَمَلِ فِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ كَالظِّلِّ غَيْرِ الْمُلْتَفِتِ إِلَيْهِ بِالذَّاتِ وَالتَّفَاتِيهِمْ بِبَاطِنِ ذَوَاتِهِمْ وَمَا فَوْقَهُمْ» (شرح منظومه، بحث معاد، فریده دوم).

نکته ای که یادآوری آن لازم است این است که اگر چه معاد روحانی همان گونه که از نظر عقل و حکیمان مورد قبول است قرآن نیز بر آن صحه گذارده است، لکن میان این دو تفاوتی وجود دارد و آن این که معاد روحانی قرآن عمومی است و همه کسانی را که وارد بهشت یا دوزخ می شوند شامل می گردد در حالی که معاد روحانی مورد نظر حکیمان اختصاص به گروه خاصی دارد که عبارتند از کاملان در علم و عمل، اما کسانی که نیکوکارند ولی از نظر معرفت به حد کمال نرسیده اند، اگر چه اهل سعادت اخروی می باشند، ولی از معاد روحانی مورد نظر حکما که برخوردار از نوعی لذات عقلانی است، محروم خواهند بود بنابراین لازم است در این جا به طور فشرده نظریه حکیمان را درباره لذات و آلام عقلانی که پایه معاد روحانی را تشکیل می دهند، یادآور شویم:

۱. ماهیت لذت نزد حکما

قبل از هر چیز لازم است بدانیم که لذت از نظر حکیمان عبارت است از ادراک چیزی که با قوای درک کننده ملایمت و هماهنگی داشته باشد مانند لذت شیرینی که برای قوه ذایقه حاصل می شود. در این صورت، چیز ملایم و هماهنگ با نفس ناطقه و قوه تعقل آن، ادراک معقولات و حقایق کلی هستی است، بدین گونه که هستی بخش جهان را با صفات جمال و جلال او بشناسد، آنگاه نحوه صدور موجودات را از مبدأ آفرینش به ترتیب از عقول و نفوس مجرد تا اجرام سماوی و موجودات عنصری و مادی، درک کند و صور علمی موجودات، به طور کلی در نفس او ترسیم پذیرد. (۱)

ص : ۲۵۴

بنابراین ماهیت لذت از مقوله ادراک است و واقعیت آن به دو چیز بستگی دارد: یکی ادراک شونده و دیگری قوای ادراک کننده.

۲. برتری لذت های عقلانی بر لذت های حسی

اکنون که با ماهیت و واقعیت لذت و لذت های عقلانی آشنا شدیم یادآور می شویم از نظر حکیمان لذت های عقلانی برتر از لذت های حسی است به گونه ای که قابل مقایسه با آن نمی باشد و ملاک برتری آن دو چیز است:

۱. برتری ادراک کننده.

۲. برتری ادراک شونده.

صدرالمتألهین در این باره می گوید: «ادراک هستی که مایه لذت و سرور است، متفاوت می باشد گاهی ادراک حسی است و گاهی عقلانی بنابراین لذتها و سعادت هایی که در پرتو ادراکات به دست می آید نیز متفاوت خواهند بود». و نیز می گوید: «ادراکات عقلانی مربوط به قوای غیر مادی، و ادراکات حسی، فعل قوای مادی است و از آنجا که هستی مجرد بر هستی مادی برتری دارد بنابراین ادراکات عقلانی نیز بر ادراکات حسی برتری خواهد داشت و از آنجا که کامل ترین هستی ها، واجب الوجود است کامل ترین سعادت و لذت نیز در ادراک وجود خدا به دست می آید. این لذت همانند لذت و بهجت خداوند به واسطه (ادراک) ذات خود می باشد و نظیر لذاتی است که برای فرشتگان و مقربان درگاه الهی به واسطه ادراک ذات خود و نیز ادراک مبدأ آفرینش حاصل می گردد، و بدیهی است که یک چنین لذت و بهجتی به هیچ وجه قابل مقایسه با لذت حسی که از طریق قوای شهوانی و مانند آن حاصل می شود، نیست».

ص : ۲۵۵

۳. لذتهای عقلانی به طور کامل در دنیا ادراک نمی شوند

حکما معتقدند که این نوع از لذت ها و بهجت های عقلانی به طور کامل در دنیا قابل ادراک نیستند ولی در سرای دیگر برای گروهی از انسانها (که بعداً یادآور خواهیم شد) تحقق می یابد.

علت عدم نیل به درک واقعی و کامل این نوع از لذت ها در دنیا تعلق و وابستگی نفس انسان به بدن مادی است، که هر اندازه تعلق و وابستگی به ماده (خواه از طرف ادراک کننده و خواه از نظر ادراک شونده) بیشتر باشد، حضور و شهود، نازلتر و کم فروغ تر خواهد بود حتی ادراک حضوری انسان از ذات خویش نیز آن گونه که در سرای دیگر تحقق می یابد در این دنیا انجام نمی گیرد.

بنابراین ادراک تمام عیار که مایه لذت های عقلانی به وجه کامل است در این دنیا تحقق نخواهد یافت، زیرا نفس هنوز به بدن تعلق دارد. خصوصاً گروهی از انسانها که به بعد مادی وجود خود و علایق جسمانی آن، اهمیت بیشتری داده و اصولاً گوهر ذات خود را فراموش کرده باشند. (۱)

اما در سرای دیگر، هم ادراک به طور کامل می پذیرد و هم لذت و سعادت برخاسته از آن، زیرا در آنجا هیچ گونه مانعی وجود ندارد، برای آن که آنچه می تواند مانع انسان از پیوستن به حقایق کلی و موجودات عقلانی گردد، دو چیز است:

۱. جهل و ناآگاهی.

۲. توجه و علاقه به بدن.

از آنجا که بحث درباره کسانی است که در دنیا معرفت کامل نسبت به

ص : ۲۵۶

۱- [۱] (... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ...) (حشر/۱۹).

حقایق کلی و عقلی دارند، بنابراین مانع نخست منتفی است و مانع دوم نیز به واسطه مرگ از میان برداشته می شود.

اشکال

ممکن است گفته شود: تعلق نفس به بدن در جهان دیگر هم تحقق دارد، زیرا فرض این است که معاد در سرای دیگر، معاد جسمانی و روحانی است نه روحانی فقط بنابراین هرگاه تعلق نفس به بدن مانع ادراک کامل عوامل عقلی است و در نتیجه لذات عقلی به طور کامل دریافت نمی گردند، این مشکل در سرای دیگر نیز وجود دارد.

پاسخ

در پاسخ آن سه مطلب را یادآور می شویم:

۱. اولاً بدن اخروی هر چند بدن جسمانی و عنصری است (نه مثالی برزخی بسان صورتهای رؤیایی) ولی در عین حال بدن اخروی کاملتر و لطیف تر از بدن دنیوی می باشد هیچ بعید نیست که تعلق نفس به چنین بدن مانع از ادراک عوامل عقلی نباشد.

۲. تعلق نفس به چنین بدن، با تعلق آن به بدن دنیوی تفاوت دارد، نفس در این جهان مدبر بدن و مایه حیات او است و سرانجام، انسان با به کار انداختن دستگاه گوارش و فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی به زندگی خود ادامه می دهد در حالی که تعلق نفس به بدن در سرای دیگر به نوع دیگر است و هدف از تعلق آن این است که نفس به ثواب و عقاب جسمانی نایل آید.

۳. ممکن است نفوس بشری پس از جدایی از این بدن در عالم دیگر، قوی و نیرومند شوند و پس از بازگشت به بدن، امکانات بیشتر برای دریافت

امور عقلانی داشته باشد.

در این مورد فقیه و متکلم نامدار شیعه، فاضل مقداد، کلامی دارد که یادآور می شویم:

نیل به سعادت‌ها و لذت‌های عقلی به طور کامل، در این دنیا تحقق نمی پذیرد، زیرا نفوس بشری اگر چه مجرد از ماده اند، ولی در این دنیا ضعیف و ناتوانند، ولی پس از مفارقت از بدن به هنگام مرگ، از عالم قدس دریافت فیض نموده، قوی و پر تجلی می شوند، و در نتیجه پس از بازگشت به بدن در سرای دیگر، بعید نیست که بتوانند هر دو نوع سعادت حسی و عقلی را به وجه تام و کامل به دست آورند و شکی نیست که این مرتبه، عالی ترین مراتب سعادت به شمار می رود. (۱)

۴. شرط دریافت لذت‌های عقلانی

حال باید دید شرط دریافت لذت‌های عقلانی چیست؟

پاسخ این سؤال به طور اجمال از بحث‌های گذشته معلوم شد، زیرا لذت‌های عقلانی نتیجه ادراک عقلانی انسان است. بنابراین شرط رسیدن به آن، تکامل در زمینه ادراکات عقلانی در این دنیا است.

به همین جهت در میان حکما این جمله معروف است که:

«المعرفة بذر المشاهدة» معرفت بذر و زمینه ساز مشاهده موجودات نوری است. یعنی شناخت حقایق و موجودات عقلی در این دنیا مقدمه و عامل

ص : ۲۵۸

۱- [۱] «لكن تَعَدُّ ذَلِكُ سَبَبُهُ ضَمُّ النَّفُوسِ الْبَشَرِيَّةِ هُنَا فَمَعَ مُفَارَقَتِهَا وَاسْتِمْدَادِهَا الْفَيْضَ مِنْ عَالَمِ الْقُدْسِ تَقْوَى وَتَشَرُّقَ فَمَعَ إِعَادَتِهَا إِلَى أَبْدَانِهَا غَيْرُ بَعِيدٍ أَنْ يَصِيرَ هُنَاكَ قَوِيَّةً عَلَى الْجَمْعِ بَيْنَ السَّعَادَتَيْنِ عَلَى الْوَجْهِ التَّامِ وَهُوَ الْغَايَةُ الْقُصْوَى فِي مَرَاتِبِ السَّعَادَةِ». (اللوامع الالهية: ص ۳۷۸)

حضور در میان آنها و پیوستن به آنها در سرای دیگر می باشد.

درباره این که کمترین مرتبه از ادراک عقلانی که مایه رسیدن به آن لذایذ عقلانی در سرای دیگر است چیست؟ صدرالمتهلین کلام مشروحی دارد که حاصل آن را یادآور می شویم:

۱. شناخت وجود خدا و صفات کمال و جمال الهی چون علم فعلی و ازلی، قدرت گسترده، عنایت در آفرینش، جود و رحمت بیکران خدا و دیگر صفات حقیقی خدا با توجه به این که همه آنها عین ذات باری بوده و نه زاید بر ذات و نیز توجه به این که صفات غیر حقیقی (اضافی) چون خالقیت، رازقیت و مانند آن همگی به اصل «موجدیت» (آفریدگاری) خدا باز می گردند.

۲. شناخت و معرفت عقول که کلمات تام خدا و فرشتگان علمی او هستند.

۳. معرفت و شناخت نفوس کلی که کتب الهی و فرشتگان عملی او می باشند.

۴. کیفیت و چگونگی صدور هستی از مبدأ آفرینش و ارتباط موجودات با مبدأ آفرینش در دو قوس صعودی و نزولی.

هرگاه انسان در دنیا به این درجه از معرفت نایل گشت به رستگاری بزرگی دست یافته است و بهره فراوانی از سعادت نصیب او خواهد شد.

البته این درجه از معرفت اولین مرتبه، برای نیل به سعادت عقلانی است و هرچه بر این مقدار از نظر کمی و کیفی افزوده شود سعادت عقلانی کامل تر خواهد بود.

۵. نقش ادراکات عملی در سعادت‌های عقلانی

واقعیت نفس انسان دو جنبه دارد که از یک جنبه با حقایق برتر از خود

(عالم ربوبی، عالم عقول) ارتباط دارد و از جنبه دیگر با حقایق پایین تر از خود (بدن و قوای بدنی)، از این نظر ادراکات آن نیز دو نوع است.

۱. ادراکات نظری و علمی.

۲. ادراکات عملی.

از نظر حکما آنچه در تحقق سعادت عقلانی نقش دارد، ادراکات علمی و نظری به شرح یاد شده است ولی ادراکات عملی و نیز کارهای شایسته و اجتناب از گناهان، در تحقق آن دخالتی ندارند و تنها نقشی که این دو دارند این است که نفس را از آلودگی و فرو رفتن در شهوات و زشتی ها باز می دارند. البته برای این گروه از انسانهای زاهد و پارسا که در معرفت علمی کامل نیستند، نوع دیگری از سعادت و لذت مناسبت با آنها تحقق خواهد داشت.

۶. مراتب لذت های عقلانی

بر اساس مطالب یاد شده معلوم می شود که کسانی که از لذت های عقلانی برخوردار می شوند همگی دارای یک مرتبه نیستند، بلکه تفاوت هایی وجود دارد. در این باره حکیم سبزواری کلام جامعی دارد که یادآور می شویم:

انسانها از نظر مراتب علمی و عملی به هفت گروه تقسیم می شوند:

۱. کاملان در علم و عمل.

۲. کاملان در علم و متوسطان در عمل.

۳. کاملان در علم و ناقصان در عمل.

۴. کاملان در عمل و متوسطان در علم.

۵. کاملان در عمل و ناقصان در علم.

۶. متوسطان در هر دو مورد.

از گروه‌های هفت گانه فوق، سه گروه نخست از لذت‌های عقلانی برخوردار خواهند شد ولی مراتب متفاوتی دارند، زیرا گروه نخست، پس از مرگ، بی‌درنگ به عالم عقول ارتقا پیدا می‌کنند ولی گروه دوم و سوم پس از توقف در عالم مثال و طی مراحل، به عالم عقول می‌پیوندند.^(۱)

۷. شقاوت‌های عقلانی

شقاوت‌های اخروی معلول یکی از دو عامل یاد شده در زیر است:

۱. گناهان و معاصی که از بدن و قوای بدنی صادر می‌گردد.

۲. ملکات پلید نفسانی چون حسادت، ریا، عناد با حق و انکار حقایق علمی.

نوع نخست شقاوت‌های جسمانی است که در مقابل سعادت‌های جسمانی وحسی می‌باشد ولی نوع دوم شقاوت‌های غیر جسمانی و نقطه مقابل سعادت‌های روحی و عقلانی است و این شقاوت‌های عقلانی مربوط به افرادی است که در این دنیا با توجه به استعداد و اشتیاق فطری که نسبت به معرفت‌های عقلانی داشته‌اند در کسب آن سستی و غفلت نموده، و از رسیدن به مرتبه عقل بالفعل و عقل مستفاد، محروم شده‌اند و به واسطه صورت‌های علمی مخالف با واقع و اعتقادات نادرست که زاییده تعصب و کوردلی آنان است، به شقاوت و عذاب اخروی گرفتارند.

این شقاوت‌های عقلانی، ابدی و زوال‌ناپذیر است و بر خلاف شقاوت‌ها و عذاب‌های جسمانی که ممکن است پس از مدتی قطع گردند و انسان معذب،

ص: ۲۶۱

۱- [۱] اسرار الحکم: ص ۳۱۱؛ شرح منظومه، بحث معاد، فریده ۱.

نجات یابد انسانهای معذب به عذاب ها و شقاوتهای عقلانی به صورت همیشگی در عذاب و رنج خواهند بود.

این بود خلاصه ای از آنچه حکمای اسلامی درباره معاد روحانی و آلام و لذایذ عقلانی مطرح نموده اند.

تفصیل بیشتر از حوصله بحث تفسیری ما درباره معاد بیرون است. (۱)

ص : ۲۶۲

۱- [۱] جهت اطلاع بیشتر در این باره به اسفار: ۹/۱۲۱- ۱۴۰ شرح منظومه و اسرار الحکم سبزواری: گوهر مراد: الهیات شفاء: مبدأ و معاد ملا صدرا و ابو علی سینا و کتب دیگر فلاسفه رجوع نمایید.

آیات موضوع

۱. (فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ) (بقره/۶۶)

۲. (قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِيلِ). (مائده/۶۰)

۳. (فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ). (اعراف/۱۶۶)

۴. (حَتَّى إِذَا جَاء أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ). (مؤمنون/۹۹-۱۰۰)

ترجمه آیات

۱. «ما آن را کیفری برای گناهان پیش از (نهی از شکار ماهی از دریا) و گناهان پسین آنها، قرار دادیم و عبرتی برای پندگیران».

ص : ۲۶۳

اکتفا می شود، ویژگی دوم مورد نظر قرار نمی گیرد. مثلاً خواهیم گفت: «تناسخ» این است که روحی از بدنی به بدن دیگر منتقل شود، در این جا تحول و انتقال هست ولی حالت تعاقب، که یکی پشت سر دیگری درآید، وجود ندارد. و در هر حال شایسته است ما به انواع تحول ها و نقل ها اشاره کنیم:

۱. انتقال نفس انسانی از این جهان به سرای دیگر.

۲. انتقال نفس در سایه حرکت جوهری، از مرتبه قوه به مرتبه کمال، همان طور که جریان، در نفس نوزاد چنین است، زیرا نفس نوزاد از نظر کمالات کاملاً به صورت قوه و زمینه است، ولی به تدریج به حد کمال می رسد.

۳. انتقال نفس پس از مرگ به جسمی از اجسام مانند سلول نباتی و یا نطفه حیوان و یا جنین انسان، و به دیگر سخن: آنگاه که انسان می میرد، روح او به جای انتقال به نشأه دیگر، باز به این جهان باز می گردد، و در این بازگشت نفس برای خود بدنی لازم دارد، که با آن به زندگی مادی خود ادامه دهد، این بدن که ما از آن به جسم تعبیر آوردیم گاهی نبات است، و گاهی حیوان است، و گاهی انسان، و در حقیقت روح انسان پس از آن همه تکامل، تنزل یابد و به نبات یا حیوان و یا جنین انسانی تعلق گیرد، و بار دیگر زندگی را از نو شروع کند، واقعیت مثل معروف «روز نو و روزی از نو» تجسم پیدا می کند، این همان تناسخ است که در فلسفه اسلامی و قبلاً در فلسفه یونان، بلکه در مجامع فکری بشر مطرح بوده است و غالباً کسانی که تجزیه و تحلیل درستی از معاد نداشتند به این اصل پناه می بردند، گویی اصل تناسخ جبران کننده مزایای معاد است و بازگشت انسان به این دنیا، و تعلق نفس به بدن مادی، گاهی برای دریافت پاداش، و یا برای کیفر بینی است، مثلاً کسانی که در زندگی دیرینه خود درست کار و پاکدامن بوده اند بار دیگر که به این جهان

باز می‌گردند و از زندگی بسیار مرفه و دور از غم و ناراحتی (به عنوان پاداش) برخوردار می‌شوند، در حالی که آن گروه که در زندگی پیشین خود تجاوز کار و ستمگر بوده اند برای کیفر، به زندگی پست تر باز می‌گردند تو گویی اگر امروز گروهی را مرفه و گروه دیگری را گرسنه و برهنه می‌بینیم این به خاطر نتیجه اعمال پیشین آنها است که به این صورت تجلی می‌کند و هرگز تقصیری متوجه فرد یا جامعه نیست.

ما با این که از آمیختن بحث‌های فلسفی و کلامی به بحث‌های اجتماعی می‌پرهیزیم ولی در این جا از اشاره به نکته‌ای ناگزیریم و آن این که اعتقاد به تناسخ به این شکل، می‌تواند اهرمی محکم در دست جهان‌خواران باشد که عزت و رفاه خود را معلول پارسایی دوران دیرینه، و بدبختی و بخت برگشتگی بیچارگان را نتیجه زشتکاریهای آنان در زندگی‌های قبلی قلمداد کنند و از این طریق، بر دیگ خشم فروزان و جوشان توده‌ها که پیوسته خواستار انقلاب و پرخاشگری بر ضد مرفهان و مستکبران می‌باشند، آب سرد بریزند و همه را خاموش نمایند. اگر مارکسیسم می‌گوید «دین افیون ملت‌ها است» باید چنین اندیشه‌های دینی را افیون ملت‌ها بداند و آن را در خدمت مستکبران و غارتگران بیندیشد، نه آیین‌های منزّه از این خرافات را، و شاید به خاطر این انگیزه بوده است که اندیشه تناسخ در سرزمین‌هایی مانند «هند» رشد نموده که از نظر بدبختی و گسترش فاصله طبقاتی وحشت‌زا و هولناک می‌باشد. به طور مسلم صاحبان زر و زور برای توجیه کارهای خود، و برای فرو نشانیدن خشم ملت‌های گرسنه و برهنه به چنین اصلی پناه می‌بردند، و رفاه خود و سیه‌روزی همسایه دیوار به دیوار را از این طریق توجیه می‌نمودند، تا آن هندی بیچاره به جای فکر در انقلاب، بر زندگی قبلی خود تأسف و رزد، و با خود بگوید چرا من در هزاران سال پیشین در این جهان که زندگی می‌کردم چنین وچنان کرده‌ام که

اکنون دامنگیر شده است، ولی خوشا به حال آن خواجهگان که هم اکنون میوه نیکوکاری خود را می چینند، بدون آن که ستمی به کسی بنمایند.

یک چنین اصل درست در خدمت ستمگران زورگو بوده است که متأسفانه در سرزمین هند رشد و نمو کرده است.

در هر حال ما در این جا به بحث فلسفی خود ادامه می دهیم و اقسام تناسخ را یادآور می شویم.

اصولاً از طرف قائلان به تناسخ سه نظریه مطرح می باشد که عبارتند از:

۱. تناسخ نامحدود.

۲. تناسخ محدود به صورت نزولی.

۳. تناسخ محدود به صورت صعودی.

هر چند هر سه نظریه، از نظر اشکال تصادم با معاد یکسان نمی باشند،^(۱) زیرا قسم نخست از نظر بحث های فلسفی باطل و با معاد کاملاً

ص : ۲۶۷

۱- [۱] محقق لاهیجی در این باره کلامی دارد که یادآور می شویم، می گوید: «اما تناسخ هیچ کس از حکمای مشایین به جواز آن نرفته و جدی ترین ناس در ابطال تناسخ ارسطاطالیس شکر الله سعیه و اتباعش از قدمای مشاییه اسلامند و جدی ترین مردم در وقوع تناسخ حکمای هند و چین و بابل و به زعم شیخ اشراق و اتباعش قدمای حکمای یونان و حکمای مصر و فارس، جمیع مایل به تناسخ اند در نفوس اشقیاء فقط و این گروه اگر چه در انتقال از نوعی به نوع دیگر اختلاف نظر دارند ولی همه اتفاق دارند در قول به خلاص نفوس بالأخره از تردد در ابدان عنصریه و اتصال به عالم افلاک یا به عالم مثال و این تردد در ابدان عنصریه نزد این جماعت، عقوبت و عذاب و جهنم نفوس شریره است، این است تناسخی که از جمله منسوبین حکمت قائل اند به آن و اما قول به دوام تردد نفوس در ابدان عنصریه و عدم خلاص از آن، مذهب جماعتی است که قائل به حکمت و توحید و به حشر و نشر و ثواب و عقاب نیستند و این طایفه اردی (پایین ترین) طوایف اهل تناسخند». گوهر مراد، مقاله ۳، باب ۴، فصل ۷، ص ۴۷۲.

در تضاد می باشند، درحالی که قسم سوم فقط یک نظریه فلسفی غیر صحیح است هر چند اعتقاد به آن، مستلزم مخالفت با ندیشه معاد نیست، همان گونه که قسم دوم نیز مخالفت همه جانبه با اندیشه معاد ندارد، ولی چون همگی در یک اصل اشتراک دارند و آن انتقال نفس از جسمی به جسم دیگر، از این جهت قسم سوم را نیز در شمار اقسام تناسخ می آوریم. اینک به توضیح اقسام نامبرده از تناسخ می پردازیم:

۱. تناسخ نامحدود یا مطلق

مقصود از آن این است که نفس همه انسانها، پیوسته در همه زمانها از بدنی به بدن دیگر منتقل می شوند، و برای این انتقال از نظر افراد، و از نظر زمان محدودیتی وجود ندارد، یعنی نفوس تمام انسانها در تمام زمانها به هنگام مرگ، دستخوش انتقال، از بدنی به بدن دیگر می باشند، و اگر معادی هست جز بازگشت به این دنیا آن هم به این صورت، چیز دیگری نیست و چون این انتقال از نظر افراد و از نظر زمان، گسترش کامل دارد از آن به تناسخ نامحدود یا مطلق تعبیر نمودیم.

قطب الدین شیرازی در تشریح این قسم چنین می گوید:

«گروهی که از نظر تحصیل و آگاهی فلسفی در درجه نازل می باشند به یک چنین تناسخ معتقدند، یعنی پیوسته نفوس از طریق مرگ و از طریق بدنهای گوناگون، خود را نشان می دهند و فساد و نابودی یک بدن مانع از عود ارواح به این جهان نمی باشد».^(۱)

ص : ۲۶۸

۱- [۱] شرح حکمه الاشراق: ص ۴۷۶.

۲. تناسخ محدود به شکل نزولی

قائلان به چنین تناسخ معتقدند، انسانهایی که از نظر علم و عمل، و حکمت نظری و عملی، در سطح بالاتری قرار گرفته اند، به هنگام مرگ بار دیگر به این جهان باز نمی گردند بلکه به جهان مجردات و مفارقات (از ماده و آثار آن) می پیوندند و برای بازگشت آنان پس از کمال، به این جهان وجهی نیست.

ولی آن گروه که از نظر حکمت عملی و علمی در درجه پایین قرار دارند، و نفس آنان آئینه معقولات نبوده و در مرتبه «تخلیه نفس» از رذایل توفیق کاملی به دست نیاورده اند، برای تکمیل در هر دو قلمرو (نظری و عملی) بار دیگر به این جهان باز می گردند، تا آنجا که از هر دو جنبه به کمال برسند و پس از کمال به عالم نور می پیوندند. در این نوع از تناسخ دو نوع محدودیت وجود دارد یکی محدودیت از نظر افراد، زیرا تمام افراد به چنین سرنوشتی دچار نمی گردند و افراد کامل بعد از مرگ به جای بازگشت به دنیا به عالم نور و ابدیت ملحق می شوند، دیگری از نظر زمان یعنی حتی آن افرادی که برای تکمیل به این جهان باز گردانده می شوند، هرگز در این مسیر پیوسته نمی مانند، بلکه روزی که نقصان های علمی و عملی خود را برطرف کردند بسان انسانهای کامل قفس را شکسته و به عالم نور می پیوندند.

۳. تناسخ صعودی

این نظریه بر دو پایه استوار است:

۱. از میان تمام اجسام، نبات آمادگی و استعداد بشری برای دریافت فیض (حیات) دارد.

ص : ۲۶۹

۲. مزاج انسانی برای دریافت حیات برتر، بیش از نبات، شایستگی دارد، او شایسته دریافت حیاتی است که مراتب نباتی و حیوانی را پشت سر گذاشته باشد. به خاطر حفظ این دو اصل، (آمادگی بیشتر در نبات، و شایستگی بیشتر در انسان) فیض الهی که همان حیات و نفس است، نخست به نبات تعلق می گیرد، و پس از سیر تکاملی خود به مرتبه نزدیک به حیوان، در «نخل» ظاهر می شود، آنگاه به عالم جانوران گام می نهد، و پس از تکامل و وصول به مرتبه میمون با یک جهش به انسان تعلق می گیرد و به حرکت استکمالی خود ادامه می دهد تا از نازلترین درجه به مرتبه کمال نایل گردد. (۱)

اکنون که با اقسام تناسخ و تفاوت های آنها آشنا شدیم پیرامون تحلیل و نقد این اقسام مطالبی را یادآور می شویم:

۱. تناسخ و معاد

دقت در اقسام سه گانه تناسخ این مطلب را به ثبوت می رساند که اعتقاد به تناسخ مطلق صد در صد در نقطه مقابل معاد قرار گرفته است و قائلان به تناسخ نامحدود، حتی به عنوان نمونه هم نمی توانند در موردی معتقد به معاد باشند، زیرا انسان در این نظریه پیوسته در حال بازگشت به دنیا است و از نقطه ای که شروع می کند باز به همان نقطه باز می گردد.

در حالی که در تناسخ نزولی، تناسخ نه همگانی است و نه همیشگی و گروه کامل از روز نخست دارای معاد می باشند یعنی مرگ آنان سبب می شود که نفوس آنان به عالم نور ملحق گردد، ولی طبقه غیر کامل تا مدتی فاقد معاد می باشند و مرگ آنان مایه بازگشت به این جهان است ولی آنگاه که از نظر

ص : ۲۷۰

علمی و عملی به حد کمال رسیدند، به گروه کاملان ملحق می شوند و قیامت آنان نیز بر پا می شود.

نظریه سوم کوچکترین منافاتی با معاد ندارد، بلکه خطای آن در تبیین خط تکامل است که آن را به صورت منفصل و جدای از هم تلقی می کند، و نفس را روزی در عالم نبات محبوس کرده، سپس از آنجا به عالم حیوان منتقل می سازد، و پس از طی مراحل، متعلق به بدن انسان می داند، و نفس در این نظریه مثل مرغی است که از قفس به قفسی و از نقطه ای به نقطه ای منتقل می گردد، و هرگز میان این مراتب، اتصال و پیوستگی، وجود ندارد و «نفس» در هر دوره ای برای خود بدنی دارد، تا لحظه ای که به آخرین بدن برسد و به هنگام مرگ به عالم آخرت ملحق شود.

و اگر دارنده این نظریه، این مراتب را متصل و به هم پیوسته می انگاشت، با حرکت جوهری کاملاً هماهنگ بود، و در حقیقت حرکت جوهری در این نظریه به صورت منفصل منعکس شده، در حالی که اگر قید انفصال را بردارد، و بگوید نطفه انسان از دوران جنینی تا انسان کامل گردد، مراحل نباتی و حیوانی را طی کرده و به مرتبه انسانی می رسد، بدون اینکه برای نفس متعلقات و موضوعات مختلفی باشد، و در هر حال یک چنین نظریه هر چند با معاد تصادم ندارد از نظر برهان فلسفی مردود می باشد.

۲. تناسخ مطلق و عنایت الهی

در این باره دومطلب را یادآور می شویم:

۱. هر گاه نفوس به صورت همگانی و همیشگی راه تناسخ را پیمایند، دیگر مجالی برای معاد نخواهد بود، در حالی که با توجه به دلایل فلسفی، آن

یک اصل ضروری و حتمی است و شاید قائلان به این نظریه، چون به حقیقت (معاد) پی نبرده اند «ره افسانه زده اند»، و تناسخ را جایگزین معاد ساخته اند، در حالی که دلایل ششگانه ضرورت معاد یک چنین بازگشت را غایت معاد نمی دانند، زیرا انگیزه معاد منحصر به پاداش و کیفر نیست، تا تناسخی که هماهنگ با زندگی پیشین انسان باشد، تأمین کننده عدل الهی باشد، بلکه ضرورت معاد دلایل متعددی دارد که جز با اعتقاد به انتقال انسان به نشأه ای دیگر تأمین نمی شود.

در این نظریه قدرت الهی محدود به آفریدن انسانهایی بوده که پیوسته در گردونه تحول و دگرگونی قرار گرفته اند، گویی قدرت حق محدود بوده و دیگر انسانی را نمی آفریند و آفریده نخواهد شد.

۲. نفس که از بدنی به بدن دیگر منتقل می شود، از دو حالت بیرون نیست، یا موجودی است منطبع و نهفته در ماده و یا موجودی است مجرد و پیراسته از جسم و جسمانیات.

در فرض نخست، نفس انسانی حالت عرض یا صور منطبع و منقوش در ماده به خود می گیرد، که انتقال آنها از موضوعی به موضوع دیگر محال است، زیرا واقعیت عرض و صورت منطبع، واقعیت قیام به غیر است و در صورت انتقال نتیجه این می شود که نفس منطبع، در حال انتقال که حال سومی است بدون موضوع بوده و حالت استقلال داشته باشد.

و به عبارت دیگر: نفس منطبع در بدن نخست دارای موضوع است و پس از انتقال نیز دارای چنین واقعیت می باشد سخن در حالت سوم (انتقال) است که نتیجه این نظریه این است که در این حالت نفس به طور متصل و منهای موضوع، وجود داشته باشد و این خود امر غیر ممکن است و در

حقیقت اعتقاد به چنین استقلال، جمع میان دو نقیض است زیرا واقعیت این صورت، قیام به غیر است و اگر با این واقعیت وابسته، وجود مستقلاً داشته باشد، این همان جمع میان دو نقیض است در آن واحد.

فرض دوم که در آن، نفس مستنسخ حظی از تجرد دارد و پیوسته متعلق به ماده می گردد، مستلزم آن است که موجودی که شایستگی تکامل و تعالی را دارد، هیچ گاه به مطلوب نرسد و پیوسته در حد محدودی در جا زند، زیرا تعلق پیوسته به ماده مایه محدودیت نفس است، زیرا نفس مُتَعَلِق، از نظر ذات مجرد، و از نظر فعل، پیوسته قائم به ماده می باشد، و این خود یک نوع بازداری نفس از ارتقا به درجات بالاتر است در حالی که عنایت الهی ایجاب می کند که هر موجودی به کمال مطلوب خود برسد.

اصولاً مقصود از کمال ممکن، کمال علمی و عملی است و اگر انسان پیوسته از بدنی به بدن دیگر منتقل گردد، هرگز از نظر علم و عمل، و انعکاس حقایق بر نفس، و تخلیه از رذایل و آرایش به فضایل به حد کمال نمی رسد.

البته نفس در این جهان ممکن است به مراتب چهارگانه عقلی از هیولایی تا عقل بالملکه، تا عقل بالفعل، و عقل مستفاد برسد ولی اگر تجرد کامل پیدا کرد و بی نیاز از بدن شد از نظر معرفت و درک حقایق، کاملتر خواهد بود از این جهت حبس نفس در بدن مادی به صورت پیوسته با عنایت حق سازگار نیست. (۱)

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که ابطال شق دوم به نحوی که بیان گردید صحیح نیست زیرا تعلق نفس به بدن مانع از پویایی او در تحصیل کمال نیست و اصولاً اگر تعلق نفس به بدن با حکمت حق منافات داشته باشد باید

ص : ۲۷۳

۱- [۱] شرح حکمه الاشراف: ص ۴۷۶؛ اسفار: ۹/۷.

گفت معاد همگان و یا لا- اقل گروهی از کاملان روحانی است، یعنی فقط روح آنان محشور می شود و از حشر بدن آنان خبری نیست در حالی که این بیان با نصوص قرآن سازگار نمی باشد از این جهت در ابطال فرض دوم، باید به گونه دیگر سخن گفت و آن این که پذیرفتن فرض دوم با ادله ای که وجود معاد، وحشر انسان را در جهان دیگر ضروری تلقی می کند، کاملاً منافات دارد، و اگر آن ادله را پذیرفتیم، هرگز نمی توانیم فرض دوم را (نفس مستنسخ پیوسته در این جهان به بدن متعلق گردد) بپذیریم.

۳. تناسخ نزولی و واپس گرایی

در تناسخ نزولی گروه کاملان در علم و عمل، و ارسته از چنین ارتجاع و بازگشت به حیات مادی می باشند، فقط گروه ناقص در دو مرحله به حیات دنیوی برمی گردند آن هم از طریق تعلق به «جنین انسان» یا سلول گیاه و نطفه حیوان.

در نقد این نظریه کافی است که به واقعیت نفس آنگاه که از بدن جدا می شود، توجه کنیم، نفس به هنگام جدایی از بدن انسان مثلاً چهل ساله به کمال مخصوصی می رسد، و بخشی از قوه ها، در آن به فعلیت در می آید، و هیچ کس نمی تواند انکار کند که نفس یک انسان چهل ساله، قابل قیاس با نفس کودک یک سال و دو ساله نیست.

در تناسخ نزولی که روح انسان چهل ساله، پس از مرگ به «جنین انسان» دیگر تعلق می گیرد از دو حالت بیرون نیست:

۱. نفس انسانی با داشتن آن کمالات و آن فعلیت ها به جنین انسان یا جنین حیوان یا به بدن حیوان کاملی تعلق گیرد.

۲. نفس انسان با حذف فعلیات و کمالات به جنین انسان یا حیوانی منتقل گردد.

صورت نخست امتناع ذاتی دارد زیرا نفس با بدن یک نوع تکامل هماهنگ دارند و هرچه بدن پیش رود نفس نیز به موازات آن گام به پیش می گذارد.

اکنون چگونه می توان تصور کرد که نفس به تدبیر بدنی، که نسبت به آن کاملاً ناهماهنگ است، پردازد.

و به عبارت دیگر: تعلق نفس به جنین بدن مایه جمع میان دو ضد است، زیرا از آن نظر که مدت‌ها با بدن پیش بوده دارای کمالات و فعلیت‌های شکفته می باشد، و از آن نظر که به «جنین» تعلق می گیرد باید فاقد این کمالات باشد، از این جهت یک جنین تصویر از تعلق نفس، مستلزم جمع میان ضدین و یا نقیضین است.

و اگر فرض شود که نفس با سلب کمالات و فعلیات، به جنین تعلق گیرد یک جنین سلب، یا خصیصه ذاتی خود نفس است یا عامل خارجی آن را بر عهده دارد.

صورت نخست امکان پذیر نیست، زیرا حرکت از کمال به نقص نمی تواند، خصیصه ذاتی یک شیء باشد.

و صورت دوم با عنایت الهی سازگار نمی باشد، زیرا مقتضای حکمت این است که هر موجودی را به کمال ممکن خود برساند.

آنچه بیان گردید تصویر روشنی از سخن صدرالمتألهین در اسفار می باشد. (۱)

ص : ۲۷۵

در تناسخ صعودی مسیر تکامل انسان، گذر از نبات به حیوان، سپس به انسان است و از آنجا که نبات برای دریافت حیات آماده تر از انسان، و انسان شایسته تر از دیگر انواع است باید حیات (نفس نباتی) به نبات تعلق گیرد و از طریق مدارج معینی به بدن انسان منتقل گردد.

از قائلان به این نظریه سؤال می شود این نوع (نفس منتقل از نبات به حیوان سپس به انسان) از نظر واقعیت چگونه است آیا موفقیت انطباعی در متعلق دارد، آنچنان که نقوش در سنگ و عرض در موضوع خود منطبق می باشد، یا موجود مجردی است که در ذات خود، نیاز به بدن مادی ندارد هر چند در مقام کار و فعالیت، از آن به عنوان ابزار استفاده می کند.

در صورت نخست سه حالت خواهیم داشت:

۱. حالت پیشین که نفس در موضوع پیشین منطبق بود.

۲. حالت بعدی که پس از انتقال نفس در بدن دوم منطبق می شود.

۳. حالت انتقال که از اولی گسسته و هنوز به دومی نیویسته است. در این صورت این اشکال پیش می آید که نفس در حالت سوم چگونه می تواند هستی و تحقق خود را حفظ کند در حالی که واقعیت آن انطباع در غیر و حال در محل است و فرض این است که در این حالت (حالت سوم) هنوز موضوعی پیدا نکرده و موضوعی را به دست نیاورده است.

در صورت دوم مشکل به گونه ای دیگر است و آن این که مثلاً نفس متعلق به حیوان آنگاه که در حدّ حیوان تعیین پیدا کند، نمی تواند به بدن انسان تعلق بگیرد، زیرا نفس حیوانی از آن نظر که در درجه حیوانی محدود و متعین

گشته است کمال آن در دو قوه معروف شهوت و غضب است، و این دو قوه، برای نفس در این حد کمال شمرده می شود، و اگر نفس حیوانی در این حد فاقد این دو نیرو شد در حقیقت حیوان نبوده و بالاترین کمال خود را فاقد می باشد.

در حالی که این دو قوه برای نفس انسانی نه تنها مایه کمال نیست، بلکه مانع از تعالی آن به درجات رفیع انسانی است، نفس انسانی در صورتی تکامل می یابد که این دو نیرو را مهار کند و همه آنها را بشکند. اکنون سؤال می شود چگونه می تواند نفس حیوانی پایه تکامل انسان باشد در حالی که کمالات متصور در این دو، با یکدیگر تضاد و تباین دارند، و اگر نفس حیوانی با چنین ویژگی ها به بدن انسان تعلق گیرد نه تنها مایه کمال او نمی باشد، بلکه او را از درجه انسانی پایین آورده و در حد حیوانی قرار خواهد داد که با چنین سجایا و غرایز همگامند.

البته قائلان به این نوع از تناسخ سوراخ دعا را گم کرده و به جای تصویر تکامل به صورت متصل و پیوسته، آن را به صورت منفصل و گسسته اندیشیده اند، و تفاوت تناسخ به این معنی، با حرکت جوهری در این است که در این مورد تکامل به صورت گسسته و با موضوعات مختلف (نبات، حیوان و انسان) صورت می پذیرد، در حالی که تکامل نفس در حرکت جوهری به صورت پیوسته و با بدن واحد تحقق می یابد.

و به تعبیر روشن تر در این نظریه نفس نباتی تعیین پیدا کرده و با این خصوصیات به بدن حیوانی تعلق می گیرد، و نفس حیوانی با تعینات حیوانی که خشم و شهوت از صفات بارز آن است، به بدن انسان تعلق می گیرد، آنگاه مسیر کمال را می پیماید، ولی باید توجه کرد که این نوع سیر، مایه تکامل

نمی‌گردد، بلکه موجب انحطاط انسان به درجه پایین‌تر می‌باشد، زیرا اگر نفس انسانی که با خشم و شهوت اشباع شده به بدن انسان تعلق گیرد او را به صورت انسان درنده درآورده که جز اعمال غریزه، چیزی نمی‌فهمد.

در حالی که در حرکت جوهری، جماد در مسیر تکاملی خود به انسان می‌رسد ولی هیچ‌گاه در مرتبه‌ای تعیین نیافته و ویژگی‌های هر مرتبه را به صورت مشخص واجد نمی‌باشد.

این جا است که سیر جماد از این طریق مایه تکامل است در حالی که سیر پیشین مایه جمع بین اضداد و انحطاط به درجات نازلتر می‌باشد.

آری این نوع از تناسخ یک اصل باطل است هر چند با معاد تضادی ندارد. (۱)

تحلیلی جامع از تناسخ

اشاره

تا این جا با اقسام تناسخ و نادرستی هر یک، با دلیل مخصوص به آن آشنا شدیم، اکنون وقت آن رسیده است که تناسخ را به صورت جامع بدون در نظر گرفتن ویژگی هر یک مورد بحث و بررسی قرار دهیم و ما از میان دلایل زیادی که برای ابطال تناسخ گفته شده است دو دلیل را برمی‌گزینیم:

۱. تعلق دو نفس به یک بدن

لازمه قول به تناسخ به طور مطلق تعلق دو نفس به یک بدن و اجتماع دو روح در یک تن می‌باشد و این برهان را می‌توان با قبول دو اصل مطرح کرد.

ص: ۲۷۸

۱. هر جسمی اعم از نباتی و حیوانی و انسانی آنگاه که آمادگی و شایستگی تعلق نفس داشته باشد، از مقام بالا نفس بر آن تعلق می گیرد، زیرا مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که هر ممکن را به کمال مطلوب خود برساند.

در این صورت سلول نباتی خواهان نفس نباتی، نطفه حیوانی خواهان نفس حیوانی، و جنین انسانی خواهان نفس انسانی می باشد و قطعاً نیز تعلق می گیرد.

۲. هرگاه با مرگ انسانی، نفس وی، به جسم نباتی یا حیوانی یا جنین انسان تعلق گیرد در این صورت جسم و بدن مورد تعلق این نفس، دارای نوعی تشخص و تعین و حیات متناسب با آن خواهد بود.

پذیرفتن این دو مقدمه مستلزم آن است که به یک بدن دو نفس تعلق بگیرد یکی نفس خود آن جسم که بر اثر شایستگی از جانب آفریدگار اعطا می شود و دیگری نفس مستنسخ از بدن پیشین.

اجتماع دو نفس در یک بدن از دو نظر باطل است:

اولاً: بر خلاف وجدان هر انسان مدرکی است، و تاکنون تاریخ از چنین انسانی گزارش نکرده است که مدعی دو روح و دو نفس بوده باشد.

ثانیاً: لازم است از نظر صفات نفسانی دارای دو وصف مشابه باشد مثلاً آنجا که از طلوع آفتاب آگاه می شود و یا به کسی عشق میورزد باید در خود این حالات را به طور مکرر در یک آن بیابد. (۱)

و به عبارت دیگر: نتیجه تعلق دو نفس به یک بدن، داشتن دو شخصیت و دو تعین و دو ذات، در یک انسان است، و در حقیقت لازمه آن

ص : ۲۷۹

این است که واحد، متکثر و متکثر واحد گردد زیرا فرد خارجی یک فرد از انسان کلی است و لازمه وحدت، داشتن نفس واحد است ولی بنابر نظریه تناسخ، دارای دو نفس است طبعاً باید دو فرد از انسان کلی باشد و این همان اشکال واحد بودن متکثر و یا متکثر بودن واحد است و این (۱) فرض علاوه بر این که از نظر عقل محال است محذور دیگری نیز دارد و آن این که باید هر انسان در هر موردی دارای دو اندیشه و آگاهی و دیگر صفات نفسانی باشد.

پاسخ به یک سؤال

ممکن است به نظر برسد سلول نباتی آنگاه که آماده تعلق نفس است و یا نطفه حیوانی و یا جنین انسانی که شایستگی تعلق نفس را دارد، تعلق نفس مستنسخ، مانع از تعلق نفس دیگر می باشد و در این صورت دو شخصیت و دو نفس وجود نخواهد داشت.

پاسخ این پرسش روشن است، زیرا مانع بودن نفس مستنسخ از تعلق نفس جدید، بر این سلول و یا نطفه و یا جنین انسانی، اولی از عکس آن نیست و آن این که تعلق نفس مربوط به هر سلول و جنین، مانع از تعلق نفس مستنسخ می باشد و تجویز یکی بدون دیگری ترجیح بدون مرجح است.

و به دیگر سخن: هر یک از این بدنها آمادگی نفس واحدی را دارد، و تعلق هر یک مانع از تعلق دیگری است چرا باید مانعیت یکی را پذیرفت و از دیگری صرفنظر کرد؟

۲. نبودن هماهنگی میان نفس و بدن

ترکیب بدن و نفس یک ترکیب واقعی و حقیقی است، هرگز مشابه ترکیب

ص : ۲۸۰

صندلی و میز از چوب و میخ (ترکیب صناعی) و نیز مانند ترکیبات شیمیایی نیست، بلکه ترکیب آن دو، بالاتر از آنها است و یک نوع وحدت میان آن دو حاکم است و به خاطر همین وحدت، نفس انسانی هماهنگ با تکامل بدن پیش می رود، و در هر مرحله از مراحل زندگی نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، پیری و فرتوتی، برای خود شأن و خصوصیتی دارد که قوه ها به تدریج به مرحله فعلیت می رسد و توان ها حالت شدن پیدا می کنند.

در این صورت نفس با کمالات فعلی که کسب کرده است چگونه می تواند با سلول نباتی و یا نطفه حیوانی و جنین انسانی متحد و هماهنگ گردد، در حالی که نفس از نظر کمالات به حد فعلیت رسیده و بدن، در نخستین مرحله از کمالات است و تنها قوه و توان آن را دارد.

آری این برهان در صورتی حاکم است که نفس انسانی به بدن پایین تر از خود تعلق گیرد، بدنی که کمالات آن به حد فعلیت نرسیده ولی آنگاه که به بدن هماهنگ تعلق گیرد این برهان جاری نخواهد بود. (۱)

و در آخر یادآور می شویم محور برهان در این جا فقدان هماهنگی میان نفس و بدن است که در غالب صورتهای تناسخ وجود دارد و این برهان ارتباطی به برهان گذشته که در تناسخ نزولی یادآور شدیم و نتیجه آن یک نوع واپسگرایی و بازگشت فعلیت ها به قوه ها بود، ندارد.

ص : ۲۸۱

۱. آیا مسخ در امت های پیشین تناسخ نیست؟

اشاره

نخستین پرسشی که در این جا مطرح است این است که به گواهی قرآن در امت های پیشین مسخ رخ داده است و گروهی از تبهکاران به صورت خوک و میمون در آمده اند آیا این، گواه بر این معنا نیست که نفس انسانی آنان از بدن آنها جدا شده و بر بدن چنین حیوانات کثیف تعلق گرفته است.

قرآن در این زمینه می فرماید:

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِيلِ. (۱)

«بگو شما را به کیفری بد نزد خدا آگاه سازم، آنان کسانی هستند که خدا آنها را از رحمت خود دور کرده و بر آنها خشم گرفته و برخی از آنان را به صورت میمون و خوک درآورده است و کسانی که طاغوت را به اطاعت خود پرستش کرده اند، آنان جایگاه بدی دارند و از طریق حق منحرف تر می باشند».

و نیز می فرماید:

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ. (۲)

«وقتی از آنچه که بازداشته شده بودند سرپیچیدند فرمان دادیم که به صورت میمون های

ص : ۲۸۲

۱- [۱] مائده/۶۰.

۲- [۲] اعراف/۱۶۶.

پاسخ:

همان طور که یادآور شدیم اساس تناسخ را دو چیز تشکیل می دهد:

الف: وجود دو بدن: بدنی که روح و نفس از آن منسلخ شود و بدنی که روح پس از مفارقت، به آن تعلق گیرد، حالا این بدن دوم سلول نباتی و نطفه حیوانی باشد و یا جنین انسانی و یا یک حیوان کامل عیار.

ب: واپسگرایی نفس، و انحطاط آن از کمال پیشین به درجه پست تر، همچنان که این مسئله آنگاه که به سلول نباتی یا نطفه حیوانی یا جنین انسانی تعلق گیرد، تحقق پیدا می کند.

ولی در مورد سؤال هیچ یک از دو شرط محقق نیست، نه از تعدد بدن خبری هست، و نه از نزول نفس از کمال خود به مقام پست تر.

امّا تعدد بدن نیست زیرا فرض این است که همان انسانهای طغیانگر به فرمان خدا به صورت میمون و خوک درآمده اند و لباس ظاهر انسانی را از دست داده و لباس ظاهر حیوانی بر خود پوشیده اند و در حقیقت یک بدن بیش وجود نداشت، چیزی که هست شکل ظاهری آنان تغییر یافت.

و امّا مسأله انحطاط نفس، آن نیز منتفی است، زیرا هدف از عمل، کیفر دادن این گروه است که خود را به صورت دوم (میمون و خوک) ببینند، و سخت ناراحت شوند و این دگرگونی ظاهری به عنوان کیفر در آنها تحقق پذیرفت و اگر نفس آنان از مقام انسانی به مرتبه حیوانی تنزل می کرد و درک آنان در حدّ درک حیوانی می بود، مسأله کیفر منتفی می گردید، کیفر در صورتی است که آنان با شعور انسانی و ادراک پیشین خود به ظاهر و به پیکر ممسوخ خود

بنگرند، وسخت در رنج و تعب باشند و گرنه اگر نفس آنان در حدّ یک نفس حیوانی مانند خوک و میمون تنزل نماید، هرگز از نگرش به ظاهر خود رنج نبرده، بلکه از آن شادمان می بودند.

قرآن به این حقیقت اشاره کرده می فرماید:

(فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ). (۱)

«ما آن را کیفری برای گناهان پیش از (نهی از شکار ماهی از دریا) و گناهان پسین آنها، قرار دادیم و عبرتی برای پندگیران». (۲)

همان طور که یادآور شدیم هدف از این کار، کیفر و عقوبت آنان بود و در عین حال برای دیگران مایه عبرت و پند، و هدف اول در صورتی تحقق می پذیرد که حالات روانی، انسانی آنان محفوظ بماند. (۳)

و به دیگر سخن: واقعیت مسخ این بود که آنان با داشتن مقام انسانیت به شکل میمون درآیند نه این که علاوه بر تغییر صورت ظاهری، انسانیت آنان مسخ و باطل گردد و روح خوکی و میمونی به بدن آنان تعلق گیرد.

۲. تفاوت ناسخ و رجعت چیست؟

اشاره

در بحث علایم و نشانه های قیامت یادآور شدیم که پیش از برپایی

ص : ۲۸۴

۱- [۱] بقره ۶۶.

۲- [۲] استدلال به آیه مبتنی بر این است که مقصود از کلمه «ما» ذنوب و گناهان آنان باشد چه گناهان قبل از نهی از صید و چه گناهان پسین، در حالی که برخی لفظ «ما» را به معنی امتهای معاصر و امتهای پسین تفسیر کرده اند، در این صورت ناچارند (نکالاً) را به معنی عبرت بگیرند و در نتیجه جمله (موعظه للمتّقین) تکرار ما قبل خواهد بود. به تفسیر مجمع البیان: ۱/۱۳۰ رجوع شود.

۳- [۳] به شرح مقاصد: ۲/۳۹، بحار: ۵۸/۱۱۳، ط بیروت، و المیزان: ۱/۲۱۰ رجوع شود.

رستاخیز گروهی از تبهکاران به این دنیا بازگردانده می شوند و بنابر بعضی از روایات گروهی از نیکوکاران نیز در همین شرایط به این جهان باز گردانده می شوند، و در نتیجه روح آنان بار دیگر به بدن دنیوی آنها تعلق می گیرد، اکنون سؤال می شود تفاوت این نوع بازگشت با تناسخ چیست؟

پاسخ:

بازگشت این گروه به این جهان با احیای مردگان به وسیله حضرت مسیح، تفاوتی ندارد، تمام پیروان قرآن و پیروان آیین مسیح بر معجزه های او در این مورد صحنه نهاده اند، و هیچ کس فکر نکرده است که احیای مردگان از مقوله تناسخ می باشد بلکه آن را معجزه و کرامت نامیده اند، بنابراین بازگشت گروهی از تبهکاران و نیکوکاران به دنیا، حالت احیای مردگان توسط مسیح را دارد و هیچ ارتباطی به مسأله تناسخ ندارد، زیرا همان طور که در پاسخ پرسش پیشین گفتیم محور تناسخ تعدد بدن و تنزل نفس از مقام انسانی است و در احیای مردگان نه تعدد بدن وجود دارد و نه نفس از مقام شامخ خود به مقام پایین تر تنزل می یابد، بلکه نفس به همان بدنی که ترک کرده و با او هماهنگی کامل داشته و دارد تعلق می گیرد بنابراین در مسأله رجعت هم بدن یکی است و هم نفس، بدن همان است که قبل از مرگ، مورد تعلق تدبیر روح بود، و نفس هم همان نفس و روح انسانی است که در گذشته مدبر بدن بوده است و در رجعت و بازگشت به بدن در این دنیا هرگز نفس، فعلیتهای خود را از دست نمی دهد، و به صورت تنزل یافته، تعلق به بدن پیدا نمی کند تا گفته شود حرکت ارتجاعی از فعلیت به قوه یا به مراتب نازلتر، محال است بلکه با همان فعلیتهایی که در زمینه سعادت یا شقاوت کسب نموده است بار دیگر به بدن دنیوی تعلق تدبیری پیدا می کند.

آری در این جا سؤال دیگری مطرح است و آن این که هدف از این بازگشت چیست؟ آیا پس از تعلق روح به بدن دنیوی، و برقرار شدن مجدد تعلق تدبیری، نفس، حرکت استکمالی می پذیرد، و آیا اصولاً برای انسانهای صالحی چون پیامبر و افراد طغیانگری چون فرعونیان مراحل از فعلیت و کمال که آن را دریافت نکرده باشند متصور است تا به هنگام رجعت، حرکت استکمالی برای آنان تحقق پذیرد، یا این که آنان همه درجات و مراتب فعلیت ها را درنوردیده و بنابراین حرکت استکمالی برای آنان متصور نیست؟

این سؤالی است در خور دقت و تأمل، ولی پاسخ به آن، ارتباطی به سؤال مورد بحث ندارد، هدف این است که روشن شود که تناسخ و رجعت از دو مقوله اند چنان که روشن گردید ولی ما این سؤال را در بحثهای آینده در فرصتی مناسب پاسخ خواهیم داد. (۱)

در اینجا لازم است به خیانت تاریخ نگاری، در نگارش تاریخ علم کلام اشاره کنیم، و او احمد امین مصری است که در کتاب «فجر الإسلام» شیعه را متهم به اعتقاد به تناسخ کرده است (۲)، در حالی که کتابهای کلامی شیعه از روز نخست، تناسخ را به شدت رد کرده اند.

۳. سنت الهی و بازگشت انسان به این دنیا

قرآن کریم در مواردی از احیای مردگان و بازگشت نفوس (اعم از انسان و غیر انسان) پس از مفارقت از بدن به این دنیا گزارش می دهد. (۳)

ص : ۲۸۶

۱- [۱] به تفسیر المیزان: ۱/۲۱۰ مراجعه فرمایید.

۲- [۲] فجر الإسلام: ص ۲۷۷.

۳- [۳] نمونه های قرآنی احیای مردگان عبارتند از: ۱- زنده شدن پرندگان توسط ابراهیم (بقره / ۲۶۰).

حال سؤالی که مطرح می شود این است که آیا بازگشت روح به بدن در این دنیا از نظر سنت الهی چگونه است؟

پاسخ: سنت الهی در مورد زندگی و مرگ انسان، این است که پس از انتقال انسان به عالم برزخ، بار دیگر به این جهان باز نگردد جز در موارد استثنایی مانند احیای مردگان به واسطه مسیح یا رجعت پیش از قیامت و نظایر آن، و خدا در قرآن به این سنت کلی اشاره کرده می فرماید:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ). (۱)

«لحظه ای که بیک مرگ به سراغ یکی از آنان می آید می گوید: پروردگارا مرا به دنیا باز گردان تا عمری را که ضایع کرده ام، با عمل صالح جبران نمایم، خطاب می آید «کَلَّا» نه، دیگر بازگشتی نیست و این سخنی است که او گوینده آن است و سودی در آن نیست، پیش روی او تا روز قیامت مانعی است که از رجوع او جلوگیری می کند».

در این جا یادآوری نکته ای لازم است و آن این که در نظام گذشته (رژیم پهلوی) یکی از نویسندگان، برای بالا بردن تیراژ مطبوعات خود، دست به

ص : ۲۸۷

ابتکاری زده بود و مسأله «ارتباط با ارواح» را مطرح می کرد و مدعی این بود که از طریق «تنویم مغناطیسی» (یک نوع خواب کردن افراد) موفق به کشف جدید علمی شده است و آن این که، روح افراد در چنین حالت، از اسراری پرده بر می دارند، و می گویند: که روزگاری، در بدن مرغی و یا گیاهی بوده اند اکنون در بدن انسانی قرار گرفته اند... و از این طریق اندیشه کفر آمیز «تناسخ» را در اذهان زنده می کرد.

شکی نیست یک چنین پرسشها و پاسخها نمی تواند ارزش علمی داشته باشد. و عقلاً و شرعاً حجت نیست، و دردی را درمان نمی کند، ما شاهد این قبیل از جلسه ها بودیم که این افراد پس از به خواب رفتن، مطالبی را می گفتند که هرگز اساس صحیحی نداشت هیچ بعید نیست پاسخهای این افراد ساخته خیال و وهم آنان باشد که در این حالت، برای خیال پردازی مجال پیدا می کنند، و تفصیل این مطلب از آن مقام دیگری است، به امید آن که به تفصیل درباره آن سخن بگوییم.

شرح این هجران و این خون جگر *** این زمان بگذار تا وقت دگر

آیات موضوع

۱. (...وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ) . (بقره/۲۸)
۲. (قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَئِيدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ) . (بقره/۹۴-۹۵)
۳. (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ) . (بقره/۱۵۴)
۴. (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ...) . (بقره/۱۸۰)
۵. (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) . (آل عمران/۱۸۵)
۶. (أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ...) . (نساء/۳۴)
۷. (...وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...) . (نساء/۱۰۰)

٨. (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...) . (نساء/١٨)

٩. (...وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبْتَغُونَ...) . (نساء/٨١)

١٠. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ حِينَ لَوْ صِيَّهِ أَثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ) . (مائدة/١٠٦)

١١. (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشَى بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...) . (انعام/١٢٢)

١٢. (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) . (اعراف/٣٤)

١٣. (...إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) . (اعراف/٥٤)

١٤. (...حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ*الآنَ وَقَدْ عَصَيْتُ قَبْلُ وَكُنْتُ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) . (يونس/٩٠ ٩١)

١٥. (وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ) . (هود/١١٧)

١٦. (أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ...) . (نحل/٢١)

١٧. (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ...) . (نحل/٣٢)

١٨. (وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا مَآرِنًا مُتْرَفِينَ فَآفَسَ قَوْمًا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا * وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا) .

(اسراء/١٦ ١٧)

١٩. (وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا) . (مريم/١٥)

٢٠. (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ) (انبياء/٣٤)

٢١. (ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ) . (مؤمنون/١٥)

٢٢. (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...) . (مؤمنون/٩٩ ١٠٠)

٢٣. (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ) . (نمل/٨٠)

٢٤. (...وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...) . (لقمان/٣٤)

٢٥. (قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...) . (سجده/١١)

٢٦. (وَآيَةٌ لَهُمْ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ...) . (يس/٣٣)

٢٧. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...) . (زمر/٤٢)

٢٨. (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ... * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا...) . (غافر/٨٤ ٨٥)

ص : ٢٩١

۲۹. (أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ). (زخرف/۸۰)

۳۰. (فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ). (محمد/۲۷)

۳۱. (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ). (ق/۱۹)

۳۲. (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ). (واقعه/۶۰)

۳۳. (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ...). (ملک/۲)

۳۴. (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً). (فجر/۲۷ _ ۲۸)

ترجمه آیات

۱. «درحالی که شما مردگان (و اجسام بی روحی) بودید».

۲. «به آنان بگو اگر در این پندار که بهشت اختصاص به شما دارد، راستگو هستید، پس مرگ را آرزو کنید، ولی آنان به خاطر اعمالی که انجام داده اند هرگز مرگ را آرزو نمی کنند، و خدا به وضع ظالمان آگاه است».

۳. «کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید آنان زندگانند ولی شماها درک نمی کنید».

۴. «بر شما نوشته شده است آنگاه که علایم مرگ فرا رسید اگر مالی از خود بجا گذارده است وصیت کند».

۵. «هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند در دژهای مستحکم باشید».

۶. «آنان که از خانه خود به عنوان هجرت به سوی خدا و رسول او بیرون آیند آنگاه مرگ آنها را درک کند، اجر آنان با خدا است.»

۷. «توبه کسانی که مدت‌ها بدی‌ها را انجام می‌دهند، و آنگاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد می‌گویند اینک توبه نمودیم، پذیرفته نیست.»

۸. «خدا آنچه را که در شب می‌اندیشید (پنهان می‌دارند) می‌نویسد.»

۹. «ای افراد با ایمان آنگاه که مرگ یکی از شماها فرا می‌رسد، به هنگام وصیت باید دو نفر عادل از شما حضور به هم رسانند و آن را گواهی کنند...»

۱۰. «آیا آن کس که مرده (دل) بود و او را زنده کردیم و برای او نوری را آفریدیم که در پرتو آن با بینایی در میان مردم راه می‌رود، بسان کسی است که در تاریکی‌ها فرو رفته و از آن بیرون نمی‌آید!!»

۱۱. «برای عمر هر امتی پایانی است. هرگاه پایان عمرشان برسد لحظه‌ای نه تأخیر می‌کنند و نه زودتر فانی می‌شوند.»

۱۲. «برای او است آفریدن و امر تدبیر خلقت، بزرگ است خدایی که پروردگار جهانیان است.»

۱۳. «فرعون بر پیمودن راه بد ادامه داد) تا لحظه‌ای که غرق او را گرفت، در این هنگام به فکر توبه افتاد، گفت: ایمان آوردم که خدایی جز خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان آورده اند نیست و من یکی از تسلیم شدگان در پیشگاه او هستم (خطاب آمد) الان، در حالی که در گذشته مخالفت می‌کردی و از مفسدان بودی؟»

۱۴. «هرگز پروردگار تو ظالمانه ملتی را نابود نمی‌کند، آنگاه که آنان در راه اصلاح و پاکی گام بردارند.»

۱۵. «آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند.»

۱۷. «پرهیزکاران کسانی اند که فرشتگان جان آنان را در حالی که پاک و پاکیزه اند می‌گیرند و به آنان می‌گویند درود بر شما باد.»

۱۸. «آنگاه که بخواهیم اهل آبادی را نابود کنیم به متعلمان آنان فرمان (اطاعت) می‌دهیم، پس آنان از اطاعت خدا بیرون می‌آیند و سزاوار عذاب می‌گردند در

این موقع آن آبادی را ویران می کنیم چقدر جمعیت هایی را پس از نوح نابود ساختیم و کافی است که خدا از گناه بندگان خود آگاه است».

۱۹. «سلام بر او آن روز که تولد یافت، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود».

۲۰. «ما برای هیچ فردی قبل از تو (پیامبر) حیات دنیوی جاودان قرار ندادیم، پس اگر تو بمیری آیا آنان جاودان خواهند بود؟».

۲۱. «سپس شما بعد از آن می میرید».

۲۲. «آنگاه که مرگ یکی از این بدکاران فرا می رسد، می گوید: بارالها مرا به دنیا برگردان تا من در مواردی که کوتاهی کرده ام عمل صالح انجام دهم (خطاب می آید) هرگز...».

۲۳. «تو ای پیامبر، مردگان و کران را نمی توانی بشنوانی، آنگاه که بر تو پشت کنند (و از پذیرش حق سرباز زنند)».

۲۴. «هیچ انسانی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد».

۲۵. «بگو: ملک الموت که مأمور قبض روح شماست، شما را به طور کامل می گیرد».

۲۶.

۲۷. «خدا جانها را به هنگام مرگ می گیرد».

۲۸. «آنگاه که عذاب ما را دیدند گفتند ایمان آوردیم ولی ایمان آنان در این حالت مؤثر و مفید نبود».

۲۹. «آیا می پندارند که ما گفتارهای سری و پنهانی آنان را نمی شنویم؟ چرا می شنویم و فرستادگان ما نزد آنها هستند و آن را می نویسند».

۳۰. «چگونه است آنگاه که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که به صورت و پشت آنان (تازیانه) می زنند».

۳۱. «آمد سختیهای مرگ (که تقدیر به) حق است، (به او گفته می شود) این همان چیزی است که از آن گریزان بودی».

۳۲. «ما مرگ را در میان شما اندازه گیری کردیم، و هرگز مغلوب نمی شویم».

۳۳. «خدایی که مرگ و زندگی را آفرید».

۳۴. «ای انسان صاحب نفس مطمئن، بر گرد به سوی پروردگارت، در حالی که خشنود به پاداش، و برگزیده در نزد خدا می باشی».

تفسیر آیات

اشاره

مرگ آخرین مرحله زندگی دنیوی و سرآغاز حیات جدید انسان بشمار می رود (۱) از این جهت لازم است، در مباحث مربوط به معاد از دیدگاه قرآن، با مسایل مربوط به مرگ نیز آشنا شویم.

مباحث مربوط به «موت» را در قرآن می توان در موضوعات یاد شده در زیر خلاصه نمود:

۱. واژه موت از نظر لغت و قرآن.

۲. آیا موت امر عدمی است؟

۳. مرگ سنتی قطعی و همگانی.

۴. وحشت انسان ها (به جز اولیای الهی) از مرگ.

۵. انواع مرگها در قرآن.

۶. مرگ و اجل حتمی و....

۷. توبه و ندامت در حال مرگ.

۸. وصیت در حال مرگ.

۹. ناآگاهی انسان از مرگ خویش.

ص : ۲۹۵

۱- [۱] از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده است: «الْمَوْتُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنْزِلِ الْآخِرَةِ وَآخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنْزِلِ الدُّنْيَا». (بحار الأنوار: ۶/۱۳۳) مرگ نخستین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است.

ما پیرامون هر یک از این موضوعات از نظر قرآن به بحث و گفتگو می پردازیم:

۱. واژه موت در لغت و قرآن

موت در لغت عرب مرادف «مرگ» در زبان فارسی است و این لفظ جز یک معنی که مؤلف «مقایس» از آن یاد کرده است، ندارد. وی می گوید: موت به معنی «ذَهَابُ الْقُوَّةِ مِنَ الشَّيْءِ»: «از دست رفتن قدرت و توان چیزی، می باشد». بنابراین با توجه به این ریشه است که عرب در موارد خاموشی آتش، و از کار افتادن زمین از قابلیت کشت و زرع، و حتی در مورد خواب انسان، لفظ «موت» بکار می برد، چون در همه اینها یک قدر مشترکی وجود دارد و آن این که قابلیت ها و توان ها از میان می رود. (۱)

روی همین معنی مشترک، قرآن لفظ موت را در این موارد به کار می برد:

۱. زمین بایر و فاقد سبزه و درخت (وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ...). (۲)

۲. بتهای فاقد حرکت و جنبش (أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ...). (۳)

۳. مراحل پیشین آفرینش انسان (...وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ...). (۴)

۴. انسان آنگاه که قبض روح شود (ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ). (۵)

ص : ۲۹۶

۱- [۱] مقایس اللغة: ۵/۲۸۳؛ لسان العرب: ۲/۹۰.

۲- [۲] یس ۳۳/.

۳- [۳] نحل ۲۱/.

۴- [۴] بقره ۲۸/.

۵- [۵] مؤمنون ۱۵/.

۲. آیا موت امر عدمی است؟

هرگاه مقصود از موت «حالتی» باشد که پس از ذهاب قوا، به انسان دست می دهد یعنی آن حالت فقدانی که مثلاً بر انسان به هنگام مرگ عارض می شود، باید آن را امر عدمی خواند ولی در عین حال می توان «موت» را از دریچه های مختلف امر وجودی تلقی کرد.

۱. مرگ انسان به وسیله فرشتگان انجام می گیرد و آنها قوا و توانها را از انسان باز می ستانند و این یک نوع فعل و حرکت است که نمی توان آن را امر عدمی نامید هر چند نتیجه آن امر عدمی است یعنی حالت از کار افتادن قوا و حواس.

۲. مرگ از نظر قرآن پایان زندگی نیست، بلکه انتقال از مرحله ای به مرحله دیگر، و از یک زندگی پست تر به یک زندگی برتر است.

علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا وَإِيَّاكُمْ خُلِقْنَا لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ لِكِنَّاكُمْ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ تُتَقَلَّبُونَ» (۱)

«ای انسانها ما و شما برای بقا آفریده شده ایم نه برای فنا و به هنگام مرگ از سرایی به سرای دیگر منتقل می شویم».

و در سخنان سالار شهیدان نیز به این نکته اشارتی رفته است، آنجا که خطاب به یاران خود می فرماید:

«صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا - فَنظَرُهُ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرٍ...».

ص : ۲۹۷

«جوانمردان صبر کنید، مرگ پلی است که شما را از سختی‌ها و دشواری‌ها به باغهای گسترده و نعمتهای پیوسته منتقل می‌کند، پس کدامیک از شما انتقال از زندان به قصر را ناخوش می‌دارد؟» (۱).

۳. زندگی بشر در این جهان اندازه‌گیری شده و محدود است و حد زمانی آن موت و مرگ است که آخرین ضلع حیات دنیوی او را تشکیل می‌دهد.

۴. مرگ را گاهی به بدن می‌سنجیم و گاهی به روح، در سنجش نخست موت فقدانی بیش نیست، زیرا بدن هر نوع حرکت و جنبش را از دست می‌دهد، در حالی که اگر به روح نسبت دهیم طبعاً مرگ انتقالی است به جهانی دیگر، و فقدانی در کار نیست و به خاطر همین نکته موت در قرآن، در مورد انسان، به جسم و بدن نسبت داده شده است نه به روح و روان.

قرآن به هنگام توصیف حیات و موت هر دو را مخلوق خدا می‌داند و می‌فرماید:

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ). (۲)

«خدایی که مرگ و زندگی را آفرید».

طبعاً تعلق آفرینش به موت به خاطر نگرشهای گوناگونی است که یادآور شدیم و گرنه نیستی و فقدان محض هرگز متعلق خلق و آفرینش نمی‌باشد.

همان‌طور که یادآور شدیم «موت» ضلع نهایی زندگی دنیوی است و قرآن از این تقدیر و اندازه‌گیری چنین یاد می‌کند:

(نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ). (۳)

ص : ۲۹۸

۱- [۱] معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۸۹ و بحار الانوار: ۶/۱۵۴.

۲- [۲] ملک/۲.

۳- [۳] واقعه/۶۰.

«ما مرگ را در میان شما اندازه گیری کردیم، و هرگز مغلوب نمی شویم».

یعنی پایان پذیری حیات مادی انسان نه بدین خاطر است که قدرتی برتر، در برابر آفریدگار یکتا از ادامه زندگی انسان جلوگیری می کند، بلکه این خود از تقدیرات الهی و از مظاهر قدرت نمایی او می باشد.

۳. مرگ سنتی قطعی، و همگانی است

از نظر قرآن و احادیث اسلامی مرگ انسان و جهان یک سنت قطعی است که احدی را از آن گزیزی نیست و علم نیز در این مطلب با وحی الهی هماهنگ است پیش از آن که آیات قرآن را در این باره مطرح نماییم برای روشن شدن مفاد آیات بد نیست یکی از اصول علمی را به نام اصل دوم «ترمودینامیک» مطرح کنیم:

دانشمندان فیزیک از «نیوتون» به این طرف بر این عقیده اند که جهان، از نظم و ترتیب، روبه بی نظمی و انهدام می رود، و روزی فرا می رسد که حرارت تمام اجسام با یکدیگر مساوی و برابر می گردند. درست بسان ظروف به هم پیوسته مایعات، که به هنگام تفاوت سطوح دارای حرکت و جنبشند امّا آنگاه که سطوح آنها برابر شد، تمام آنها به سکون و آرامی می گرایند.

دانشمندان می گویند تمام تغییراتی که در حرارت تولید می شود، یک قسمت از نیروی قابل استفاده، به نیروی غیر قابل استفاده تبدیل می گردد، و هیچ گاه نیروی غیر قابل، به نیروی قابل تبدیل نمی شود.

طبق قانون دوم «ترمودینامیک» حرارت از اجسام گرم به طرف اجسام سرد جاری می گردد و این جریان نمی تواند خود بخود، به طور معکوس انجام گیرد. و در حقیقت «انترپی» (پیری) عبارت است از نسبت نیروی غیر قابل استفاده، به نیروی قابل استفاده. از این جهت جهان پیوسته رو به پیری و

یکنواختی می رود، و روزی فرا می رسد که حالت بی تفاوتی بر سراسر جهان حکومت می کند و نظام آفرینش فرو ریخته و جهان از ادامه حیات خود باز می ماند.

این اصل، مرگ مجموع جهان ماده را قطعی می سازد، و ما درباره آیات مربوط به فرو ریختن نظام آفرینش به هنگام برپایی قیامت، نیز از این اصل سخن خواهیم گفت ولی مسأله مهم، مرگ قطعی انسان است که هر چه هم در حفظ حیات و بهداشت خود مراقبت و کوشش کند راهی برای فرار از مرگ نخواهد یافت، زیرا تلاشها و مراقبتهای بهداشتی، هر چند برگهایی بر اوراق عمر او می افزاید ولی سرانجام برگهای حیات به پایان رسیده، و برای بشر چاره ای جز گزینش برگ سیاه مرگ نیست در این مورد دانشمند قرن معاصر می گوید: «به کجا می رویم؟ به سوی مرگ، حتی اگر بتوانیم به کمک اکتشافات جدید، جهت «فیزیولوژی» خود را برگردانیم، و دوباره جوان تر شویم و زندگی را دو سه قرن طولانی نماییم، به مرگ فایق نخواهیم شد، زیرا ساختمان بدن ما ضرورت مرگ را ایجاب می کند. سرعت سیر به سوی مرگ، بر حسب پیشرفت سن کمتر می شود، ولی هرگز متوقف نمی گردد و جهت خود را عوض نمی کند. ترقیات علم در آینده هر چه باشد هر موجود انسانی محکوم است دیر یا زود این جهان را ترک گوید».^(۱)

اکنون آیاتی که مرگ را یک پدیده قطعی برای همه انسانها می داند یاد آور می شویم:

۱. (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ...)^(۲)

ص : ۳۰۰

۱- [۱] راه و رسم زندگی، الکسیس کارل، ص ۱۴۱.

۲- [۲] نساء/۷۸.

«هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند در دژهای مستحکم باشید».

۲. (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ). (۱)

«هر انسانی طعم مرگ را می چشد».

۳. (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ). (۲)

«ما برای هیچ فردی قبل از تو (پیامبر) حیات دنیوی جاودان قرار ندادیم، پس اگر تو بمیری آیا آنان جاودان خواهند بود؟». (۳)

حضرت علی (علیه السلام) درباره عمومیت مرگ می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبُقَاءِ سُبُلًا أَوْ لِدْفِعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) الَّذِي سِيَّحَرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ». (۴)

«اگر کسی می توانست راهی به سوی حیات جاودان دنیوی بیابد، و مرگ را از خود دور سازد، سزاوارتر از همه حضرت سلیمان (علیه السلام) بود که جن و انس برای وی مسخر گردیده بود».

و در جای دیگر می فرمایند:

«إِنَّ لِلَّهِ مَلَكَاً يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُّوَا لِلْمَوْتِ...». (۵)

«هر روزی فرشته ای از جانب خدا اعلان می کند که بزیاید برای مرگ (عاقبت خواهید مرد)».

ص : ۳۰۱

۱- [۱] آل عمران/۱۸۵. این آیه در سوره های انبیاء/۳۵، عنکبوت/۵۷ نیز آمده است.

۲- [۲] انبیاء/۳۴.

۳- [۳] در این باره به آیات ۳۰ و ۴۲/زمر، ۱۶/احزاب، ۶۰/واقعه، ۸/جمعه، ۱۶۸/آل عمران، ۱۵/مؤمنون نیز رجوع شود.

۴- [۴] نهج البلاغه: خطبه ۱۸۲.

۵- [۵] نهج البلاغه: صبحی صالح، کلمات قصار، شماره ۱۳۲.

روایات وارد از خاندان پیامبر (علیهم السلام) در این باره بسیار است و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم. (۱)

۴. وحشت انسان ها (بجز اولیای الهی) از مرگ

انسان فطرتاً علاقه به دوام زندگی دارد و این ندایی است که آن را از درون، می شنود. علاقه به زندگی پیوسته که فطری انسان است، خود گواه بر این است که بشر علاوه بر این زندگی دنیوی، زندگی دیگری دارد که تجلی گاه این میل طبیعی است. و هرگز معنی ندارد که در انسان چنین میلی ایجاد گردد، ولی هیچ گاه تحقق نپذیرد.

در این جا مردم بر دو گروهند. گروهی که از حیات اخروی شناخت صحیحی ندارند و تصور می کنند که مرگ پایان زندگی است، از این جهت پیوسته از شنیدن کلمه مرگ بر خود می لرزند، زیرا آن را یک نوع عمل ناهماهنگ با خواسته درونی خود می پندارند، و مرگ برای آنها بسان غولی وحشتناک جلوه می کند که با حیات آنان در جنگ و ستیز است. ولی مردان خدا که علاوه بر زندگی دنیوی، به زندگی برتری نیز معتقدند، مشکل مرگ را کاملاً حل می کنند، زیرا حقیقت مرگ جز عوض کردن محیط زندگی چیزی نیست و در حقیقت از یک نوع زندگی، به زندگی دیگر منتقل می شوند.

ولی با این اعتراف، مرگ در همه جا و همه افراد، با یک نوع نگرانی طبیعی همراه است. زیرا گسستن الفت انسان با عزیزان مانند همسر و فرزند و دوست، بدون رنج نخواهد بود هر چند انسان پس از مرگ به زندگی برتری نیز گام بگذارد، و به حیات و مقام بالاتری ارتقا یابد. ما این نوع نگرانی و ناراحتی

ص : ۳۰۲

۱- [۱] به نهج البلاغه و بحار الأنوار، ج ۶، باب ۴ رجوع شود.

را یک امر طبیعی می دانیم که در تمام افراد بشر در لحظه مرگ وجود دارد، ولی نگرانی غیر طبیعی معلول دو چیز است که از آن افراد غیر مؤمن است:

الف: مرگ در نظر گروه کافر پایان زندگی است، و قطعاً تصور آن نیز ناراحت کننده است ولی این عامل به خاطر ایمان به واقعیت مرگ، درباره افراد با ایمان منتفی است.

ب: گروهی که به نوعی به معاد معتقدند ولی از سنگینی جرایم، پیوسته در رعب و وحشت بسر می برند، و طبعاً مرگ برای آنها جرعه تلخی است که در کامشان ریخته می شود.

در برخی از آیات از وحشت یهود دنیا پرست از مرگ، سخنی به میان آمده است مانند:

(قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَیْدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ). (۱)

«به آنان بگو اگر در این پندار که بهشت اختصاص به شما دارد، راستگو هستید، پس مرگ را آرزو کنید، ولی آنان به خاطر اعمالی که انجام داده اند هرگز مرگ را آرزو نمی کنند، و خدا به وضع ظالمان آگاه است.» (۲)

نگرانی این گروه یک نگرانی غیر طبیعی است که معلول یکی از دو عامل یاد شده می باشد.

در روایات عوامل ترس از مرگ به گونه ای که شرح دادیم وارد شده است

ص: ۳۰۳

۱- [۱] بقره ۹۴/ ۹۵.

۲- [۲] همین مضمون با اندک تفاوتی در تعبیر، در آیه های ۶ و ۷ سوره جمعه نیز آمده است: (قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

وما به خاطر این که این بحث برای خوانندگان گرامی کاملاً آموزنده باشد، برخی از روایات را در این جا می آوریم:

۱. مردی حضور پیامبر آمد و یادآور شد که من مرگ را دوست نمی دارم، پیامبر از او پرسید آیا ثروتی داری؟ گفت: بلی، فرمود: آیا چیزی جلوتر از خود به سرای دیگر فرستاده ای؟ گفت: نه، پیامبر فرمود: به همین جهت مرگ را دوست نمی داری. (۱)

۲. امیر مؤمنان در سخنان خود درباره آنان که به دنیا دل بسته اند، چنین یادآور می شود:

چیزی در این جهان نیست مگر این که انسان از آن سیر و آزوده می گردد جز زندگی، زیرا در مرگ راحتی احساس نمی کند. (۲)

۳. و در کلمات حکیمانه خود چنین یادآور می شود: از آن گروه مباش که مرگ را به خاطر فزونی گناهان دوست نمی دارد. (۳)

۴. مردی به امام مجتبی (علیه السلام) گفت: چرا ما مرگ را دوست نمی داریم؟

امام در پاسخ فرمود: شما خانه آخرت را ویران کردید و خانه دنیا را آباد نمودید، طبعاً دوست نمی دارید که از خانه آباد به ویرانه منتقل شوید. (۴)

ص: ۳۰۴

۱- [۱] أَتَى النَّبِيَّ رَجُلٌ فَقَالَ مَا لِي لَا أَحِبُّ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ لَهُ: أَلَيْسَ مَا لَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَصَدَّقْتَهُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمِنْ تَمَّ لَا تُحِبُّ الْمَوْتَ (بحار الأنوار: ۶/۱۲۷).

۲- [۲] وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَيَكَادُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَيَمْلَأُ إِلَّا الْحَيَاةَ فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۳۳).

۳- [۳] لَا تَكُنْ مِمَّنْ تَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۵۰.

۴- [۴] قَالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟ فَقَالَ: إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَعَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ، فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النَّقْلَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ (بحار الأنوار: ۹/۱۲۹).

۵. مردی به امام جواد (علیه السلام) عرض کرد چرا گروهی از مسلمانان مرگ را دوست نمی دارند؟ فرمود: برای این که مرگ را نشناخته اند و اگر آن را می شناختند و از اولیای الهی می بودند، او را دوست می داشتند و می دانستند که سرای آخرت برای آنان بهتر از دنیا است. (۱)

همان طور که یادآور شدیم عوامل ترس از مرگ عبارتند از: فقد ایمان به معاد، یا ناآگاهی نسبت به حقیقت مرگ، و یا ترس از کیفر گناهان. بدون شک عوامل یاد شده در مورد اولیای خدا متنفی است از این جهت آنها به استقبال مرگ می روند و فرشته مرگ را به آغوش می کشند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «به خدا سوگند، فرزند ابوطالب به مرگ مأنوس تر است از کودک شیرخوار به پستان مادرش». (۲)

و باز می فرماید: «به خدا سوگند بیم ندارم بر مرگ وارد شوم یا مرگ به سوی من بیاید». (۳)

۵. انواع مرگ ها در قرآن

اشاره

مرگ یک رخداد طبیعی در زندگی انسان است و از جهاتی قابل بحث و تقسیم است که ما با توجه به آیات وارد در این باره، اقسامی از آن را متذکر

ص: ۳۰۵

۱- [۱] قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى (عليهم السلام): مَا بَالَ هَؤُلَاءِ الْمُشْرِكِينَ يَكْرَهُونَ الْمَوْتَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُمْ جَهْلُوهُ فَكْرَهُوهُ وَلَوْ عَرَفُوهُ وَكَانُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَاحْبُوهُ وَلَعَلِمُوا أَنَّ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا (معانی الاخبار، ص ۲۹۰).

۲- [۲] وَاللَّهِ لَا بِنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِنْدَى أُمِّهِ (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۵).

۳- [۳] فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ (نهج البلاغه، خطبه ۵۵).

الف: مرگهای دشوار و آسان

اشاره

انتقال از یک زندگی به زندگی دیگر به طور طبیعی بدون مشکلات نخواهد بود و این نه تنها لحظه مرگ و انتقال از سرای دنیا به سرای آخرت است که همراه با سختی و دشواری انجام می گیرد، بلکه نوزادی هم که دوران کوتاه زندگی در رحم را، پشت سر می گذارد، و می خواهد گام به زندگی جدید نهد، دشواریهایی را احساس می کند. بدین خاطر در روایتی از امام رضا (علیه السلام) سه مرحله به عنوان وحشتناکترین مراحل زندگی انسان معرفی شده است.

۱. مرحله تولد.

۲. مرحله مرگ.

۳. مرحله برانگیخته شدن.

آنگاه فرمودند خداوند یحیی (علیه السلام) را در این مراحل خوف آور، در پناه امنیت و آرامش خود قرار داده است، چنان که می فرماید:

(وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا). (۱)

اگر چه مرگ از این نظر بدون دشواری و سختی نخواهد بود، ولی از نظر عوارض و دشواریهای غیر طبیعی به دو نوع تقسیم می شود:

۱. مرگ دشوار که غالباً مربوط به ظالمان و گناهکاران است.

ص: ۳۰۶

۱- [۱] مریم/۱۵. بحار الأنوار: ۶/۱۵۸، إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا الْخَلْقَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: يَوْمَ يُوَلَّدُ وَيَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا، وَيَوْمَ يَمُوتُ فَيُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَأَهْلِهَا، وَيَوْمَ يُبْعَثُ فَيَرَى أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا....

قرآن در این باره می فرماید:

(وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ). (۱)

«آمد سختیهای مرگ (که تقدیر به حق است، به او گفته می شود) این همان چیزی است که از آن گریزان بودی».

و در آیه دیگر می فرماید:

(فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ). (۲)

«چگونه است آنگاه که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که به صورت و پشت آنان (تازیانه) می زنند». (۳)

۲. مرگ آسان که غالباً از آن صالحان می باشد.

قرآن در این باره می فرماید:

(الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ...). (۴)

«پرهیزکاران کسانی اند که فرشتگان جان آنان را در حالی که پاک و پاکیزه اند می گیرند و به آنان می گویند درود بر شما باد».

و در آیه دیگر می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً). (۵)

«ای انسان صاحب نفس مطمئن، برگرد به سوی پروردگارت، در حالی که خشنود به پاداش، و برگزیده در نزد خدا می باشی».

ص : ۳۰۷

۱- [۱] ق/۱۹.

۲- [۲] محمد/۲۷.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه های ۹۷/نساء، ۲۸/انفال، ۹۳/انعام و ۷۵/قیامت.

۴- [۴] نحل/۳۲.

۵- [۵] فجر/۲۷، ۲۸.

عین همین تقسیم، در احادیث اسلامی نیز وارد شده است که نمونه هایی از آن را یادآور می شویم:

مرگ های آسان و دشوار در روایات

۱. امام مجتبی (علیه السلام) مرگ مؤمن را چنین توصیف می کند: «مرگ بزرگترین مژده و نویدی است که بر مؤمن وارد می شود، زیرا از یک خانه پر مشقت به نعمت های جاودان منتقل می شود». (۱)

۲. امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: «مرگ برای مؤمن بسان کندن لباس و باز کردن زنجیر از پا است و مانند پوشیدن فاخرترین لباسها و خوشبوترین آنها است، مرگ برای مؤمن هموارترین مرکب و مأنوس ترین خانه ها است». (۲)

۳. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مرگ برای مؤمن بسان بوییدن بوی خوش است که به خاطر خوشی آن، به خواب سبک می رود و همه دردها، از او رخت برمی بندد». (۳)

درباره مرگهای دشواری روایاتی را یادآور می شویم:

۴. امام مجتبی (علیه السلام) در این باره می فرماید: «مرگ برای کافران بزرگترین هلاکت است، زیرا از بهشت خود (دنیا) به دوزخ و آتش همیشگی وارد می شوند». (۴)

ص : ۳۰۸

۱- [۱] أَغْظَمُ سُرُورٍ يَرِدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ (بحار الأنوار: ۶/۱۵۴).

۲- [۲] كَنْزُ ثِيَابٍ وَسَيْخِ قُمَّلِهِ وَفَمَكِّ قَيْوَدٍ وَأَعْلَامِ نَفِيلِهِ، وَالْأَسْبِيبِ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ وَأَطْيَبِهَا رَوَائِحِ وَأَوْطَى الْمَرَكَبِ وَأَنْسِ الْمَنَازِلِ (بحار الأنوار: ۶/۱۵۵).

۳- [۳] لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَشُ لَطِيهٍ وَيَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ (بحار الأنوار: ۶/۱۵۴).

۴- [۴] أَغْظَمُ ثُبُورٍ يَرِدُ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَدُ (بحار الأنوار: ۶/۱۵۴).

۵. امام سجاد (علیه السلام) مرگ کافر را چنین توصیف کرده اند: «مرگ برای کافران بسان تعویض لباسهاست قیمتی و پوشیدن کثیف ترین و خشن ترین لباسهاست و یا انتقال از خانه های مانوس و سکنی گزیدن در وحشت آورترین منازل و در کنار بزرگترین عذابها می باشد» (۱).

ب: مرگ تن و مرگ قلب

غالباً مرگ را به جسم و تن نسبت می دهند، آنگاه که رابطه روح از آن گسسته شود. ولی از نظر قرآن، آن انسانی که از نظر تفکر و تعقل، در درجه بسیار پایین باشد، مرده زنده نماست، از این جهت خدا گروه معاند را مردگانی می داند که نمی شنوند و نه درک می کنند چنان که می فرماید:

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۲).

«تو ای پیامبر، مردگان و کران را نمی توانی بشنوی، آنگاه که بر تو پشت کنند (و از پذیرش حق سرباز زنند)».

در این آیه مشرکان لجوج مردگانی تلقی شده اند که گویا نمی فهمند، کرانی معرفی شده اند که گویا نمی شنوند (۳).

و باز می فرماید:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا... (۴).

ص : ۳۰۹

۱- [۱] لِلْكَافِرِ كَخَلْعِ ثِيَابِ فَاحِرِهِ وَالنَّقْلِ عَنِ مَنَازِلِ أُنَيْسِهِ وَالِاسْتِبْدَالِ بِأَوْسَاحِ الثِّيَابِ وَأَخْشَانِهَا وَأَوْحَشِ الْمَنَازِلِ وَأَعْظَمِ الْعَذَابِ (بحار الانوار: ۶/۱۵۵).

۲- [۲] نمل/ ۸۰.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره روم.

۴- [۴] انعام/ ۱۲۲.

«آیا آن کس که مرده (دل) بود و او را زنده کردیم و برای او نوری را آفریدیم که در پرتو آن با بینایی در میان مردم راه می رود، بسان کسی است که در تاریکی ها فرو رفته و از آن بیرون نمی آید!!».

از نظر علی (علیه السلام) گروه تنبل و بی عار که از جهاد سرباز می زنند و ذلت و تسلط دشمن را به خاطر زندگی چند روزه دنیا، پذیرا می گردند، مردگانند، در حالی که گروه مجاهد که برای حفظ آرمانهای الهی شربت شهادت می نوشند، زندگانند. چنان که می فرماید:

«فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاتُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ» (۱).

و نیز کسانی که نهی از منکر را به کلی ترک نموده، نه از طریق زبان و نه از طریق قلب و نه با اعمال قدرت، با منکران مبارزه نمی کنند از نظر علی (علیه السلام) مردگان زنده نما می باشند، چنان که می فرماید:

«وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ» (۲).

و در وصف زاهدان و پارسایان می فرماید:

«دل بستگان به دنیا مرگ اجساد خود را بزرگ می شمارند در حالی که پارسایان مرگ دل های این گروه را بزرگتر می دانند» (۳).

ج: موت فرد و اجتماع

اشاره

دانشمندان برای حیات اجتماعی، همچون فرد، اوج و حضیض، و

ص : ۳۱۰

۱- [۱] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۵۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۷۴ در این باره به خطبه ۸۷ نیز رجوع شود.

۳- [۳] نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰ «يَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُعْظَمُونَ مَوْتَ أَجْسَادِهِمْ وَهُمْ أَشَدُّ إِعْظَامًا لِمَوْتِ قُلُوبِ أَحْيَائِهِمْ».

صعود و نزول معتقدند، و به عبارت دیگر: جامعه مانند فرد است و یک فرد تا به سن کمال نرسد، حال پویایی و تهاجم دارد و پس از مدتی که به اوج رشد و قدرت رسید، وقفه ای در پیشروی او نمایان می گردد، آنگاه ضعف و سستی بر اعصاب و قوای او حکومت کرده و در این سن و سال به جای مهاجم، مدافع است تا آنچه را که دارد، از دست ندهد و سرانجام محکوم به مرگ می شود.

جامعه نیز بسان فرد، مدتی حالت تهاجمی دارد، و پس از مدتی حالت تدافعی به خود می گیرد، و سرانجام منقرض می گردد. و تاریخ جوامع بر اساس مراحل: تکون، تهاجم، تدافع و انقراض شکل می گیرد و در هر دوره ای نوعی فرهنگ و تمدن، بر جامعه حکومت می کند و بالأخره رشد می کند و سرانجام پس از رشد، دوران فترت، و سپس مرگ فرهنگ حاکم بر جامعه فرا می رسد، و فرهنگی نو تکون می یابد.

قرآن به حیات و مرگ جامعه در آیه یاد شده در زیر اشاره می کند:

(وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ). (۱)

«برای عمر هر امتی پایانی است. هر گاه پایان عمرشان برسد لحظه ای نه تأخیر می کنند و نه زودتر فانی می شوند». (۲)

مسلماً درخشنده گی و افول تمدن ها از سنت های قطعی خدا است که بر اقوام و ملل جهان حاکم بوده و خواهد بود ولی هرگز معنی سنت الهی این نیست که جامعه بدون هیچ عاملی از درون پوسیده و فرو ریزد، بلکه برای پیری و

ص : ۳۱۱

۱- [۱] اعراف/۳۴.

۲- [۲] مضمون این آیه در سوره یونس آیه ۴۹ نیز آمده است.

فرتوتی جامعه ها عللی است که یکی را از نظر قرآن یادآور می شویم:

ستم: عامل مرگ جامعه ها

ظلم و تعدی در میان ملل از نقطه کوچکی شروع می شود و به مرور زمان به پایه ای می رسد که انفجار به دنبال می آورد و بسان دیگ بخار که بر اثر فشار درونی و بسته شدن دریچه های اطمینان با یک انفجار آنی ساختمانی را فرو می ریزد، ظلم و بیدادگری نیز مایه ویرانی جامعه می گردد.

قرآن به این حقیقت در آیه ای به گونه ای اشاره می فرماید:

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ) (۱)

«هرگز پروردگار تو ظالمانه ملتی را نابود نمی کند، آنگاه که آنان در راه اصلاح و پاکی گام بردارند».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا * وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا) (۲)

«آنگاه که بخواهیم اهل آبادی را نابود کنیم به متنعمان آنان فرمان (اطاعت) می دهیم، پس آنان از اطاعت خدا بیرون می آیند و سزاوار عذاب می گردند در این موقع آن آبادی را ویران می کنیم چقدر جمعیت هایی را پس از نوح نابود ساختیم و کافی است که خدا از گناه بندگان خود آگاه است».

در این آیات، عامل مرگ و فنای جامعه ها، آن هم بر اثر قهر الهی،

ص : ۳۱۲

۱- [۱] هود/۱۱۷.

۲- [۲] اسراء/۱۶.

مسأله گناه و نافرمانی (که جمله های (فَفَسَّيْ قُوا فِيهَا) ، و (بِذُنُوبِ عِبَادِهِ) از آن حاکی است) قلمداد گردیده است. البته قسمتی از گناهان یک نوع رابطه مادی با فرو ریختن نظام جامعه دارد مثلاً گسترش ظلم موج تنفر را نسبت به هیئت حاکمه ایجاد می کند و تخم عداوت را در جامعه می پاشد، و قتل و کشتار را به دنبال آورده، و تمدن را از بین می برد.

ولی تأثیر قسمتی دیگر از گناهان در فرو ریختن جامعه، برای ما روشن نیست و شاید رابطه مادی دارد که ما از آن آگاه نیستیم، یا در سایه یک رابطه غیبی، مشمول قهر و عذاب الهی می شوند البته بحث در این مورد گسترده تر از آن است که در این مناسبت بیان گردد.

د: مرگهای افتخار آمیز

در میان مرگها، مرگهای افتخار آمیزی داریم که به حق باید انسان به آن افتخار کند، و آن مرگ در راه خدا، و در طریق اقامه قسط و عدل، و یا در طریق فراگیری علم و دانش، و سرانجام کسب معارف الهی می باشد. به این نوع از مرگ در آیات یاد شده در زیر تصریح شده است:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ). (۱)

«کسانی را که در راه

ص: ۳۱۳

خدا کشته می شوند مرده نخوانید آنان زندگانند ولی شماها درک نمی کنید» (۱).

نه تنها مرگ این گروه، مرگ افتخار آمیز است بلکه، گروهی که در راه تحصیل آیین حق و کسب معارف الهی، خانه و دیار خود را ترک کنند و در نیمه راه مرگ آنان را فرا گیرد، مرگ افتخار آمیزی دارند که در دیگر مرگها نیست چنان که می فرماید:

(...وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ... (۲).

«آنان که از خانه خود به عنوان هجرت به سوی خدا و رسول او بیرون آیند آنگاه مرگ آنها را درک کند، اجر آنان با خدا است» (۳).

۶. مرگ و اجل قطعی و...

در قرآن مجید دو نوع اجل معرفی شده است:

۱. اجل مسمی.

۲. اجل (به طور مطلق).

مفسران درباره این دو نوع اجل، بحثهای زیادی دارند ولی آنچه که از مطالعه مجموع آیات به دست می آید این است که مقصود از «اجل مطلق» عمر طبیعی نوع موجودات است. بدین معنی که در عمر و بقای نوع پدیده ها نقطه ای وجود دارد که پایان عمر آن نوع است. مثلاً- عمر طبیعی برای انسان (می گویند ۱۲۰ سال است) که تجاوز از این حد نادر و کمیاب است و مقیاس قضاوت نیست همچنان که برای پدیده هایی که بشر به دست خود می سازد یک عمر محدودی است ساختمانی که با آهن ساخته شود عمر طبیعی دارد در حالی که ساختمانی که با بتون ساخته شود عمر طبیعی دیگر، و

ص: ۳۱۴

۱- [۱] به همین مضمون است آیه ۱۶۹ از سوره آل عمران.

۲- [۲] نساء/۱۰۰.

۳- [۳] به همین مضمون بلکه با توسعه بیشتر، آیه ۵۸ از سوره حج می باشد.

همچنین است سیل بندهایی که بشر برای جلوگیری از هدر رفتن آب در تنگه های کوهها می سازد برای خود عمر ویژه ای دارند.

ولی آن چنان نیست که هر پدیده ای از این عمر طبیعی بهره بگیرد و چه بسا عوامل شکننده، آن را از طی این راه طبیعی باز می دارد، و در نیمه راه مرگ او فرا می رسد این نوع از اجل را «اجل مُسَمِّی» می نامند چون تنها خدا از سرنوشت همه انسانها آگاه است یادآور می شود که «اجل مسمی» در نزد او است یعنی بشر می تواند از اجل مطلق آگاه شود اما هرگز از «اجل مسمی» که لحظه مرگ حتمی است آگاه نخواهد بود.

البته بحث کامل درباره اجلهای حتمی و غیر حتمی نیاز به رساله جداگانه ای دارد، در این جا به همین اندازه اکتفا می شود. بنابراین اجل مطلق با قابلیت نوع پدیده سنجیده می شود، در حالی که اجل مسمی، به فرد، با تمام خصوصیات که با توجه به آنها مرگ در کمین او است، نسبت داده می شود.

۷. توبه و ندامت در حال مرگ

آیات قرآن حاکی از آن است که به هنگام مرگ حجاب های مادی از دیدگان افراد برداشته می شود، به گونه ای که افراد از سرنوشت خود در سرای دیگر آگاه می شوند، و به گونه ای عالم برزخ را با دیدگان برزخی خود می بینند، این جاست که گروه نیکوکاران به استقبال مرگ می روند و آن را هدیه الهی تلقی می کنند، در حالی که گناهکاران، سخت در ندامت فرو رفته و گمان می کنند که توبه و انابه و تظاهر به ایمان در این لحظه سودی دارد.

قرآن در آیاتی تذکر می دهد که توبه این گروه در این لحظه پذیرفته نیست

و ندامت سودی ندارد، زیرا ندامت در صورتی مایه کمال روح است که فرد نادم به انجام گناه قادر باشد، ولی آنگاه که قدرت و توان از او سلب گردیده، و جز یک راه پیش روی او نیست، در این صورت ندامت، حاکی از دگرگونی روحی، و توبه به معنی شستشوی روح نخواهد بود. از این جهت این نوع ندامت و توبه با ندامت ها و توبه های دوره قبل از لحظات مرگ، اختلاف ماهوی دارد. آیات در این باره فراوان است که برخی را یادآور می شویم:

(وَلَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ... (۱).

«توبه کسانی که مدت‌ها بدی‌ها را انجام می‌دهند، و آنگاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد می‌گویند اینک توبه نمودیم، پذیرفته نیست».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ... (۲).

«آنگاه که مرگ یکی از این بدکاران فرا می‌رسد، می‌گوید: بارالها مرا به دنیا برگردان تا من در مواردی که کوتاهی کرده‌ام عمل صالح انجام دهم (خطاب می‌آید) هرگز...».

طاغوت مصر، فرعون، به هنگام غرق شدن در دریا، خواست از این اصل بهره بگیرد و اظهار ایمان نمود ولی با ردّ خدا روبه رو شد. آنجا که می‌فرماید:

(حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو

ص : ۳۱۶

۱- [۱] نساء/۱۸.

۲- [۲] مؤمنون/۹۹-۱۰۰.

إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ* أَلَا نَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ). (۱)

«فرعون بر پیمودن راه بد ادامه داد) تا لحظه ای که غرق او را گرفت، در این هنگام به فکر توبه افتاد، گفت: ایمان آوردم که خدایی جز خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان آورده اند نیست و من یکی از تسلیم شدگان در پیشگاه او هستم (خطاب آمد) الان، در حالی که در گذشته مخالفت می کردی و از مفسدان بودی؟».

امت هایی که مستحق نزول عذاب بودند تا پیش از نزول آن، پیامبران الهی را مسخره می کردند ولی آنگاه که با عذاب روبه رو می شدند دست به دامن انبیا شده اظهار ایمان می کردند چنان که می فرماید:

(فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ... * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا...). (۲)

«آنگاه که عذاب ما را دیدند گفتند ایمان آوردیم ولی ایمان آنان در این حالت مؤثر و مفید نبود».

امیر مؤمنان در یکی از سخنان خود به این حقیقت چنین اشاره می کند:

«گناهکاران در برابر عذابی که به هنگام مرگ برای آنها آشکار می شود انگشت ندامت به دندان می گیرند». (۳)

و در پایان یادآور می شویم که: امتناع از پذیرایی این نوع توبه و ندامت با رحمت گسترده الهی مخالف نیست، زیرا پذیرفتن پشیمانی در دستگاه تشریح

ص: ۳۱۷

۱- [۱] یونس/ ۹۱ ۹۰.

۲- [۲] غافر/ ۸۴ ۸۵.

۳- [۳] فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹).

به خاطر لفظ آن نیست بلکه برای این است که در روح انسان تحول و دگرگونی خاصی ایجاد می کند که شایسته نزول فیض می گردد (این مسأله را ما در شفاعت نیز خواهیم گفت).

یک چنین تحول در موقع آزادی بشر و قدرت او بر گناه و ترک آن، دست می دهد نه در لحظه ای که بر لب پرتگاه هلاکت قرار گیرد که یک راه بیش در پیش پای او نباشد در این جا توبه در روان او اثری نمی گذارد، و دل و جان را صفا نمی بخشد، تا مشمول رحمت حق گردد.

۸. وصیت در حال مرگ

از نظر احادیث اسلامی مستحب است هر انسانی در همه حالات وضع زندگی خود را از نظر دیون و حقوق، روشن سازد که مبدا لحظه مرگ فرا رسد و موفق به بیان وظایف نگردد.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: بر انسان مسلمان شایسته نیست که شب را بخوابد مگر این که وصیت او زیر سر او باشد. (۱)

ولی چه بسا افرادی به موقع صحت، موفق به وصیت نمی گردند، از الطاف الهی است که دستور مؤکد می دهد که هر مسلمانی به هنگام مرگ درباره «ما تَرَكَ» خود وصیت کند چنان که می فرماید:

(كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ... (۲))

«بر شما نوشته شده است آنگاه که علایم مرگ فرا رسید اگر مالی از خود بجا

ص: ۳۱۸

۱- [۱] وسائل الشیعه: ۱۳، کتاب وصایا، باب ۱، حدیث ۷، ما یَتَّبَعِي لِأَمْرِئِ مُسْلِمٍ أَنْ يَبِيَّتَ لَيْلَهُ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ.

۲- [۲] بقره ۱۸۰/.

گذارده است وصیت کند».

برای این که وصیت انسان چه لفظی و چه کتبی تنفیذ شود یادآور می شود که دو فرد عادل وصیت او را بشنوند و بر آن شهادت دهند چنان که می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ لَوْ صَيَّهٖ أَثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ). (۱)

«ای افراد با ایمان آنگاه که مرگ یکی از شماها فرا می رسد، به هنگام وصیت باید دو نفر عادل از شما حضور به هم رسانند و آن را گواهی کنند...».

۹. ناآگاهی انسان از مرگ خویش

یکی از الطاف الهی این است که در انسان پیوسته روح امید به بقا آفریده، تا در خود احساس مرگ و خاموشی چراغ زندگی نکند، امید و آرزو، چراغ فروزنده زندگی است که اگر از انسان گرفته شود شبستان زندگی به خاموشی و سردی می گراید، و در برخی از روایات آمده است. «آرزو بر امت من رحمت است اگر آرزو از انسان گرفته شود، مادری به شیرخوار خود شیر نمی دهد، باغبانی نهالی را نمی کارد». (۲)

اگر انسان از پیش، از زمان و مکان مرگ خود آگاه می بود، سالها پیش از رسیدن اجل، غم و اندوه، سردی و خاموشی، آن چنان بر او حکومت می کرد که هر نوع حرکت و تلاش را از او سلب می نمود و چه بسا «دق مرگ» می شد و قبل از فرا رسیدن اجل مقرر، جهان را بدرود می گفت.

ص : ۳۱۹

۱- [۱] مائده/۱۰۶.

۲- [۲] الأملُ رَحْمَةٌ لَأُمَّتِي، وَلَوْلَا الأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا، وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا (سفينه البحار، ماده «امل»).

اصولاً یکی از اسباب زنده ماندن انسان تا اجل محدود و مقرر، جهل انسان به زمان و مکان مرگ است و اگر جهل تبدیل به علم شود چه بسا ادامه زندگی تا اجل محدود و مقرر ممکن نگردد، از این جهت خدا این بخش از علم را (جز در مواردی) به خود اختصاص داده و افراد را از زمان و مکان مرگ خود آگاه نساخته است.

البته ناآگاهی انسان از فرا رسیدن مرگ، جنبه تربیتی نیز دارد، زیرا برگزیدن راه صلاح، آنگاه نشانه کمال روح بشمار می آید که انسان در خود احساس قدرت بر انجام و ترک فعل، بنماید نه روزی که آفتاب عمر خود را بر لب بام ببیند، و چراغ امید و آرزوی او خاموش گردد آری ناآگاهی انسان از زمان مرگ غرور آفرین است، ولی مردان بزرگ با مهار کردن این غرور به سوی کمال پیش می روند.

جهل به مرگ به گونه ای دیگر نیز می تواند اثر تربیتی داشته باشد و آن این که آگاهی از مرگ، در آن زمان که میان انسان و مرگ فاصله فراوانی باشد چه بسا در انسان، روح عصیان را به امید توبه در آینده، پرورش دهد، زیرا با خود می گوید که من پنجاه سال بعد رخ در نقاب خاک خواهم کشید پس دم را مغتنم شمارم و در آینده توبه می کنم ولی آنگاه که زمان مرگ برای انسان مجهول باشد و در هر لحظه احتمال فرا رسیدن آن را بدهد در این صورت اگر فرد عاقلی باشد کمتر گناه می کند، زیرا نمی تواند به خود امید توبه و نوید نجات دهد.

قرآن در این مورد می فرماید:

(...وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ... (۱))

«هیچ انسانی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد».

ص : ۳۲۰

از آیات گوناگون جهل انسان به مرگ خود، کاملاً استفاده می شود از این جهت به این آیه بسنده شد و آیاتی که آگاهی از «اجل مسمی» را از آن خدا می داند، از این گروه است.

۱۰. مرگ و مأموران الهی

یکی از مراتب توحید، توحید در ربوبیت است و این که تدبیر جهان از آن خدا است و در عالم آفرینش، کارگردانی به جز خدا نیست و هر نوع اندیشه شرک در تدبیر، از نظر قرآن مردود است. بنابراین نورافشانی خورشید و فروزندی ماه، و... همه و همه کار خدا است.

(...إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ). (۱)

«برای او است آفریدن و امر تدبیر خلقت، بزرگ است خدایی که پروردگار جهانیان است».

ولی اعتقاد به توحید در تدبیر، مانع از آن نیست که جهان از طریق اسبابی که خدا خود آنها را برانگیخته است، اداره شود. چه زیبا می گوید:

نقش هستی از ایوان ماست *** آب و باد و خاک، سرگردان ماست

ما به دریا حکم طوفان می دهیم *** ما به سیل و موج، فرمان می دهیم

آبها از خود نه طغیان می کنند *** آنچه می گوئیم ما، آن می کنند

قبض روح و گرفتن جانها یک پدیده طبیعی است، و نوعی مربوط به کارگردانی جهان آفرینش است قرآن گاهی آن را به خدا نسبت می دهد و فعل او می داند، و گاهی آن را از آن فرشتگان که مأموران الهی هستند، می داند.

ص : ۳۲۱

در جایی می فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... (۱).

«خدا جانها را به هنگام مرگ می گیرد».

و در جای دیگر آن را از آن فرشتگان می داند، چنان که می فرماید:

(الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ... (۲).

«آنان که فرشتگان، جان آنها را قبض می کنند».

و در آیه سوم آن را کار «مَلِكِ الْمَوْتِ» می داند که بر قبض ارواح مأموریت خاصی دارد، چنان که می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ... (۳).

«بگو ملک الموت که مأمور قبض روح شماست، شما را به طور کامل می گیرد».

و هر سه نسبت از واقعیت خاصی برخوردارند، زیرا از یک طرف جهان، یک مدبر اصیل و مستقل بیش ندارد، و طبعاً قبض روح از آن خدا خواهد بود، از طرفی دیگر سازمان هستی بر اساس نظام علت و معلول و اسباب و مسببات، استوار است، و هر پدیده ای عمل خاصی دارد طبعاً فرشتگان و ملک الموت که مأموران الهی هستند مصدر این کار خواهند بود، و این نوع نسبت، در قرآن فراوان است، یعنی یک پدیده در عین انتساب به خدا به غیر او نیز نسبت داده شده است امّا با دو نسبت مختلف و متغایر، یکی اصیل و بالذات، و دیگری وابسته و غیرمستقل، اینک دو نمونه:

ص : ۳۲۲

۱- [۱] زمر/۴۲.

۲- [۲] نحل/۲۸.

۳- [۳] سجده/۱۱.

۱. قرآن در مورد کارهای پنهانی انسان می فرماید:

(...وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ...)^(۱).

«خدا آنچه را که در شب می اندیشید (پنهان می دارند) می نویسد».

در آیه دیگر آن را به فرشتگان نسبت داده می فرماید:

(أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ)^(۲).

«آیا می پندارند که ما گفتارهای سری و پنهانی آنان را نمی شنویم؟ چرا می شنویم و فرستادگان ما نزد آنها هستند و آن را می نویسند».

۲. در آیات یاد شده در زیر موت و حیات فعل خدا شمرده شده است: آل عمران/۱۵۸، توبه/۱۱۶، واقعه/۶۰، نجم/۴۴، بقره/۲۵۸، حجر/۲۳، ملک/۲، مؤمنون/۶۰، غافر/۶۸ و دخان/۸.

و در آیه های: انعام/۶۱، اعراف/۳۷، نحل/۲۸ و ۳۲ فعل فرستادگان الهی قلمداد شده و جمع میان این دو نوع نسبت، به نحوی است که بیان شد، ولی به خاطر رفع هر نوع اندیشه ثنویت و اندیشه استقلال در اسباب، در مجموع قرآن در عین این که نظام اسباب و مسببات مورد قبول واقع شده است، اصرار کم نظیری بر این مطلب است که همه انواع پدیده ها و آثار طبیعت از خدا است و پدیده های امکانی فقط به حول و قوه الهی منشأ یک رشته آثار و افعال می باشند و هیچ گونه استقلالی از خود ندارند.

ص: ۳۲۳

۱- [۱] نساء/۸۱.

۲- [۲] زخرف/۸۰.

آیات موضوع

١. (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ...) . (بقره/٢٨)
٢. (...وَكَانَ وَرَائِهِمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا) . (كهف/٧٠)
٣. (...وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) . (حج/٧)
٤. (...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) . (مؤمنون/١٠٠)
٥. (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) . (يس/٥١)
٦. (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ...) . (زمر/٦٤)
٧. (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ) . (غافر/١١)
٨. (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ) . (الرحمن/٢٠)
٩. (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ) . (عبس/٢١)

۱. «چگونه به خداوند کفر میورزید در حالی که مرده بودید و او شما را زنده کرد».

۲. «پیش روی آنان فرمانروایی بود که کشتی ها را به یغما می برد».

۳. «خدا کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزد».

۴. «و در پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند».

۵. «در صور دمیده می شود ناگاه مردگان از قبرها به سوی محشر می شتابند».

۶. «آنگاه که در صور دمیده شد آن که در آسمانها و زمین است می میرد، مگر آنچه را که خدا بخواهد».

۷. «کافران در روز قیامت می گویند) پروردگارا دوبار ما را میراندی، و دوبار زنده کردی پس ما به گناهان خود معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون رفتن از آتش دوزخ وجود دارد؟».

۸. «میان دو دریا، فاصله و حایلی است که به هم سرایت نمی کند».

۹. «سپس او را میراند، پس وارد قبر کرد».

تفسیر آیات

اشاره

اگر لحظه جانکاه مرگ را نخستین منزل انسان پس از دنیا بدانیم، و طبعاً مراسم غسل و کفن و نماز بر میت ادامه همان منزل خواهد بود، باید نزول در قبر را منزل دوم بشماریم. خانه ای که انسان کوچکترین سابقه ای با آن ندارد، خانه بسیار تنگ، و مقدار گنجایش آن به پهنای نیم متر، و طول کمتر از دو متر می باشد، و انسان پس از ساییدن «چهره بر خاک»، به تدریج از چشمهای انسانهای مادی نگر، پنهان می گردد، و با گذاردن چند آجر بر روی دیواره قبر، خروارها خاک بر آن ریخته می شود و ارتباط مادی انسان با جهان

پیشین قطع می گردد.

البته این نوع از منزل یک مسأله حسی است، قرآن نیز به این منزل به مناسبت‌هایی اشاره می کند و می فرماید:

(ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ). (۱)

«سپس او را میراند، پس وارد قبر کرد».

و در آیه دیگر می فرماید:

(...وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ). (۲)

«خدا کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزد». (۳)

ولی با دیده واقع بینانه، دومین منزل واقعی انسان از نظر قرآن همان برزخ است که روح و روان انسان با بدن متناسبی در آن محیط بسر می برد، و انسان برای خود در آنجا حالاتی دارد که متذکر می شویم و مقصود از «قبر» در مواردی همان جهان برزخ است.

قرآن از این منزل دوم در آیه یاد شده در زیر حکایت می کند و می فرماید:

(...وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ). (۴)

«و در پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند».

«وراء» در این آیه بر خلاف آنچه که غالباً در آن استعمال می شود، به معنی پیش رو است، چنان که در برخی از آیات دیگر نیز در این معنی به کار

ص : ۳۲۷

۱- [۱] عبس/۲۱.

۲- [۲] حج/۷.

۳- [۳] در این زمینه به آیات ۸۴/توبه، ۲۲/فاطر، ۱۳/ممتحنه، ۹/عادیات و ۲/تکواثر مراجعه شود.

۴- [۴] مؤمنون/۱۰۰.

رفته است. آنجا که می فرماید:

(...وَكَانَ وَرَائِهِمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا). (۱)

«پیش روی آنان فرمانروایی بود که کشتی ها را به یغما می برد».

«برزخ» در لغت عرب به معنی فاصله است چنان که می فرماید:

(بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ). (۲)

«میان دو دریا، فاصله و حایلی است که به هم سرایت نمی کند».

علت این که این نوع از حیات را، حیات برزخی می نامند، این است که این قسمت از زندگی فاصله ای است میان زندگی دنیوی و زندگی اخروی، ولی از آیه یاد شده وجود حیات برزخی استفاده نمی شود. و بیش از این دلالت نمی کند که میان دنیا و آخرت فاصله ای وجود دارد، ولی آیات دیگر واقعیت این حیات برزخی را روشن می سازد.

۱. آیاتی که با آنها بر تجرد نفس و بقای روح پس از مرگ استدلال شد، بر وجود چنین حیاتی برای انسان گواهی می دهند.

این آیات به روشنی ثابت می کنند که انسان در عالم برزخ، هم دارای آثار روحی و روانی مانند فرح و شادمانی، حزن و اندوه، و هم دارای آثار جسمانی است مانند: «رزق» و «روزی»، و کلمه های (فرحین* یستبشرون* یرزقون*

ص : ۳۲۸

۱- [۱] كهف/۷۰.

۲- [۲] الرحمن/۲۰.

بنعمه من الله) همگی حاکی از چنین آثار حیات می باشند(۱) همچنان که آیات مربوط به عرضه آل فرعون بر آتش، و ورود قوم نوح بر آن که توضیح آن در بحث تجرد نفس گذشت گواه بر شکنجه شدن کافران در آن منزل می باشد.

از جمله آیاتی که به گونه ای بر حیات برزخی دلالت می کند آیه یاد شده در زیر است:

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ. (۲)

(«کافران در روز قیامت می گویند) پروردگارا دوبار ما را میراندی، و دوبار زنده کردی پس ما به گناهان خود معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون رفتن از آتش دوزخ وجود دارد؟».

در این آیه سخن از دو میراندن و دو زنده کردن به میان آمده است، مفسران در این که مقصود از این دو میراندن و زنده کردن چیست، آرای مختلفی دارند، آنچه از میان همه آنها واقع بینانه تر بوده و با آیه سازگارتر است این است که مقصود از دو «اماته» یکی میراندن در همین جهان است و دیگری اماته ای است که پس از حیات برزخی به هنگام نفخ صور نخست، تحقق می پذیرد و مرگ همه را فرا می گیرد چنان که می فرماید:

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ... (۳)

«آنگاه که در صور دمیده شد آن که در آسمانها و زمین است می میرد مگر آنچه را

ص : ۳۲۹

۱- [۱] (...عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ...)(آل عمران/۱۶۹-۱۷۱).

۲- [۲] غافر/۱۱.

۳- [۳] زمر/۶۸.

که خدا بخواهد».

تا اینجا با دو نوع «اماته» آشنا شدیم.

امّیا دو «احیا» یکی عبارت است از احیای پس از مرگ دنیوی که حیات برزخی نام دارد، و دیگری احیایی که پس از دومین نفخ در صور انجام می گیرد که همگان در رستاخیز محشور می شوند چنان که می فرماید:

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) (۱).

«در صور دمیده می شود ناگاه مردگان از قبرها به سوی محشر می شتابند».

و اگر بخواهیم این دو نوع اماته و دو نوع احیا را به صورت روشن تر ترسیم کنیم چنین می گوئیم:

۱. اماته نخست: مرگ در این جهان به هنگام فرا رسیدن اجل قطعی.

۲. اماته دوم: مرگ در نخستین نفخ صور.

۳. احیای اول: زنده شدن انسان در برزخ پس از مرگ دنیوی (۲).

۴. احیای دوم: زنده شدن انسان پس از دومین نفخ صور.

گاهی گفته می شود که مقصود از دو میراندن عبارت است:

۱. میراندن به هنگامی که انسان جماد یا نطفه بود (قبل از پیدایش روح در انسان).

۲. میراندن در پایان زندگی دنیوی.

و مقصود از دو احیا عبارت است از:

۱. احیا و زنده کردن پس از آن که جماد و نطفه بود (أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ)

ص : ۳۳۰

۱- [۱] یس/۵۱.

۲- [۲] و در حقیقت احیای نخستین چیزی جز این نیست که تعلق تدبیری روح از بدن عنصری به بدن برزخی انتقال یابد.

ولی یک چنین تفسیر خالی از اشکال نیست، زیرا در آیه از دو میراندن و دو زنده کردن، سخن به میان آمده است، و در بیان گذشته اگر چه دو نوع زنده کردن به گونه ای که بیان شد واقعیت دارد، ولی دو نوع میراندن حقیقی وجود ندارد، زیرا میراندن حقیقی آنگاه تحقق می یابد که قبلاً حیات و زندگی در کار باشد، در حالی که جماد و نطفه زنده نبوده است تا بگوییم میرانده شده است و به همین خاطر در قرآن کریم نسبت به این مرحله (مرحله جماد و نطفه) کلمه موت بکار رفته است، نه لفظ «اماته» چنان که می فرماید:

(كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْواتًا فَأَحْيَاكُمْ... (۱).

«چگونه به خداوند کفر میورزید در حالی که مرده بودید و او شما را زنده کرد».

حیات برزخی در روایات

مسأله حیات برزخی و تنعم و عذاب ارواح پس از مرگ و قبل از رستاخیز در روایات بسیاری مورد تصریح واقع شده است که نمونه هایی از آن را متذکر می شویم:

۱. ابوبصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره ارواح مؤمنان پرسیدم در پاسخ فرمود:

ارواح مؤمنان در خانه هایی از بهشتند، از غذای آنجا می خورند، و از نوشیدنیهای آنجا می نوشند، و پیوسته می گویند پروردگارا قیامت را برپا کن و وعده های خود را درباره ما محقق ساز. (۲).

ص : ۳۳۱

۱- [۱] بقره/۲۸.

۲- [۲] سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا، وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا، وَيَقُولُونَ رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَأَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا.

۲. و نیز در باره ارواح مشرکان فرمود: در آتش معذبند و پیوسته می گویند پروردگارا قیامت را بر پا مساز، و وعده های خود را درباره ما محقق نما. (۱)

سؤال در قبر

قبر همان طور که یادآور شدیم_ یکی معنی ظاهری دارد و آن همان گودالی است که انسان در آن دفن می شود ولی هرگز نمی توان گفت آن احکام مخصوص قبر از قبیل سؤال و جواب و فشار و نظایر آن، مربوط به این قبر عنصری و خاکی باشد، زیرا در روایات وارد شده است:

۱. قبر باغی است از باغهای بهشت و یا گوشه ای است از گوشه های دوزخ. (۲)

شکی نیست که قبر خاکی و ملموس برای ما دارای چنین نشان و وصفی نیست، طبعاً باید قبر در اینجا معنی دیگری داشته باشد که این قبر به گونه ای خاکی از آن است.

ص : ۳۳۲

۱- [۱] وَسَيَالُتُهُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ فِي النَّارِ يُعَذَّبُونَ، وَيَقُولُونَ رَبَّنَا لَا تَقِمْنَا لَنَا السَّاعَةَ وَلَا تُنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا (بحار الأنوار، ج ۶، باب احوال برزخ، ص ۲۶۹، حدیث ۱۲۲ و صفحه ۲۷۰، حدیث ۱۲۶). و در حقیقت این دو قسمت یک حدیث است که مرحوم مجلسی آن را تحت دو شماره آورده است.

۲- [۲] روایت از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است قبل از این جمله، امام درباره آیه (ومن ورائهم برزخ) می فرماید: مقصود قبر است آنگاه پس از تلاوت آیه (ومن ورائهم برزخ إلی یوم یبعثون) فرمود: هُوَ الْقَبْرُ، وَاللَّهُ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ. (بحار الأنوار، ج ۶، باب «سکرات الموت» حدیث ۱۹).

۲. مردی از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کند که من از شما شنیده ام که شیعیان ما همگی در بهشتند، فرمود راست می گوید گفتم بسیاری از آنان دارای گناهان کبیره اند، فرمود: در آخرت مشمول شفاعت پیامبر و یا وصی او می شوند. در اینجا افزود: به خدا سوگند من بر شما از برزخ می ترسم، گفتم: برزخ چیست؟ فرمود:

«الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱).

«مقصود از برزخ قبر انسان است از لحظه مرگ تا روز رستاخیز».

از آنجا که چنین برزخی جنبه همگانی دارد، باید همه نوع مردگان را شامل شود، اعم از کسانی که طعمه درنده می گردند، یا در آب غرق می شوند، و یا در دل آتش می سوزند، و کسانی که پس از تبدیل به خاک در قبر، خاک بدن آنها از طریق باد و طوفان در اطراف جهان پراکنده می شود. مسلماً همه آنان برزخی دارند به نام قبر، آیا این قبر در کجا است این جاست که باید به قبر دیگری غیر از این قبر خاکی اندیشید که با همگان سازگار باشد.

اکنون که به نوعی با واقعیت قبر آشنا شدیم، به طور فشرده پیرامون مسأله سؤال در قبر گفتگو می پردازیم نخست نمونه هایی از آرای محدثان و متکلمان اسلامی را در این باره یادآور می شویم:

شیخ صدوق می فرماید: «عقیده ما در مورد سؤال در قبر این است که آن حق است و هر کس که پاسخ صحیح گوید برای او در قبر، سرور و شادمانی است، و بهشت در سرای دیگر و آن کس که پاسخ صحیح نگوید، در قبر و سپس در عالم آخرت معذب خواهد شد» (۲).

ص: ۳۳۳

۱- [۱] بحار، ج ۶، باب احوال برزخ، حدیث ۱۱۶.

۲- [۲] بحار: ۶/۲۷۹.

شیخ مفید می فرماید: «در اخبار صحیح از پیامبر روایت شده است که فرشتگان به قبور فرود آمده و از آنان درباره دین آنها سؤال می کنند، در برخی از روایات آمده است که دو فرشته که به آنها «نکیر و منکر» می گویند بر میت نازل می شوند و از پروردگار و از پیامبر و امام و دینش سؤال می کنند پس اگر پاسخ درست گوید او را به ملائکه نعمت و شادمانی تسلیم می کنند و گرنه او را به ملائکه عذاب واگذار می کنند».

محقق طوس (۱) در این باره می گوید: «عذاب در قبر، واقع خواهد شد، زیرا کاری است شدنی و ممکن و دلایل سمعی در حد تواتر بر آن اقامه شده است» (۲).

مسأله سؤال و فشار قبر یک عقیده عمومی اسلامی است که همه فرق اسلامی جز یک نفر به نام «ضرار»، به آن معتقدند.

احمد بن حنبل در رساله خود که رؤوس عقاید اهل حدیث را در آن نوشته است می گوید: «عذاب قبر حق است و در آن از گناهان بندگان و از پروردگارشان و از بهشت و دوزخ سؤال می کنند و مسأله دو فرشته به نام «منکر و نکیر» نیز حق است» (۳).

ابوالحسن اشعری می گوید: ما به عذاب قبر و منکر و نکیر و سؤال آنان

ص : ۳۳۴

۱- [۱] تصحیح الاعتقاد، ص ۴۵.

۲- [۲] وَعَذَابُ الْقَبْرِ وَاقِعٌ لِلْإِمْكَانِ وَتَوَاتُرِ السَّمْعِ بِوُقُوعِهِ. كشف المراد، مقصد ۶، مسأله ۱۴.

۳- [۳] طبقات الحنابلة، ص ۲۲۶ نگارش قاضی ابوالحسن محمد بن ابی یعلی و در این کتاب، رساله احمد به صورت کامل نقل شده است و نیز به طور جداگانه به نام کتاب السنه چاپ شده است.

قاضی عبدالجبار از سران معتزله در آغاز قرن پنجم می گوید: «در میان امت شکی در عذاب قبر نیست، فقط یک نفر از ما نام «ضرار بن عمرو»، به انکار آن برخاسته است ولی او پس از مدتی از گروه ما جدا شد و به گروه «مجبره» پیوست و اگر ابن راوندی چنین نسبتی را به ما داده است روی همین اساس است.» (۲)

این نوع عقیده برخاسته از روایاتی است که در این مورد وارد شده است.

شماره روایات در حدّ تواتر است و همگی ناظر این است که از مردگان سؤال می شود ولی در روایات چیزی که گواهی دهد که بدن عنصری زنده می شود، و به پرسشها پاسخ می گوید، چیز صریحی جز یکی دو روایت به چشم (۳) نمی خورد ولی با توجه به آیاتی که برای انسانها حیات برزخی ثابت می نماید و با توجه به روایاتی که قبلاً یاد آور شدیم که در آنها واقعیت برزخ و قبر یکی قلمداد گردیده است طبعاً مسأله سؤال و فشار و عذاب قبر همگی مربوط به بدن دیگر غیر از بدن عنصری خواهد بود، بدنی که متناسب با حیات برزخی باشد که در اصطلاح متکلمان به آن بدن یا قالب «مثالی» گفته می شود و در روایات نیز همین تعبیر درباره آن وارد شده است. (۴)

ص : ۳۳۵

۱- [۱] ابانه، ص ۲۷.

۲- [۲] شرح الأصول الخمسه، ص ۷۳۰.

۳- [۳] بحار: ۶/۲۲۲، حدیث ۲۲، ص ۲۲۴، حدیث ۲۵.

۴- [۴] بحار: ۶/۲۶۸، حدیث ۱۱۹ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «وَلَكِنْ فِي أَبْدَانِ كَأَبْدَانِهِمْ». و در حدیث شماره ۱۲۴ می فرماید: «فَإِذَا قَبَضَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ». و در حدیث شماره ۳۲، ص ۲۲۹ می فرماید: «فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي صُورِهِ كَصُورَتِهِ».

از مطالب گذشته سه مطلب روشن گردید:

۱. واقعیت قبر همان برزخ است.

۲. مسأله سؤال و عذاب قبر مورد قبول اکثر قریب به اتفاق متکلمان اسلامی است.

۳. سؤال و عذاب قبر مربوط به بدن مثالی است.

همان گونه که یادآور شدیم مسأله سؤال قبر در روایات بسیاری وارد شده است و مهمترین مطالبی که در آنها مطرح شده است، عبارتند از:

۱. از چه چیزهایی سؤال می شود؟

۲. از چه کسانی سؤال می شود؟

اینک شایسته است این بحث را با ذکر نمونه هایی از روایات درباره دو موضوع یاد شده پایان دهیم:

از چه چیزهایی سؤال می شود؟

۱. در روایتی از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است که آن حضرت هر روز جمعه مردم را موعظه می کرده و از آن جمله می فرمودند: ای فرزند آدم از مرگ غافل مباش، به همین زودی قبض روح خواهی شد، و به منزلی منتقل می شوی، روح به تو بازگردانده می شود و دو فرشته منکر و نکیر برای سؤال بر تو وارد می شوند، و اول چیزی که می پرسند از پروردگار تو است، آنگاه از پیامبری که به سوی تو فرستاده شده است، و از دینی که پذیرفته ای، و از کتابی که تلاوت می کردی، و از امامی که ولایت او را قبول کرده بودی، آنگاه از عمرت می پرسند که در چه راهی آن را فانی کردی و از مال و ثروت که از کجا

کسب نموده و در چه راهی مصرف نمودی؟(۱)

۲. از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: آنگاه که انسان را در قبر می گذارند دو فرشته به نام منکر و نکیر نزد او می آیند و اولین سؤال آنان درباره پروردگار او است، آنگاه از پیامبر او سپس از کسی که ولایت او را پذیرفته است پس اگر پاسخ صحیح گوید، نجات می یابد و اگر از پاسخ عاجز شود عذاب می شود.(۲)

از چه کسانی سؤال می شود؟

در این باره نیز روایات متعددی نقل شده است که نمونه هایی را متذکر می شویم:

۱. ابوبکر حضرمی می گوید از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: در قبر سؤال نمی شود مگر از کسانی که ایمان محض داشته و یا کافر بودند گفتم پس وضع دیگران چگونه است؟ فرمود: به حال خود واگذار می شوند.(۳)

۲. محمد بن مسلم گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا وَمَحَضَ الْكُفْرَ

ص : ۳۳۷

۱- [۱] بحار الأنوار: ۶/۲۲۳، باب احوال برزخ، حدیث ۲۴.

۲- [۲] إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَخَلَ حُفْرَتَهُ أَتَاهُ مَلَكَانِ إِسْمُهُمَا مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ فَأَوَّلُ مَنْ يَسْأَلَانِهِ عَنْ رَبِّهِ، ثُمَّ عَنْ نَبِيِّهِ ثُمَّ عَنْ وَلِيِّهِ، فَإِنْ أَجَابَ نَجَى وَإِنْ عَجَزَ عَذَّبَاهُ (بحار: ۶/۲۳۳، حدیث ۴۶).

۳- [۳] بحار الأنوار: ۶/۲۳۵، حدیث ۵۲. ابوبکر حضرمی همین مضمون را از امام صادق (علیه السلام) نیز در روایت دیگر نقل کرده است. حدیث ۹۷. این مضمون را عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) و ابن بُکیر از امام باقر (علیه السلام) نیز روایت کرده اند (حدیث: ۹۸ و ۹۹، ص ۲۶۰).

«در قبر سؤال نمی شود مگر از کسانی که عقیده محض و قطعی از نظر ایمان و کفر داشته باشند».

مقصود از ایمان و کفر محض این است که از نظر فکری مستضعف نبوده و برای خود عقیده ای را (ایمان و کفر) برگزیده است.

در روایات، بحثهای اخلاقی و آموزنده ای در رابطه با فشار قبر و عوامل آن، و نیز نقش کارهای شایسته و اعتقاد به ولایت خاندان پیامبر در سعادت و آسایش انسان در قبر و حیات برزخی، مطرح شده است که بررسی آنها نیاز به رساله جداگانه ای دارد، و ما بحث مربوط به قبر و برزخ را با پاسخ به یک اشکال در زمینه بدن مثالی پایان می دهیم و آن این که:

برخی گمان کرده اند تعلق روح در عالم برزخ به بدن مثالی که مورد اعتقاد متکلمان اسلامی است و در روایات نیز بدان اشاره شده است یک نوع «تناسخ» است در حالی که تعلق روح به بدن مثالی ارتباطی به آن ندارد، زیرا حقیقت تناسخ این است که روح و نفس انسان پس از مرگ بار دیگر به این جهان باز می گردد و به سلول نباتی یا نطفه حیوانی یا جنین انسانی تعلق می گیرد. و بار دیگر سیر تکاملی خود را ادامه داده و به صورت یک انسان کامل درآید. به طور مسلم این شیوه از بازگشت، با حکمت حق منافات دارد، زیرا مفاد آن این است که انسان پس از طی مراحل به صورت یک موجود کامل درآید آنگاه با پسگرایی خاصی به حالت نخست برگردد، و این فرضیه را یک اصل استوار فلسفی مردود می شمارد و آن این که «فعالیت به قوه بر

ص : ۳۳۸

نمی گردد».[۱] به طور مسلم در تعلق روح به بدن مثالی چنین مشکلی وجود ندارد، زیرا آن بدن مثالی از نظر کمال هماهنگ با روح تکامل یافته است و تعلق روح به چنین بدن همگام، مستلزم رجوع فعلیت به قوه نیست حتی از نظر برخی از فلاسفه بدن مثالی از شئون نفس و مخلوق و آفریده او است و نفس مقتدر با خالقیت خاصی که در این جهان و در جهان دیگر دارد چنین بدنی را از طریق تصور می آفریند و مدتی با آن بسر می برد تا رستاخیز الهی تحقق پذیرد.

[۱] در فصلهای پیشین مشروحاً پیرامون تناسخ بحث گردید مراجعه شود.

اشاره

(أَشْرَاطُ السَّاعَةِ)

آيات موضوع

١. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ). (انعام/١٥٨)

٢. (قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا). (كهف/٩٨)

٣. (...وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا). (كهف/٤٧)

٤. (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ * وَقَتَّرَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ). (انبیاء/٩٦-٩٧)

٥. (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ

أَنَّا لَنَاسٌ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ * وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ). (نمل/ ٨٢ ٨٣)

٦. (...وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ).

(نمل/ ٨٥)

٧. (وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفِرْعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...). (نمل/ ٨٧)

٨. (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ...). (سجده/ ٢٣)

٩. (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ). (سجده/ ٢٤)

١٠. (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ). (زخرف/ ٦١)

١١. (فَإِذَا تَفِئْتِ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ * يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ * رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ * أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ * إِنَّا كاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ).

(دخان/ ١٠ ١٥)

١٢. (يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ). (دخان/ ١٦)

١٣. (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ). (محمد/ ١٨)

ص : ٣٤٢

۱. «آنان جز این انتظار ندارند که فرشتگان (عذاب) به سراغشان بیایند یا (انتظار دارند) خود خدا بیاید، (چه انتظار غلطی) یا برخی از آیات پروردگار تو فرا رسد، روزی که برخی از آیات پروردگار تو فرا رسد، در آن روز ایمان کسی که قبلاً ایمانی نیاورده و یا عمل صالحی را انجام نداده است، سودی نمی بخشد، بگو منتظر باشید ما نیز در انتظاریم».

۲. «ذوالقرنین گفت: ساختن سد به این استواری که جلو نفوذ «یأجوج و مأجوج» را می گیرد، رحمتی است از جانب پروردگارم آنگاه که وعده پروردگارم فرا رسد آن را ویران می سازد، و وعده پروردگار من استوار و قطعی است».

۳. «همه را در روز قیامت زنده و جمع می کنیم و احدی را ترک نمی کنیم».

۴. «هنگامی که گشوده شود راه یأجوج و مأجوج و آنان از هر تلّ و بلندی، سرازیر می شوند وعده حقّ الهی نزدیک گردیده، در این هنگام چشمان آنان که کفر ورزیده اند، به خاطر بُهت زدگی و حیرت باز می ماند، (می گویند) وای بر ما که پیش از این، در غفلت بودیم و از ستمگران به شمار می رفتیم (به جای پرستش خدا بتها را می پرستیدیم)».

۵. «آنگاه که عذاب برای آنان حتمی گردد، جنبه ای را از زمین بیرون می آوریم که با آنان به سخن می نشیند و می گوید که مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند، روزی فرا می رسد که از هر امت گروهی را که آیات ما را تکذیب می کردند، محشور می کنیم در حالی که آنان بازداشت می شوند».

۶. «عذاب بر آنان به خاطر ستمهایی که انجام داده بودند قطعی شد پس آنان قادر به سخن گفتن نیستند».

۷. «روزی که در صور دمیده می شود و کسانی که در آسمانها و زمین هستند، می میرند».

۸. «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم».

۹. «از بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند چون شکیبایی نموده و به آیات ما یقین داشتند».

۱۰. «عیسی مایه آگاهی از تحقق رستاخیز است، درباره آن تردید نکنید از من

پیروی کنید این راه مستقیمی است».

۱۱. «منتظر روزی باش که آسمان در آن روز به صورت دود آشکار در آید، دودی که مردم را می پوشاند، و آن عذاب دردناک است (مردم می گویند) خدایا عذاب را از ما برطرف کن، ماها ایمان آوردیم، کجا سود می بخشد برای آنان یادآوری، در حالی که رسولی آشکار از جانب ما به جانب آنان آمد، و از وی سربرتافته و گفتند او تعلیم داده شده و دیوانه است، ما عذاب را کمی برطرف می سازیم باز شما به اعمال خود برمی گردید...».

۱۲. «روزی فرا می رسد که ما خشم بزرگ خود را اظهار می کنیم و انتقام خود را می گیریم».

۱۳. «آیا (آنان در ایمان آوردن) منتظر چیزی جز قیامت می باشند، که ناگهان فرا برسد (تا آنگاه ایمان بیاورند) بگو علامت و نشانه های آن تحقق یافته است، کجا سود می بخشد ایمان آنان آنگاه که قیامت فرا رسد».

تفسیر آیات

اشاره

در لسان علما، به پیروی از قرآن، مسأله ای است به نام «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» که مقصود از آن علایم و نشانه های رستاخیز است.

علایم رستاخیز به دو نوع تقسیم می شوند:

۱. حوادثی که پیش از وقوع قیامت و قبل از به هم خوردن نظام آفرینش، در حالی که انسانها در روی زمین زندگی می کنند، رخ می دهد، و کلمه «اشراط» غالباً به این قسم از رخدادها اطلاق می شود.

۲. رخدادهایی که مایه به هم خوردن نظام آفرینش می گردد که بیشتر آنها در سوره های تکویر، انفطار، انشقاق و زلزله وارد شده است. (۱)

ص : ۳۴۴

۱- [۱] به شماره ۸۱، ۸۲، ۸۴ و ۹۹ از سوره های قرآن مراجعه بفرمایید و همگی در جزء «سی ام» قرآن وارد شده است و این نوع علایم را در لغت عرب «مَشَاهِدُ السَّاعَةِ» می نامند.

و ما در این بحث به بیان قسم نخست از اشراط ساعت می پردازیم و در فصل بعدی درباره قسمت دوم بحث خواهیم کرد.

علایم رستاخیز به معنایی که فعلاً مورد نظر ماست هم در قرآن و هم در روایات مطرح شده است. نخست به بررسی علایم و نشانه هایی که در سوره های مختلف قرآن وارد شده است، می پردازیم. و مجموع آیات این قسمت، از هفت آیه تجاوز نمی کند.

۱. (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ). (۱)

«آیا (آنان در ایمان آوردن) منتظر چیزی جز قیامت می باشند، که ناگهان فرا برسد (تا آنگاه ایمان بیاورند) بگو علامت و نشانه های آن تحقق یافته است، کجا سود می بخشد ایمان آنان آنگاه که قیامت فرا رسد».

توضیح این که «اشراط» جمع «شَرَطٌ»، بر وزن «صدف» به معنی علامت است. ابن منظور در لسان العرب می گوید: «شرط به فتح راء» به معنی علامت و جمع آن اشراط است و اشراط السَّاعَةِ نشانه های آن می باشد. (۲)

و اما شَرَطٌ بر وزن «صبر» به چیزی می گویند که وجود شیئی به آن بستگی داشته باشد، و جمع آن شروط و شرایط می باشد و تفسیر اشراط در این آیه به معنی دوم چندان استوار نیست.

این آیه به روشنی می رساند که برخی از علایم رستاخیز تحقق یافته است، حالا مقصود از آن علامت تحقق یافته چیست؟ از خود آیه و آیات دیگر مطلب روشنی به دست نمی آید ولی مفسران می گویند پیامبر فرموده

ص : ۳۴۵

۱- [۱] محمد/۱۸.

۲- [۲] لسان العرب: ۷/۳۲۹، ماده شرط.

است: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ» برانگیخته شده ام در حالی که من و رستاخیز بسان این دو انگشت کنار هم می باشیم، یعنی چندان فاصله ای میان بعثت من و برپایی قیامت نیست. (۱)

البته در این جا سؤالی مطرح است که چگونه می توان بعثت پیامبر را از علایم رستاخیز دانست در حالی که فاصله بعثت پیامبر با برپایی قیامت بسیار زیاد است؟

پاسخ این پرسش آن است که باقی مانده عمر جهان را باید با گذشته آن مقایسه کرد و اگر جهان، دوران کهولت خود را می گذراند، طبعاً عمر بیشتر آن گذشته و قسمت بسیار اندکی از آن باقی مانده است و با توجه به این نسبت، چیزی به تحقق رستاخیز باقی نخواهد ماند و شاید هم نکته دیگری در آن نهفته است که درک آن از فهم ما بیرون است.

برخی گفته اند مقصود از اشراط در این آیه، دو نیم شدن ماه توسط پیامبر است، (۲) چنان که برخی آن را بر نزول قرآن که آخرین کتاب آسمانی است، منطبق نموده اند.

در هر حال این آیه با قاطعیت، حاکی است که برخی از علایم وقوع رستاخیز رخ داده است.

۲. (قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا). (۳)

«ذوالقرنین گفت: ساختن سد به این استواری که جلو نفوذ «یأجوج ومأجوج» را می گیرد، رحمتی است از جانب پروردگارم آنگاه که وعده پروردگارم فرا رسد آن را ویران می سازد، و وعده پروردگار من استوار و قطعی است».

ص : ۳۴۶

۱- [۱] مجمع البیان: ۵/۱۰۲.

۲- [۲] (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْتَقَى الْقَمَرُ). (قمر/۱).

۳- [۳] کهف/۹۸.

در این آیه از سدی که ذوالقرنین ساخته تا از هجوم اقوام وحشی یا جوج و مأجوج جلوگیری کند، سخن به میان آمده است و آن را یک سد پایدار تا رسیدن وعده الهی قلمداد نموده است، ولی روشن نیست که ویرانی این سد کدام یک از دو قسم اشراط قیامت است، آیا از آن قسم نخستین است که قبل از وقوع قیامت در حالی که انسانها در روی زمین زندگی می کنند رخ می دهد، یا از آن قسمی است که همراه با دگرگونی نظام و زلزله همگانی، انجام می گیرد و به اصطلاح از «اشراط الساعة» است یا از «مشاهد القیامه»؟.

ولی آیه دیگر می تواند این ابهام را برطرف کند آنجا که می فرماید:

۳. (حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ* وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ). (۱)

«هنگامی که گشوده شود راه یا جوج و مأجوج و آنان از هر تَلّ و بلندی، سرازیر می شوند وعده حقّ الهی نزدیک گردیده، در این هنگام چشمان آنان که کفر ورزیده اند، به خاطر بُهت زدگی و حیرت باز می ماند، (می گویند) وای بر ما که پیش از این، در غفلت بودیم و از ستمگران به شمار می رفتیم (به جای پرستش خدا بتها را می پرستیدیم)».

در این جا سخن از گشوده و باز شدن سد یا جوج و مأجوج به میان آمده و این که آنان به عمل پیشین خود مبادرت میورزند، و از بلندی ها به سوی جهان تمدن سرازیر می شوند، و طبعاً به فساد و تباهی گری قبلی خود ادامه می دهند، با توجه به این مطلب، یک چنین حادثه از سنخ قسم نخست خواهد بود.

ص : ۳۴۷

جمله: (حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) در این آیه عبارت دیگری از مضمون جمله: (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ) در آیه قبل است، و هر دو به یک حقیقت اشاره می کنند. بنابراین از ضمیمه کردن این دو آیه، می توان نتیجه گرفت که ویرانی سد یاجوج و مأجوج از علایم قیامت به معنی نخستین است.

۴. (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ). (۱)

«عیسی مایه آگاهی از تحقق رستاخیز است، درباره آن تردید نکنید از من پیروی کنید این راه مستقیمی است».

مفسران می نویسند: آنگاه که پیامبر گرامی مشرکان را مورد خطاب قرار داد و گفت شماها و آنچه آنها را می پرستید هیزم دوزخ خواهند بود، مشرک (۲) ان اعتراض نموده و گفتند: در این صورت تکلیف حضرت مسیح چیست؟ زیرا او هم مورد پرستش اقوام نصاری است، قرآن در پاسخ آنان ضمن آیاتی مطالبی را یادآور می شود که یکی از آنها همین آیه مورد بحث ما است و آن این که مسیح واجد چیزی از الوهیت، نیست، وجود او یکی از مایه ها و عوامل آگاهی از فرا رسیدن رستاخیز است.

البته قرائت مشهور در آیه «عِلْمٌ» بر وزن «حلم» است یعنی مایه آگاهی، در حالی که برخی آن را «عَلَمٌ» بر وزن «سِلْف» قرائت نموده اند که به معنی نشانه و علامت است یعنی وجود مسیح علامت تحقق رستاخیز می باشد.

ولی اکنون باید دید وجود مسیح در چه زمانی از نشانه های رستاخیز است

ص : ۳۴۸

۱- [۱] زخرف/۶۱.

۲- [۲] (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ...) (انبیاء/۹۸).

آیا در آن روز که از مادر متولد شد، یا در روز دیگر؟

روایات در این زمینه می گوید که حضرت مسیح به هنگام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) فرود می آید و به او اقتدا می کند، و در همین شرایط است که وجود او از علایم آخرت می باشد و در این مورد محدثان سنی و شیعه می گویند که پیامبر فرمود: «چگونه می شود بر شما آنگاه که فرزند مریم در میان شما فرود آید، و به پیشوای شما که از خود شماست، اقتدا کند؟» (۱).

در تفسیر آیه، احتمال (۲) دیگری نیز وجود دارد و آن این که بگوییم: وجود عیسی که خود یک نوع معجزه و حادثه خارق العاده بود، و هم چنین زنده کردن مردگان که یکی از معجزات او بشمار می رفت، از دلایل امکان قیامت است، زیرا قیامت جز یک معجزه بزرگ که در آن مردگان زنده می شوند، چیز دیگری نیست و با مشاهده معجزه وجود مسیح، و کارهای خارق العاده او، نباید درباره رستاخیز شک و تردید کرد، در این صورت معنی آیه این است که مجموع زندگانی مسیح یکی از دلایل ممکن بودن رستاخیز می باشد چرا درباره آن شک و تردید می کنید؟ و اگر بنا است در مورد حضرت مسیح بیندیشید، او را از این جهت مورد مطالعه قرار دهید نه از آن نظر که او معبود و خدا بود؟

مؤید این تفسیر جمله (فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا) است که شک نکردن در قیامت را متفرع بر وجود حضرت مسیح نموده است هر چند این جمله با تفسیر نخست نیز چندان مخالفت ندارد، زیرا اگر وجود عیسی در ظرفی، از علایم قیامت باشد، با دیدن علامت، نباید درباره صاحب نشانه (رستاخیز) شک کرد.

ص : ۳۴۹

۱- [۱] جامع الأصول: ۱۱/۴۷، باب اشراط قیامت، حدیث ۷ و ۷۸.

۲- [۲] این احتمال در تفسیر المیزان مورد تأیید قرار گرفته است ج ۱۸، ص ۱۲۵.

۵. (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ * يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ * رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ * أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ * إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ). (۱)

«منتظر روزی باش که آسمان در آن روز به صورت دود آشکار در آید، دودی که مردم را می پوشاند، و آن عذاب دردناک است (مردم می گویند) خدایا عذاب را از ما برطرف کن، ماها ایمان آوردیم، کجا سود می بخشد برای آنان یادآوری، در حالی که رسولی آشکار از جانب ما به جانب آنان آمد، و از وی سربررفته و گفتند او تعلیم داده شده و دیوانه است، ما عذاب را کمی برطرف می سازیم باز شما به اعمال خود برمی گردید...».

درباره این آیات، دو احتمال وجود دارد:

۱. مجموع حوادثی که در این آیات آمده است، مربوط به اشراف قیامت است یعنی پیش از آن که رستاخیز برپا شود، آسمان را دخان فرا می گیرد، و مردم دست به دعا بلند می کنند، و درخواست برطرف شدن آن را می نمایند، خطاب می آید که شما به گفتار پیامبر ما توجه نکردید، و او را به دیوانگی یا آموزش داده شده از جانب غیر خدا، متهم نمودید، ما عذاب را کمی از شما برطرف می کنیم، باز شما به اعمال زشت خود باز می گردید.

مؤید این احتمال آیه بعد است که می فرماید:

(يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ). (۲)

«روزی فرا می رسد که ما خشم بزرگ خود را اظهار می کنیم و انتقام خود را می گیریم.».

ص : ۳۵۰

۱- [۱] دخان/۱۰-۱۵.

۲- [۲] دخان/۱۶.

مسلماً این روز، روز رستاخیز است، به نشانه این که آن را (کبری) توصیف نموده است و قرآن در آیات دیگر قیامت و عذاب آن را با کلماتی چون (اکبر) و (کبری) توصیف کرده است.^(۱)

در این صورت تناسب ایجاب می کند که حوادث قبلی مربوط به پیش از روز رستاخیز باشد که مردم در آن روز نیز از عذاب الهی عبرت نمی گیرند، و همچنان به خدا کفر میورزند تا مورد خشم بزرگ خدا قرار گیرند، و در حقیقت مجموع آیات از دو «یوم» سخن گفته، یعنی :

۱. (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ) .

۲. (يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى) .

یوم نخست از اشراط، و یوم دوم مربوط به خود قیامت است.

۲. آیه مربوط به دوران رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در مکه باشد که بر اثر تکذیب پیامبر و سرسختی و لجاجت در برابر او، مورد نفرین او قرار گرفتند، و او گفت: خدایا سالهایی بسان سالهای یوسف نصیب این قوم بفرما، نفرین پیامبر به هدف اجابت رسید، خشکسالی پیش آمد، و گرسنگی دامنگیر مشرکان قریش شد، و افراد از فرط گرسنگی بالای سر خود را بسان دود می دیدند، و از خوردن مردار و استخوان خودداری نمی کردند، حضور پیامبر رسیدند و یاد آور شدند که تو دستور صلح رحم می دهی، در حالی که قبیله تو نابود شدند، پیامبر از خدا درخواست کرد که عذاب را برطرف کند، دعوت او مستجاب شد عذاب برطرف گردید ولی آنان به کفر خود بازگشتند.^(۲)

ص : ۳۵۱

۱- [۱] (فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى) (نازعات/۳۴) ، (فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ) (غاشیه/۲۴).

۲- [۲] مجمع البیان: ۵/۶۲.

این تفسیر از دو نظر ناستوار است:

۱. صریح آیه (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ) این است که آسمان دود می آورد، و واقعاً دود آسمان را فرا می گیرد، در حالی که بنابر این تفسیر، دودی در آسمان وجود نداشته، بلکه افراد از فرط گرسنگی آسمان را به صورت دود می دیدند، و یک چنین معنی با ظاهر آیه موافق نیست.

۲. سیره نویسان از چنین حادثه ای سخن نگفته اند، اصولاً یک چنین نفرت با «خلق عظیم» پیامبر و رحمت گسترده او وفق نمی دهد، او در جنگ «أُحُد» که پیشانی وی شکافته شد و دندانش شکست، دست به نفرین بلند نکرد تا چه رسد در مکه که آزار قریش به چنین حدی نرسیده بود.

هر گاه چنین تفسیری استوار باشد چاره ای نیست که در تفسیر دو «یوم» چنین بگوییم:

یوم نخست در (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ)، مربوط به ایام اقامت پیامبر در مکه، و یوم در (يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى) ناظر به جنگ «بدر» خواهد بود که دلاوران عرب در آن هلاک شدند.

۶. (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ* وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ). (۱)

«آنگاه که عذاب برای آنان حتمی گردد، جنبه ای را از زمین بیرون می آوریم که با آنان به سخن می نشیند و می گوید که مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند، روزی فرا می رسد که از هر امت گروهی را که آیات ما را تکذیب می کردند، محشور می کنیم در حالی که آنان بازداشت می شوند».

ص: ۳۵۲

در آیه نخست ابهامهایی به نظر می رسد که یادآور می شویم:

۱. مقصود از کلمه (وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) چیست؟

۲. مقصود از (دَابَّة) که از زمین بیرون می آید، چیست؟ انسان است یا غیر انسان؟

۳. اوبا مردم چه می گوید؟

۴. مقصود از کلمه (آيَاتِنَا) چه نوع آیاتی است، آیا مقصود آیات تکوینی است که بیانگر صفات جمالی و کمال الهی می باشد، یا مقصود معجزه ها و کراماتی است که از پیامبران الهی در شرایط خاص تحقق یافته، و یا مقصود آیات قرآن است؟

۵. هدف از اخراج دابه و سخن گفتن او چیست، و آیا خدا می خواهد با چنین اعجازی سخت دل ترین افراد کافر را نرم و آنان را وارد جرگه مؤمنان کند، یا هدف از سخن گفتن او ایجاد حسرت در دل کافران است، زیرا در چنین شرایطی می فهمند که ایمان سودی نخواهد داشت؟

۶. سرانجام جمله (إِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا) از نظر ارتباط معنایی چه موقعیتی دارد، آیا علت نزول عذاب است که از جمله (وَقَعَ الْقَوْلُ) استفاده می شود، یا بیانگر گفتار دابه با مردم، و در حقیقت بیان کننده حالات مشرکان و مخالفان، در چنین روز است؟

یک چنین ابهامها اطراف آیه را فرا گرفته، برخی از آنها قابل رفع و برخی دیگر در محاق ابهام باقی است و به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی آیه دیگری نیز در قرآن وجود ندارد که قسمتی از این ابهامها را برطرف کرده و آن را تفسیر نماید. (۱)

ص : ۳۵۳

اما ابهام نخست که مقصود از (وقع القول علیهم) چیست؟ می توان گفت مقصود از آن حتمی بودن عذاب بر آنان است و این مطلب را می توان از آیات بعدی استفاده کرد آنجا که می فرماید:

(...وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ). (۱)

«عذاب بر آنان به خاطر ستمهایی که انجام داده بودند قطعی شد پس آنان قادر به سخن گفتن نیستند».

البته باید توجه نمود که مقصود از قول در این جا قول لفظی نیست، بلکه قول تکوینی است که در آیات دیگر از آن به لفظ (کن) تعبیر آورده شده است و می رساند که قول تکوینی که همان عذاب الهی می باشد، بر آنان قطعی گردیده است.

درباره مطلب دوم یادآور می شویم که «دابه» در لغت عرب و قرآن به جنبنده گفته می شود خواه حیوان باشد خواه انسان، ولی از این که در این جا لفظ دابه را به کار گرفته که غالباً در غیر انسان بکار می رود، می توان گفت که مقصود از آن جنبنده غیر انسانی است که هم بیرون آمدن آن از دل زمین، و هم سخن گفتن آن، آیتی از آیات خارق العاده خواهد بود، ولی در عین حال نمی توان بر این نظر اعتماد قطعی کرد خصوصاً در روایات، آیه به گونه دیگر تفسیر شده است.

و اما درباره مطلب سوم، که دابه به مردم چه می گوید؟ ممکن است بگوییم مقول گفتار او همان جمله بعدی است: (إِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ) و با این سخن از سرسختی مشرکان و کافران در برابر آیات الهی گزارش می دهد.

ص : ۳۵۴

درباره سؤال چهارم که مقصود از آیات چیست سه احتمال وجود دارد:

۱. آیات تکوینی مانند نظام رفیع آفرینش که از علم و حکمت و قدرت آفریدگار آن، حکایت می کند.

۲. معجزات و کارهای خارق العاده ای که انبیا برای اتمام حجت بر مردم می آوردند.

۳. کتب سماوی که از جانب پیامبران برای راهنمایی مردم فرو فرستاده می شد.

گواه بر احتمال اخیر این است که خدا گروهی را از این نظر که به آیات الهی ایمان می آوردند ستایش می کند و مقصود از آیات در آنجا با توجه به سیاق آیات کتاب سماوی است که بر موسی نازل شده است آنجا که می فرماید:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ...).

و در آیه بعد می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ). (۱)

«از بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند چون شکیبایی نموده و به آیات ما یقین داشتند».

درباره هدف از اخراج دابه از زمین (مطلب پنجم) هیچ گونه بیانی در این مورد از آیه به دست نمی آید ولی احتمال دارد که او برای جداسازی مؤمنان از کافران و ایجاد حسرت در دل کافران انجام گیرد.

و در جمله (إِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ) (مطلب ششم) دو احتمال

ص : ۳۵۵

۱. مقول و گفتار جنبه ای باشد که از زمین بیرون می آید.

۲. تعلیل برای مطالبی باشد که در آغاز آیه وارد شده است. تو گویی سؤال می شود که چرا عذاب بر آنان قطعی می شود؟ پاسخ می دهد که آنان افراد لجوج و عنودی بودند که به آیات الهی ایمان نمی آوردند.

آنچه بیان شد مربوط به توضیح آیه نخستین بود.

آیه دوم نیز از زنده شدن گروهی از هرامت سخن می گوید: (وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا) و چون زنده شدن گروه خاص را یاد آور می شود، طبعاً نمی تواند مربوط به روز قیامت باشد چون در آن روز همه مردم محشور می شوند چنان که می فرماید:

(...وَحْشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُبَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا). (۱)

«همه را در روز قیامت زنده و جمع می کنیم و احدی را ترک نمی کنیم».

قهرأ یک چنین حادثه (حشر گروهی خاص از هرامت) مربوط به پیش از قیامت خواهد بود.

با توجه به توضیحاتی که پیرامون آیات یاد شده داده شد می توان گفت در این دو آیه دو علامت از علایم رستاخیز بیان شده است:

۱. خروج دابه و سخن گفتن او با مردم.

۲. زنده شدن گروهی از مردم.

گواه بر این دو حادثه مربوط به پیش از رستاخیز می باشد این است که خدا در همین سوره پس از بیان این رخداد، در آیه (۸۷) مسأله برپایی قیامت را

ص : ۳۵۶

مطرح می کند و می فرماید:

(وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...).

«روزی که در صور دمیده می شود و کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند».

با توجه به سیاق آیات که نخست درباره بیرون آوردن «دابه» و بعداً پیرامون زنده کردن گروهی از هرامت و سپس درباره روزی که صور دمیده می شود، سخن می گوید، می توان مجموع آیات را بیانگر مسایل مربوط به رستاخیز دانست که دو حادثه نخست پیش از قیامت و حادثه سوم، روز برپایی آن انجام می گیرد.

و در هر حال ما در تفسیر این آیات از سیاق خود آنها و آیات دیگر قرآن کمک گرفتیم. کسانی که بخواهند پیرامون آنها به صورت گسترده بررسی کنند، به روایاتی که در این زمینه وارد شده رجوع نمایند این روایات می تواند قسمتی از ابهامات را برطرف کند. (۱)

۷. (هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ). (۲)

«آنان جز این انتظار ندارند که فرشتگان (عذاب) به سراغشان بیایند یا (انتظار دارند) خود خدا بیاید، (چه انتظار غلطی) یا برخی از آیات پروردگار تو فرا رسد، روزی که برخی از آیات پروردگار تو فرا رسد، در آن روز ایمان کسی که قبلاً ایمانی نیاورده و یا عمل صالحی را انجام نداده است، سودی نمی بخشد، بگو

ص : ۳۵۷

۱- [۱] برای آگاهی از این روایات به تفسیر «برهان»: ۳/۲۰۹- ۲۱۱، تفسیر طبری: ۲۰/۱۰- ۱۲ و الدر المنثور: ۵/۱۱۱۶، مراجعه فرماید.

۲- [۲] انعام/۱۵۸.

منتظر باشید ما نیز در انتظاریم».

ملاحظه مجموع آیه با توجه به آیات پیشین حاکی از این است که خدا از عناد و کوردلی کافران خبر می دهد که آنان به هیچوجه ایمان نخواهند آورد، آنان در انتظار روزی هستند که در آن روز ایمان امکان پذیر نمی باشد و اگر هم امکان یافت سودی ندارد.

آنان در انتظار یکی از سه چیزند:

۱. فرشتگان به سراغ آنان بیایند، ولی باید بدانند که نزول فرشته بر آنان همراه با نزول عذاب است. (۱)

۲. خود پروردگار جهان سراغ آنان بیاید، و با دیدگان خود خدا را ببینند، البته چه انتظار باطل و بی جایی؟

و در عین حال احتمال دارد که مقصود از آمدن پروردگار فرا رسیدن روز رستاخیز باشد که در آن روز پرده ها از جلو دیدگان کافران کنار می رود، و پروردگار جهان با صفات جمال و کمال خود بر همگان آشکار می گردد، و ظهوری پیدا می کند که برای هیچ کس خفایی نیست.

یعنی توحید و علم و قدرت او آن چنان آشکار می شود که جای انکار برای هیچ منکری باقی نمی ماند.

و اگر مقصود این باشد، طبعاً ایمان در این روز سودی نخواهد بخشید.

۳. آنان در انتظار برخی از آیات خدا هستند که از وقوع قیامت گزارش می دهد، حالا این آیات چه آیه‌ای است، در آن دو احتمال وجود دارد:

الف: مقصود اشراف ساعت و علایم قیامت است که یکی از آنها خروج

ص : ۳۵۸

۱- [۱] (ما نُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ). (حجر/۸).

دابه است که در آیه قبل پیرامون آن بحث گردید.

ب: مقصود حوادث روز رستاخیز است از قبیل به هم خوردن نظام آفرینش، و در این صورت، ایمان افرادی که قبلاً ایمان نیاورده اند، سودی نخواهد بخشید.

آیه یاد شده در صورتی مربوط به اشراف قیامت خواهد بود که مقصود از آن همان معنی نخست باشد، در غیر این صورت ارتباطی به بحث ما نخواهد داشت.

تا اینجا با نشانه های قیامت از نظر قرآن آشنا شدیم برای تکمیل این بحث علایم آخرت را از نظر روایات نیز به طور فشرده بررسی می کنیم.

علایم قیامت در روایات

درباره اشراف و علایم قیامت، روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی وارد شده است و یک رشته تحولات و حوادث، به عنوان نشانه های برپایی رستاخیز بیان گردیده است. آنچه در این روایات به عنوان «اشراف الساعه» قلمداد گردیده است به دو دسته تقسیم می شوند:

۱. حوادث و رخدادهای خارق العاده در نظام آفرینش.

۲. تحولاتی که در افکار و رفتار انسانها پدید می آید.

از آنجا که بررسی همه این روایات نیاز به بحث مفصل و گسترده ای دارد و با یک بحث تفسیری به شیوه موضوعی سازگار نیست ما در این جا به طور فشرده نمونه هایی از این علایم را یادآور می شویم. [۱]

[۱] طالبان تفصیل در این باره می توانند به بحارالانوار، ج ۶، باب اشراف الساعه و جامع الأصول، ابن اثیر: ۱۱/۴۷ - ۹۳ رجوع نمایند.

حذیفه بن اسید گوید: ما و گروهی از اصحاب پیامبر سرگرم گفتگو بودیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از موضوع مورد گفتگوی ما سؤال کرد گفتیم در باره قیامت سخن می گوئیم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

قیامت بر پا نمی گردد مگر آن که ده آیه و نشانه از حوادث غیر طبیعی رخ دهد:

۱. فرو رفتگی در زمین، در ناحیه مشرق، پدیدار می گردد.

۲. شکافی در ناحیه مغرب زمین نمودار می شود.

۳. در جزیره العرب نیز در زمین شکافی پدید می آید.

۴. دودی در آسمان پدیدار می گردد.

۵. دجال ظاهر می شود.

۶. جنبه ای از زمین بیرون می آید.

۷. یاجوج و ماجوج بر مردم هجوم می آورند.

۸. خورشید از سمت مغرب طلوع می کند.

۹. آتش از ناحیه عدن نمودار می گردد.

۱۰. عیسی بن مریم (علیه السلام) با زمی گردد، یا بادی که مردم را به دریا پرت می کند. (۱)

ص : ۳۶۰

۱- [۱] حذیفه بن اسید قال: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي غُرْفَةٍ وَنَحْنُ أَسْفَلَ مِنْهُ فَاطَّلَعَ إِلَيْنَا فَقَالَ مَا تَذَكَّرُونَ؟ قُلْنَا السَّيِّئَاتِ، قَالَ: إِنَّ السَّاعَةَ لَا يَتَكَوَّنُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرُ آيَاتٍ: خَسْفٌ بِالشَّمْرِ، وَخَسْفٌ بِالمَغْرِبِ، وَخَسْفٌ فِي جَزِيرَةِ العَرَبِ، وَالدُّخَانُ، وَالدَّجَالُ، وَدَابَّةُ الأَرْضِ، وَيَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ، وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ تُزِيلُ النَّاسَ... وَتُزَوِّلُ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ أَوْ رِيحٌ تُلْقَى النَّاسَ فِي البَحْرِ (صحيح مسلم: ۸/۱۷۹). این روایت را مرحوم صدوق نیز در خصال نقل نموده ولی نشانه دهم را ذکر نکرده است. و در بحار الانوار: ۶/۳۰۳ نیز به نقل از خصال، آن را روایت کرده است.

در باره تحولاتی که در اخلاق و رفتار مردم رخ می دهد و مردم از برنامه های دینی فاصله می گیرند نیز روایاتی وارد شده، که جامع ترین آنها روایتی است که عبد الله بن عباس از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده است. [۱]

[۱] بحار الأنوار: ۶/۲۰۶ _ ۲۰۹ مراجعه فرمایید.

ص : ۳۶۱

(مَشَاهِدُ السَّاعَةِ)

آیات موضوع

١. (...لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ). (يونس/٤٩)
٢. (...هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ...). (رعد/٣)
٣. (...وَيَوْمَ نُسِِّرُ الْجِبَالَ). (كهف/٤٧)
٤. (...هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مُّحْجوراً). (فرقان/٥٣)
٥. (...وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...). (لقمان/٢٩)
٦. (...وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ). (يس/٣٨)
٧. (...وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ). (يس/٣٩)

٨. (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ). (يس/٤٠)
٩. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...). (زمر/٤٢)
١٠. (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ). (زمر/٦٩)
١١. (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...). (فصلت/١١)
١٢. (...يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ). (دخان/١٠)
١٣. (مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ). (احقاف/٣)
١٤. (وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ). (طور/٦)
١٥. (...نُسِيزِ الْجِبَالِ سَيْرًا). (طور/١٠)
١٦. (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ). (الرحمن/١٩ ٢٠)
١٧. (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُّثْبَتًا). (واقعه/٥ ٦)
١٨. (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً). (حاقه/١٤)
١٩. (...تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ). (معارج/٩)
٢٠. (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا). (مزمل/١٤)

۲۱. وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. (قیامت/۹)

۲۲. وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ. (مرسلات/۱۱)

۲۳. وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا. (نبا/۲۰)

۲۴. إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. (تکویر/۱)

۲۵. وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ. (تکویر/۶)

۲۶. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ. (تکویر/۳)

۲۷. إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ. (انفطار/۳)

۲۸. وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ. (انشقاق/۳)

۲۹. وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ. (قارعه/۵)

ترجمه آیات

۱. «برای حیات هر امتی اجل و وقتی مقرر گردیده است هر گاه آن اجل فرا رسد، لحظه ای تقدم و تأخر در حیات آنان نخواهد بود.»

۲. «او کسی است که زمین را گسترده.»

۳. «و روزی را به خاطر بیاور که کوهها را به حرکت می آوریم.»

۴. «او است آفریدگاری که دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت (مجاور یکدیگر قرار داد) و میان آن دو حایل ایجاد کرد که به یکدیگر مخلوط نگردند.»

۵. «خداوند خورشید و ماه را مسخر گردانید، هر کدام تا فرا رسیدن اجل معین گردش می نماید.»

۶. «خورشید تا وقتی به قرارگاه خود برسد پیوسته در حال حرکت است، و این حرکت به تقدیر خدای غالب و دانا است.»

۷. «و برای ماه منزلگاههایی قرار دادیم (و هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت «شاخ کهنه قوسی شکل و زرد زنگ خرما» درمی آید».

۸. «نه خورشید را سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هر کدام در مسیر خود شناورند».

۹. «خداوند جانها را به هنگام مرگ به طور کامل می گیرد، و نیز جان آنان را که نمرده اند به هنگام خواب می گیرد پس جان آن کس که مرگش رسیده است نگه داشته و دیگران را رها می نماید تا اجل معین فرا رسد».

۱۰. «(روز قیامت) زمین به نور پروردگار روشن می گردد، کتاب نهاده می شود، پیامبران و گواهان آورده می شوند، و میان انسانها به حق حکم می شود و بر آنان ستم نمی گردد».

۱۱. «پس از آفرینش زمین قصد آفرینش آسمان را که بسان دود بود، نمود».

۱۲. «روزی که آسمان بسان دود هویدا می گردد».

۱۳. «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنها است مگر به حق و (برای) وقت معینی نیافریدیم، کافران از آنچه بدان بیم داده می شوند روی گردانند».

۱۴. «سوگند به دریای مشتعل و برافروخته».

۱۵. «روزی که کوهها را به حرکت در می آوریم».

۱۶. «دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت، آن دو با یکدیگر تلاقی می کنند و میان آنها مرز و حایلی است که یکی بر دیگری تعدی نمی کند(خاصیت آن را خنثی نمی سازد)».

۱۷. «و کوهها به نوعی متلاشی و ریزه ریزه می شوند که بسان ذرات پراکنده غبار مبدل می گردند».

۱۸. «و زمین و کوهها از جای خود برداشته می شوند و یک مرتبه متلاشی و خرد می گردند».

۱۹. «کوهها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود».

۲۰. «روزی که در زمین و کوهها حرکت شدیدی ایجاد شده و کوهها بسان تلی از خاک زیر و رو شده درآیند».

۲۱. «ماه تاریک می گردد و خورشید و ماه جمع می گردند».

۲۲. «هنگامی که کوهها از جای خود کنده می گردند».

۲۳. «روزی که در صور دمیده می شود) کوهها به حرکت درآمده و به صورت سراب جلوه گر خواهند شد».

۲۴. «هنگامی که خورشید در هم پیچیده می شود(نور آن زایل گردیده، تاریک می شود)».

۲۵. «هنگامی که دریاها شکافته شوند (حایل میان آبهای شور و شیرین برداشته شده و همه یک دریا گردند)».

۲۶. «و در آن هنگام که کوهها به حرکت در آیند».

۲۷. «آنگاه که دریاها مشتعل گردند(یا آبهای شیرین و شور همه درهم آمیخته شده و دریاها پر از آب گردند)».

۲۸. «و در آن هنگام که زمین گسترده شود».

۲۹. «کوهها بسان پشم زده شده مبدل خواهند شد».

تفسیر آیات

اشاره

اکنون که با نوع نخست از نشانه های قیامت (اشراط السّاعه) آشنا شدیم به بررسی نوع دوّم یعنی حوادثی که وقوع آنها خبر قطعی از پایان یافتن عمر دنیا و وقوع رستاخیز می دهد (مشاهد السّاعه) می پردازیم.

آفرینش اجل معین دارد

اشاره

قبل از هر چیز لازم است یادآور شویم که از دیدگاه قرآن، مجموعه جهان آفرینش اجل معینی دارد و طبعاً پس از سپری شدن آن، عمر جهان نیز سپری می گردد و مرحله نوینی از آفرینش آغاز می شود.

قرآن در این باره می فرماید:

(ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى

وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ). (۱)

«ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنها است مگر به حق و (برای) وقت معینی نیافریدیم، کافران از آنچه بدان بیم داده می شوند روی گردانند».

برای روشن (۲) شدن مفهوم این آیه لازم است موارد دیگری را نیز که کلمه «اجل» در آن بکار رفته است، یادآور شویم:

۱. گردش خورشید و ماه

آیات بسیاری از قرآن بیانگر این مطلب است که خورشید و ماه تا وقت معین در حرکتند و طبعاً پس از فرا رسیدن آن وقت (اجل) از جریان و حرکت باز خواهند ایستاد و در نتیجه، نظم منظومه شمسی فرو خواهد ریخت چنان که می فرماید:

(...وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...). (۳)

«خداوند خورشید و ماه را مسخر گردانید، هر کدام تا فرا رسیدن اجل معین گردش می نماید». (۴)

۲. حیات هر یک از افراد بشر

برای هر یک از افراد بشر اجل معینی مقرر گردیده است که با فرا رسیدن آن، چراغ زندگی او در دنیا خاموش می گردد و رهسپار عالم دیگر می شود

ص : ۳۶۸

۱- [۱] احقاف/۳.

۲- [۲] این مضمون در سوره روم آیه ۸ نیز آمده است: (...ما خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ).

۳- [۳] لقمان/۲۹.

۴- [۴] در این باره به آیات ۲/رعد؛ ۱۳/فاطر؛ ۵/زمر نیز رجوع شود.

چنان که می فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى... (۱).

«خداوند جانها را به هنگام مرگ به طور کامل می گیرد، و نیز جان آنان را که نمرده اند به هنگام خواب می گیرد پس جان آن کس که مرگش رسیده است نگه داشته و دیگران را رها می نماید تا اجل معین فرا رسد» (۲).

۳. اجل امت ها

نه تنها زندگی هر یک از افراد بشر اجل و سرآمد معلومی دارد، بلکه از نظر قرآن حیات امتهما نیز دارای اجل معینی می باشد چنان که می فرماید:

(...لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) (۳). (۴)

«برای حیات هر امتی اجل و وقتی مقرر گردیده است هرگاه آن اجل فرا رسد، لحظه ای تقدم و تأخر در حیات آنان نخواهد بود».

از مجموع آیات فوق استفاده می شود که حیات همه پدیده های عالم آفرینش (لااقل آنچه در قلمرو عالم طبیعت می باشد) از نخست، وقت محدود و اجل معینی دارد و آنگاه که آن وقت معین سپری گردید، زندگی و حیات دنیوی آنها نیز پایان خواهد یافت.

ص : ۳۶۹

۱- [۱] زمر/۴۲.

۲- [۲] به آیات ۲/انعام؛ ۹۹/اسراء؛ ۱۱/منافقون؛ ۶۷/غافر؛ ۳/هود و... رجوع شود.

۳- [۳] یونس/۴۹.

۴- [۴] به آیات ۵/حجر؛ ۴۳/مؤمنون؛ ۳۴/اعراف، رجوع شود.

در قرآن درباره حوادث مهم کیهانی سخن به میان آمده است که از پایان عمر جهان و برپایی قیامت خبر می دهد.

این حوادث مهم و مهیب، آسمان و زمین، دریاها، کوهها، انسانها، خورشید و ستارگان و... را در بر گرفته و در یک کلمه نظام کیهان فرو ریخته و رستاخیز موعود برپا می گردد اینک به بررسی این رخدادها و حوادث مهیب می پردازیم:

وضع آسمان به هنگام برپایی رستاخیز

واژه هایی که قرآن در این رابطه به کار گرفته است عبارتند از:

«انشقاق» [۱] (پاره پاره شدن)، «انفطار» [۲] (بریده شدن)، «انفتاح» [۳] (گشوده شدن)، «انفراج» [۴] (شکافته شدن)، «انطواء» [۵] (پیچیده شدن)، «تبدل» [۶] (دگرگونی)، «مؤر» [۷] (اضراب، تموج)، «مُهَل» [۸] (فلز مذاب)،

[۱] (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ) (انشقاق/ ۱، الرحمن/ ۳، حاقه/ ۱۶، فرقان/ ۲۵).

[۲] (إِذَا السَّمَاءُ انفطرت) (انفطار/ ۱، مزمل/ ۱۸).

[۳] (وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا) (نبا/ ۱۹).

[۴] (وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ) (مرسلات/ ۹).

[۵] (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السُّجُلِ لِلْكِتَابِ) (انبیاء/ ۱۰۴، زمر/ ۶۷).

[۶] (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) (ابراهیم/ ۴۸).

[۷] (يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا) (طور/ ۹).

[۸] (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ) (معارج/ ۸).

«دُخَان»(۱۱) (دود)، «وَرْدَة»(۲) (گل سرخ)، «دُهَان»(۳) (روغن مذاب)، «كَشَط»(۴) (کندن، زایل ساختن).

حاصل مفاد آیات قرآن درباره وضع رستاخیزی آسمان این است که وضع آسمان دگرگون گردیده و از جای برکنده شده و دچار نوعی تموج و حرکت مضطرب گردیده، پاره پاره و شکافته می شود بسان گل سرخ فام و روغن مذاب و فلز مذاب روان نمایان می گردد و سرانجام به شکل دود گردیده درهم پیچیده می شود.

نکته قابل توجه این که قرآن کریم و وضع آغازین آفرینش آسمان و وضع پایانی آن را یکسان دانسته، و در هر دو حال آن را بسان دود(دخان) تبیین نموده است چنان که می فرماید:

۱. (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...)^(۵).

«پس از آفرینش زمین قصد آفرینش آسمان را که بسان دود بود، نمود».

۲. (...يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ)^(۶).

«روزی که آسمان بسان دود هویدا می گردد».

حالا مقصود از این دود چیست؟ مطلب دیگری است که بررسی آن از حوصله و هدف این بحث بیرون است.

ص : ۳۷۱

۱- [۱] (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ) (دخان/۱۰).

۲- [۲] (فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ) (الرحمن/۳۷).

۳- [۳] (فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ) (الرحمن/۳۷).

۴- [۴] (وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ) (تکویر/۱۱).

۵- [۵] فصلت/۱۱.

۶- [۶] دخان/۱۰.

اکنون که با وضعیت آسمان در آخرین لحظه های عمر دنیا از دیدگاه قرآن آشنا شدیم، ببینیم نظر قرآن درباره زمین به هنگام برپایی قیامت چگونه است؟

نخست واژه هایی را که قرآن در این باره بکار گرفته است یادآور می شویم:

«زلزله» (۱)، «بارز» (۲)، «نمایان»، «تبدل» (۳) (دگرگونی)، «تشقق» (۴) (شکافتگی)، «اندکاک» (۵) (فرو پاشیدگی، محو شدن آنچه در زمین است)، «رَجَّحَ» (۶) (حرکت شدید، تزلزل و اضطراب)، «مَدَّ» (۷) (کشیده شدن، صاف شدن).

وضعیتی را که آیات یاد شده برای زمین در لحظه برپایی قیامت ترسیم نموده اند این است که:

لرزش سختی زمین را فرا می گیرد، آنچه بر روی زمین پدیدار گشته است، (اعم از پدیده های طبیعی و بشری) فرو می پاشد و سطح زمین آشکار و نمایان می گردد، زمین شکافته می شود و مردگان از آن بیرون می آیند و در سرای قیامت محشور می گردند.

ص : ۳۷۲

۱- [۱] (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا) (زلزله/۱).

۲- [۲] (...يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً...) (کهف/۴۷).

۳- [۳] (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ...) (ابراهیم/۴۸).

۴- [۴] (يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا...) (ق/۴۴).

۵- [۵] (...إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا) (فجر/۲۱).

۶- [۶] (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا) (واقعہ/۴).

۷- [۷] (وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ) (انشقاق/۳).

در اینجا دو نکته را یادآوری می‌کنیم:

۱. در میان واژه‌هایی که در مورد وضع رستاخیزی آسمان و زمین بکار رفته است دوواژه در هر دو مورد آمده است که عبارتند از: واژه «تَبَدَّل» و واژه «انْشَقَّاق» یعنی وضع این دو آفریده عظیم خداوندی بر هم خورده شکافته و پاره پاره می‌شوند.

۲. همان گونه که در مورد آغاز و پایان آفرینش آسمان کلمه «دُخَانَ» بکار رفته است در مورد آغاز و پایان آفرینش زمین نیز کلمه «مَدَّ» بکار رفته است چنان که می‌فرماید:

۱. (هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ... (۱).

۲. (وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ) (۲).

زمین پس از برپایی قیامت

اگر آیات یاد شده وضعیت زمین را در آخرین لحظه‌های عمر دنیا و به عنوان نشانه‌های وقوع رستاخیز بیان می‌نمایند، برخی از آیات ناظر به وضعیت آن پس از وقوع قیامت می‌باشد از آن جمله آیه یاد شده در زیر است، چنان که می‌فرماید:

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) (۳).

(«روز قیامت») زمین به نور پروردگار روشن می‌گردد، کتاب نهاده می‌شود، پیامبران و گواهان آورده می‌شوند، و میان انسانها به حق حکم می‌شود و بر آنان ستم نمی‌گردد».

ص : ۳۷۳

۱- [۱] رعد/۳، حجر/۱۹، ق/۷.

۲- [۲] انشقاق/۳.

۳- [۳] زمر/۶۹.

گذشته بر این که ذیل آیه به روشنی گواهی می دهد بر این که این آیه مربوط به بعد از برپایی قیامت است، آیات قبل از آن نیز کاملاً بر این مطلب دلالت دارند، زیرا در آیات قبل درباره دو نفخه (نفخه صعق، نفخه قیام) سخن (۱) گفته شده است، آنگاه پس از برخاستن انسانها از قبرها و حضور در صحنه قیامت می فرماید:

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...) .

وضع پدیده های آسمانی به هنگام رستاخیز

بدون شک دگرگونی وضع آسمان بدون دگرگونی وضع پدیده های آسمانی نخواهد بود ولی از آنجا که قرآن به طور جداگانه وضع خاص آنها را به عنوان علایم و نشانه های رستاخیز بیان نموده است، در اینجا آیات این بخش را از نظر خوانندگان می گذرانیم آنچه در این باره مورد توجه قرار داده شده است، خورشید و ماه و ستارگانند که دگرگونی وضع آنها می تواند توجه همگان را به خود جلب کند و طلیعه حیات ابدی و رستاخیز عمومی را به جهانیان اعلان نماید، چنان که می فرماید:

۱. (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ). (۲)

«هنگامی که خورشید در هم پیچیده می شود (نور آن زایل گردیده، تاریک می شود)».

۲. (وَحَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ). (۳)

«ماه تاریک می گردد و خورشید و ماه جمع می گردند».

ص : ۳۷۴

۱- [۱] پیرامون این دو نوع «نفخ» بعداً توضیحاتی خواهیم داد.

۲- [۲] تکویر/۱.

۳- [۳] قیامت /۹.

در مورد این که مقصود از جمع میان ماه و خورشید چیست؟ مفسران احتمالاتی داده اند مانند:

۱. از این نظر میان آنها جمع می شود که نور هر دو زایل می گردد.

۲. هر دو از مغرب طلوع می کنند. (۱)

ولی هیچگونه دلیل یا قرینه ای برای این دو احتمال ذکر نشده است.

شاید مقصود این باشد که در لحظه فرا رسیدن قیامت، خورشید و ماه در یک مکان با یکدیگر جمع می شوند، آنچه می تواند این احتمال را تأیید کند دو مطلب است:

۱. معنای حقیقی کلمه جمع، اجتماع دو چیز در یک مکان یا در یک زمان است، این نکته را زجاج و فراء که خود احتمال نخست را برگزیده اند گوشزد کرده اند بنابراین هرگاه قرینه ای بر خلاف معنای حقیقی کلمه «جمع» در اختیار نباشد، وجهی ندارد که آن را بر خلاف معنی ظاهری حمل کنیم.

۲. با توجه به این که وضع آسمان در لحظه برپایی قیامت به گونه ای مخالف با وضع قبلی آن است، خورشید و ماه نیز مشمول همین حکم می باشند، و قرآن وضع کنونی آن دو را این گونه یادآور می شود:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ .

وَالْقَمَرَ قَدْرَ نَاهٍ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ .

(لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) . (۲)

«خورشید تا وقتی به قرارگاه خود برسد پیوسته در حال حرکت است، و این حرکت

ص : ۳۷۵

۱- [۱] مجمع البیان: ۵/۳۹۵.

۲- [۲] یس / ۳۸ _ ۴۰.

به تقدیر خدای غالب و دانا است».

و برای ماه منازلی مقرر داشتیم تا (پس از یکدور حرکت) بسان شاخه خرما (باریک و زرد) به منزل نخست برگردد.

(این تدبیر و تقدیر در حرکت خورشید و ماه برقرار و ثابت است).

نه خورشید به ماه برخورد می کند و نه شب از روز سبقت می گیرد، و هر یک از ماه و خورشید و ستارگان در مدار خاص خود حرکت می کنند.

این نظم حاکم بر حرکت خورشید و ماه در لحظه برپایی قیامت بر هم خورده و خورشید ماه را درک می کند و در نتیجه آن دو با یکدیگر جمع می شوند.

این بود وضع خورشید و ماه در لحظه پایانی عمر دنیا و اینک وضع ستارگان : واژه هایی که در مورد ستارگان بکار رفته اند عبارتند از: «طمس» (۱)، «انکدار» (۲)، «انتثار» (۳)، واژه «طمس» به معنی محو و زایل شدن و واژه های انکدار و انتثار به معنی فرو ریختن و واژگون شدن است.

بنابراین ستارگانی که در حال کنونی، زینت بخش آسمانند (۴) و با نور درخشان و حرکت منظم خود، هدایتگر بشر در تشخیص اوقات و جهات می باشند (۵) در آخرین لحظات عمر دنیا، خاموش و تاریک می گردند، نظم آنها به هم خورده و به سوی زمین پرتاب می گردند (چه منظره هولناک و وحشت زایی).

ص : ۳۷۶

۱- [۱] (فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ) (مرسلات/۸).

۲- [۲] (وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) (تکویر/۳).

۳- [۳] (وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ) (انفطار/۲).

۴- [۴] (وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ) (فصلت/۱۲).

۵- [۵] (...هُيَؤُا الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِيَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَحْرِ... (انعام/۹۷) ، (وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) (نحل/۱۶).

از میان پدیده های زمینی آنچه به عنوان نشانه و علامت رستاخیز مورد توجه قرار گرفته است یکی کوهها و دیگری دریاها می باشد، و نکته آن، عظمت و اهمیت این دو می باشد، زیرا اکثریت سطح زمین را آبها و دریاها تشکیل می دهند و از طرفی کوهها با هیبت و شکوه ویژه خود که اکنون نقش ستونهای استوار زمین را ایفا می کنند دگرگونی و تحول در آنها بیش از هر پدیده دیگری می تواند از وقوع حادثه ای بسیار شگرف که همان رستاخیز است، خبر دهند و شاید به همین جهت است که عمده آیات این بخش مربوط به وضع رستاخیزی کوهها است و اینک آیات این بخش:

دریاها

وضعیت دریاها در آخرین لحظه های عمر دنیا در سه آیه و با دو واژه «سَیْجِر» (مشتعل شدن، پر شدن) و «فَجْر» (شکافته شدن) بیان گردیده است چنان که می فرماید:

۱. (إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ). (۱)

«آنگاه که دریاها مشتعل گردند (یا آبهای شیرین و شور همه درهم آمیخته شده و دریاها پر از آب گردند)».

۲. (وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ). (۲)

«سوگند به دریای مشتعل و برافروخته».

۳. (وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ). (۳)

ص : ۳۷۷

۱- [۱] انفطار/۳.

۲- [۲] طور/۶.

۳- [۳] تکویر/۶.

«هنگامی که دریاها شکافته شوند (حایل میان آبهای شور و شیرین برداشته شده و همه یک دریا گردند).

مرحوم طبرسی در تفسیر واژه «فجر» و «سجر» روی معنی برداشته شدن مرزها و انباشته شدن آبها روی یکدیگر و در نتیجه پر شدن دریاها تکیه کرده است. (۱)

تفسیر وی از معانی دیگری که دیگران برگزیده اند، صحیح تر به نظر می رسد و شاهد بر آن این است که قرآن از ویژگی های کنونی دریاها این مطلب را بیان کرده است که میان دریاها نوعی مرزبندی شده، آبهای شور از شیرین جدا گردیده و به یکدیگر آمیخته نمی شوند چنان که می فرماید:

(...هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَحْجُوراً). (۲)

«او است آفریدگاری که دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت (مجاور یکدیگر قرار داد) و میان آن دو حایل ایجاد کرد که به یکدیگر مخلوط نگردند».

به قرینه این که در ذیل آیه می فرماید: (وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً) معلوم می شود که مقصود از «مرج» آمیختگی آن دو نیست، بلکه تقارن مکانی و تلاقی آنها است. بر این مطلب گواهی می دهد آیه دیگر که می فرماید:

(مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ). (۳)

«دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت، آن دو با یکدیگر تلاقی می کنند و

ص : ۳۷۸

۱- [۱] (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) أَيْ «أُرْسِلَ عَذْبُهَا عَلَى مَلِحِهَا وَمَلِحُهَا عَلَى عَذْبِهَا حَتَّى امْتَلَأَتْ»... (وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ) أَيْ «فُتِحَ بَعْضُهَا فِي بَعْضِ عَذْبِهَا فِي مَلِحِهَا وَمَلِحِهَا فِي عَذْبِهَا فَسَارَتْ بَحْراً وَاحِداً» (مجمع البيان: ۴۴۳/۵ و ۴۴۹).

۲- [۲] فرقان/۵۳.

۳- [۳] الرحمن/۱۹-۲۰.

میان آنها مرز و حایلی است که یکی بر دیگری تعدی نمی کند (خاصیت آن را خنثی نمی سازد).

مناسبتترین سخنی که در تفسیر این آیه گفته شده است این است که در حقیقت این آیه بیانگر تدبیر حکیمانه خداوند در آفرینش دریاها است به گونه ای که شرایط زیست برای موجودات زنده و به ویژه انسانها کاملاً فراهم باشد.

زیرا به گفته صاحب نظران در زمین شناسی، سه چهارم سطح زمین را دریاها فرا گرفته اند که آب آنها شور است و نقش مؤثری در تلطیف هوا و جهات دیگر حیات جانداران دارند و از طرفی آبهای شیرین در درون زمین ذخیره شده اند، که از طریق چشمه ها و چاه ها و مانند آن به بیرون هدایت شده و اصلی ترین شرط زندگی را برای موجودات زنده فراهم می سازند.

این دو نوع آب شیرین و شور هرگز به یکدیگر آمیخته نمی گردند، به طوری که آبهای شیرین همگی شور و یا آبهای شور همگی شیرین شوند، زیرا در این صورت ادامه حیات برای انسان و دیگر موجودات زنده ممکن نخواهد بود.

اما آنگاه که عمر دنیا پایان می پذیرد، و نظم کیهانی بر هم می خورد، مرز و حایل میان آبهای شور و شیرین برداشته می شود، و واژه های (سُجْرَت) و (فُجْرَت) در آیاتی که قبلاً ذکر گردید بیانگر همین وضعیت می باشند. (۱)

وضعیت کوه ها در لحظه وقوع قیامت

همان گونه که اشاره شد، بیشتر آیات این بخش ناظر به وضعیت کوهها

ص : ۳۷۹

در آخرین لحظه های عمر دنیا می باشند واژه های بکار رفته در این باره عبارتند از:

۱. «سیر» (حرکت) (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ). (۱).

(وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ). (۲)، (تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا). (۳).

۲. «سراب»: (وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا). (۴).

(«روزی که در صور دمیده می شود) کوهها به حرکت درآمده و به صورت سراب جلوه گر خواهند شد».

«سراب» یعنی آب نما، آب پنداری و غیر حقیقی، ولی در معنای آن توسعه داده شده و بر هر چه حقیقت نداشته باشد ولی توهم شود که دارای حقیقت است، اطلاق می گردد و ظاهراً معنای دوم در این آیه مقصود است. و ممکن است مقصود این باشد که کوههای با عظمت به گونه ای متلاشی می شوند که از عظمت و استواری آنها هیچ گونه اثری در خارج یافت نمی شود مگر عظمت و شکوه پنداری.

۳. «عهن منفوش» (پشم زده شده).

(تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ). (۵).

(وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ). (۶).

«کوهها بسان پشم زده شده مبدل خواهند شد».

۴. «نسف» (کنده شده).

(وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ). (۷).

ص : ۳۸۰

۱- [۱] تکویر/۳.

۲- [۲] کهف/۴۷.

۳- [۳] طور/۱۰.

۴- [۴] نبا/۲۰.

۵- [۵] معارج/۹.

۶- [۶] قارعه/۵.

۷- [۷] مرسلات/۱۱.

«هنگامی که کوهها از جای خود کنده می گردند».

۵. «رَجَفَ» (حرکت شدید، اضطراب).

۶. «كَثِيبٌ» (تلّ خاک).

۷. «مَهِيلٌ» (زیر و رو شده) چنان که می فرماید:

(يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا). (۱)

«روزی که در زمین و کوهها حرکت شدیدی ایجاد شده و کوهها بسان تلی از خاک زیر و رو شده درآیند».

۸. «بَسَّ» (متلاشی، ریزه ریزه).

۹. «هَبَاءٌ مُّبْتَأٌ» (غبار پراکنده).

(وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۖ فَكَانَتْ هَبَاءً مُّبْتَأًا). (۲)

«و کوهها به نوعی متلاشی و ریزه ریزه می شوند که بسان ذرات پراکنده غبار مبدل می گردند».

۱۰. «ذَكَ» (قطعه قطعه شدن).

(وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً). (۳)

«و زمین و کوهها از جای خود برداشته می شوند و یک مرتبه متلاشی و خرد می گردند».

آری این است سرنوشت کوهها در پایان عمر دنیا، کوههایی که در استواری و صلابت ضرب المثل بودند، ستونهای محکم و ثابت زمین بشمار

ص : ۳۸۱

۱- [۱] مزمل/۱۴.

۲- [۲] واقعه/۵-۶.

۳- [۳] حاقه/۱۴.

می آمدند و بسان میخهایی آهنین تعادل زمین را حفظ می کردند(۱). آنگاه که آخرین لحظه های عمر دنیا فرا می رسد به شدت از جای کنده می شوند، به صورت غیر متعادل و مضطرب به حرکت درمی آیند، بسان تلی از خاک درآمده مانند پشم زده شده نرم و انعطاف پذیر می گردند، و سرانجام بسان ذرات غبار پراکنده می گردند و جز سرابی از آنها باقی نخواهد بود(چه حادثه مهیب و وحشت زایی).

و بدین گونه همه دستگاههای فعال نظام این جهان از کار باز می ایستند، و در یک لحظه جهان در تاریکی موحش و سردی و فسردگی غم انگیزی فرو می رود و به این ترتیب طومار حیات دنیوی درهم پیچیده می شود، ولی این پایان حقیقی حیات نیست، بلکه خود نوید بخش حیاتی نوین و جاودان می باشد همان حیاتی که قرآن آن را قیامت و رستاخیز عمومی می نامد و حوادث شگرف کیهانی یاد شده نشانه های فرا رسیدن این حیات نوین و زندگی ابدی می باشند.

ص : ۳۸۲

۱- [۱] اشاره به آیاتی است که وضع کنونی کوهها را بیان نموده است چنان که می فرماید: (وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا) (نبا/۷)، (وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا) (نازعات/۳۲)، (أَفَلَا- يَنْظُرُونَ ... إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصَبِّتُ) (غاشیه/۱۹) و (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ) (حشر/۲۱).

آيَاتُ مَوْضُوعٍ

١. (وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ). (هود/٤)
٢. (لَا يَخْزُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ). (انباء/١٠٣)
٣. (وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوُّهُ دَاخِرِينَ). (نمل/٨٧)
٤. (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمٍ مِمَّا آمَنُوا * وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (نمل/٨٩ - ٩٠)
٥. (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ). (يس/٤٩ - ٥٠)
٦. (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ). (يس/٥٣)

۷. (...فَأَنذَرْتَهُمْ لَمْخَضَرُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ). (صافات/ ۱۲۷ ۱۲۸)

۸. وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَقَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ). (زمر/ ۶۸)

۹. (وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ). (ق/ ۴۲)

۱۰. (فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ* فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ* عَلَى الْكَافِرِينَ...). (مدثر/ ۸ ۱۰)

۱۱. (فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ* فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ).

(نازعات/ ۱۳ ۱۴)

۱۲. (يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ* تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ). (نازعات/ ۶ ۷)

۱۳. (فَإِذَا جَاءَتِ الصِّيَاحُ* يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ* وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ* وَصَاحَتِهِ وَبَنِيهِ* لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ). (عبس/ ۳۳)

(۳۷)

ترجمه آیات

۱. «آنگاه که امر ما (زمان عذاب) فرا رسید شعیب و مؤمنان به او را با رحمت خود نجات دادیم، آنگاه صیحه مرگبار ستمکاران را فرا گرفت، و به صورت جسدهای بی جان در زمین فرو افتادند».

۲. «فزع و وحشت بزرگ، آنان را اندوهگین نمی سازد فرشتگان آنان را پذیرفته (و به آنان می گویند) این است آن روزی که به آن وعده داده می شدید».

۳. «روزی که در صور دمیده می شود، پس آنچه در آسمانها و زمین است از

ص : ۳۸۴

شدت خوف و هراس می میرند، مگر آن کس که خدا بخواند، و همگان با ذلت در پیشگاه خدا حاضر می گردند».

۴. «هر کس با نیکی وارد محشر شود برای او است نیکوتر از آن، و آنان در این روز از هراس و وحشت (فزع) در امانند، و هر کس با کردار زشت بیاید به صورت در آتش افکنده می شود (و به آنان گفته می شود) این عقوبت نیست مگر همان کارهای زشت شما که در دنیا انجام داده اید».

۵. «آنان تنها منتظر یک صیحه هستند که آنان را در حالی که با یکدیگر مخاصمه می کنند فرا می گیرد، پس نه قدرت (مهلت) وصیت دارند و نه به سوی خانواده خود باز می گردند».

۶. «نفخه صور) جز یک فریاد بیش نیست که ناگهان همگان نزد ما حاضر خواهند بود».

۷. «ولی به یقین همگی (در دادگاه عدل الهی) احضار می شوند! مگر بندگان مخلص خدا!».

۸. «در صور دمیده می شود. پس آنچه در آسمانها و زمین است از شدت ترس جان می سپارد مگر آن کس را که خدا بخواند. سپس بار دیگر در آن دمیده می شود، ناگهان همه مردم (از خواب مرگ) برخاسته و در صحنه محشر در انتظار سرنوشت خود خواهند بود».

۹. «در انتظار روزی باش که منادی الهی از جایگاهی نزدیک ندا سر می دهد. آن روز همه مردم فریاد حتمی را خواهند شنید. آن روز، روز بیرون آمدن مردگان از قبرها است».

۱۰. «آنگاه که در ناقور دمیده می شود، پس آن روز بر کافران روز سختی خواهد بود».

۱۱. «(آخرین نفخه) بیش از یک فریاد نیست، ناگهان آنان (از درون زمین بیرون آمده) بر روی زمین برانگیخته خواهند شد».

۱۲. «آن روز زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی آورد و به دنبال آن، حادثه دومی (صیحه عظیم محشر) رخ میدهد».

۱۳. «هنگامی که آن صدای مهیب (صحنه - رستاخیز) بیاید، (کافران در اندوه عمیقی فرو می روند)، و از مادرش و پدرش و زن و فرزندش، در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد».

۱۳. «پس آنگاه که فریاد بلند فرا رسد، روزی که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می‌گریزد، برای هر یک از آنان گرفتاریهایی است که توجه به آنها برای او کافی است (مجال توجه به وضع دیگری را ندارد)».

تفسیر آیات

اشاره

در فصل قبل، با حوادثی که قرآن آنها را به عنوان نشانه‌های پایان‌پذیری عمر دنیا و فرا رسیدن رستاخیز معرفی نموده است آشنا شدیم. اکنون لازم است مسأله دیگری را که قرآن در همین رابطه مطرح نموده است، مورد بررسی قرار دهیم، و آن مسأله «نفخ صور» است.

«نفخ صور» دو مرحله دارد: یکی مرحله قبل از وقوع حوادث یاد شده و دیگری مرحله بعد از آن.

از نفخ صور نخست، به عنوان نفخ «صَعَق» یا «فَزَع»، و از نفخ صور دوم به عنوان نفخ «قیام» یا «بَعَث» یاد شده است.

اینک با آیات هر دو گروه آشنا می‌شویم:

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ). (۱)

«در صور دمیده می‌شود. پس آنچه در آسمانها و زمین است از شدت ترس جان می‌سپارد مگر آن کس را که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، ناگهان همه مردم (از خواب مرگ) برخاسته و در صحنه محشر در انتظار سرنوشت خود خواهند بود».

این آیه به روشنی گواهی می‌دهد که «نفخ صور» در دو مرحله انجام می‌گیرد. آیات دیگری نیز به گونه‌ای بر این مطلب گواهی می‌دهند، چنان که

ص : ۳۸۶

(وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوُهُ دَاخِرِينَ). (۱)

«روزی که در صور دمیده می شود، پس آنچه در آسمانها و زمین است از شدت خوف و هراس می میرند، مگر آن کس که خدا بخواهد، و همگان با ذلت در پیشگاه خدا حاضر می گردند».

در آیه قبل، کلمه «صَيِّعٌ»، و در این آیه کلمه «فَزِعَ» بکار رفته است. از این رو برخی گفته اند به هنگام برپایی قیامت، سه نفخه تحقق خواهد یافت:

۱. نفخه «فزع»، ۲. نفخه «صعق»، ۳. نفخه «قیام» و «بعث».

ولی همان گونه که مرحوم طبرسی گفته است مقصود از «فزع» همان صعق است و مفاد هر دو آیه این است که نخستین مرتبه ای که در صور دمیده می شود (به جز عده ای که خدا مرگ آنها را اراده نکرده است) همه مردم از شدت وحشت و اضطراب می میرند.

اکنون باید دید مقصود از جمله (وَ كُلُّ أَتَوُهُ دَاخِرِينَ) در ذیل آیه چیست؟ اگر مقصود آمدن و حضور خلائق در صحنه محشر است، در این صورت این آیه ناظر به «نفخه دوم» خواهد بود، و مفاد آن با بخش دوم آیه نخست هماهنگ خواهد بود و نه با بخش اول آن، مگر آن که بگوییم: مقصود از جمله (وَ كُلُّ أَتَوُهُ دَاخِرِينَ) مرگ آنها است، و مرگ یک نوع رجوع به سوی خداوند است.

در این جا احتمال سومی هم داده شده است و آن این که «نفخ صور» در این آیه به طور مطلق ذکر گردیده است، زیرا نفخ صور در هر دو مرحله آن از مختصات روز قیامت است. بنابراین آنچه در صدر آیه آمده است: (فَفَزِعَ مَنْ

فی السَّمَاوَاتِ...، از ویژگی نفخ صور نخستین، و آنچه در ذیل آمده یعنی (كُلُّ أْتَوْهُ دَاخِرِينَ) از ویژگی نفخ صور دوم می باشد. (۱)

گذشته بر دو آیه مزبور، در هفت آیه دیگر نیز مسأله «نفخ صور» مطرح شده است که همگی ناظر به «نفخ» دوم می باشند که ما به خاطر رعایت اختصار، از شرح و تفسیر آنها خودداری می کنیم. (۲)

واقعیت نفخ صور و واژه های دیگر

اشاره

علاوه بر واژه «نفخ صور»، واژه های دیگری نیز در قرآن مطرح گردیده است که واقعیت نفخ یعنی اعلان مرگ عمومی و حیات نوین را بیان می کند:

الف: واژه صیحه

«صیحه» به معنی فریاد است. این واژه نیز بسان نفخ صور، دو مرحله دارد: ۱. صیحه مرگ، ۲. صیحه احیا.

در مورد صیحه نخست می فرماید:

(مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ* فَلَا

ص : ۳۸۸

۱- [۱] المیزان: ۱۵/۴۳۹.

۲- [۲] آیات ناظر به نفخ صور دوم: اول . (...وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا) (کهف/۹۹). دوم . (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ...) (مؤمنون/۱۰۱). سوم . (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ) (ق/۲۰). چهارم . (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفَخَهُ وَاحِدَةً...) (حاقه/۱۳). پنجم . (...وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ...) (انعام/۷۳). ششم . (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمِئِذٍ زُرْقًا) (طه/۱۰۲). هفتم . (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) (نبا/۱۸).

يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ). (۱)

«آنان تنها منتظر یک وصیحه هستند که آنان را در حالی که با یکدیگر مخاصمه می کنند فرا می گیرد، پس نه قدرت (مهلت) وصیت دارند و نه به سوی خانواده خود باز می گردند».

و در مورد وصیحه دوم می فرماید:

(إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ). (۲)

«نفخه صور) جز یک فریاد بیش نیست که ناگهان همگان نزد ما حاضر خواهند بود».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكِ يَوْمَ الْخُرُوجِ). (۳)

«در انتظار روزی باش که منادی الهی از جایگاهی نزدیک ندا سر می دهد. آن روز همه مردم فریاد حتمی را خواهند شنید. آن روز، روز بیرون آمدن مردگان از قبرها است».

برخی گفته اند مقصود از «صیحه»، فریادی است که پیش از دو نفخ انجام می گیرد و آن صیحه ای است که به واسطه آن بساط دنیا برچیده می شود و همه مردم به واسطه آن می میرند. و افزوده اند که واژه هایی از قبیل «صاخه»، «نقر» و «زجره» که در آیات دیگر بکار رفته اند نیز همگی ناظر به همین «صیحه» می باشند و ربطی به دو نوع نفخ صور ندارند. (۴)

ولی همان گونه که ملاحظه گردید، آیاتی که در آنها کلمه «صیحه» به کار رفته، برخی ناظر به نفخ صور نخست و برخی نیز مربوط به نفخ صور دوم هستند.

ص : ۳۸۹

۱- [۱] یس/۴۹-۵۰.

۲- [۲] یس/۵۳.

۳- [۳] ق/۴۱-۴۲.

۴- [۴] معاد شناسی، ۴/۱۷۳.

ب: واژه های صاخه، نقر و زجره

با مراجعه به آیاتی که در آنها واژه های «صاخه»، «نقر» و «زجره» به کار رفته، معلوم می شود که آنها به نفخ صور دوم اشاره دارند. اینک آیات این بخش:

۱. (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ * يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ * وَصَاحَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ). (۱)

«پس آنگاه که فریاد بلند فرا رسد، روزی که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می گریزد، برای هر یک از آنان گرفتاریهایی است که توجه به آنها برای او کافی است (مجال توجه به وضع دیگری را ندارد)».

شاهد بر این که این آیه مربوط به نفخ صور دوم است، این که اولاً سخن از فرار انسان از نزدیکان به میان آمده، که چنین چیزی در نفخ دوم موضوعیت ندارد. ثانیاً در آیات بعدی آمده است که انسانها را در آن روز (روزی که فریاد بلند شنیده می شود) به دو گروه تقسیم نموده: گروهی بشاش و خندان، و گروهی گرفته و افسرده. (۲)

۲. (فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ). (۳)

«(آخرین نفخه) بیش از یک فریاد نیست، ناگهان آنان (از درون زمین بیرون آمده) بر روی زمین برانگیخته خواهند شد». (۴)

این آیه نیز به نفخ دوم که از آثار آن احیا و قیام است مربوط می شود.

۳. (فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكِ يَوْمِئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ *

ص : ۳۹۰

۱- [۱] عبس/۳۳-۳۷.

۲- [۲] (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ * وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ) (عبس/۳۸-۴۲).

۳- [۳] نازعات/۱۳-۱۴.

۴- [۴] به همین مضمون است آیه ۱۹ سوره صافات.

«آنگاه که در ناقور دمیده می شود، پس آن روز بر کافران روز سختی خواهد بود».

این که می فرماید: «آن روز بر کافران سخت است»، گواه بر این است که مقصود از «نقر در ناقور» همان نفخ صور دوم است که به دنبال آن مردگان زنده می شوند، و کافران به عذاب سخت الهی گرفتار می گردند. اما هول و هراس نفخه نخست، عمومی است، چنان که در آیات مربوط به «صعق» و «فزع» بیان گردید.

ج: واژه های رجفه و رادفه

واژه های «رجفه» و «رادفه» نیز دو مرحله «نفخ صور» را بیان نموده اند. «رجفه» به نفخه «صعق»، و «رادفه» به نفخه «فزع» اشاره می کند، چنان که می فرماید:

(يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ). (۲)

«راجفه» به معنی فریاد عظیمی است که با نوعی تردد و اضطراب همراه باشد (بسان صدای رعد) و «رادف» به معنی ردیف بودن و پشت سر قرار گرفتن دو چیز است. بنابراین مفاد آیه این است: «روزی که فریادی عظیم بلند می شود و به دنبال آن صیحه دیگری به گوش می رسد».

همان گونه که برخی از مفسران گفته اند، این آیه با آیه ۶۸ سوره زمر (۳) کاملاً هماهنگ است و هر دو نفخه «صعق» و «قیام» را می رساند.

ص : ۳۹۱

۱- [۱] مدثر/ ۸_۱۰.

۲- [۲] نازعات/ ۶_۷.

۳- [۳] (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ).

تا اینجا با مجموع آیات مربوط به «نفخ صور» آشنا شدیم. اینک به بررسی و تفسیر آنها می پردازیم:

کلمه «نفخ» در لغت به معنی دمیدن، و کلمه «صور» به معنی «شاخ» است. این دو کلمه، پیوسته با کلمه «فی» به یکدیگر مرتبط گردیده اند: (نُفِخَ فِي الصُّورِ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ).

بنابراین مفاد آیات «نفخ صور» این است که به هنگام برپایی قیامت، در شاخ دمیده می شود.

ظاهراً مقصود از شاخ، نوع معروف آن است که در زمانهای گذشته به عنوان شیپور از آن استفاده می شد و برای اعلان جنگ، آماده باش، حمله و امثال آن به جنگجویان در آن می دمیدند.

اکنون آیا مقصود از دمیدن در صور (شاخ، شیپور) همین معنا است؟ و آیا می توان گفت که آنگاه که عمر جهان به پایان رسد یکی از فرشتگان الهی در شیپوری از نوح شاخ می دمند و صدای آن به قدری وحشت زا و مهیب است که همه موجودات از شنیدن آن می میرند، و بار دیگر در همان شیپور دمیده می شود و همه موجودات زنده می گردند؟

و یا آن که معنی ظاهری آن مقصود نیست، بلکه کنایه از مرگ همه موجودات و احیای دوباره آنها است و به نص قرآن میراننده و زنده کننده خدا است و هم به تصریح قرآن آن چه را خداوند اراده نماید با کلمه تکوینی «کن» محقق می سازد؟

در این باره در آیات قرآن تفسیر روشنی درباره واقعیت «صور» مشاهده نمی شود. ولی نکته ای را که می توان از آیات قرآن به دست آورد، این است که

قبل از برپایی قیامت صدای مهیب و هولناکی به گوش همه موجودات خواهد رسید، و این صدا موجب مرگ همه جانداران می شود، و به واسطه آن نظام کیهانی به هم می خورد، آسمانها و زمین (بدان گونه که در فصل گذشته بیان گردید)، دگرگون می گردند، خورشید و ماه و ستارگان خاموش و سرد می شوند، کوهها از جای خود کنده و دچار حرکتهای شدید و نامتعادل می گردند، دریاها شکافته شده، آبهای آنها در یکدیگر ممزوج و متراکم می گردند و....

آری همه این حوادث دهشتناک به دنبال «نفسخ صور» نخستین رخ می دهد، جمله های (صَبَّحَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ)... و (فَنَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) و (يَوْمَ تَوَجَّهَ الرَّاجِفَةُ) به روشنی بر این مطلب گواهند.

آنگاه «نفسخ صور» دوم تحقق می یابد و انسانها (و موجودات دیگر) در صحنه محشر حاضر می گردند و در انتظار حساب و کیفر پاداش خود بسر می برند.

جمله های (فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) ، (فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ) و... به روشنی بر این مطلب گواهی می دهند.

قرآن در این آیات، از سه مطلب غیبی گزارش داده است:

۱. صور، ۲. نفسخ، ۳. صیحه. ولی واقعیت آنها چیست؟ برای ما که در این جهان زندگی می کنیم روشن نیست و باید به آنها بسان بسیاری از مفاهیم غیبی ایمان آورد. البته علامه طباطبایی رحمه الله در این مورد بیانی دارند و علاقمندان می توانند مراجعه فرمایند. (۱)

ص : ۳۹۳

آری قرآن درباره سرانجام شوم قوم ستمکار شعیب، مسأله صیحه مرگ آفرین را مطرح می کند و می فرماید:

«وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ» (۱).

«آنگاه که امر ما (زمان عذاب) فرا رسید شعیب و مؤمنان به او را به واسطه رحمت خود نجات دادیم، آنگاه صیحه مرگبار ستمکاران را فرا گرفت، و به صورت جسدهای بی جان در زمین فرو افتادند».

درباره هلاکت و نابودی ستمکاران قوم هود و صالح نیز نظیر همین تعبیر به کار رفته است. (۲).

بنابر این در اصل وجود صیحه و فریادی کوبنده در پایان عمر جهان و نیز فریادی بر هنگام زنده شدن مردگان نمی توان شک و تردید کرد، اگر چه چگونگی و کیفیت آن برای ما روشن نیست. از مجموع آیاتی که تاکنون (در این فصل و فصل گذشته) یاد آور شدیم، دو مطلب استفاده می شود:

۱. زندگی همه پدیده های جهان اجل معینی دارد که با فرارسیدن آن، زندگی آنها پایان می پذیرد، و این اصل بر انسانها، فرشتگان، موجودات طبیعی و همه آفریده های هستی حاکم است.

۲. در عین حال این رخداد شگرف نیز بسان همه رخدادها و حوادث این جهان بدون اسباب طبیعی تحقق نمی یابد، و سبب تکون آن همان نفخ در صورت صیحه و فریاد مهیبی است که در فضای جهان طنین می افکند و به گوش همه موجودات (اعم از جاندار و بی جان، مجرد و مادی) می رسد و موجب مرگ و هلاکت آنها می گردد.

ص: ۳۹۴

۱- [۱] هود/۹۴.

۲- [۲] به سوره مؤمنون آیه ۴۱ و سوره هود آیه ۶۷ رجوع شود.

در اینجا دو پرسش مطرح می‌گردد که لازم است مورد بررسی قرار دهیم:

۱. فاصله میان دو نفخ صور چقدر است؟

۲. استثنا شدگان از نفخ صور چه کسانیند؟

توضیح آن که: در آیه ۶۸ سوره زمر نفخ صور دوم با کلمه «ثم» بر نفخ صور نخست عطف شده است، و ظاهر این کلمه بر تراخی و فاصله میان دو نفخ صور دلالت دارد اکنون سؤال می‌شود که فاصله یاد شده چقدر است.

و نیز در این آیه و آیه ۸۷ سوره نمل پس از یادآوری نفخ صور نخست جمله (إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) به کار رفته است و مفاد آن استثنای گروهی از نفخه «صعق» و «فزع» می‌باشد، و در نتیجه این گروه گرفتار دهشت و هراس ناشی از نفخ صور نشده و آسیبی به آنها نمی‌رسد.

و اگر بگوییم آیه سوره نمل مربوط به نفخ صور دوم است، در نتیجه مفاد دو آیه این است که گروهی از هر دو نفخه مستثنی بوده و از این جهت در امنیت کامل بسر می‌برند اکنون سؤال می‌شود که استثنای شدگان چه کسانی می‌باشند؟

پاسخ پرسش نخست

درباره پرسش نخست یادآور می‌شویم که از آیات قرآن هیچگونه مطلبی که به گونه ای زمان این فاصله را بیان نموده باشد استفاده نمی‌شود. آنچه در این باره می‌توان گفت، این است که با توجه به این که پس از نفخه دوم، قیامت برپا می‌گردد، و آیات بسیاری علم به لحظه وقوع قیامت را مخصوص خدا دانسته و کسی جز او از آن خبر ندارد بنابراین فاصله میان دو نفخ صور نیز بر کسی معلوم نیست، زیرا هرگاه این فاصله معلوم باشد در نتیجه زمان نفخه دوم

و وقوع قیامت معلوم بوده و این بر خلاف صریح آیات قرآن است و شاید به همین خاطر است که در روایتی وارد شده است که از امام سجاد صلوات الله علیه درباره مقدار فاصله میان دو نفخ صور سؤال شد، آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ما شاء الله» آنچه خدا بخواهد. (۱)

البته در برخی از روایات، مقدار این فاصله بیان شده است. ولی با توجه به خصوصیتی که در متن و سند آنها وجود دارد، نمی توان به مضمون آنها استناد نمود، هر چند رد آنها نیز روا نیست.

پاسخ پرسش دوم

در مورد پرسش دوم، با مراجعه به آیات قرآن می توان پاسخ نسبتاً روشن برای آن پیدا کرد. توضیح آن که:

در آیات بعد از آیه (۸۷/نمل) می فرماید:

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (۲)

«هر کس با نیکی وارد محشر شود برای او است نیکوتر از آن، و آنان در این روز از هراس و وحشت (فزع) در امانند، و هر کس با کردار زشت بیاید به صورت در آتش افکنده می شود (و به آنان گفته می شود) این عقوبت نیست مگر همان کارهای زشت شما که در دنیا انجام داده اید.»

با توجه به ذیل آیه (فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ) معلوم می شود که مقصود از روزی که نیکوکاران از فزع در امانند، روزی است که قیامت برپا شده است.

ص : ۳۹۶

۱- [۱] بحار الأنوار: ۶/۳۲۴.

۲- [۲] نمل / ۸۹_۹۰.

و این پس از نفخه دوم می باشد. و در این صورت مضمون این آیه با آیه دیگر هماهنگی دارد، آنجا که می فرماید:

(لَا يَخْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقِّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ). (۱)

«فرع و وحشت بزرگ، آنان را اندوهگین نمی سازد فرشتگان آنان را پذیرفته (و به آنان می گویند) این است آن روزی که به آن وعده داده می شدید».

اکنون باید دید مقصود از «حسنة» چیست؟

در این مورد دو احتمال وجود دارد:

۱. مقصود، «مطلق حسنة» است، یعنی هر کس در پرونده اعمال او کار نیکی باشد مشمول استثنا بوده و از «فرع نفخ صور» در امان خواهد بود و در نتیجه آیه شامل همه مؤمنان می باشد.

۲. مقصود «حسنة مطلق» است یعنی فرد یا افرادی که هیچ نوع سیئه و گناهی در پرونده عمل آنان یافت نشود. و آنچه هست، فقط حسنة و طاعت است. و در نتیجه، استثنا شدگان از «فرع قیامت»، گروه اندکی خواهند بود، و آنها کسانی اند که دامنه‌شان از هر نوع گناه و زشتی پاک و پیراسته می باشد.

مرحوم علامه طباطبایی، احتمال دوم را برگزیده، می گوید:

«از این که به این گروه وعده امنیت مطلق داده شده، و نیز از این که «حسنة» در مقابل «سیئه» قرار گرفته است، معلوم می شود که مقصود «حسنة» به طور مطلق است (هیچ نوع گناهی با آن همراه نباشد). بدیهی است این گونه افراد کسانی اند که هم از نظر طینت (ذات و سرشت) و هم از نظر اعمال و ملکات، پاک و طاهر باشند».

ص : ۳۹۷

و با توجه به این که قرآن کریم، کارهای زشت را «خبیث» و «رجس» دانسته، و از طرفی برخی از مراتب ایمان را با شرک همراه دانسته است، معلوم می شود که تنها افرادی از پلیدی شرک پیراسته اند که موحد تمام عیار بوده و همه مراتب توحید (توحید ذات، صفات و افعال) را به طور صحیح پذیرفته باشند» (۱).

بنابراین آنچه در این باره می توان گفت این است که بدون شک، گروه استثنا شدگان در آیه مورد بحث، از بندگان ممتاز و برجسته خداوند می باشند و به خاطر ایمان عمیق و استوار خود به خداوند، نفسی مطمئن و آرام دارند و در نتیجه هیچ حادثه شگفت آور و هولناکی موجب تزلزل و اضطراب آنان نمی گردد همان گونه که در حیات دنیوی نیز برخی از مؤمنان و موحدان دارای این ویژگی می باشند پیامبران الهی و اوصیای بزرگوار آنان، و برخی از پیروان برجسته آنها در شمار این گروهند اگر چه تزلزل ناپذیری و استواری آنان در برابر امواج حوادث به تناسب مرتبه ایمان و معرفت آنان نسبت به خداوند متفاوت بوده است.

همان گونه که گذشت در آیه نخست (نمل/۸۷) به طور دقیق معلوم نیست که مقصود از نفخ صور، نفخه اول است یا نفخه دوم، ولی در آیه دوم (زمر/۶۸) هر دو نفخه ذکر شده است و استثنا پس از نفخه اول آمده است و در نتیجه استثنا شدگان از هول و هراس بعد از «صعق» که موجب برهم خوردن نظام کنونی جهان می گردد مصون خواهند بود. اکنون باید دید مقصود از این گروه چه کسانی اند، و آیا در مورد این آیه نیز قرینه و شاهدهی وجود دارد که به گونه ای بتواند بیانگر مقصود آن باشد؟

برخی گفته اند با توجه به این که «صعق» در آیه به همه موجودات آسمانی

ص : ۳۹۸

و زمینی نسبت داده شده است (فَصَيِّعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) بنابراین باید استثنا شدگان از چنان مرتبه وجودی برخوردار باشند که فراتر از آسمانها و زمین باشند و در نتیجه از «صعق» و فرع پس از نفخ صور در امان باشند.

ولی این تفسیر با ظاهر آیه هماهنگ نیست، زیرا مقتضای ظاهر آیه این است که استثنا شدگان از جمله موجودات آسمانی و زمینی هستند.

و به عبارت دیگر: ظاهر استثنا این است که متصل است نه منقطع، و به همین جهت مفسران با توجه به همین مدلول ظاهری، در مورد استثنا شدگان آرای مختلفی را ابراز نموده اند برخی گفته اند مقصود جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت است و برخی گفته اند: «شهدا» هستند و برخی احتمالات دیگری داده اند. (۱)

در اینجا یک رشته شواهد و قراینی در آیات قرآن وجود دارد که از مجموع آنها می توان به نوعی به تفسیر این آیه دست یافت و مقصود از استثنا شدگان را به دست آورد.

۱. از برخی آیات استفاده می شود که افرادی که در نفخه نخست گرفتار هول و هراس (صعق و فرع) شده اند، همان افرادی هستند که پس از نفخه دوم برپا خاسته و در پیشگاه ربوبی در محشر حاضر می گردند چنان که می فرماید:

(فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ). (۲)

(فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ). (۳)

۲. در آیه دیگر «مخلصان» از حاضر شوندگان در محشر (برای محاسبه

ص : ۳۹۹

۱- [۱] مجمع البیان: ۴/۵۰۸؛ تفسیر الجلالین: ص ۶۱۶.

۲- [۲] زمر/۶۸.

۳- [۳] یس/۵۳.

اعمال استثنا شده اند) چنان که می فرماید:

(...فَأِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ). (۱)

از انضمام این دو آیه به دست می آید که مخلصان کسانی اند که از وحشت و اضطراب پس از نفخه نخست (و نیز نفخه دوم) در امان خواهند بود و اکنون باید دید مخلصان کیانند؟

۳. شیطان در روز قیامت به پیروان خود می گوید: «شما باید خود را نکوهش کنید، زیرا من فقط به شما وعده می دادم و شما فریب آن وعده ها را خوردید، و امروز من به آنچه شما به آن شرک میورزیدید، انکار می ورزم». (۲)

۴. از طرفی در دنیا از اغوا نمودن بندگان مخلص خدا اظهار عجز کرده است. (۳)

از انضمام این دو آیه به دست می آید که مقصود از مخلصان افرادی هستند که هیچ نوع شرکی در قلمرو عقیده، اخلاق، اعمال و افکار آنان راه نداشته است.

بدیهی است در میان بندگان الهی تنها اولیای برگزیده خداوند هستند که هیچ گونه شرکی دامن آنان را نیالوده، و شیطان به کلی از اغوای آنان مأیوس می باشد و در نتیجه مفاد هر دو آیه یک چیز است و آن همان است که در مورد آیه قبل بیان گردید.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا مصون بودن این گروه از هراس و اضطراب هر دو نفخه این است که از مرگ نیز مصون خواهند بود؟

ص : ۴۰۰

۱- [۱] صافات/۱۲۷-۱۲۸.

۲- [۲] ابراهیم/۲۲.

۳- [۳] حجر/۴۰ و ص/۸۳.

یا این که قبل از وقوع رستاخیز و پس از نفخ صور نخست مرگ همه موجودات را فرا خواهد گرفت و هیچ موجودی از آن مستثنی نخواهد بود؟

پاسخ به این پرسش بستگی به این دارد که مقصود از کلمه «صعق» چیست؟ اگر مقصود مرگ باشد، هیچ موجودی در لحظه پایانی حیات دنیوی از مرگ مستثنی نخواهد بود، و اگر مقصود هول و هراس و وحشت باشد (نه مرگ)، در این صورت این گروه از مرگ پایانی جهان مصون نخواهند بود.

ص : ۴۰۱

آیات موضوع

١. (...وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) .

(آل عمران/١٩)

٢. (أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ) . (آل عمران/٢٢)

٣. (...وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) . (نساء/٦)

٤. (يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) . (مائده/٤)

٥. (فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) . (اعراف/٦)

٦. (...فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ) . (رعد/٤٠)

٧. (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ) . (رعد/٢١)

٨. (...أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ...) . (رعد/١٨)
٩. (...وَلَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) . (نحل/٩٣)
١٠. (...تَاللَّهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ) . (نحل/٥٦)
١١. (...وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...) . (نحل/٧٧)
١٢. (وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا* إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) . (اسراء/١٣ ١٤)
١٣. (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ) . (انباء/٢٣)
١٤. (إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ) . (شعراء/١١٣)
١٥. (...وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ) . (قصص/٧٨)
١٦. (لِيُسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا) . (احزاب/٨)
١٧. (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) . (يس/٦٥)
١٨. (أَحْسِرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ* وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) . (صافات/٢٢ ٢٤)
١٩. (...ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) . (زمر/٧)

۲۰. (قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ). (زمر/۱۰)

۲۱. (الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ). (مؤمن/۱۷)

۲۲. (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ). (زخرف/۴۴)

۲۳. (...سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ). (زخرف/۱۹)

۲۴. (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ). (الرحمن_۳۹)

۲۵. (الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ). (الرحمن/۵)

۲۶. (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...). (الرحمن/۴۱)

۲۷. (وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ). (تکویر/۸)

۲۸. (فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا). (انشقاق/۸۷)

۲۹. (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ).

(غاشیه/۲۵ ۲۶)

۳۰. (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ). (زلزله/۶)

۳۱. (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ). (تکاثیر/۸)

ترجمه آیات

۱. «هر کس به خدا کفر ورزد حقا که خداوند "سریع الحساب" است».

۲. «آنان کسانی هستند که کارهایشان در دنیا و آخرت حبط و بی ارزش گردیده و یاورانی برایشان نیست».

ص : ۴۰۵

۳. «کافی است که خدا حسابرس اعمال بندگان خود باشد».

۴. «ای پیامبر از تو می پرسند که چه چیزهایی برای آنان حلال گردیده است، به آنان بگو همه پاکیزه ها حلال گردیده و نیز آنچه را سگان آموزش داده شده برای شما شکار می کنند در صورتی که نام خدا بر آن برده شده باشد، تقوای الهی را رعایت کنید حقا که حساب خدا سریع است».

۵. «به یقین، (هم) از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شوند، سؤال خواهیم کرد و (هم) از پیامبران سؤال خواهیم کرد».

۶. «تو عهده دار رسالت و ابلاغ احکام الهی به مردم هستی و رسیدگی به حساب آنان به عهده ما است».

۷. «آنان که به آنچه که خدا فرمان به وصلت آن داده است، پیوند برقرار می کنند و از خدای خود و از بدی (سختی) حساب می ترسند».

۸. «برای آنها حساب بدی است».

۹. «قطعاً شماها درباره کارهایی که انجام داده اید، مورد سؤال واقع می شوید».

۱۰. «سوگند به خدا، قطعاً در باره افتراهای شما سؤال خواهد شد».

۱۱. «امر قیامت (به قدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم برهم زدن و یا از آن هم نزدیکتر».

۱۲. «عمل هر انسانی را ملازم با او ساختیم و روز قیامت آن را به صورت کتابی بیرون می آوریم و او آن را گشوده می یابد، به او گفته می شود کتاب خود را بخوان در این روز کافی است که نفس تو حساب تو را رسیدگی نماید».

۱۳. «از آنچه خداوند انجام می دهد، سؤال نمی شود ولی آنان در مورد کارهایی که انجام می دهند مورد سؤال واقع می شوند».

۱۴. «حساب آنان (به عهده کسی) جز خدا نیست اگر درک می کردید».

۱۵. «مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند».

۱۶. «تا خداوند از راستی راستگویان سؤال نماید و او برای کافران عذاب دردآور آماده کرده است».

۱۷. «روز قیامت بر دهان ها مهر می زنیم و دستهایشان به سخن آمده و پاها به آنچه انجام داده اند گواهی می دهند، و یا به گونه ای دیگر».

۱۸. «ستمکاران و یاران آنها و آنچه را که غیر از خدا پرستش می کردند برانگیخته و به راه دوزخ راهنمایی کنید و آنان را بازداشت کنید، زیرا آنان مورد سؤال واقع خواهند شد».

۱۹. «آنگاه بازگشت شما به سوی خدا است و او شما را به کارهایی که انجام داده اید، آگاه می سازد، او به مکنون سینه ها آگاه است».

۲۰. «بگو ای بندگان با ایمان، تقوا پیشه باشید برای آنان که در این دنیا احسان نمایند نیکویی خواهد بود، و زمین پروردگار (برای رعایت اصل تقوا و پایبند بودن به احکام الهی) گسترده است فقط صابران بدون حساب پاداش کافی خواهند داشت».

۲۱. «امروز هر فردی به آنچه انجام داده است، جزا داده می شود امروز به کسی ظلم و ستم نمی شود حَقاً که خداوند حساب بندگان را سریع رسیدگی می کند».

۲۲. «حقاً که قرآن ذکر الهی است که برای تو (پیامبر) و قوم تو نازل گردیده و در آینده (قیامت) درباره آن مورد سؤال قرار خواهید گرفت».

۲۳. «شهادتهای آنان نوشته خواهد شد و مورد سؤال قرار می گیرند».

۲۴. «در این روز (قیامت) از گناهان هیچ فردی از انس و جن سؤال نمی شود».

۲۵. «هستی) خورشید و ماه (و حرکت آن دو) حساب شده است».

۲۶. «مجرمان به چهره هایشان شناخته می شوند».

۲۷. «هنگامی که از دختران زنده به گور شده (هر مقتول بی گناهی) پرسیده می شود که به کدام جرم کشته شد؟».

۲۸. «آن کس که نامه اعمال او به دست راست او داده شد به زودی به صورت آسان مورد محاسبه قرار می گیرد».

۲۹. «رجوع آنان به سوی ما است سپس حساب آنان بر ما است».

۳۰. «روز قیامت انسانها گروه گروه از قبرها بیرون می آیند تا اعمال (یا جزای اعمال) خود را ببینند».

۳۱. «آنگاه به طور قطع درباره نعمت های الهی از شما سؤال می شود».

از نام های قیامت در قرآن «یوم الحساب» (۱) است، یعنی روزی که خداوند به حساب اعمال بندگان خود می رسد. این مطلب به قدری مسلم است که علی (علیه السلام) آنجا که فرق میان دنیا و آخرت را بیان می نماید، می فرماید:

«دنیا سرای عمل و کوشش است و نه جایگاه حساب، و آخرت جایگاه حساب است نه وقت عمل و کوشش» (۲).

ولی در عین حال پیرامون حساب، در آیات قرآن و روایات اسلامی یک رشته عناوین مورد توجه قرار گرفته که بررسی آنها گذشته بر این که به بالا رفتن سطح آگاهی ما نسبت به معارف دینی کمک می نماید، پاسخگوی برخی از سؤالات در مورد مسأله حساب می باشد. بخش عمده این عناوین را می توان در موارد زیر بیان نمود:

۱. مقصود از حساب چیست؟

۲. حسابرس کیست؟

۳. از چه اعمالی سؤال می شود؟

۴. آیا حساب همگانی است؟

۵. خداوند سریع الحساب است.

۶. مقصود از سوء الحساب چیست؟

۷. محاسبه آسان از چه کسانی است؟

۸. تفاوت بندگان در محاسبه.

۹. به هنگام حساب حجت بر همگان تمام است.

ص: ۴۰۸

۱- [۱] آیاتی که روز قیامت را «یوم الحساب» نامیده اند، بسیاری از آن جمله به آیات ۴۱/ابراهیم و ۱۶، ۲۶ و ۵۳/ص؛ ۲۷/غافر رجوع شود.

۲- [۲] وَالْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ. (نهج البلاغه: خطبه ۴۲).

۱۰. اقرار به گناه و امید به عفو الهی.

و اینک بحث و بررسی پیرامون مطالب یاد شده:

۱. مقصود از حساب چیست؟

اشاره

اصولاً واقعیت حساب عبارت است از: پی بردن به برخی از مجهولات به کمک معلومات پیشین، و به عبارت دیگر: واقعیت حساب چیزی جز حلّ مجهولات از طریق معلومات نیست، و بدین جهت در زندگی همه افراد بشر به صورت یک واقعیت ضروری و انفکاک ناپذیر خودنمایی می کند، زیرا او پیوسته نگران وضعیت زندگی خود بوده و می خواهد از نتایج کار و تلاش و اندوخته های مادی و معنوی خود آگاه گردد، در این صورت راه حسابگری را پیش می گیرد.

بنابراین در واقعیت حساب و حسابگری به گونه ای که در میان بشر متداول و رایج است نوعی جهل و نا آگاهی نهفته است و با توجه به این که وجود آفریدگار از هر نوع جهل و نا آگاهی منزّه است و نهان و آشکار برای او یکسان بوده و نسبت به همه افکار و اعمال بندگان دانا است دیگر چه نیازی به محاسبه و بررسی اعمال آنان دارد؟ او می تواند بر اساس علم واقع نمای خود، کيفر و پاداش انسانها را بر پایه حکمت و عدل خود معین نماید در این صورت برپا نمودن محکمه حساب، و سؤال و پرسش لغو خواهد بود و در نتیجه با اصل «حکمت الهی» سازگار نیست.

پاسخ

در پاسخ این سؤال یادآور می شویم مقصود از برپا نمودن محکمه حساب در قیامت (يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ) این نیست که خداوند با طرح یک

ص : ۴۰۹

رشته سؤالات ازبندگان خود، وضعیت آنان را از نظر کارهای خوب و بد و استحقاق پاداش و کیفر، به دست آورد، زیرا همان گونه که در سؤال اشاره شد، خداوند از همه چیز آگاه است و از این نظر هیچ گونه نیازی به تشکیل محکمه حساب در کار نیست، بلکه مقصود از محاسبه و بررسی اعمال بندگان چیز دیگری است و آن این که «عدل وجود و حکمت» الهی برای همگان کاملاً روشن گردد و حتی آنان که در دنیا در این مورد شک و تردید داشته و یا آن را جدی و مهم تلقی نمی کرده اند، آشکارا عدل و رحمت الهی را مشاهده نمایند و دیگر جای هیچ گونه اعتذار و اعتراضی برای کسی باقی نماند.

از این نظر می توان گفت مسأله «حساب» در سرای دیگر، بسان امتحان و آزمایش بندگان در دنیا است آزمایش و امتحان به گونه متداول در میان انسانها برای کسب آگاهی و اطلاع نسبت به حالات افراد یا امور دیگر است ولی یک چنین غرض در مورد آزمایشهای الهی مورد ندارد، بلکه امتحانهای خداوندی برای خود علل و انگیزه هایی دارد که یکی از آنها اتمام حجت بر بندگان است «تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد» (۱).

۲. حسابرس کیست؟

اشاره

بر پایه اصل توحید همه عوامل و اسباب، به آفریدگار یکتا منتهی می شوند و او مبدأ همه هستی ها و مسبب الأسباب است.

حال سخن در این است که آیا همان گونه که خداوند در نظام دنیوی، جهان را بر پایه قانون

ص : ۴۱۰

۱- [۱] البته برای امتحانهای الهی انگیزه های دیگری نیز وجود دارد که در محل خود بیان شده است.

علیت استوار نموده و برخی از مخلوقات خود را به عنوان «مُدَبِّران امور» (وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا) تعیین نموده است در نظام اخروی نیز قانون علّیت حاکم بوده و خداوند برخی از مخلوقات خود را عهده دار مقام حسابرسی بندگان می نماید یا آن که در انجام این مهم تنها خود اقدام می نماید؟

پاسخ

ظاهر، بلکه صریح برخی از آیات قرآن این است که در قیامت، خداوند خود به حساب بندگان رسیدگی می کند چنان که می فرماید:

(...فَأَنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ). (۱)

«تو عهده دار رسالت و ابلاغ احکام الهی به مردم هستی و رسیدگی به حساب آنان به عهده ما است».

و نیز می فرماید:

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ). (۲)

«رجوع آنان به سوی ما است سپس حساب آنان بر ما است».

و نیز می فرماید:

(إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ). (۳)

«حساب آنان (به عهده کسی) جز خدا نیست اگر درک می کردید».

و نیز می فرماید:

(...وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا). (۴)

«کافی است که خدا حسابرس اعمال بندگان خود باشد».

ولی از برخی از آیات قرآن چنین استفاده می شود که در سرای دیگر هر انسانی خود به حساب اعمال خود می رسد و نیاز به حسابرس دیگری غیر از

ص : ۴۱۱

۱- [۱] رعد/۴۰.

۲- [۲] غاشیه/۲۵-۲۶.

٣- [٣] شعراء/١١٣.

٤- [٤] نساء/٦ و احزاب/٣٨.

نفس انسانی نیست چنان که می فرماید:

(وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا* اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) (۱)

«عمل هر انسانی را ملازم با او ساختیم و روز قیامت آن را به صورت کتابی بیرون می آوریم و او آن را گشوده می یابد، به او گفته می شود کتاب خود را بخوان در این روز کافی است که نفس تو حساب تو را رسیدگی نماید».

مفاد این آیه با آیات گذشته منافاتی ندارد، زیرا مفاد این آیه این است که در سرای دیگر همه اعمال انسان به صورت کتابی در برابر دیدگان او نمودار می گردد و انسان واقعیت کارهایی را که در دنیا انجام داده است، مشاهده می کند و چون واقعیت اعمال در برابر دیدگان او نمودار می گردند، جای هیچ گونه انکاری برای او باقی نمی ماند و در حقیقت خود بر کرده های خود گواهی می دهد.

و به عبارت دیگر: مدلول آیات گذشته این است که جز خدا کسی در رسیدگی حساب بندگان در سرای دیگر دخالت ندارد، و این آیه چگونگی حسابرسی خدا را بیان می کند که اعمال هر انسانی را در برابر دیدگان او قرار می دهد تا او خود بر واقعیت اعمالی که از او سرزده است، مطلع گردیده و کیفر و پاداش آنها را بیابد.

داوری روایات در این باره

در روایات نیز این مسأله مورد توجه واقع شده است برخی از روایات همان مطلبی را بیان نموده اند که از آیات یاد شده استفاده گردید و آن این که رسیدگی به حساب بندگان تنها به عهده خداوند است.

ص: ۴۱۲

علی (علیه السلام) درباره عایشه و دشمنی او با آن حضرت چنین می فرماید:

«او در سینه خود کینه مرا می پروراند، و سینه او مشتعل از عداوت من بود چنان که کوره و دیگ آهنگران شعله ور از آتش است ولی در عین حال من احترامی را که او در گذشته داشت (احترام همسری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)) رعایت می کنم و رسیدگی به حساب ما با خدا است»^(۱).

ولی در برخی دیگر از روایات آمده است که بررسی حساب شیعیان به امامان معصوم (علیهم السلام) واگذار می شود:

عبد الله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمودند: «روز قیامت خداوند رسیدگی به حساب شیعیان را به ما واگذار می کند»^(۲).

در حدیث دیگر نیز از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (۲۶) سوره غاشیه (إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) همین مضمون روایت شده است.

در ز(۳) یارت جامعه کبیره نیز آمده است:

«وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ» .

«بازگشت خلق به سوی شما است و حساب آنان با شما است».

همان گونه که ملاحظه می شود، مضمون زیارت جامعه گسترده تر از مدلول دو روایت یاد شده است و نیز یادآور می شویم چون حسابرسی امامان به فرمان خدا است، در این صورت مُحاسب بودن آنان، با «حصر حسابرسی» به خدا (که مفاد آیات گذشته است) منافاتی ندارد و نظایر آن در قرآن فراوان است.

ص: ۴۱۳

۱- [۱] وَأَمَّا فَلَانَهُ فَأَذْرَكَهَا رَأَى النَّسَاءِ وَضِعْنَ غَلَا- فِي صِدْرِهَا كَمِرْجَلِ الْقَيْنِ... وَلَهَا بَعِيدٌ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى (نهج البلاغه/خطبه ۱۵۶).

۲- [۲] إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكَلَّنَا اللَّهُ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا... (بحار الأنوار: ۷/۲۶۴).

۳- [۳] إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَعَلَ اللَّهُ حِسَابَ شِيعَتِنَا إِلَيْنَا... (مدرک قبل، ص ۲۷۴).

در هر حال آنچه در این باره می توان گفت این است که روایات مستفیض درباره منزلت رفیع و جایگاه ویژه امامان معصوم (علیهم السلام) در قیامت وارد شده است، از آنان به عنوان اصحاب اعراف یاد شده است، آنان دارای مقام شفاعت می باشند و....

بنابراین ممکن است خداوند حساب بندگان و یا حساب گروهی از آنان را به آن پیشوایان معصوم واگذار نماید و با توجه به این که این گونه مسایل نفیاً و اثباتاً از قلمرو داوری عقل بیرون است باید از وحی استمداد جست و آنچه را دلیل قطعی اثبات نماید، باید ملتزم گردید.

۳. از چه اعمالی سؤال می شود؟

اشاره

آیات مربوط به این بحث را به دو دسته می توان تقسیم کرد:

۱. آیاتی که حاکی از این است که از تمام کارهایی که انسان انجام داده است سؤال می شود و ما نمونه هایی را یادآور می شویم:

الف: (...وَلْتَسْئَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (۱)

«قطعاً شما درباره کارهایی که انجام داده اید، مورد سؤال واقع می شوید».

ب: (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ). (۲)

«از آنچه خداوند انجام می دهد، سؤال نمی شود ولی آنان در مورد کارهایی که انجام می دهند مورد سؤال واقع می شوند».

ج: (...تُمْ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ). (۳)

«آنگاه بازگشت شما به سوی خدا است و او شما را به کارهایی که انجام داده اید،

ص: ۴۱۴

۱- [۱] نحل/۹۳.

۲- [۲] انبیاء/۲۳.

۳- [۳] زمر/۷.

آگاه می سازد، او به مکنون سینه ها آگاه است».

د: (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا لِيَرَوْا اَعْمَالَهُمْ). (۱)

«روز قیامت انسانها گروه گروه از قبرها بیرون می آیند تا اعمال (یا جزای اعمال) خود را ببینند».

گذشته بر آیات یاد شده آیات مربوط به جزا و کیفر و پاداش نیز بر این شمول و گستردگی دلالت دارند.

۲. ولی در این جا دسته ای دیگر از آیات است که حاکی از این است که از موضوعات خاصی سؤال می شود. اینک نمونه هایی از این آیات:

الف: نعمت های الهی

(ثُمَّ لَتَسْئَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ). (۲)

«آنگاه به طور قطع درباره نعمت های الهی از شما سؤال می شود».

سؤال در این آیه اگر چه درباره نعمت های الهی است، ولی با توجه به این که از آن با کلمه «نَعِيم» تعبیر آورده شده است که همه نعمت های الهی را شامل می شود و از طرفی همه آنچه بشر در زندگی خود از آن برخوردار است، نعمت های الهی محسوب می شوند، بنابراین همه کارهای او مورد سؤال واقع خواهد شد، زیرا همه کارهایی که انسان انجام می دهد، به گونه ای تصرف در نعمت های الهی می باشد. و در نتیجه این آیه را باید از دسته نخست بشمار آورد.

ص : ۴۱۵

۱- [۱] زلزله/۶.

۲- [۲] تکاثر/۸.

ب: درباره قرآن

ب: درباره قرآن (۱)

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ. (۲)

«حقاً که قرآن ذکر الهی است که برای تو (پیامبر) و قوم تو نازل گردیده و در آینده (قیامت) درباره آن مورد سؤال قرار خواهید گرفت».

ج: گواهی ها و شهادت ها

...سُئِلْتُمْ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْأَلُونَ. (۳)

«شهادتهای آنان نوشته خواهد شد و مورد سؤال قرار می گیرند».

د: قتل بی گناهان

وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ. (۴)

«هنگامی که از دختران زنده به گور شده (هر مقتول بی گناهی) پرسیده می شود که به کدام جرم کشته شد؟».

ه: دروغ ها و تهمت ها

...تَاللَّهِ لَسُئِلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتُرُونَ. (۵)

«سوگند به خدا، قطعاً در باره افتراهای شما سؤال خواهد شد».

و: راستگویی راستگویان

لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا. (۶)

«تا خداوند از راستی راستگویان سؤال نماید و او برای کافران عذاب دردآور آماده

ص: ۴۱۶

۱- [۱] در مورد سؤال و حساب درباره قرآن به آیات ۹۱- ۹۳ سوره حجر رجوع شود (الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

٢- [٢] زخرف/١٩.

٣- [٣] زخرف/٤٤.

٤- [٤] تكوير/٨_٩.

٥- [٥] نحل/٥٦.

٦- [٦] احزاب/٨.

کرده است».

البته تخصیص این رشته از موضوعات برای سؤال، منافاتی با همگانی بودن آن ندارد، زیرا این قسمت به خاطر اهمیتی که دارد، در لسان وحی به طور خصوص وارد شده است.

اتفاقاً در روایات نیز این تقسیم وارد شده است، برخی از روایات یادآور می‌شود که از همه کارها سؤال می‌شود، در حالی که برخی، انگشت روی موضوعات خاصی می‌گذارد از باب نمونه:

۱. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«کارهایی که انسانها در این دنیا انجام داده اند در سرای دیگر مقابل دیدگان آنها نمودار خواهد شد».^(۱)

آن حضرت در بخشی از نامه ای که به یکی از کارگزاران حکومت خود نوشته است، فرموده است: «به زودی عمر تو پایان پذیرفته، زیر خاک پنهان می‌شوی و آنگاه در جایگاهی که ستمگران بهره‌ای جز حسرت و اندوه ندارند کارهایی که انجام داده‌ای بر تو عرضه خواهد شد».^(۲)

روایات در این باره بسیار است که مجال ذکر همه آنها نیست.

۲. برخی از روایات حساب و سؤال را به برخی از اعمال و فرایض الهی مقید نموده است مانند:

۱. عمر انسان.

۲. دوران جوانی.

۳. کیفیت بهره‌گیری از اعضا.

۴. کسب ثروت و صرف آن.

ص: ۴۱۷

۱- [۱] وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ تُصَبُّ أَعْيُنُهُمْ فِي آجَلِهِمْ (نهج البلاغه فیض الإسلام / حکمت ۶).

۲- [۲] نهج البلاغه: نامه ۴۱.

۵. محبت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

۶. قرآن و عترت.

۷. فریضه نماز.

۸. نبوت و ولایت.

اینک نمونه هایی از روایات در رابطه با موارد یاد شده:

الف: از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که فرمودند: هیچ بنده ای در قیامت گام بر نخواهد داشت مگر آن که در باره چهار چیز از او سؤال می شود:

۱. از عمر او که در چه کارهایی مصرف نموده است؟

۲. از دوران جوانی که در چه مواردی سپری ساخته است؟

۳. از مال و ثروت او که از کجا بدست آورده و در چه مواردی مصرف نموده است.

۴. درباره محبت اهل بیت (علیهم السلام).

۵. توحید، نبوت و ولایت. (۱)

ب: ابو بصیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: اولین چیزی که انسان در قیامت باید پاسخگویی آن باشد، نماز است پس اگر پذیرفته شود کارهای دیگر نیز پذیرفته خواهد شد. (۲)

ج: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: در روز قیامت من اولین کسی هستم که بر خدا وارد می شوم آنگاه قرآن، پس از آن عترت، و سپس امتم بر من وارد خواهند شد آنگاه درباره عملکرد امت و برخورد آنان با قرآن و عترت سؤال می شود. (۳)

ص: ۴۱۸

۱- [۱] بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۱، روایت: ۱، ۳، ۱۱ و ۳۱.

۲- [۲] بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۱، روایت ۳۳.

۳- [۳] مدرک قبل: روایت ۲۲.

د: جمیل بن دَرَّاج گوید: از امام صادق (علیه السلام) تفسیر این آیه از قرآن را پرسیدم (ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) قطعاً روز قیامت در باره نعمت های الهی مورد سؤال قرار خواهید گرفت، امام فرمود: از امت اسلامی درباره نعمت رسول گرامی و اهل بیت او (علیهم السلام) سؤال خواهد شد. (۱)

علی (علیه السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده اند که فرمودند: اولین چیزی که پس از مرگ از انسان سؤال می شود شهادت بر یگانگی خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و ولایت تو از جانب خدا و رسول بر مؤمنان، پس هر کس بدان معتقد بوده و اقرار نماید، به نعمت های جاودان رهنمون خواهد شد. (۲)

حساب نعمت های دنیوی خدا از نظر روایات

از بحث های مربوط به حساب که در روایات مطرح شده است، حساب نعمت های دنیوی خدا است، مفاد و مضمون روایات در این باره به شرح زیر است:

۱. همه نعمت های دنیوی مورد حساب واقع خواهد شد، حتی آنچه از طریق حلال بدست آمده است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره فرموده اند:

«فِي حَالَئِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ». (۳)

«در نعمت های حلال دنیوی حساب است و در آنچه از طریق حرام بدست آمده، عقاب و کیفر».

ص: ۴۱۹

۱- [۱] مدرک قبل: روایت ۳۹.

۲- [۲] مدرک قبل: روایت ۴۱.

۳- [۳] نهج البلاغه: خطبه ۸۲.

و نیز فرموده اند:

«اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ»^(۱).

«تقوای الهی را در مورد بندگان او و سرزمینهای او (و مکانهای محترم و مقدس) رعایت نمایید، زیرا شما درباره همه چیز، حتی در مورد مکانها و حیوانات نیز مورد سؤال قرار خواهید گرفت».

۲. از آنچه در راه خدا بکار رفته است، سؤال نخواهد شد از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در این باره روایت شده است که فرمودند: «روز قیامت از همه نعمت های الهی سؤال خواهد شد مگر آنچه در راه خدا بکار رفته باشد»^(۲).

۳. از مؤمنان در باره برخی از نعمت های الهی حساب انجام نخواهد گرفت.

حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: انسان با ایمان درباره سه چیز مورد حساب قرار نخواهد گرفت:

۱. طعامی که می خورد، ۲. لباسی که می پوشد، ۳. همسر پارسایی که او را یاری نموده، مانع آلودگی او به گناه می شود^(۳).

در تحلیل و تفسیر روایات یاد شده یادآور می شویم:

الف: مطلب در مورد روایت دوم بسیار واضح و روشن است، زیرا معنای این که نعمت هایی که در راه خدا مورد استفاده واقع شده اند، مورد

ص : ۴۲۰

۱- [۱] نهج البلاغه: خطبه ۱۶۷.

۲- [۲] كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى (بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۱، روایت ۲۳).

۳- [۳] ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ لَا يُحَاسَبُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ عَلَيْهِنَّ: طَعَامٌ يَأْكُلُهُ، وَثَوْبٌ يَلْبَسُهُ، وَزَوْجَةٌ صَالِحَةٌ تُعَاوَنُهُ وَيُحْصِنُ بِهَا فَرْجَهُ. (بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۱، روایت ۱۰).

حساب قرار نخواهد گرفت این است که این نوع اعمال مورد مؤاخذة قرار نمی گیرند و کیفر و عقابی را به دنبال گذارند.

ب: از این جا تفسیر روایت سوم نیز روشن گردید و آن این که مؤمنان در مورد برخی از نعمت های الهی مورد سؤال واقع نمی شوند، زیرا ممکن است مقصود این باشد که گروه نامبرده به خاطر اعمال بی شائبه خود شایستگی نوعی لطف و رحمت ویژه از جانب خداوند را به دست می آورند و بدین جهت درباره برخی از نعمت های الهی (که از ضروریات زندگی به شمار می روند) مورد حساب قرار نخواهند گرفت.

ج: اکنون می توان استثنای عموم روایت نخست (در همه چیز و از همه کس حساب خواهد بود) را به دست آورد، زیرا مضمون روایت اول این بود که از همه چیز حتی از آنچه از راه حلال به دست آمده است هم سؤال خواهد شد و این از دو نظر گسترش دارد:

۱. چه در راه خدا به کار رفته باشد و چه در راه خدا به کار نرفته باشد.

۲. فرقی میان مؤمنان و غیر مؤمنان نیست.

و چون این دو جهت در روایات دسته دوم و سوم آمده است (که از آنها سؤال نخواهد شد) در نتیجه معنی کلی و عام دسته نخست به وسیله این دو دسته روایات استثنا داشته، تخصیص می خورد.

۴. آیا حساب همگانی است؟

اشاره

مسأله دیگری که در رابطه با سؤال و حساب مطرح است، عمومیت یا همگانی بودن سؤال و حساب است و این که آیا همه انسانها مورد سؤال و حساب قرار می گیرند یا این که برخی بدون محاسبه کیفر و پاداش می بینند.

ص : ۴۲۱

آیات در این باره به چند دسته تقسیم می شوند:

الف: سؤال و حساب عمومی است

(فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ). [۱]

«قطعاً کسانی که پیامبران به سوی آنان فرستاده شدند و از خود فرستاده شدگان سؤال خواهیم کرد».

این آیه به روشنی بر این مطلب گواهی می دهد که هم امتهای و هم رهبران الهی که برای هدایت آنان فرستاده مبعوث گردیده اند مورد حساب قرار خواهند گرفت، از رهبران الهی از ابلاغ احکام، و از مردم از پذیرش و عمل به آنها سؤال خواهد شد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره همگانی بودن سؤال چنین می فرماید:

«وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ». [۲]

«قیامت روزی است که خداوند همه انسانها را جمع می کند تا به حساب دقیق آنان رسیدگی شود».

ب: از هیچ کس سؤال نمی شود

(فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ). [۳]

«در این روز (قیامت) از گناهان هیچ فردی از انس و جن سؤال نمی شود».

و نیز می فرماید:

(...وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ). [۴]

[۱] اعراف/۶.

[۲] نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲

[۳] الرحمن/۳۹.

[۴] قصص/۷۸.

ص : ۴۲۲

ج: ستمکاران مورد سؤال واقع خواهند شد

(أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ * وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ). [۱]

«ستمکاران و یاران آنها و آنچه را که غیر از خدا پرستش می کردند برانگیخته و به راه دوزخ راهنمایی کنید و آنان را بازداشت کنید، زیرا آنان مورد سؤال واقع خواهند شد».

د: پاداش صابران بدون حساب است

(قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَبُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسِبَتَهُ وَأَرْضُ اللَّهِ وَسِعَتْهُ إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ). [۲]

«بگو ای بندگان با ایمان، تقوا پیشه باشید برای آنان که در این دنیا احسان نمایند نیکویی خواهد بود، و زمین پروردگار (برای رعایت اصل تقوا و پایبند بودن به احکام الهی) گسترده است فقط صابران بدون حساب پاداش کافی خواهند داشت».

درباره کلمه (بِغَيْرِ حِسَابٍ) و این که قید برای چیست دو نظریه است:

۱. قید راجع به کلمه (يُؤْفَى) است. یعنی در دادن پاداش به صابران حساب نخواهد بود خواه پاداش آنها کم باشد یا زیاد.

۲. قید برای کلمه (أَجْرَهُمْ) می باشد یعنی پاداش بی حساب و فزون از اندازه به صابران داده خواهد شد هر چند این کلمه با محاسبه انجام خواهد گرفت.

[۱] صافات/۲۲/ ۲۴.

[۲] زمر/۱۰.

بنابر نظریه نخست که بیشتر موافق با سیاق آیات است، صابران در روز قیامت مورد حساب قرار نخواهند گرفت، خواه پاداش آنها کم باشد خواه زیاد.

و مقصود از (صابرون) به حکم سیاق آیات، صبر در برابر مصایب و ناملایماتی است که از جانب کافران و دشمنان اسلام بر خداپرستان تحمیل می گردد.

از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده است که فرمودند: هرگاه پرونده ها گشوده گردد و موازین بر پا شود برای بلا دیدگان و صابران در برابر مصایب (اهل بلاء) پرونده گشوده نخواهد شد و میزانی برپا نمی گردد. (۱)

حساب تکوینی و حساب تدوینی

اشاره

قبل از بررسی و تفسیر آیات گذشته لازم است نکته ای را یادآور شویم و آن این که واژه حساب در قرآن در دو معنی به کار رفته است:

۱. حساب تکوینی.

۲. حساب تدوینی.

حساب تکوینی

مقصود از حساب تکوینی این است که آفرینش بر اساس یک رشته قوانین تخلف ناپذیر و محاسبات دقیق پایه ریزی شده است، طلوع و غروب ستارگان، وزش باد، باریدن باران، رویش گیاهان و رشد و نمو و تولید مثل موجودات زنده، و در یک کلمه همه حوادث و رخدادهای گیتی، حساب شده است و از نظم و قانون دقیقی پیروی می کند.

ص : ۴۲۴

قرآن کریم درباره حرکت حساب شده و منظم خورشید و ماه می فرماید:

(الْشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ). (۱)

(«هستی» خورشید و ماه (و حرکت آن دو) حساب شده است». (۲)

نظم و حساب یاد شده اختصاص به پدیده های تکوینی ندارد، بلکه رخدادها و تحولات مربوط به زندگی فردی و اجتماعی بشر را نیز شامل است و قرآن از آن به عنوان «سنت های الهی» یاد می کند. (۳)

اعمال نیک و بد انسان هر یک در سرنوشت فردی و اجتماعی او مؤثر و کارساز است، و مایه تکامل یا انحطاط، سعادت یا شقاوت، پیروزی یا شکست و... آنان می باشد.

این سنت پایدار الهی به زندگی دنیوی انسان اختصاص نداشته، در مورد حیات پس از مرگ و سرای آخرت نیز جاری است و انسان در قیامت همان را درو می کند که در دنیا کاشته است (الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ) و قانون پاداش ها و کیفرهای اخروی نیز از نظر بسیاری از آیات قرآن بر همین پایه استوار است.

بر پایه حساب تکوینی، عمومیت و همگانی بودن حساب امری بدیهی و روشن است، زیرا همه انسانها، از مؤمنان و مشرکان، پارسایان و مجرمان و به تعبیر قرآن مقربان، اصحاب یمین و اصحاب شمال همگی در مورد کارهایی که در دنیا انجام داده اند، حساب پس داده و پاداش و کیفر اعمال خود را می یابند.

ص : ۴۲۵

۱- [۱] الرحمن/۵.

۲- [۲] در این باره به آیات ۳۸، ۳۹، ۴۰ سوره یس رجوع شود: (وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا).

۳- [۳] به آیات: ۳۸، ۶۲/احزاب؛ ۴۳/فاطر؛ ۸۵/غافر؛ ۲۳/فتح؛ ۷۷/اسراء رجوع نمایید.

نوع دیگری از حساب، حساب تدوینی است نوع رایج و معروف «حساب تدوینی» همان است که انسانهای عاقل و حسابگر در زندگی خود به کار گرفته، مداخل و مخارج و سود و زیان هایی را که در زندگی با آن مواجه می شوند مقایسه و محاسبه نموده و برپایه آن تصمیم گیری می کنند.

شکل دیگر آن محاکم و دیوانهایی است که عملکرد نهادهای حکومت را مورد بررسی قرار می دهند و حساب هر یک از واحدهای حکومتی و پرسنل و اعضای آن را رسیدگی می کنند تا معلوم شود بودجه هایی که در اختیار آنان قرار گرفته چگونه مصرف نموده و نیز اوقات اداری خود را چگونه سپری کرده اند؟

به نظر می رسد حساب مربوط به عالم آخرت از نوع حساب تدوینی است آن هم از شکل و مدل اخیر آن، یعنی آفریدگار جهان که انسان را آفریده و همه سرمایه های حیات را در اختیار او قرار داده است و برای استفاده از آنها آیین نامه و برنامه خاصی را تشریح نموده است در محکمه قیامت (یَوْمَ الْحِسَابِ) آنان را مورد سؤال قرار داده و حساب اعمال و چگونگی استفاده آنان از سرمایه های حیات را بر اساس قوانین الهی رسیدگی می کنند، این جا است که پرونده های اعمال (دواوین، کتب) گشوده می گردند هر کس کارهای خوب و بد خود را مشاهده می کند، پرونده عمل برخی را به دست راست آنان می دهند و این گروه حساب آسانی دارند. (۱)

نامه عمل گروهی به دست چپ آنان داده می شود و او از دیدن آن شرمنده و اندوهگین می شود آرزو می کند که کاش پرونده اعمالش را به او نمی دادند. (۲)

ص : ۴۲۶

۱- [۱] (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا) (انشقاق/۸۷).

۲- [۲] (وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ) (حاقة/۲۵).

از مطالب یاد شده دانسته شد که بحث درباره حساب روز قیامت و همگانی بودن آن مربوط به حساب تدوینی است نه حساب تکوینی، زیرا در عمومیت و همگانی بودن حساب تکوینی جای هیچ گونه شک و تردید نیست، زیرا بازگشت حساب تکوینی به قانون پاداش و کیفر اعمال است که قطعاً اختصاص به گروهی ندارد و شامل همه افراد بشر می باشد.

از این جا اشتباه و خلطی که در کلام برخی از صاحب نظران در این باره شده است، روشن می گردد.

اکنون که جایگاه بحث کاملاً روشن گردید به بررسی آیات یاد شده در رابطه با همگانی بودن سؤال و حساب می پردازیم:

نسبت دو دسته از آیات یاد شده (دسته اول و دوم) از نظر ظاهر نسبت تباین کلی است، زیرا مفاد دسته اول این است که از همگان سؤال می شود و مفاد دسته دوم این است که از هیچ کس سؤال نخواهد شد.

با توجه به این که نمی توان واقعیت یک چنین تباین و تناقضی را پذیرفت، و یک چنین اختلاف با اصل «تشابه» و هماهنگی آیات قرآن و عدم اختلاف آنها نیز ناسازگار است باید در فهم هدف آیات تلاش بیشتری کرد.

مفسران در جمع میان این دو دسته از آیات وجوهی را ذکر کرده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱. هدف نفی سؤال به شیوه ای است که در محاکم دنیوی رایج می باشد مثلاً از هر کسی پرسیده نمی شود که چرا فلان خطا را مرتکب شدی، بلکه به جای آن واقعیت یا آثار آن گناهان را به گونه ای در وجود آنان منعکس می نماید که هم خود آنان و هم دیگران به مجرم بودنشان واقف می گردند شاهد بر این

تفسیر آیه (۴۰) سوره «الرحمن» است که پس از این که می فرماید:

(فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ).

می فرماید:

(يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...).

« مجرمان به چهره هایشان شناخته می شوند».

۲. در قیامت مواقف و ایستگاههای بسیاری است، بنابراین ممکن است در برخی از آن مواقف درباره گناهان سؤال شود و در برخی از آن سؤال نشود.

۳. مقصود این است که از آنان سؤال زبانی نمی شود و به جای آن، از اعضای آنان سؤال می شود و آنها نیز بر کرده های خود گواهی می دهند.

چنان که می فرماید:

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (۱)

«روز قیامت بر دهان ها مهر می زنیم و دستهایشان به سخن آمده و پاها به آنچه انجام داده اند گواهی می دهند، و یا به گونه ای دیگر».

۴. مقصود از نفی سؤال، سؤال پس از قطعی شدن حساب هر کس و ورود گنهکاران به دوزخ است ولی آیات مثبت سؤال ناظر به مواقف قبل از معلوم شدن سرنوشت گنهکاران از نظر کیفر است چنان که می فرماید:

(وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ). (۲). (۳)

از مطالب یاد شده تفسیر آیات دسته دوم (از ستمکاران سؤال نمی شود) نیز روشن شد و جوه یاد شده، در مورد این دسته از آیات نیز جاری است.

ص : ۴۲۸

۱- [۱] یس/۶۵.

۲- [۲] صافات/۲۴.

۳- [۳] به تفسیر مجمع البیان: ۲/۳۹۸ و المیزان: ۱۶/۷۹ و ۱۹/۱۲۱ رجوع شود.

و اما مسأله «صابران» بنابراین که بدون حساب پاداش می بینند، می توان آن را یک استثنا و تخصیص در آیات همگانی بودن حساب دانست.

همگانی بودن حساب در روایات

مضامین روایات نیز در این باره به سه بخش تقسیم می شوند:

۱. حساب همگانی است.

۲. مشرکان بدون حساب وارد دوزخ می شوند.

۳. گروهی از مؤمنان بدون حساب وارد بهشت می شوند.

و اینک روایات مربوط به مطالب یاد شده:

الف: امام باقر (علیه السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده اند که فرمودند:

«ای گروه قاریان قرآن، درباره قرآن پرهیزگار باشید، زیرا خداوند بار سنگین حفظ و فهم قرآن را بر دوش شما حمل کرده است، حَقًّا که هم من مورد سؤال قرار می گیرم و هم شما، من درباره ابلاغ احکام الهی به شما مورد سؤال واقع می شوم و شما درباره آنچه از قرآن و سنت من به شما سپرده شده است»^(۱).

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: روز قیامت (خدا) همه انسانها را جمع می کند تا اعمال آنان را مورد حساب دقیق قرار دهد»^(۲).

ب: در فرازی از حدیثی که از امام سجاد (علیه السلام) روایت شده است چنین

ص : ۴۲۹

۱- [۱] «يا مَعْاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا حَمَلَكُم مِّنْ كِتَابِهِ، فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ إِنِّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِيغِي وَأَمَّا أَنْتُمْ فَتَسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلْتُمْ مِّنْ كِتَابِ رَبِّي وَسُنَّتِي». (اصولکافی: ۲/۶۰۶).

۲- [۲] «وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲).

آمده است: «ای بندگان خدا آگاه باشید که برای مشرکان میزانی نصب نمی گردد و دیوان ها (پرونده ها) گشوده نمی گردد و فقط برای موحدان دیوان ها گشوده می شود».(۱)

صدوق در عیون الاخبار با سندهای سه گانه از امام رضا (علیه السلام) از پدرانش از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده است که فرمودند: خداوند همه (گنهکاران) را مورد حساب قرار می دهد مگر مشرکان که بدون رسیدگی به حسابشان روانه دوزخ می گردند.(۲)

ج: در حدیثی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که سه گروه از مؤمنان از حساب در روز قیامت مستثنی شده اند و بدون حساب وارد بهشت می گردند:

۱. صابران.

۲. بردباران.

۳. مخلصان.

بار دیگر از جانب خداوند منان ندا سر می دهد که کجایند آنان که امروز همسایگان خدایند؟ گروهی برپا ایستاده و جمعی از ملائکه آنان را استقبال نموده می گویند شما در دنیا چه کارهایی انجام داده اید که امروز افتخار همسایگی خدا را از آن خود کرده اید؟

امام باقر (علیه السلام) پس از نقل این روایت از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: این گروه در قیامت همسایگان خداوند هستند (در جوار رحمت الهی جای دارند) همه

ص : ۴۳۰

۱- [۱] «اعلموا عباد الله ان اهل الشرك لا تنصب لهم الموازين ولا تنشر لهم الدواوين وإنما تنشر الدواوين لأهل الإسلام» (بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۱، روایت ۲).

۲- [۲] «إن الله عز وجل يحاسب كل خلق إلا من أشرك بالله عز وجل فإنه لا يحاسب ويؤمر به إلى النار» (مدرک قبل، روایت ۷).

انسانها خائف و ترسناکند و آنان ترس و خوفی ندارند، همگان مورد حساب خواهند بود ولی آنان حسابی ندارند. (۱)

بررسی روایات

مضمون دسته اول از روایات یاد شده موافق و هماهنگ با مضمون گروه نخست از آیات است و آن این که حساب تدوینی همگانی است.

و مضمون دسته سوم نیز به آیه ای که درباره پاداش صابران نازل شده است هماهنگ می باشد اگر چه مضمون این روایت از مفاد آیه گسترده تر است، زیرا مخلصان و بردباران نیز در ردیف صابران قرار گرفته اند ولی آنچه در دسته دوم روایات آمده است در آیات مطرح نشده بود، و آن این که مشرکان نیز حسابی نخواهند داشت.

لازم به ذکر است که نداشتن حساب اگر برای گروه نخست سند افتخار و سربلندی است، ولی برای گروه دوم (مشرکان) مایه خفت و شرمندگی.

و به عبارت دیگر: گروه اول به خاطر مقام فوق العاده و جایگاه رفیعی که دارند از حساب معافند و گروه مشرک به خاطر پستی مقام و جایگاه منحطی که دارند به محکمه احضار نمی گردند.

و به عبارت سوم نداشتن حساب برای گروه اول نوعی پاداش قلمداد می گردد و برای گروه دوم نوعی کیفر به شمار می رود. در اینجا دسته دیگری از روایات نیز هست که مفاد آنها این است که شیعیان و محبان علی (علیه السلام) مورد سؤال و حساب قرار نمی گیرند.

ص : ۴۳۱

۱- [۱] ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): «فَهَؤُلَاءِ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِهِ، يَخَافُ النَّاسُ وَلَا يَخَافُونَ وَيُحَاسِبُ النَّاسُ وَلَا يُحَاسَبُونَ» (بحار الأنوار: ج ۷، باب ۸، روایت ۱).

ولی می توان گفت مقصود گروهی از شیعیان است که در دسته سوم وارد شده است و در این صورت این روایات دسته جداگانه ای نخواهند بود. (۱)

در پایان این بحث یادآور می شویم، روایاتی که حساب را برای مشرکان نفی می کنند، خود دلیل گویایی بر این مطلبند که باید حساب تکوینی (پاداش و کیفر اعمال) را از «حساب تدوینی» جدا کرد، زیرا مشرکان حساب تکوینی دارند ولی حساب تدوینی ندارند.

۵. خداوند «سریع الحساب» است

از بحثهای مربوط به حساب که در قرآن مطرح شده است، سریع بودن حساب الهی است و اصولاً سریع الحساب بودن از جمله صفات الهی است چنان که علاوه بر آیات قرآن در دعای جوشن کبیر نیز آمده: «یا مَنْ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ». آیات بسیاری بر این مطلب دلالت دارد چنان که می فرماید:

(الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ). (۲)

«امروز هر فردی به آنچه انجام داده است، جزا داده می شود امروز به کسی ظلم و ستم نمی شود حتماً که خداوند حساب بندگان را سریع رسیدگی می کند». (۳)

اکنون این سؤال مطرح می شود که مقصود از رسیدگی سریع به حساب بندگان چیست؟

ص : ۴۳۲

۱- [۱] برای آگاهی از این روایات به بحار الأنوار: ج ۷، باب «احوال المتقین» رجوع نمایید.

۲- [۲] مؤمن / ۱۷.

۳- [۳] به آیات: ۲۰۲ / بقره / ۱۹ و ۱۹۹ / آل عمران / ۴ / مائده / ۶۲ / انعام / ۴۱ / رعد / ۵۱ / ابراهیم و ۳۹ / نور، رجوع شود.

مفسران احتمالات مختلفی را ذکر نموده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱. مقصود این است که خداوند به زودی پاداش و کیفر هر عمل خوب یا بد را می دهد.

و به عبارت دیگر وقت فرا رسیدن جزای اعمال نزدیک است همان گونه که می فرماید:

(...وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ...) (۱)

و در این صورت مقصود از حساب جزای اعمال است و در لغت عرب حساب به معنی کفو بودن و برابری به کار می رود و از آنجا که جزا به مقدار عمل است، از آن به کلمه حساب تعبیر شده است.

۲. مقصود این است که در سرای دیگر، خداوند حساب بندگان را سریع رسیدگی کرده و در نتیجه کثرت محاسبه شوندگان سبب طولانی شدن حساب نمی شود، و در نتیجه به کسی ظلم نخواهد شد و نیکوکاران در کوتاهترین فرصت پاداش اعمال خود را دریافت می کنند.

و از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که خداوند همان گونه که همه بندگان را یکجا و در زمان واحد روزی می دهد، به همین نحو نیز به حساب اعمال آنان رسیدگی می کند. (۲)

۳. مقصود این است که حساب اعمال اختصاص به آخرت ندارد و در همین دنیا هر عملی که انسان انجام می دهد اعم از نیک و یا بد، بی درنگ محاسبه شده و پاداش و کیفر آن داده می شود طاعات و عبادات از طریق توفیقات الهی و گناهان و معاصی از طریق خذلان الهی.

و به عبارت دیگر: هر کار نیکی، خیر و نیکی دیگری را به دنبال دارد و

ص : ۴۳۳

۱- [۱] نحل/۷۷.

۲- [۲] مجمع البیان: ۱/۲۹۸؛ الکشاف: ۱/۲۴۸.

هر کار ناروایی، شر و خذلانی را در پی دارد و این نکته برای کسانی که پیوسته نفس و اعمال خود را با دقت محاسبه می کنند واضح و روشن است و به همین جهت در روایات آمده است :

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» .

«قبل از آن که به حساب شما رسیدگی شود، به حساب خود رسیدگی کنید».(۱)

اکنون باید دید کدامیک از احتمالات یاد شده صحیح تر است؟ و آیا می توان از مطالعه آیات قرآن به گونه ای بر مقصود از سریع الحساب بودن خداوند واقف گردید؟

از میان آیات متعددی که سریع الحساب بودن خداوند در آنها مطرح شده است، برخی به طور صریح ناظر به حساب اخروی می باشند از جمله آیه ای که در آغاز بحث یادآور شدیم و آیه های: ۴۹_۵۱، ابراهیم، ۶۲ (۲) انعام (۳) و برخی نیز ظاهر در حساب اخروی است مانند آیه ۳۹ از سوره نور.(۴)

ص : ۴۳۴

۱- [۱] این وجه را فیض کاشانی در تفسیر صافی برگزیده است.

۲- [۲] (وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ... * لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ). در این روز (قیامت) مجرمان را بسته شده در زنجیرها می بینی ... تا خداوند هر کس را به آنچه انجام داده است جزا دهد، حَقًّا که خداوند حساب را سریع انجام می دهد.

۳- [۳] (ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمْ الْحَقِّ الْأَبَدِ لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرِعُ الْحَاسِبِينَ) سپس به سوی خدا که مولای حقیقی آنان است باز گردانده می شوند، آگاه باشید که داوری و حکم مخصوص او است و او سریع ترین حسابرس ها است.

۴- [۴] (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ) اعمال کافران مانند سرابی در سرزمین خشک است که انسان تشنه آن را آب می پندارد تا این که وقتی نزد آن آمد، چیزی نیافته ولی خدا را آنجا می یابد، پس خداوند حساب او را کاملاً رسیدگی کرده و او در رسیدگی به حسابها سریع است.

ولی برخی از آیات صراحت یا ظهور در حساب اخروی نداشته و اطلاق آن شامل حساب دنیوی نیز می شود و بلکه در برخی از آنها قرآینی یافت می شود که عمومیت و شمول آن را نسبت به حساب دنیوی تأکید می نماید، از آن جمله آیه (۱۹) سوره آل عمران را می توان نام برد چنان که می فرماید:

(...وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

«هر کس به خدا کفر ورزد حَقًّا که خداوند "سریع الحساب" است».

همان گونه که ملاحظه می شود سریع الحساب بودن خداوند در این آیه به طور مطلق ذکر شده است و می تواند هم ناظر به حساب دنیوی باشد و هم حساب اخروی یعنی نتیجه کفر در دنیا سقوط از مرتبه عالی انسانی و محروم شدن از حیات معنوی است که بی درنگ گریبانگیر کافر می گردد و در آخرت عذاب دردناک دوزخ است و از آنجا که این گروه هیچ کار نیک در پرونده اعمال خود ندارند دیگر نیاز به بررسی و اقامه شهود و مانند آن نیست و پس از برپایی قیامت بی درنگ روانه دوزخ می شوند.

گواه بر عمومیت حساب و شمول آن نسبت به حساب دنیوی آیه (۲۲) از همین سوره است که درباره کافران می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

«آنان کسانی هستند که کارهایشان در دنیا و آخرت حبط و بی ارزش گردیده و یاورانی برایشان نیست».

در آیه (۴) از سوره مائده پس از آن که صید به وسیله سگان آموزش داده را با شرایط خاصی حلال می شمارد به رعایت تقوای الهی دستور داده آنگاه سریع الحساب بودن خداوند را گوشزد می کند چنان که می فرماید:

(يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُجِلَّ لَهُمْ قُلْ أَجَلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مَنِ

الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

«ای پیامبر از تو می پرسند که چه چیزهایی برای آنان حلال گردیده است، به آنان بگو همه پاکیزه ها حلال گردیده و نیز آنچه را سگان آموزش داده شده برای شما شکار می کنند در صورتی که نام خدا بر آن برده شده باشد، تقوای الهی را رعایت کنید حقا که حساب خدا سریع است.»

ظاهر این آیه حساب دنیوی است و در حقیقت هشدار است به این که در شکار حیوانات اصل تقوای رعایت گردد و صرفاً برای امرار معاش این کار صورت گیرد و نه از روی لهو و لعب و برای سرگرمی، زیرا در غیر این صورت، انتقام الهی در کمین آنان بوده و به سرعت سزای این عمل هوس آلود خود را خواهند دید.

بنابراین مجموع آیاتی که در آنها مسأله (سریع الحساب) بودن خداوند مطرح شده است به چهار دسته تقسیم می شوند:

۱. آیاتی که صریح در حساب اخروی است.

۲. آیاتی که ظاهر در حساب اخروی می باشد.

۳. آیاتی که ظاهر در حساب دنیوی است.

۴. آیاتی که اطلاق داشته و هر دو نوع حساب را شامل می شود.

و از این جا روشن شد که از میان سه احتمال یاد شده در مورد معنای سریع الحساب بودن خداوند معنای دوم و سوم با آیات قرآن هماهنگی بیشتری دارد.

و امّا تفسیر حسابرسی سریع خداوند در قیامت، با توجه به قدرت و علم نامحدود الهی سهل و آسان است و هرگز نباید حسابرسی خداوند را با آنچه در میان انسانها رایج است قیاس کرده اگر بخواهیم در دنیا برای چگونگی

حسابرسی خداوند مثالی یادآور شویم باید بگوییم همان گونه که خداوند در یک لحظه دعای همه دعا کنندگان و راز و نیاز گویان به درگاه ربوبی را اجابت می کند و همان طور که همه بندگان خود را روزی می دهد، به همین کیفیت نیز به حساب همگان رسیدگی می کند.

فردی از امیرمؤمنان پرسید چگونه خداوند حساب انسانهای بی شمار را یکجا رسیدگی می کند؟

امام (علیه السلام) فرمود: همان گونه که آنان را یکجا روزی می دهد، بار دیگر سؤال کرد چگونه آنان را مورد محاسبه قرار می دهد با آن که او را نمی بینند؟

امام (علیه السلام) فرمود: همان گونه که به آنان روزی می دهد ولی او را نمی بینند. (۱)

۶. محاسبه بد

در برخی از آیات به افراد هشدار داده شده است که از محاسبه بد بیم داشته باشند چنان که می فرماید:

(وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ). (۲)

«آنان که به آنچه که خدا فرمان به وصلت آن داده است، پیوند برقرار می کنند و از خدای خود و از بدی (سختی) حساب می ترسند».

و در آیه دیگر درباره کافران می گوید:

(...أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ...). (۳)

ص : ۴۳۷

۱- [۱] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۳۰۰.

۲- [۲] رعد/۲۱.

۳- [۳] رعد/۱۸.

اکنون سؤال می شود که مقصود از حساب بد چیست؟ اگر حسابرس پروردگار جهان و مأموران صادق و معصوم او است هرگز حساب، حساب بدی نخواهد بود.

پاسخ این پرسش روشن است، زیرا مقصود از «حساب بد» حسابی است که طرف حساب از آن ناخشنود گردیده و آن را بد می شمارد، گویی معنی (سوء الحساب) این است که حسابی که مایه دل‌تنگی و ناراحتی طرف می شود، و به تعبیر عربی «الْحِسَابُ الَّذِي يُسُوهُمُ» حسابی که آنان را ناراحت می سازد و این یک تعبیر عرفی است مثلاً مردی که در دادگاه به جرم بزرگ محکوم می شود، یا در آستانه چنین جرم بزرگی است می گویند: فلانی حساب بدی پس داد یا حساب بدی در پیش دارد.

در روایاتی که از پیشوایان معصوم نقل شده است این جمله به معنی دقت و امعان در محاسبه تفسیر شده است امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«آنان هرگز بیم آن ندارند که خدا درباره آنان ستم کند، بلکه از دقت محاسبه، در وحشت و اضطرابند».

مردی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، امام به او فرمود: برخی از برادران تو از دست تو شاکی هستند در پاسخ امام گفت: کار خلافی نکرده ام، حق خود را به نحو کامل طلب کرده ام، امام فرمود: همین باز گرفتن حق به نحو دقیق نسبت به برادر دینی نوعی سوء معامله و برخورد است همچنان که خدا نیز آن را (سوء الحساب) نامیده است. (۱)

طبعاً یک چنین محاسبه در روز قیامت بی علت نخواهد بود و از برخی از روایات استفاده می شود کسانی که حقوق مردم برگردن آنها است مشمول سوء

ص : ۴۳۸

۱- [۱] بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۱، روایت ۲۶، ۲۷، ۲۸ و ۲۹.

۷. محاسبه آسان

اگر در روز رستاخیز با گروهی سختگیری در حساب می شود، در برابر، با گروه دیگری که دارای صفات و افعال نیک می باشند، با سهولت خاصی حساب برگزار می شود چنان که می فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾. (۲)

«آن کس که نامه اعمال او به دست راست او داده شد به زودی به صورت آسان مورد محاسبه قرار می گیرد».

و از آیاتی، استفاده می شود که برخی از اعمال، مایه چنین سهولت حساب است:

۱. صله رحم: از آیه (الَّذِينَ يَصِلُونَ...) (۳) استفاده می شود که افرادی که ملتزم به صله رحم می باشند از بدی حساب نمی ترسند، و این خود می رساند که انجام این عمل مایه دفع سوء حساب است، طبعاً قطع رحم از نظر نتیجه، نقطه مقابل آن خواهد بود و امام صادق (علیه السلام) از این آیه نتیجه یاد شده در زیر را گرفته می فرماید:

﴿إِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾. (۴)

«برقراری پیوند با بستگان، روز قیامت، حساب را آسان می نماید».

۲. از برخی از روایات، استفاده می شود که گره گشایی از مشکلات بندگان خدا و آسان گیری با آنان در معاشرت، رحمت الهی را به هنگام حساب

ص : ۴۳۹

۱- [۱] همان مدرک، روایت ۲۱، ۳۵ و ۳۶.

۲- [۲] انشقاق/۷-۸.

۳- [۳] رعد/۲۱.

۴- [۴] بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۴، روایت ۶.

جلب کرده و مایه آسان گیری در آن می شود.

امام باقر (علیه السلام) از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده است که بنده، روز قیامت در پیشگاه پروردگار احتجاج کرده، می گوید: پروردگارا! مرا آفریدی و مورد لطف خود قرار دادی نعمت های خود را به من ارزانی داشتی و من پیوسته به بندگان تو کمک می کردم و بر آنان آسان می گرفتم به این امید که امروز رحمت خود را بر من ارزانی داری و بر من آسان گیری، خداوند گفته او را تصدیق کرده و فرمان می دهد تا او را به بهشت رهنمون گردند.^(۱)

۸. تفاوت بندگان در محاسبه

در حالی که با گروهی با دقت هر چه تمامتر عمل می شود، با گروهی دیگر با اغماض و چشم پوشی حساب صورت می پذیرد ولی دقت و یا مسامحه، بستگی به مواهبی دارد که از جانب خدا به انسانها داده شده است، مثلاً آنان که از عقل و خرد بیشتری برخوردارند، حساب دقیق تری خواهند داشت تا آن گروه ساده لوح و ساده اندیش که از درک بالایی برخوردار نبوده اند.

در این مورد امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّمَا يُلَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا».^(۲)

پایه دقت در حساب بندگان، در قیامت میزان خردی است که به آنان داده شده است و در حقیقت «آن که بامش بیش، برفش بیشتر».

از برخی از روایات استفاده می شود که مؤمن تهیدست به سرعت محاسبه می شود در حالی که افراد ثروتمند در پای حساب معطل خواهند شد، و منطق

ص : ۴۴۰

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۳، روایت ۱.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۱، حدیث ۳۲.

انسان تهیدست این است که خدایا: صاحب مقامی نبودم تا ستم کنم، مالی نداشتم که حق آن را نپردازم، روزی من به اندازه کفایت زندگی من بود، درحالی که افرادی که مسئولیتی در اجتماع داشته اند، یا ثروتی را اندوخته بودند، حساب طولانی خواهند داشت. (۱)

۹. به هنگام حساب حجت بر همگان تمام است

انسان برخی از گناهان را به خاطر عدم آگاهی از آن مرتکب می شود ولی ناآگاهی بر دو نوع است یکی این که هیچ گونه احتمال گناه در آن ندهد، این فرد ممکن است در شرایطی نزد خدا معذور باشد، دیگری آن که به هنگام انجام آن به کلی از حکم آن غافل نباشد و احتمال دهد که ممکن است گناه باشد ولی از فراگیری و سؤال از افراد آگاه به احکام، خودداری نماید، در این صورت نادانی و جهل او عذر به شمار نیامده و به هنگام حساب در قیامت مستحق کیفر خواهد بود.

از امام باقر (علیه السلام) درباره (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ...) (۲) سؤال شد، آن حضرت فرمود: روز قیامت خداوند به فرد گنهکار می فرماید: آیا به ناروایی این عمل آگاه بودی؟ پس اگر بگوید: آری، به او گفته می شود: چرا به علم خود عمل نکردی؟ و اگر بگوید: نمی دانستم، به او گفته می شود: «أَفَلَا تَعْلَمُتَ حَتَّى تَعْمَلَ» چرا فرا نگرفتی تا به آن عمل نمایی.

بنابراین در مقام احتجاج این بنده گنهکار مغلوب می گردد و این خدا است که بر بندگان خود حجت دارد. (۳)

ص : ۴۴۱

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۱، روایت ۴.

۲- [۲] انعام/۱۴۹.

۳- [۳] بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۳، روایت ۱.

هرگاه کسی به خاطر جمال و زیبایی اندام، مرتکب گناه گردد و یا آن که به جهت گرفتاری ها و شدايد زندگي دست به کارهای ناروا زند، نمی تواند جمال یا فقر و بیچارگی و بلا را «عذر» قرار داده و به هنگام حساب از چنگال کیفر رها گردد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

روز قیامت زن زیبا چهره ای که به خاطر زیبایی در دام گناه افتاده است، برای حساب آورده می شود، و او به «جمال» خود اعتذار جسته می گوید: پروردگارا! آفرینش مرا زیبا قرار دادی و همین موجب گمراهی من گردید به او گفته می شود مریم از تو زیباتر بود، و در عین حال عفت خود را حفظ نمود.

و نیز مرد زیبا روی را می آورند که مرتکب گناه شده است او نیز به جمال خود اعتذار می جوید ولی به او پاسخ داده می شود: یوسف از تو زیباتر بود، ولی از گناه اجتناب کرد.

همچنین انسانی که به خاطر گرفتاری های زندگی و مصایب فراوان دچار لغزش شده است بیچارگی و مصایب خود را عذر می آورد، ولی به او پاسخ داده می شود «ایوب» در شدايد بیشتری قرار گرفت ولی آلوده به گناه نگردید. (۱)

۱۰. اقرار به گناه و امید به عفو الهی

از جمله مطالبی که در روایات مربوط به حساب بندگان در قیامت مطرح شده است اعتراف به گناهان و امیدواری یا حسن ظن به پروردگار است که چه بسا مایه رهایی انسان گنهکار از کیفر و عذاب الهی می گردد در این باره روایات

ص : ۴۴۲

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۳، روایت ۳.

بسیاری وارد شده است که به عنوان حسن ختام بحث «حساب» در قیامت، برخی را یادآور می‌شویم:

۱. «علی بن رئاب» گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: روزی قیامت، بنده گنهکار را برای حساب می‌آورند، خداوند به او می‌فرماید: آیا تو را به اطاعت و فرمانبرداری فرمان ندادم و از گناهان نهی نمودم؟ می‌گوید: چرا، ولی تمایلات نفسانی بر من غلبه کرد و اکنون اگر مرا به خاطر گناهانم کیفر دهی، بر من ظلم نکرده‌ای. آنگاه خداوند دستور می‌دهد تا او را به دوزخ برند، آن بنده می‌گوید: خداوند من نسبت به تو این گونه تصور و گمان نداشتی، خداوند می‌فرماید: گمان و تصور تو چه بود؟ می‌گوید من نسبت به تو بهترین گمان و تصور را داشتم. در این هنگام خداوند دستور می‌دهد تا او را به بهشت رهنمون گردند، آنگاه به او می‌فرماید: «حسن ظن» تو در این لحظه برای تو سودمند افتاد. (۱)

۲. سلیمان بن خالد گوید امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مؤمن گنهکار را در قیامت، در پیشگاه خداوند حاضر می‌کنند، و خداوند خود حساب او را رسیدگی می‌کند و یک، یک گناهان او را در مکان و زمانی که انجام داده است به او گوشزد می‌کند و او نسبت به همه آنها اعتراف می‌نماید، آنگاه خداوند می‌فرماید: در دنیا این گناهان را مستور نمودم و امروز نیز آنها را مورد بخشش قرار می‌دهم و آنگاه دستور می‌دهد بدی‌های او را به نیکی تبدیل نماید، و پس از آن صحیفه اعمال او را به دید عمومی می‌گذارد همگان با تعجب می‌گویند، این فرد حتی یک گناه هم انجام نداده است. (۲)

ص: ۴۴۳

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۴، روایت ۴.

۲- [۲] همان مدرک، روایت ۵۰ نیز به روایات ۳ و ۵ همین باب رجوع شود.

آیات موضوع

۱. (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ). (سجده/۵)

۲. (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ). (معارج/۴)

۳. (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنَرِيهِ قَرِيبًا * يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ * وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ). (معارج/۹۶)

۴. (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ). (فجر/۱۴)

۵. (فَلَا أَفْتَحَمُ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَهُ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ).

(بلد/۱۱۱)

۶. (ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ * أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ

أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ). (بلد/۱۷)

ترجمه آیات

۱. «خداوند امر آفرینش را از آسمان تا به زمین تدبیر می نماید (حوادث مربوط به زمین و موجودات زمین را یکی پس از دیگری از مقام تدبیر حکیمانه خود ایجاد می کند) آنگاه موجودات در روزی که مقدارش به حساب اوقات دنیوی هزار سال است، به سوی او باز می گردند».

۲. «فرشتگان و روح در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است، به سوی خدا بالا می روند».

۳. «کافران وقوع قیامت را دور می پندارند، ولی ما تحقق آن را نزدیک می بینیم روز قیامت روزی است که آسمانها چون مس گداخته و کوهها مانند پشم می باشند».

۴. «حقاً که آفریدگار تو در کمینگاه (ستمگران) است».

۵. «از گردنه صعب العبور به آسانی و به سرعت بالا نرفت و نمی دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن بنده، یا طعام دادن در روز فقر و تهیدستی به یتیم خویشاوند یا مسکین فوق العاده تهیدست و بیچاره».

۶. «سپس از انسانهایی می باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش می نمایند این گونه افراد در قیامت اهل سعادت و یمن می باشند و آنان که به آیات ما کفر ورزیده اند، در سرای دیگر اهل شومی و شقاوتند، آتشی از هر جهت آنان را احاطه خواهد کرد».

تفسیر آیات

۱. طولانی بودن روز قیامت

از مطالبی که درباره روز قیامت در قرآن مطرح شده است، طولانی بودن روز آن است (روزی که محکمه عدل الهی برپا می گردد تا به حساب اعمال

رسیدگی شود).

چنان که می فرماید:

(تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ). (۱)

«فرشتگان و روح در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است، به سوی خدا بالا می روند».

آیات بعدی گواهی می دهند که این آیه مربوط به روز قیامت است چنان که می فرماید:

(إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنَرِيهِ قَرِيبًا * يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ * وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ). (۲)

«کافران وقوع قیامت را دور می پندارند، ولی ما تحقق آن را نزدیک می بینیم روز قیامت روزی است که آسمانها چون مس گداخته و کوهها مانند پشم می باشند».

ولی در آیه دیگر به جای پنجاه هزار سال، یکهزار سال ذکر شده است چنان که می فرماید:

(يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ). (۳)

«خداوند امر آفرینش را از آسمان به سوی زمین تدبیر می نماید (حوادث مربوط به زمین و موجودات زمین را یکی پس از دیگری از مقام تدبیر حکیمانه خود ایجاد می کند) آنگاه موجودات در روزی که مقدارش به حساب اوقات دنیوی هزار سال

ص : ۴۴۷

۱- [۱] معارج/۴.

۲- [۲] معارج/۶-۹.

۳- [۳] سجده/۵.

است، به سوی او باز می گردند» (۱).

در هر صورت با توجه به کلمه (مِمَّا تَعْتَدُونَ) که در این آیه آمده است، مفاد آیه قبل نیز روشن می شود و مقصود از پنجاه هزار سال بودن روز قیامت، بر اساس مقیاس سالهای دنیوی است و گرنه در آن روز حقیقتاً شب و روزی در کار نخواهد بود.

ولی سؤال دیگری که مطرح می شود این است که چگونه ممکن است روز قیامت، دو مقدار کاملاً متفاوت داشته باشد، زیرا به حکم آیه دوم مقدار و مدت آن هزار سال است، در حالیکه به حکم آیه قبل، آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود.

مفسران در توجیه آن نظراتی را یادآور شده اند، از جمله این که بگوییم در روز قیامت پنجاه موقف است که هر یک از آنها به مدت هزار سال دنیوی طولانی خواهد بود و بنابراین آیه اول مقدار مجموع مواقف قیامت را فرموده و آیه دوم تنها مقدار یکی از مواقف را بیان نموده است.

برخی از روایات نیز این نظریه را تأیید می نمایند، شیخ طوسی در امالی و محدث کلینی در روضه از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده اند که فرمود: قبل از آن که به حساب شما رسیدگی شود، خودتان به حساب خود برسید، زیرا در قیامت پنجاه موقف است که مدت هر موقف به اندازه هزار سال از سالهای دنیا است آنگاه آیه دوم را تلاوت فرمود. (۲)

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا مدت یاد شده مربوط به همگان

ص : ۴۴۸

۱- [۱] به همین مضمون است آیه ۴۷ سوره حج، اگر چه احتمال این که این آیه مربوط به روز قیامت باشد، ضعیف است.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۷، باب ۶، روایت ۳۱.

است، و طولانی بودن آن برای مؤمن و کافر، پارسا و گنهکار یکسان است؟ یا این که به گروهی اختصاص دارد و همگانی نیست؟

پاسخ این است که طولانی بودن روز قیامت همگانی نیست، زیرا مقصود از طولانی بودن روز قیامت و مواقع پنجاه گانه آن این است که مجرمان و گنهکاران مورد حساب و بازخواست قرار می گیرند و مواقع و ایستگاههایی برای آنان وجود خواهد داشت که باید از آنها عبور نمایند تا سرنوشت نهایی آنان از نظر بهشت و دوزخ روشن گردد.

بنابراین هر کس به گونه ای که در دنیا عمل کرده است در مواقع قیامت معطل خواهد شد و در نتیجه آن کس که در دنیا به هنگام اجرای فرامین الهی (که تمثلی از عقبه ها و مواقع قیامت می باشند) با آغوش باز و طیب خاطر، فرمان پذیر بوده و احساس سنگینی و خستگی نکرده است، از مواقع قیامت نیز با شادمانی و سرور خواهد گذشت و آن کس که فرامین الهی را چون بار گرانی تلقی کرده و احیاناً از اجرای آن سرباز زده است از مواقع قیامت نیز به سختی عبور خواهد کرد و گذشتن از آنها برای او بسیار طولانی خواهد بود.

جالب این است که مطلب یاد شده در برخی از روایات نیز یادآوری شده است ابو سعید خدری می گوید: به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گفته شد روز قیامت چه اندازه طولانی است؟

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در پاسخ فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است آن روز برای مؤمنان از خواندن یک نماز واجب در دنیا نیز آسان تر خواهد بود».^(۱)

در بحث حساب یادآور شدیم که حساب مؤمن فقیر از مؤمن غنی

ص : ۴۴۹

آسان تر خواهد بود و زودتر از آنان وارد بهشت می شوند و در روایات مربوط به صراط وارد شده که تیزی و باریکی آن همگانی نبوده و برای مؤمنان عریض و پهناور خواهد بود.

۲. مواقف و عقبه های قیامت

اشاره

اکنون که دانستیم در قیامت موقف های گوناگونی است که توقف برخی از گنهکاران در هر یک از آنها به مقدار هزار سال دنیوی خواهد بود باید ببینیم مقصود از آن چیست؟

قبلاً یاد آور می شویم که متکلمان اسلامی از مواقف قیامت گاهی به «قنطره» ها و «عقبه» ها تعبیر می آورند ولی قبل از آنان دو واژه «قنطره» و «عقبه» در آیات قرآن و روایات اسلامی مطرح شده است و متکلمان نیز آنها را در مباحث کلامی خود بکار برده اند.

کلمه «موقف» به معنی محل توقف (ایستگاه و کلمه «قنطره» به معنی «پل» و واژه «عقبه» به معنای «گردنه» است).

امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصایای معروف خود به فرزند گرامیش امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

«وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَهُ كَوُودًا، الْمَخِيفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا. مِنَ الْمُثْقَلِ وَالْمُبْطِئِ عَلَيْهَا أَفْحَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ وَإِنَّ مَهْبَطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِلَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ...» (۱)

ص : ۴۵۰

«فرزندم بدان که (پس از مرگ) گردنه سختی در پیش رو داری، انسانهای سبک بار (از نظر گناه) از افراد سنگین بار، وضعیت بهتری دارند، هر کس با تأمل و درنگ از آن عبور کند از آن کسی که با سرعت از آن می گذرد، وضع بدتری خواهد داشت پایان گذر از آن (فرودگاه) یا بهشت است و یا دوزخ».

موافق قیامت از نظر متکلمان اسلامی

برخی از متکلمان اسلامی در مورد این مسأله به اجمال گذشته اند و هیچ گونه توضیحی درباره آن نداده اند ولی دو متکلم نامدار شیعه: (شیخ صدوق / م ۳۸۱) و (شیخ مفید / م ۴۱۳) به تفسیر آن پرداخته و هر یک نظر خاصی را ابراز نموده است و ما در اینجا برای آگاهی خوانندگان دیدگاه آنان را یادآور می شویم:

عقبه های قیامت از نظر شیخ صدوق

شیخ صدوق در این مسأله (بسان دیگر مسایل کلامی) بیشتر به ظواهر توجه نموده و حاصل آنچه را که از ظاهر روایات در این باره به دست می آید، به عنوان اندیشه کلامی خود ابراز نموده است. وی می گوید:

«اعتقاد ما در مورد عقبه هایی که بر طریق و راه محشر قرار دارد، این است که هر یک از آنها به نام یکی از فرایض دینی نامگذاری شده، و انسان موظف است از آنها عبور نماید، هر گاه به خاطر کارهای نیک و در پرتو رحمت الهی از یکی از آن عقبه ها بگذرد به عقبه دیگر می رسد که باید از آن نیز عبور نماید، و به این ترتیب باید از همه موقوف ها و عقبه ها بگذرد و در غیر این صورت به دوزخ سقوط خواهد کرد آنگاه می گوید: عقبه های یاد شده همگی بر

«صراط» قرار دارند و نام یکی از آنها «ولایت» است که همه اهل محشر در آنجا بازداشت می شوند و در مورد ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) مورد سؤال قرار می گیرند و خطرناکترین عقبه های صراط، عقبه ای است که به نام «مِرْصَاد» نامگذاری شده است و خداوند به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده است که در این «عقبه» ستمگران را بازداشت نماید چنان که می فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمْرِصَادٍ﴾. (۱)

«حَقًّا که آفریدگار تو در کمینگاه (ستمگران) است». (۲)

حضرت علی (علیه السلام) نیز به ستمگران هشدار داده می فرماید:

﴿وَلَيْنَ أُمَّهَلَ اللَّهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ وَهَوْلُهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ﴾. (۳)

«اگر خداوند به ستمگران مهلت می دهد ولی هرگز آنان را رها نخواهد کرد و در کمین گاهی در مسیرشان از آنان انتقام خواهد گرفت».

همان گونه که یادآور شدیم نظریه مرحوم صدوق در مورد مواقف و عقبه های قیامت در حقیقت تلخیص روایاتی است که در این باره آمده است، و ما در اینجا نمونه هایی را یادآور می شویم:

۱. از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده است که فرمودند: بر روی «صراط» سه «قنطره» (پل) نصب شده است:

۱. قنطره امانت و خویشاوندان.

۲. قنطره نماز.

۳. قنطره عدل الهی.

ص : ۴۵۲

۱- [۱] فجر/۱۴.

۲- [۲] بحار الأنوار: ۷/۱۲۹.

۳- [۳] نهج البلاغه: خطبه ۷۱.

هرگاه انسان از دو قنطره نخست با موفقیت عبور نماید، در موقف عدل الهی قرار می گیرد و از وی درباره رعایت حقوق دیگران سؤال می شود و اگر به کسی ستم نموده است حق عبور از آن به وی داده نمی شود تا مجازات گردد. (۱)

۲. صدوق در ثواب الأعمال از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که در تفسیر آیه (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) فرمودند: «قَنْطَرَةٌ عَلَى الصَّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ». (۲)

۳. از ابن عباس روایت شده است که بر جسر (پل) جهنم هفت موقف و بازداشتگاه است، در اولین موقف از توحید سؤال می شود اگر عقیده او در مورد توحید کامل باشد به موقف دوم می رسد که درباره نماز از او سؤال می شود هرگاه نماز را صحیح انجام داده است، به بازداشتگاه سوم انتقال داده می شود، و در آن از زکات سؤال می شود و پس از آن نوبت به روزه خواهد رسید و پس از آن موقف پنجم است که مربوط به حج است و ایستگاه ششم عمره و بالأخره هفتمین بازداشتگاه مربوط به مظالم (حقوق دیگران) است و سرانجام اگر از همین مواقف با موفقیت گذشت وارد بهشت می گردد. (۳)

همان گونه که ملاحظه می شود، ظاهر روایات مزبور و روایات مشابه آنها این است که در قیامت مواقف و قنطره هایی بر روی صراط نصب می گردد و در آن مواقف انسانها درباره هر یک از فرایض دینی مورد سؤال قرار می گیرند.

عقبه های قیامت از نظر شیخ مفید

شیخ مفید در مباحث کلامی خود به عقل و داوری های آن بیشتر اعتماد

ص : ۴۵۳

۱- [۱] بحار الأنوار: ۷/۱۲۵، روایت ۱۱ و ج ۸، باب ۲۲، روایت ۹ و ۲.

۲- [۲] بحار الأنوار: ۸/۶۶.

۳- [۳] بحار الأنوار: ۸/۶۴.

می نماید و مفاهیم و مسایل کلامی و دینی را بر این اساس تفسیر می نماید و در شرح کلام صدوق می گوید:

عقبه های قیامت همان احکام دینی است که انسانها باید در روز قیامت پاسخگوی آنها باشند ولی هرگز مقصود این نیست که حقیقتاً در سرای دیگر کوهها و گردنه های صعب العبوری بر صراط قرار دارد و بندگان موظفند تا از آنها عبور نمایند و خود را به بهشت برسانند، بلکه مقصود از «عقبه» (گردنه) که در قرآن و روایات آمده است، همان دستورات الهی است که از آنجا که رعایت آنها تحمل مشکلات و دشواری هایی را همراه دارد از آنها به «عقبه» تعبیر شده است. (۱)

سپس می افزاید: التزام به آنچه «حشویه» می گویند که روز قیامت، کوههایی با گردنه ای صعب العبور آفریده می شود و اهل محشر باید از آنها عبور نمایند، ادعایی بدون دلیل است، زیرا نه از نظر دلایل نقلی مطلب روشن و قابل اعتمادی در دست است و نه عقل در این باره قضاوت و حکمی دارد، زیرا آنچه از نظر عقل لازم و قطعی است، این است که بر اساس اصل حکمت الهی به برپایی قیامت حکم قطعی می نماید، ولی در مورد خصوصیات یاد شده اگر چه امکان آن را نفی نمی کند، ولی هیچ گونه حکمی بر لزوم آن ندارد. (۲)

در توضیح کلام مفید یادآور می شویم واژه «عقبه» در قرآن در مورد برخی

ص : ۴۵۴

-
- ۱- [۱] بنابراین نباید به ظاهر این گونه تعبیرها جمود ورزید، بلکه این گونه تعبیرها نوعی تشبیه و تمثیل است که برای این که حقایق غیر محسوس برای ذهن های ابتدایی قابل درک باشد مورد استفاده قرار می گیرند.
- ۲- [۲] بحارالأنوار: ۷/۱۲۹.

از فرایض و احکام الهی به کار رفته است چنان که می فرماید:

(فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَهُ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ). (۱)

«از گردنه صعب العبور به آسانی و به سرعت بالا نرفت و نمی دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن بنده، یا طعام دادن در روز فقر و تهیدستی به یتیم خویشاوند یا مسکین فوق العاده تهیدست و بیچاره».

قرآن کریم در تفهیم معارف عمیق و تعالیم عالی خود از روش تمثیل و تشبیه بهره می گیرد، و بدین طریق فهم عمیق ترین معارف را برای ذهن ها و اندیشه های معمولی آسان می سازد.

بررسی آیات تمثیلی قرآن خود بحث جداگانه ای را می طلبد که در حوصله بحث ما نیست.

آیه یاد شده در حقیقت از آیات تمثیلی قرآن است، که واقعیت غیر محسوس را به واقعیت محسوس تشبیه می نماید، همه افراد با کوه و گردنه های صعب العبور آن به نوعی آشنایی دارند و دشواری عبور از آنها برای نیل به مقاصد دنیوی برای همگان معروف و معهود است قرآن کریم در این آیات این واقعیت را بیان نموده است که رسیدن به مقاصد عالی اخروی و انسانی نیز در گرو تحمل مشکلات و سختی هایی است و راه رسیدن به آن رعایت قوانین الهی است و از آنجا که قوانین دینی با تمایلات مرزنشناس حیوانی تضاد و تصادم دارند، در حقیقت رعایت این قوانین بسان عبور از گردنه های سخت و صعب العبور است و هر کس در دنیا به آسانی از این گردنه ها بگذرد، یعنی قوانین الهی را کاملاً رعایت نماید در سرای دیگر نیز به آسانی از آنها خواهد

ص : ۴۵۵

گذشت و «محاسبه» برای او سهل و آسان خواهد بود.

شاهد بر این مطلب آیات بعدی است چنان که می فرماید:

(ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ * أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ). (۱)

«سپس از انسانهایی می باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش می نمایند این گونه افراد در قیامت اهل سعادت و یمن می باشند و آنان که به آیات ما کفر ورزیده اند، در سرای دیگر اهل شومی و شقاوتند، آتشی از هر جهت آنان را احاطه خواهد کرد».

در این آیات سرنوشت اخروی انسانها و این که از اهل سعادت و یا شقاوت خواهند بود، نتیجه عبور آنان از «گردنه ها» دانسته شده و گردنه ها نیز به آزاد نمودن بردگان، اطعام یتیمان و تهیدستان، سفارش به صبر و مهربانی، در پرتو ایمان به خدا تفسیر شده است بنابراین مقصود از عقبه ها، همان ایمان به خدا و احکام الهی است، نه این که در واقع، کوهها و گردنه هایی صعب العبور در قیامت پدید می آیند و به اهل محشر دستور داده می شود تا از آنها بگذرند و وارد بهشت گردند بدیهی است آنچه در گذشتن از این نوع گردنه ها مؤثر و سودمند است، قدرت و توانایی جسمانی است نه ایمان و اعمال صالح و حال آن که آنچه در قیامت مایه رسیدن به بهشت می باشد ایمان و عمل صالح است و توانایی جسمانی هیچگونه تأثیری در این رابطه ندارند.

بنابراین می توان گفت آنچه مُعَلِّم شیعہ (شیخ مفید) در این باره بیان نموده است صحیح تر و واقع بینانه تر به نظر می رسد.

ص : ۴۵۶

آيات موضوع

١. (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ). (اعراف / ٨٧)

٢. (...وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ). (اعراف / ٩٨)

٣. (وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ...). (هود / ٨٥)

٤. (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُنْقِمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا). (كهف / ١٠٥)

٥. (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَسِيطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ). (انبیاء / ٤٧)

٦. (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ

مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدِينَ . (مؤمنون/ ۱۰۲ _ ۱۰۳)

۷. (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) . (الرحمن/ ۷)

۸. (...وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...) (حدید/ ۲۵)

۹. (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَةً * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةً) . (قارعه/ ۹)

ترجمه آیات

۱. «توزین اعمال یا وسیله سنجش، در چنین روز حق است آنان که میزانشان سنگین است از رستگارانند و کسانی که میزانشان سبک باشد، آنان به خاطر این که به آیات ما ستم کرده اند، زیانکار می باشند.»

۲. «سنجش در چنین روزی، حق و استوار است آنان که میزانشان سنگین باشد، رستگارانند و آنان که سنجش آنها سبک باشد، به خاطر این که آیات ما را انکار می کردند، زیانکارانند.»

۳. «ای قوم من قسط را در مورد کیل و وزن، کاملاً رعایت کنید.»

۴. «آنان کسانی هستند که به آیات و لقای پروردگار خود کفر ورزیده اند، اعمال آنان باطل شده پس روز رستاخیز برای آنان ارزشی قایل نخواهیم شد (و یا سنجشی برای آنان برپا نخواهیم نمود، زیرا به خاطر حبط عمل، فاقد کار نیک و با ارزش بوده و اعمال آنان فارغ از حق و حقیقت می باشد، طبعاً نیازی به وزن نخواهند داشت).»

۵. «در روز رستاخیز، ترازوهای عدالت را برپا می داریم، به هیچ انسانی کوچکترین ستم نمی شود و اگر به اندازه سنگینی دانه خردل کاری انجام داده باشد، آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس بندگانییم.»

۶. «کسانی که ترازوی اعمال آنان سنگین باشد، رستگارانند و کسانی که ترازوی اعمال آنان سبک باشد، زیانکار بوده و در جهنم جاودانه خواهند بود».

۷. «آسمان را برافراشت و میزان را نهاد».

۸. «کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا مردم عدل را بپا دارند».

۹. «کسانی که سنگین میزان باشند در زندگی رضایت بخش می باشند، اما افراد سبک میزان، جایگاهشان دوزخ است».

تفسیر آیات

اشاره

از امور مربوط به روز رستاخیز، مسأله «میزان» است و این که اعمال انسانها از خوب و بد به گونه ای که بعداً شرح داده خواهد شد، «توزین» می شوند، حالا- واقعیت این «میزان» و کیفیت «توزین» اعمال چگونه است؟ تا حدودی در این بحث روشن می گردد. وجود میزان در سرای دیگر مورد تنصیص وحی و مورد اتفاق متکلمان و احادیث اسلامی می باشد، از این جهت اعتقاد به اصل «میزان» در سرای دیگر قابل انکار نیست اکنون با آیاتی که بر وجود چنین سنجشی حکم می کند، آشنا می شویم:

آیات وارد در این مورد به دو گروه تقسیم می شوند، برخی در صدد بیان اصل وجود «میزان» و «سنجش» است و برخی دیگر در صدد بیان نتیجه آن می باشد و ما هر دو گروه را یک جا یادآور می شویم:

۱. (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ). (۱)

«در روز رستاخیز، ترازوهای عدالت را برپا می داریم، به هیچ انسانی کوچکترین ستم نمی شود و اگر به اندازه سنگینی دانه خردل کاری انجام داده باشد، آن را

ص : ۴۵۹

می آوریم و کافی است که ما حسابرس بند گانیم».

(الموازن) در آیه، جمع «میزان» است و خود می رساند که میزانهایی در روز رستاخیز نصب می شود و صفت این نوع میزان این است که نشان دهنده عدل و داد الهی در سنجش است. (۱)

و در نتیجه، این آیه ناظر به اصل وجود میزان است و اینک آیاتی که نتیجه برپایی میزان را یادآور می شوند وغالباً آیات مربوط به میزان ناظر به این قسمت است:

۲. (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ). (۲)

«کسانی که ترازوی اعمال آنان سنگین باشد، رستگارانند و کسانی که ترازوی اعمال آنان سبک باشد، زیانکار بوده و در جهنم جاودانه خواهند بود».

۳. (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ). (۳)

«کسانی که سنگین میزان باشند در زندگی رضایت بخشند، اما افراد سبک میزان، جایگاهشان دوزخ است».

۴. (...الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ

ص : ۴۶۰

۱- [۱] لفظ «القسط» می تواند نسبت به «الموازن» عطف بیان باشد در حالی که می تواند به تقدیر مضاف (کلمه ذوات)، صفت آن باشد، یعنی موازن ذوات القسط. گویی میزان بر دو نوع است: میزانی که بر اساس عدل و داد استوار باشد و میزانی که بر خلاف عدل گواهی دهد و وحی الهی با توصیف موازن به قسط یادآور می شود که این میزان، نشانگر قسط و عدل است.

۲- [۲] مؤمنون/۱۰۲-۱۰۳.

۳- [۳] قارعه/۶-۹.

هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ. (۱)

«سنجش در چنین روزی، حق و استوار است آنان که میزانشان سنگین باشد، رستگارانند و آنان که سنجش آنها سبک باشد، به خاطر این که آیات ما را انکار می کردند، زیانکارانند».

۵. (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا). (۲)

«آنان کسانی هستند که به آیات و لقای پروردگار خود کفر ورزیده اند، اعمال آنان باطل شده پس روز رستاخیز برای آنان ارزشی قایل نخواهیم شد (و یا سنجشی برای آنان برپا نخواهیم نمود، زیرا به خاطر حبط عمل، فاقد کار نیک و با ارزش بوده و اعمال آنان فارغ از حق و حقیقت می باشد، طبعاً نیازی به وزن نخواهند داشت».

تا اینجا با مجموع آیات ناظر به وجود میزان در آخرت و ثمره نصب آن، آشنا شدیم، اکنون باید دید حقیقت این میزان در سرای دیگر چیست؟ در اینجا در دو محور سخن می گوئیم:

۱. نظریه مفسران و متکلمان درباره «میزان».

۲. میزان در نگاه قرآن و احادیث.

۱. سنجشی بسان سنجشهای دنیا

گروهی از متکلمان معتزله و قاطبه اهل حدیث در تفسیر «میزان» به معنی

ص : ۴۶۱

۱- [۱] اعراف / ۸-۹.

۲- [۲] کهف / ۱۰۵.

۳- [۳] وزن در این آیه اگر به معنی ارزش و کرامت باشد ترجمه نخست استوارتر است و اگر به معنی ثقل و سنگینی باشد آنچه میان پراتنز قرار گرفته است به مفهوم آیه نزدیک تر می باشد.

حرفی و ظهور تصویری آن تمسک بسته و می گویند: در روز رستاخیز ترازویی بسان ترازوهای دنیا نصب می شود و کارهای نیک در یک کفه، و کارهای بد در کفه دیگر آن نهاده می شوند، آنگاه طاعات و معاصی موازنه می شوند و کسانی که کفه طاعت آنان بر کفه گناهان آنان سنگینی کند، جزء سعادت‌مندان و در غیر این صورت جزء شقاوت‌مندان و بدبختان خواهند بود. (۱)

یک چنین تفسیر اگر چه تفسیر به ظاهر است، اما نه ظهور تصدیقی که پس از امعان نظر در آیات و بررسی قراین موجود در آنها به دست می آید، بلکه تمسک به یک ظهور حرفی و تصویری است که در تفسیر قرآن ارزش و اعتبار ندارد.

گروهی دیگر از متکلمان این نظریه را نپسندیده و اشکالاتی بر آن وارد کرده اند از جمله این که کردارهای انسان از مقوله اعراض بوده و در نتیجه فاقد ثقل و وزن می باشند، پس چگونه توزین می گردند؟

هرگاه ایراد این نظریه، همین باشد که یادآوری شد، این اشکال چندان مهم نیست، زیرا آنان می توانند بگویند، واقعیت توزین همان سنجش صحایف اعمال است و یا مقصود، توزین اجسام نورانی و ظلمانی است که تمثّل اعمال انسان ها می باشند. (۲)

ولی علت نارسایی این نظریه، همان است که یادآور شدیم و آن این است که این یک برداشت سطحی از آیات قرآنی و اعتماد به ظهور حرفی و تصویری کلمات آیه است که ارزش علمی ندارد، بلکه لازم است پس از جمع قراین حاکم بر آیه و امعان نظر در مطالب دیگر قرآن، به ظهور تصدیقی آن

ص : ۴۶۲

۱- [۱] کشف المراد، ص ۲۶۹.

۲- [۲] شرح مقاصد: ۳/۲۲۳.

دست یافت، آنگاه آن را محور داوری قرار داد، ما برای تفهیم، مثالی را یادآور می شویم: همگی در مقام بیان سخاوت یک انسان می گوئیم: فلانی دست و دل باز بوده و در خانه اش باز است.

این جمله و امثال آن، دو ظهور دارد:

۱. ظهور بدوی و تصویری، و آن این که واقعاً دستهای او باز است و در خانه او به عللی بسته نیست.

۲. این فرد، انسانی نوع دوست و بخشنده است که پیوسته از طریق بذل و بخشش وامدادهای دیگر به هموعان نیازمند، کمک می کند.

همچنان که تفسیر این نوع جمله به صورت اول خطا است و حتماً باید به شیوه دوم، تفسیر کرد، و ما حق نداریم تفسیر دوم را به بهانه این که تأویل و خلاف ظاهر است، نادرست بشماریم، همچنین صحیح نیست معارفی که در آن کلمه «میزان» یا «صراط» و امثال آن آمده است، به همین بهانه، بسان اهل حدیث، تفسیر کرده و از ظهور تصدیق آن که از امعان نظر در آیات به دست می آید، صرفنظر کنیم.

آفت تفسیرهای اهل حدیث این است که میان دو نوع ظهور تصویری و تصدیقی و به عبارت دیگر ابتدایی و استمراری فرقی نگذارده و از ظهورهای بدوی که پس از یک لحظه تأمل از بین می رود، پیروی می کنند.

۲. میزان قیامت عدل الهی است

اشاره

گروهی به خاطر مطلب یاد شده نظریه دیگری را برگزیده اند و آن این که مقصود از میزان، عدل الهی است و این که خدا با عدل و داد خود میان افراد قضاوت و داوری می کند، عاصیان و گنهکاران را از مطیعان و فرمانبرداران جدا

کرده و هر یک را به سزای اعمال خود می رساند.

شکی نیست که روز قیامت آفریدگار جهان با مخلوق خود از طریق عدل و داد رفتار می کند، ولی سخن این جا است که آیا واقعیت میزان در همین خلاصه می شود یعنی رفتار عادلانه خدا، یا این که علاوه بر این، میزان، واقعیت دیگری دارد که با دقت در آیات می توان به آن دست یافت.

خلاصه: نظریه نخست در تفسیر میزان کاملاً نارسا است، و نظریه دوم نیز بیانگر واقعیت میزان نیست، بلکه نتیجه آن را بیان کرده است و در حقیقت پس از توزین و روشن شدن وضع انسانها از نظر حسنات و سیئات، خداوند بزرگ با عدل و داد در میان آنان قضاوت خواهد کرد، بنابراین باید وسیله ای باشد که حال بندگان را از نظر اطاعت و عصیان روشن کند، آنگاه مرحله قضاوت بر پایه عدل و داد، پیش آید در این نظریه، میزان که وسیله روشن کننده حالات بندگان است با عمل بعدی مترتب بر آن، خلط شده است.

اکنون برای روشن شدن واقعیت میزان در سرای دیگر دو مطلب را به عنوان مقدمه یادآور می شویم:

الف: کاربرد میزان در قرآن

اشاره

لفظ میزان در قرآن با این که یک معنا بیش ندارد و آن همان وسیله سنجش است کاربرد مختلفی دارد که به طور اجمال یادآور می شویم:

۱. وسیله سنجش کالاها و مبادلات مالی

چنان که می فرماید:

(وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ... (۱))

ص: ۴۶۴

«ای قوم من قسط را در مورد کیل و وزن، کاملاً رعایت کنید».(۱)

۲. هماهنگی و نظم در آفرینش

گاهی لفظ میزان در نظم آفرینش بکار رفته است که سبب استواری و بقای نظام می باشد، چنان که می فرماید:

(وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ). (۲)

«آسمان را برافراشت و میزان را نهاد».

طبعاً با توجه به جمله (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا) می توان گفت مقصود از میزان همان تنظیم زمین و آسمان است که در پرتو آن تعادل، به وجود آمده و کاخ آفرینش برپا مانده است، مثلاً اگر جاذبه خورشید بیش از وضع کنونی بود همه سیارات را به خود ملحق می ساخت و اگر کمتر از آن بود، هر یک از سیارات از مدار خود خارج شده و نظام از هم می پاشید.

۳. تشریح عادلانه الهی

قرآن کلمه میزان را در مورد قوانین عادلانه الهی نیز بکار برده است قوانینی که مایه گسترش قسط و عدل در جامعه بشری است، چنان که می فرماید:

(...وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...).(۳)

«کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا مردم عدل را بپا دارند».

مقصود از میزان به قرینه کلمه (أَنْزَلْنَا) آن نوع تشریح الهی است که بسان

ص : ۴۶۵

۱- [۱] و به همین مضمون است آیات: انعام/۱۵۲؛ اعراف/۸۵؛ هود/۸۴ و الرحمن/۹.

۲- [۲] الرحمن/۷.

۳- [۳] حدید/۲۵.

کتاب از جانب خدا فرو فرستاده می شود لکن می توان میزان را به معنی داوری های صحیح عقل و خرد گرفت که آن نیز بسان دیگر رحمت های الهی، از جهان بالا فرو فرستاده شده است و اگر قرآن کلمه (أَنْزَلْنَا) را در مورد آهن بکار می برد طبعاً بکار بردن آن در مورد «عقل» که بسان آهن از مواهب الهی است صحیح خواهد بود.

ب: هر چیزی برای خود میزان خاصی دارد

کلماتی که در قرآن درباره اوصاف قیامت وارد شده است مصادیق مختلف و متنوعی دارد که با برخی از آن در این جهان آشنا هستیم ولی نباید آن مصداق را یگانه مصداق و مورد آن دانست. یکی از آن الفاظ همین لفظ «میزان» است، که مصداق روشن آن همان ترازوی معمولی است که در سنجش اشیای مادی از آن بهره می گیرند ولی آیا واقعیت میزان منحصر به همین ترازوی دو کفه ای است؟ یا این یکی از مصادیق آن است و در دوران های گذشته به خاطر ابتدایی بودن علم و تمدن بشری، ترازوی دو کفه ای مصداق منحصر به فرد آن بود در حالی که در طول زمان برای خود مصادیق مختلفی پیدا کرده که با مصداق نخست فاصله فراوانی دارند، مثلاً در پرتو پیشرفت علم و صنعت امروز میزان نهایی به وجود آمده است که با آن اموری سنجیده می شود که هرگز با ترازوی ابتدایی قابل سنجش نمی باشد، تا آنجا که بشر می تواند، مقدار مصرفی آب و برق و گاز و تلفن را هم تعیین نماید و در سایه یک سلسله دستگاههای دقیق، پایه دمای هوا، و فشار جو و یا خون موجود در رگهای انسان و کیفیت ضربان قلب را روشن سازد، بشر مجهز به تکنیک، امروز می تواند با استفاده از کامپیوتر کارهای شگفت آوری انجام دهد و به کمک آن به اصلاح مقاله و مطلب عرضه شده به آن پردازد و نقطه های خطا را از صواب

بنابراین باید گفت: هر چیزی برای خود سنجش خاصی دارد و بشر به تدریج به یک رشته ابزار سنجش دست یافته که در گذشته، دور از باور بود. چرا به جای دور برویم در گذشته و هم اکنون، منطق وسیله سنجش افکار درست از نادرست بوده، بدیهیات و نظریات قریب به بدیهیات، وسیله سنجش میان حق و باطل (در تصدیقات) است، در حقیقت باید این نوع از قضایا را میزان و ترازوی افکار و اندیشه ها شمرد.

با توجه به این اصل نباید در تفسیر «میزان» در آخرت شتابزدگی نشان داد و آن را بسان ترازوهای مادی اندیشید و یا آن را به عدل الهی تفسیر نمود، بلکه مقتضای حزم و احتیاط در تبیین معارف این است که بگوییم در سرای دیگر وسیله خاصی وجود دارد که اعمال به وسیله آن سنجیده شده و پایه حسنات از سیئات روشن می گردد، و خطاکار از نیکوکار جدا می گردد.

بنابراین باید معتقد بود که وسیله سنجشی در آخرت هست اما یک وسیله کاملاً برتر و دور از این اندیشه های ظاهر بین که به وسیله آن وضع انسانها در محشر روشن می گردد هرچند واقعیت آن برای انسان ناسوتی که هنوز دریچه ای به جهان غیب به روی او گشوده نشده است روشن نیست.

نمونه هایی از میزان در سرای دیگر

با اعتراف به مطلب دوم که ما را از تعیین کیفیت میزان اخروی باز می دارد در عین حال با توجه به برخی از آیات و روایات می توان گوشه ای از پرده ابهام را کنار زده و به گونه ای با واقعیت میزان اخروی آشنا شد، و آیات و روایات زیر ما را در این راستا هدایت می نماید.

۱. قرآن در آیه ای چنین می فرماید:

(وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ). (۱)

«توزین اعمال یا وسیله سنجش، در چنین روز حق است آنان که میزانشان سنگین است از رستگارانند و کسانی که میزانشان سبک باشد، آنان به خاطر این که به آیات ما ستم کرده اند، زیانکار می باشند».

مفسران در معنی جمله (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) و کیفیت اعراب آن اقوال گوناگون و مختلفی دارند، ولی با قطع نظر از اختلاف آنان، باید گفت: در کلمه «وزن» یکی از دو احتمال حاکم است.

۱. مقصود از وزن معنای مصدری آن است یعنی وزن کردن و سنجش اعمال در آن روز حق است در این صورت وزن به معنی «توزین» است.

۲. مقصود از وزن همان میزان یعنی وسیله ای که با آن سنجش انجام می گیرد، و به تعبیر عربی «ما يُوزَنُ بِهِ».

بنابر احتمال اول آیه، ناظر به قطعی بودن سنجش اعمال است که بسان خود رستاخیز حق و پا برجا است، و شک و تردیدی در آن نیست.

و بنابر احتمال دوم آیه، ناظر به این است که «حق» وسیله سنجش است یعنی به جای سنگ ترازو است و هر عملی که حق بوده و یا سهم بیشتری از حق را دارا باشد، مایه سنگینی میزان و هر عملی که فاقد حق و یا سهم کمتری داشته باشد مایه سبک بودن آن خواهد بود.

در این جا احتمال سومی است و آن این که: مقصود این است که هر

ص : ۴۶۸

عملی که با حق تطبیق کند سنگین تر بوده و غیر آن سبک خواهد بود، در این صورت کیفیت میزان جز تطابق عمل با حق و عدم تطابق آن، معنی دیگری نخواهد داشت، گویی روز قیامت حق تجسم یافته و اعمال بر آن عرضه می شود و از طریق عرضه و تطابق و عدم تطابق، سرنوشت اعمال انسان روز می گردد.

شاید این معنی اخیر روشن تر از دیگر معانی باشد و گواه آن روایاتی است که پیامبران و اوصیای الهی را «میزان» در قیامت معرفی می کند.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ) می فرماید:

«هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ» یعنی: «وسیله سنجش اعمال پیامبران و اوصیای آنان است». (۱)

در این صورت اعمال هر امتی بر اعمال پیامبران و اوصیای آنان عرضه می شود و از طریق تطابق و عدم تطابق، سرنوشت انسان و اعمال او به دست می آید.

گواه دیگر بر این مطلب جمله ای است که در زیارت مخصوص امیر مؤمنان می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الْإِيمَانِ وَمِيزَانِ الْأَعْمَالِ» (۲).

«درود بر سردار و سالار ایمان و میزان سنجش اعمال».

گویی وجود امیر مؤمنان (علیه السلام) که تجسم حق است، مقیاس سنجش اعمال بوده و هر کس به اندازه ای که به او شباهت دارد وزن و سنگینی دارد، و هر کس از او بیگانه است، کموزن و بی ارزش است.

ص : ۴۶۹

۱- [۱] بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۰، روایت ۶.

۲- [۲] مفاتیح الجنان، زیارت چهارم امیرالمؤمنین (علیه السلام).

خلاصه: انسانهای ارزشمند، اسوه ها و الگوها هستند و همان گونه که در دنیا گفتار و کردار آنان ملاک تشخیص حق از باطل است، در سرای دیگر نیز میزان سنجش اعمال بوده و به و گونه ای می توان به وسیله آنان نیک و بد را از یکدیگر جدا کرد.

از این بیان می توان به حقیقت گفتار امام سجاد (علیه السلام) در این باره پی برد، آن حضرت در تفسیر آیه (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسِيَّةَ) فرموده اند: این آیه از آن اهل توحید است ولی برای افراد مشرک میزانی نصب نمی شود و صحایف اعمال آنان گشوده نمی گردد بلکه به طور دسته جمعی و گروهی به سوی دوزخ روانه می شوند، و نصب میزان و گشودن صحایف اعمال، از آن اهل اسلام است. (۱)

نکته این مطلب روشن است، زیرا افراد مشرک کمترین بهره ای از حق نداشته کوچکترین مشابهتی به انبیا ندارند و لذا نیازی به میزان نخواهند داشت.

و گواه دیگر بر این تفسیر آن است که امام سجاد (علیه السلام) از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که آن حضرت فرمود: در میزان هیچ انسانی روز رستاخیز چیزی گرانباتر از خلق نیکو نیست. (۲)

از آنجا که خوی نیکو از صفات بارز پیامبران است، انسان نیکو خلق از طریق شباهت بیشتر با پیامبران شباهت روشنی به پیامبران خواهد داشت و طبعاً عمل او گرانباتر و با ارزش تلقی می شود.

سخن برخی از صاحب نظران

در پایان این بحث مطلبی را که برخی از صاحب نظران مانند غزالی،

ص : ۴۷۰

۱- [۱] بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۰، حدیث ۸.

۲- [۲] «ما يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ» (همان مدرک: حدیث ۷).

فیض کاشانی و دیگران در این باره بیان نموده اند، یادآور می شویم (اگر چه خلاصه آن را در گذشته به گونه ای بیان کرده ایم). و آن اینک:

معانی و مفاهیم کلی دارای روح و حقیقتی است که در قالبها و صور گوناگون تجلی و تجسم می یابد، و الفاظ در واقع برای حقیقت این مفاهیم وضع شده اند اگر چه در قالبها و صورتهایی که حاکی از آن حقیقت هستند، نیز بکار می روند، مثلاً حقیقت لفظ «قلم» عبارت است از ابزاری که حروف و خطوط را روی کاغذ و مانند آن ترسیم می کند و هرگز خصوصیت این که از چوب یا فلز و مانند آن می باشد و یا این که جسمانی باشد یا غیر جسمانی و حتی خصوصیت جسمانی بودن نقوش یا جسمانی نبودن آن در حقیقت «قلم» اعتبار نشده است.

مطلب یاد شده، درباره میزان نیز صادق است، زیرا حقیقت میزان عبارت است از وسیله ای که مقادیر اشیا با آن تعیین می گردد و این حقیقت واحد در اشکال و قالب های مختلف تجسم و تجلی پیدا می کند گاهی در قالب های مادی و گاهی در ابزارهای غیر مادی، ابزارهای مادی مانند ترازوهای معروف که وسیله سنجش اشیا ی ثقیل (کالاها) است و ساعت که وسیله اندازه گیری وقت است، و مانند پرگار و خط کش که در اندازه گیری خطوط دایره ها و غیر آن بکار می رود، و مانند قواعد علم «عروض» که اوزان شعری به واسطه آن سنجیده می شود و یا منطق که ادراکات و علوم با آن توزین می گردد و بالأخره مانند «عقل» که وسیله سنجش حق از باطل است.

بنابراین می توان گفت در روز قیامت، برای خواص، میزان، قوانین منطقی و عقلانی است که میزان سنجش حق در اصول عقاید است و پیامبران و اوصیای الهی میزان سنجش اعمال همه انسانها (خواص و عوام) می باشند که

از طریق مقایسه اعمال آنان با گفتار و کردار انبیا و اوصیای الهی درستی و نادرستی اعمال بندگان روشن خواهد شد.

همان گونه که در روایات نیز آمده است که انبیا و اوصیای الهی موازین قسط می باشند و نیز امیر مؤمنان (علیه السلام) خود میزان است. (۱)

ص : ۴۷۲

۱- [۱] گوهر مراد، ص ۴۷۸؛ قره العیون فیض کاشانی، این رساله با دو رساله دیگر مؤلف به نامهای «الحقائق فی محاسن الأخلاق» و «مصباح الانظار» یکجا چاپ شده است.

آیات موضوع

۱. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...) . (بقره/۱۴۳)
۲. (...لَمْ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ) . (آل عمران/۹۸)
۳. (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَاكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) . (نساء/۴۱)
۴. (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا) . (نساء/۱۵۹)
۵. (...اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا...) . (مائده/۲۰)
۶. (...فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ) . (يونس/۴۶)
۷. (...قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ) . (يونس/۲۰)

٨. (...يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ...). (هود/١٨)

٩. (...وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...). (اسراء/٤٤)

١٠. (وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْفُ نَفْسٍ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا). (اسراء/١٣)

١١. (اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا). (اسراء/١٤)

١٢. (وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ...). (كهف/٤٩)

١٣. (مَا لِي هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...). (كهف/٤٩)

١٤. (...إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ). (حج/١٧)

١٥. (...مَلَأَهُ أَيْبُكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَيِّمًاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولَ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...).

(حج/٧٨)

١٦. (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (نور/٢٤)

١٧. (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا...). (احزاب/٤٥)

١٨. (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (يس/٦٥)

١٩. (...يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ). (غافر/٥١)

٢٠. (وَيَوْمَ يُخَشَرُ أَعْيَادُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ* حَتَّىٰ إِذَا مَا جِئْتُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* وَقَالُوا لِمَ لُجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). (فصلت/٢٢٠)

٢١. (أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ). (زخرف/٨٠)

٢٢. (...وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ* وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا...* هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ...). (جاثية/٢٧-٢٩)

٢٣. (وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ* لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ* وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ). (ق/٢١-٢٣)

٢٤. (مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ). (ق/١٨)

٢٥. (إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ...). (مزمّل/١٥)

٢٦. (وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ* كِرَامًا كَاتِبِينَ* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ)(انفطار/١٣١١)

ص : ٤٧٥

۲۷. (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا).

(زلزله/ ۴/ ۵)

۲۸. (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لَّيْرًا أَعْمَالَهُمْ* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ). (زلزله/ ۶/ ۸)

ترجمه آیات

۱. «شما را امت برگزیده قرار دادیم تا بر مردم شاهد و گواه باشید و پیامبر نیز بر شما شاهد و گواه باشد».

۲. «چرا نسبت به آیات الهی کفر میورزید با آن که خدا بر اعمال شما شاهد و گواه است».

۳. «چگونه می شود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را نیز بر آنان (گواهان) شاهد بیاوریم».

۴. «هیچ اهل کتابی نیست مگر این که به عیسی پیش از مرگ او، ایمان می آورد، و عیسی در روز قیامت بر علیه آنان شهادت می دهد».

۵. «نعمت های خدا را بیاد آورید، آنگاه که در میان شما پیامبرانی برانگیخت و شماها را فرمانروایان قرار داد».

۶. «به سوی ما است بازگشت آنان، آنگاه خدا بر آنچه انجام می دهند، شهید و گواه می باشد».

۷. «بگو خدای من در بی اثر ساختن مکر و حيله آنها سریعتر از آنان است فرستادگان ما تمام نقشه های (اعمال) شما را می نویسند».

۸. «مجرمان بر پروردگار خود عرضه می شوند و گواهان می گویند آنان کسانی هستند که به پروردگار خود دروغ گفتند».

۹. «هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را تسبیح می گوید ولی شما تسبیح آنان را درک نمی کنید».

ص : ۴۷۶

۱۰. «نامه اعمال هر انسانی را به گردن او می آویزیم و روز قیامت به صورت کتابی بیرون می آوریم و او آن را گشاده می یابد».

۱۱. «(و به او می گوئیم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی!».

۱۲. «و صحیفه اعمال در برابر مجرمان قرار می گیرد و آنان از دیدن آن خایف و ترسان می شوند».

۱۳. «چگونه این کتاب هیچ ریز و درشتی را فرو گذار نکرده و همه را برشمرده است».

۱۴. «خداوند روز رستاخیز میان آنان داوری می کند، خدا بر همه چیز شاهد و گواه است».

۱۵. «طریقه و راه پدرتان ابراهیم (را پیروی کنید) او شما را در زمانهای پیش مسلمان نامیده است. و در این مورد پیامبر بر شما گواه است و شما نیز گواهان بر مردم می باشید».

۱۶. «روزی که زبان و دست و پای آنان به کارهایی که انجام داده اند، گواهی می دهند».

۱۷. «ای پیامبر! ما تو را گواه و نوید دهنده برانگیختیم».

۱۸. «(امروز) قیامت) بر دهان آنان مهر می زنیم، دستان آنان با ما سخن گفته و پاهایشان بر آنچه انجام داده اند، گواهی می دهند».

۱۹. «روزی که گواهان پیا می خیزند».

۲۰. «روزی که دشمنان خدا به سوی آتش به تدریج روانه می شوند و در کنار آتش می ایستند تا وقتی همگان به سوی آن آمدند، گوشها و دیدگان و پوستهای آنان بر کارهای زشت آنان گواهی می دهند آنان به پوستهای خود اعتراض کرده که چرا بر ضرر ما شهادت دادید؟ در این لحظه از جانب شاهدان (پوست ها) پاسخ می شنوند که: ما را خدایی که هر موجودی را به سخن درآورده است، به سخن آورد و او است که شما را بار اول (در دنیا) آفرید و به سوی او بازگشته اید».

۲۱. «آیا آنان گمان می کنند که ما سخنان پنهانی و آهسته آنان را نمی شنویم؟ آری

فرستادگان ما نزد آنان کارهای آنها را می نویسند».

۲۲. «روز قیامت طرفداران باطل زیانکارند، هر امتی را می نگری که به زانو درآمده است و به سوی کتابش (نامه اعمال) خوانده می شود، به آنان گفته می شود این کتاب ما است که به حق بر علیه شما سخن می گوید».

۲۳. «هر انسانی در حالی که با او مأموری و گواهی همراه است وارد می شود، به او گفته می شود تو از سرای دیگر غافل بودی، پرده را کنار زدیم، امروز بینایی تو تیز است، و یکی از دو فرشته همراه مجرم می گوید حساب او پیش من حاضر است».

۲۴. «هیچ سخنی را نمی گوید مگر این که در کنار آن نگهبان حاضری است».

۲۵. «ما به سوی شما پیامبری را برانگیختیم که شاهد بر اعمال شما است».

۲۶. «برای شما نگهبانانی گمارده شده است، نویسندگانی گرانقدر، آنچه را که انجام می دهید می دانند».

۲۷. «در چنین روزی زمین از حوادثی که در آن رخ داده است خبر می دهد، زیرا پروردگارش به آن وحی نموده و او را آگاه ساخته است».

۲۸. «در این روز انسانها(پس از محاسبه) گروه گروه بر می گردند، تا اعمالشان به آنان نشان داده شود، پس هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام داده است آن را می بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید».

تفسیر آیات

اشاره

معمولاً در دادگاه ها شاهدان عینی به سود یا زیان طرف گواهی می دهند، و پس از طی مراحل، حکم دادگاه صادر می شود، بر این اساس نیز در روز رستاخیز شاهدانی بر جرایم اعمال انسانهای گنهکار گواهی می دهند.

قرآن نیز روز رستاخیز را محکمه الهی و روزی که شاهدان به پا می خیزند معرفی کرده است چنان که می فرماید:

(...يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ). (۱)

و در آیه دیگر مضمون شهادت آنان را بیان کرده می فرماید:

(...يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ...). (۲)

«مجرمان بر پروردگار خود عرضه می شوند و گواهان می گویند آنان کسانی هستند که به پروردگار خود دروغ گفتند».

گواهان روز رستاخیز به دو گروه تقسیم می شوند:

۱. شاهدان عینی خارجی (خدا و پیامبران و...).

۲. گواهان داخلی (اعضای بدن مجرم).

در این جا می توان از نوعی دیگر از شهادت نیز نام برد هر چند خود بحث جداگانه ای دارد و آن مسأله تجسم اعمال است.

مقصود از «تجسم اعمال» این است که اعمال انسان اعم از نیک و بد در سرای دیگر جلوه خاصی دارند، افعال نیک انسان به صورت موجودات زیبا و دلنشین خود را نشان می دهند و گناهان انسان به صورت موجودات مهیب و کریه مجسم شده و در حالی که خود یک نوع کیفر برای مجرم به شمار می روند، بر جرایم او نیز گواهی می دهند.

نخست به تبیین شاهدان خارجی می پردازیم که در آیات قرآنی به آنها اشاره شده است.

شاهدان خارجی

۱. خداوند بزرگ

نخستین شاهد بر کردارهای انسانها خدای بزرگ است، که چیزی بر او

ص : ۴۷۹

۱- [۱] غافر/۵۱.

۲- [۲] هود/۱۸.

در جهان پنهان نیست چنان که می فرماید:

(...إِنَّكُمْ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ). (۱)

«چرا نسبت به آیات الهی کفر میورزید با آن که خدا بر اعمال شما شاهد و گواه است.»

و در آیه دیگر می فرماید:

(...إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ). (۲)

«خداوند روز رستاخیز میان آنان داوری می کند، خدا بر همه چیز شاهد و گواه است.»

و در آیه دیگری می فرماید:

(...فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ). (۳)

«به سوی ما است بازگشت آنان، آنگاه خدا بر آنچه انجام می دهند، شاهد و گواه می باشد.»

۲. پیامبران الهی

قرآن به روشنی یادآور می شود که روز قیامت فردی از هر امت بر اعمال آنان گواهی می دهد چنان که می فرماید:

(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا). (۴)

«چگونه می شود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را نیز بر آنان (گواهان) شاهد بیاوریم.»

ص : ۴۸۰

۱- [۱] آل عمران/۹۸.

۲- [۲] حج/۱۷.

۳- [۳] یونس/۴۶.

۴- [۴] نساء/۴۱.

در آیات دیگر نیز به صورت کلی یادآوری شده است که بر هر امتی شاهد و گواهی هست. (۱)

ولی مفسران گواه هر امت را پیامبر آن امت دانسته اند و گواه این مطلب این است که قرآن حضرت مسیح را شاهد امت خویش معرفی کرده است آنجا که می فرماید:

(وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا). (۲)

«هیچ اهل کتابی نیست مگر این که به عیسی پیش از مرگ او، ایمان می آورد، و عیسی در روز قیامت بر علیه آنان شهادت می دهد».

بنابراین می توان شهود هر امت را پیامبر آن امت دانست.

در این جا مطلب دیگری نیز قابل توجه است و آن این که در آیه گذشته (وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) خود پیامبر گواه (بر آنان) معرفی شده است، اکنون باید دید مقصود از آنان کیست؟

آیا مقصود گواه بودن بر پیامبران پیشین است که در حقیقت پیامبران شاهدان امت خویش بوده و پیامبر اسلام شاهد بر شهود می باشد و یا مقصود شهادت پیامبر اسلام بر امت خویش است؟

در این جا دو احتمال وجود دارد، مرحوم طبرسی همان احتمال نخست را ذکر کرده و از احتمال دوم ذکری به میان نیاورده است و از این که در آیه، کلمه «هَؤُلَاءِ» بکار برده (وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) می توان گفت که مقصود همان امت خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد.

ص : ۴۸۱

۱- [۱] به آیه های: ۸۴ و ۸۹/نحل؛ ۷۵/قصص مراجعه شود.

۲- [۲] نساء/۱۵۹.

این آیات از علم گسترده و همه جانبه «شاهدان» پرده برمی دارد و این که شاهدان امت ها از کارهای ظاهری و باطنی آنان آگاه می باشند، زیرا «آدای» شهادت فرع «تَحْمَلُ» آن است و شهادت به حکم این که به معنی شهود و حضور است مستلزم آن است که شاهد در نزد مشهود به (کاری که بر وقوع آن شهادت می دهد) نوعی حضور داشته باشد، اکنون سؤال می شود آیا با علم عادی می توان بر جمیع اعمال یک فرد که به صورت پنهان و آشکار در تمام مدت عمر خود انجام داده است شهادت داد؟

بنابراین باید بگوییم: پیامبران در پرتو احاطه بر افعال ظاهری و باطنی افراد به چنین شهادتی موفق می شوند.

شگفت آور این که پیامبران نه تنها بر اعمال انسانهای معاصر خود گواهی می دهند، بلکه بر اعمال مجموع افراد امت که چه بسا پس از رحلت پیامبر چشم به جهان گشوده و زندگی را آغاز کرده اند، گواهی خواهند داد.

و از این جا می توان پایه گسترده گی علم پیامبران و احاطه غیبی آنان را نسبت به امت های خود به دست آورد و بر خلاف اندیشه گروهی از کوته فکران که علم انبیا را به دایره محدودی منحصر می کنند این آیات بر خلاف اندیشه آنان گواهی می دهد.

۳. پیامبر اسلام

به حکم آیات گذشته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بر اعمال امت خود گواهی می دهد ولی در این خصوص آیاتی وارد شده است که به همین جهت آنها را

جداگانه مطرح نمودیم.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

(...مَلَّةٌ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...)(۱)

«طریقه و راه پدرتان ابراهیم (را پیروی کنید) او شما را در زمانهای پیش مسلمان نامیده است. و در این مورد پیامبر بر شما گواه است و شما نیز گواهان بر مردم می باشید».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...)(۲)

«شما را امت برگزیده قرار دادیم تا بر مردم شاهد و گواه باشید و پیامبر نیز بر شما شاهد و گواه باشد».

در برخی از آیات قرآن، پیامبر گرامی شاهد و مبشر معرفی شده است آنجا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً...)(۳)

«ای پیامبر! ما تو را گواه و نوید دهنده برانگیختیم».

ممکن است مقصود از این شاهد، شهادت بر اعمال در روز رستاخیز باشد.

ص : ۴۸۳

۱- [۱] حج/۷۸.

۲- [۲] بقره/۱۴۳.

۳- [۳] احزاب/۴۵؛ فتح/۸.

و در آیه دیگری فرماید:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ...﴾ (۱).

«ما به سوی شما پیامبری را برانگیختیم که شاهد بر اعمال شما است.»

با توجه به این که ادای شهادت فرع تحمل آن است این آیات خود گواه روشنی بر وسعت و گستردگی علم پیامبر اسلام بر اعمال ظاهری و باطنی امت اسلامی می باشد.

۴. گواهی دادن افرادی از امت اسلامی

از برخی از جمله های آیات گذشته استفاده می شود که امت اسلامی نیز جزء گواهانند مثلاً در آیه سوره (۲) بقره یادآور می شود که ما شما را امت برگزیده قرار دادیم تا شاهد و گواه بر مردم باشید، در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا همه امت اسلامی شاهد و گواه می باشند، در این صورت مشهور علیه کیست؟

آیا گفت شهود، همه امت اسلامی و مشهود علیه، امت های پیشین می باشند؟ یا ناچاریم بگوییم برخی از امت اسلامی بر برخی دیگر شهادت می دهد، و در نتیجه همه امت اسلامی به نوعی شاهد و به نوعی مشهود علیه می باشند.

گذشته از این، سؤال دیگری نیز در این جا مطرح است و آن این که بیشتر امت اسلامی بسان امتهای پیشین به حکم آیه قرآن (...وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ

ص : ۴۸۴

۱- [۱] مزمل/۱۵.

۲- [۲] (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...).

«اکثر آنان را سپاسگزار نمی یابی» فاقد شرط ادای شهادت می باشند.

و به تعبیر امامان معصوم (علیهم السلام) در میان امت اسلامی کسانی هستند که شهادت آنان بر یک «دسته سبزی» و یا یک کیلو خرما (۲) پذیرفته نمی شود، چگونه می توان گفت: همه امت اسلامی شاهدند.

با توجه به نکات یاد شده چاره ای جز این نیست که بگوییم: مقصود از (جَعَلْنَاكُمْ) همه امت اسلامی نیست بلکه مقصود آن طبقه بلند پایه از امت است که از هر نظر شایستگی گواهی دادن را دارند و در روایات اسلامی بر پیشوایان معصوم تطبیق شده است. (۳)

ممکن است گفته شود که اگر مقصود پیشوایان معصوم است چرا شهادت را به همه امت اسلامی نسبت داده می فرماید:

(لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ).

ص: ۴۸۵

۱- [۱] اعراف/۱۷.

۲- [۲] امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «فَإِنْ ظَنَنْتَ أَنَّ اللَّهَ عَنَى بِهَذَا آيَةٍ جَمِيعِ أَهْلِ الْقِبْلَةِ مِنَ الْمُؤَحَّدِينَ أَفْتَرَى أَنَّ مَنْ لَا يَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَى صَاعٍ مِنْ تَمْرٍ يَطْلُبُ اللَّهُ شَهَادَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَقْبَلُهَا مِنْهُ بِخَضْرَاءٍ جَمِيعِ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ كَلَا لَمْ يَعْزِزَ اللَّهُ مِثْلَ هَذَا فِي خَلْقِهِ (تفسیر برهان: ۱/۱۶۰). آیا می پندارید که خدا با این آیه شهادت همه مسلمانان را اراده کرده است (چگونه می توان این را گفت) آن کس که شهادت او در این دنیا بر یک من خرما پذیرفته نمی شود چگونه در روز قیامت برای شهادت طلبیده می شود، آنگاه شهادت او در حضور امت های پیشین پذیرفته می گردد، نه چنین نیست خدا هرگز چنین افراد را اراده نکرده است. و در برخی از روایات به جای «صاع من تمر»، «حَرْمَةُ بَقْلِ» (یک دسته سبزی) آمده است.

۳- [۳] کافی: ۱/۱۴۶-۱۴۷.

ولی پاسخ این سؤال با توجه به نظایر آن در قرآن روشن است، قرآن همه بنی اسرائیل را «مَلَک» (فرمانروا) معرفی کرده می گوید:

(...اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا...)^(۱)

«نعمت های خدا را بیاد آورید، آنگاه که در میان شما پیامبرانی برانگیخت و شماها را فرمانروایان قرار داد».

در حالی که همه بنی اسرائیل فرمانروا نبوده و تنها برخی از آنان مانند داوود و سلیمان فرمانروایی داشته اند ولی حکومت و فرمانروایی را به همه آنان نسبت داده است از این جهت باید گفت مقصود از شهادت دادن امت اسلامی خصوصاً بر اعمال ظاهری و باطنی شهادت آن گروهی است که از علم وسیع و گسترده ای برخوردار بوده و این گروه جز پیشوایان معصوم کسی نیست، و اگر بخواهیم در این مورد طبقه دیگر از افراد امت را نیز وارد کنیم، یعنی آنان که از نظر تقوا و طهارت در درجه بالایی قرار دارند، ناچاریم برای آنان علم وسیعی قایل شویم که بر اعمال پنهانی دیگران نیز آگاه بوده و بتوانند بر آن نیز گواهی دهند و یا لاقلاً شهادت آنان را به اعمال ظاهری آن هم در مورد افراد معاصر با خود اختصاص دهیم.

البته این بحث دامنه گسترده ای دارد که باید تحت عنوان «حقیقت شهادت و شاهد» در قرآن، مورد بررسی قرار گیرد. و ما به فضل الهی، پیرامون موضوعاتی مانند صدیقین، شهدا، صالحین بحث خواهیم کرد.

ص : ۴۸۶

گواهان دیگر، فرشتگانی هستند که در دنیا ناظر بر اعمال افراد بوده و در قیامت با آنان وارد دادگاه الهی می شوند یکی از فرشتگان مأمور جلب مجرم به دادگاه است و دیگری گواه بر اعمال او چنان که می فرماید:

(وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ * وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ). (۱)

«هر انسانی در حالی که با او مأموری و گواهی همراه است وارد می شود، به او گفته می شود تو از سرای دیگر غافل بودی، پرده را کنار زدیم، امروز بینایی تو تیز است، و یکی از دو فرشته همراه مجرم می گوید حساب او پیش من حاضر است».

امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از ذکر آیه یاد شده می فرماید:

«سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا وَشَاهِدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا». (۲)

«مأموری که گنهکار را به سوی محشر (محکمه الهی) هدایت می کند و فرشته ای که (در دنیا) شاهد اعمال او بوده و در آن محکمه بر علیه او شهادت می دهد».

در آیات دیگر نیز به شهادت فرشتگان اشاره شده است چنان که می فرماید:

(مَا يَلْفُظُونَ قَوْلًا إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ). (۳)

ص : ۴۸۷

۱- [۱] ق/۲۱- ۲۳.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۸۵.

۳- [۳] ق/۱۸.

«هیچ سخنی را نمی گوید مگر این که در کنار آن نگهبان حاضری است».

وباز می فرماید:

(وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ). (۱)

«برای شما نگهبانانی گمارده شده است، نویسندگانی گرانقدر، آنچه را که انجام می دهید می دانند».

۶. زمین یا مکان انجام عمل

یکی از گواهان، نقطه ای است که کار خوب یا بد در آن انجام می گیرد.

قرآن در این مورد می فرماید:

(يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا). (۲)

«در چنین روزی زمین از حوادثی که در آن رخ داده است خبر می دهد، زیرا پروردگارش به آن وحی نموده و او را آگاه ساخته است».

در این که زمین از چه چیز خبر می دهد در آیه مطلبی ذکر نشده است ولی با توجه به این که آیه ناظر به برانگیخته شدن انسانها در قیامت می باشد و این که آنان کردارهای خود را خواهند دید، روشن می شود که اخبار زمین مربوط به کارهایی است که انسانها روی آن انجام داده اند، خواه کارهای نیک و خواه کارهای بد، از این جهت به دنبال آن، مسأله کیفر و پاداش اعمال انسان را مطرح نموده می فرماید:

(يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ). (۳)

ص : ۴۸۸

۱- [۱] انفطار/ ۱۱/ ۱۳.

۲- [۲] زلزله/ ۴- ۵.

۳- [۳] زلزله/ ۶- ۸.

«در این روز انسانها(پس از محاسبه) گروه گروه بر می گردند، تا اعمالشان به آنان نشان داده شود، پس هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام داده است آن را می بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید».

ناگفته پیدا است که همه اجزای زمین بر افعال یک انسان گواهی نمی دهند، بلکه نقطه ای که انسان در آن کار نیک و بد انجام داده است، همان نقطه به شهادت بر می خیزد، و روایات نیز بر این مطلب گواهی می دهند.

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ پرسش کسی که سؤال کرد آیا نمازهای نافله را در یک جا انجام دهم یا در جاهای مختلف؟ فرمود: در جاهای مختلف، تا این مکانها در روز رستاخیز به نفع تو گواهی دهند.(۱)

درباره شهادت مکان بر اعمال انسان در قیامت روایات بسیاری وارد شده است که در کتابهای حدیث در ابواب مربوط به نمازهای واجب و مستحب، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و... وارد شده و بررسی آنها بحث جداگانه ای را می طلبد. از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده است که فرمودند: روز قیامت زمین بر اعمال هر مرد و زنی که در آن انجام داده است گواهی می دهد و می گوید او فلان عمل را در فلان روز انجام داده است.(۲)

که زمین آن روز آید در سخن *** بدهد اخبار از عملها تن به تن

هر چه هر کس کرده اندر پشت او *** باز گوید بی تأمل مو به مو

اوفتد از پرده بیرون رازها *** ماند از خجالت به کام آوازا

ص : ۴۸۹

۱- [۱] بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۶، روایت ۱۵ و در روایت ۱۱ آمده است: «وَالْبِقَاعُ الَّتِي تَشْمَلُ عَلَيْهِ شُهُودُ رَبِّهِ لَهُ أَوْ عَلَيْهِ» مکانهایی که بر انسان احاطه دارند شاهدان پروردگار بر انسان می باشند که به سود یا زیان او شهادت می دهند.

۲- [۲] مجمع البیان: ۵/۵۲۶.

بنابراین در این که از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی، یکی از شاهدان در قیامت، مکان انجام گرفتن عمل است جای تردید نیست آنچه در این جا توجه انسان را به خود جلب می کند این است که مکان که فاقد حس و ادراک است چگونه می تواند اعمال انسان را درک نماید، و در سرای دیگر بر آن گواهی دهد؟

ولی پاسخ این است که این نوع آیات و روایات و نیز آیات و روایات دیگر از این قبیل ما را به یک حقیقت رهنمون می گردند و آن این که تمام موجودات از نوعی ادراک برخوردارند، و میزان درک و آگاهی آنها بستگی به میزان درجه وجودی آنها دارد چنان که قرآن کریم در جای دیگر می فرماید:

(...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...). (۱)

«هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را تسبیح می گوید ولی شما تسبیح آنان را درک نمی کنید».

این مطلب از نظر مبانی حکمت متعالیه در فلسفه اسلامی امری مسلم و غیر قابل تردید است و این خود از امتیازات و شگفتی های قرآن است که از یک واقعیت بسیار دقیق پرده برداشته است آن هم در زمانی که فکر و اندیشه بشر کمترین توجهی به این نوع مطالب دقیق نداشته است.

و چه زیبا گفته است عارف رومی:

جمله ذرات عالم در نهان *** با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم بصیریم و هوشیم *** با شما نا محرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می روید *** محرم جان جمادان کی شوید؟

ص : ۴۹۰

از جمادی در جهانِ جان روید *** غُلُغُلِ اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت *** وسوسه تأویل ها بر بایدت

چون ندارد جان تو قندیل ها *** بهر بینش کرده ای تأویل ها (۱)

۷. شهادت زمان یا گردش شب و روز

اگر مکان به حکم آیات قرآن بر اعمال انسان گواهی می دهد، زمان و روز و شب نیز بسان مکان گواهی خواهند داد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: آنگاه که روز، آغاز می شود به فرزندان آدم چنین خطاب می کند: کار نیک انجام ده تا من در روز رستاخیز به سود تو گواهی دهم من موجود ناپایدارم در گذشته نبوده ام و در آینده نخواهم بود و آنگاه که تاریکی شب فرا می رسد، شب نیز همین خطاب را دارد. (۲)

۸. گواهی دادن قرآن در رستاخیز

از برخی از روایات استفاده می شود که قرآن در روز رستاخیز به صورت انسانی مجسم می شود و خدا به او خطاب می کند بنندگان مرا چگونه دیدی؟ (با تو چگونه رفتار کردند؟) او در پاسخ می گوید: پروردگارا گروهی از آنان مرا حفظ کرده و چیزی از من ضایع نکردند، و برخی از آنان مرا ضایع نمودند، حق مرا سبک شمرده و به تکذیب من برخاستند، و من حجت تو بر تمام خلق می باشم، در این هنگام خطاب می آید: به عزت و جلالم سوگند به خاطر تو

ص : ۴۹۱

۱- [۱] مثنوی، دفتر سوم.

۲- [۲] بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۶، روایت ۲۲.

گروه نخست را بهترین پاداش و گروه دیگر را به عذاب دردناک کیفر خواهیم داد. (۱)

۹. نامه اعمال

یکی از گواهان در روز محشر، خود نامه اعمال است که در آن خوبی ها و بدی ها منعکس می باشد و قرآن در آیات مختلفی به وجود چنین صحیفه تصریح می نماید، آنجا که می فرماید:

(...قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ). (۲)

«بگو خدای من در بی اثر ساختن مکر و حيله آنها سریعتر از آنان است فرستادگان ما تمام نقشه های (اعمال) شما را می نویسند».

در آیه دیگر می فرماید:

(أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ). (۳)

«آیا آنان گمان می کنند که ما سخنان پنهانی و آهسته آنان را نمی شنویم؟ آری فرستادگان ما نزد آنان کارهای آنها را می نویسند».

در این دو آیه هر چند سخن از نگارش سخنان و یا اعمال آشکار و پنهان افراد است و به گواهی دادن آن در روز قیامت اشاره ای نشده است ولی به طور مسلم این نگارش به خاطر احتجاج با آنها است و لذا در برخی از آیات درباره موقعیت صحیفه اعمال چنین می فرماید:

ص : ۴۹۲

۱- [۱] بحار الأنوار: ج ۷، باب ۱۶، روایت ۱۶.

۲- [۲] یونس/ ۲۱.

۳- [۳] زخرف/ ۸۰.

(وَوَضَعَ الْكِتَابَ فِتْرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ...)^(۱)

«و صحیفه اعمال در برابر مجرمان قرار می گیرد و آنان از دیدن آن خایف و ترسان می شوند».

و در آیه دیگر می فرماید:

(...وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ * وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا... * هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ...)^(۲)

«روز قیامت طرفداران باطل زیانکارند، هر امتی را می نگری که به زانو درآمده است و به سوی کتابش (نامه اعمال) خوانده می شود، به آنان گفته می شود این کتاب ما است که به حق بر علیه شما سخن می گوید».

شگفت این جا است که صحیفه اعمال آن چنان کارهای ریز و درشت را ضبط کرده است که فرد مجرم از ضبط آن انگشت حیرت به دندان گرفته می گوید:

(مَا لِي هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...)^(۳)

«چگونه این کتاب هیچ ریز و درشتی را فرو گذار نکرده و همه را برشمرده است».

و از آیات دیگر استفاده می شود که نامه اعمال هر انسانی به گردن وی آویخته می گردد چنان که می فرماید:

(وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا)^(۴)

«نامه اعمال هر انسانی را به گردن او می آویزیم و روز قیامت به صورت کتابی

ص : ۴۹۳

۱- [۱] كهف/۴۹.

۲- [۲] جاثیه/۲۷_۲۹.

۳- [۳] كهف/۴۹.

۴- [۴] اسراء/۱۳.

بیرون می آوریم و او آن را گشاده می یابد».

ممکن است گفته شود چگونه صحیفه اعمال خود گواه بر جرایم گنهکار می باشد، زیرا نامه های اعمال چیزی از قبیل پرونده هایی است که در محکمه های دنیا برای بزهکاران تشکیل می دهند و آنچه در پرونده مکتوب است در حد اتهام و ادعا است و فرد مجرم می تواند در برابر آن از خود دفاع کند و اثبات آن تنها از طریق گواهان با صلاحیت ممکن است.

در پاسخ یادآور می شویم هر یک از گواهان و شاهدان در قیامت موقعیت ویژه ای دارد، موقعیت نامه های اعمال این است که با توجه به علم و بصیرتی که در سرای دیگر برای انسان گنهکار حاصل می شود به گونه ای که با دیدن پرونده عمل بر همه کارهای ناروایی که در دنیا انجام داده است آگاه می گردد، در این حالت اگر به وجدان خود رجوع کند و خود بخواهد بر اساس عدل و انصاف در مورد خود داوری کند، پرونده عمل او بهترین گواه و شاهد برای او بشمار می رود.

به همین جهت قرآن کریم پس از آن که نامه عمل انسان را به او می دهند می فرماید:

اعمال خود را رسیدگی کن و با استناد به آنچه در صحیفه عمل تو نوشته شده است در مورد آن خودداری نما چنان که می فرماید:

(اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) (۱).

حال اگر فرد گنهکار با دیدن نامه عمل، به گناهان خود اعتراف نمود، در این صورت خداوند حکیم بر اساس عدل و لطف خود درباره او تصمیم

ص : ۴۹۴

گیرد ولی اگر درصدد انکار برآمد و خواست از همان شیوه ای که در دنیا و در برابر محکمه های دنیوی با انکار و خدعه خود را تبرئه می کرد در محکمه الهی نیز چنین فکر خامی در او راه یابد در این صورت شاهدان الهی (پیامبران و فرشتگان) علیه او شهادت می دهند و در صورتی که گواهی آنان را نیز انکار نماید اعضای بدن او که به وسیله آنها گناه را انجام داده است خود بر گناهان او گواهی می دهند و دیگر هیچ راه فراری برای او نخواهد بود.

این مطلب از برخی از روایات مربوط به گواهان روز قیامت به خوبی استفاده می شود که در این روایات آمده است که فرشتگان در مورد کسانی شهادت می دهند که نامه اعمال خود را انکار نموده اند، و حتی پس از گواهی دادن فرشتگان الهی شهادت آنان را نیز انکار می کنند و در این صورت دهان آنان بسته می شود و اعضای آنان به سخن می آید.

بنابراین مراحل شهادت به قرار زیر است:

۱. نامه اعمال.

۲. گواهی فرشتگان پس از انکار نامه اعمال.

۳. گواهی اعضا پس از تکذیب فرشتگان. (۱)

تا اینجا با شاهدان خارجی از نظر قرآن و روایات آشنا شدیم، اکنون به بررسی گواهان و شاهدان داخلی می پردازیم:

شاهدان داخلی

اشاره

مقصود از شاهدان داخلی، گواهانی است که جزء بدن انسان بوده یا به

ص : ۴۹۵

۱- [۱] بحارالأنوار: ج ۷، باب ۱۶، روایت ۳ و ۴.

گونه ای به او مرتبط باشند، اینک بیان این بخش:

الف: اعضای بدن

از شگفتی های روز رستاخیز این است که عضو مجرم بر گناه او گواهی دهد که دیگر جای هیچ شک و تردیدی برای خود مجرم و حاضران و ناظران نماند.

قرآن در این مورد می فرماید:

(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (۱)

«روزی که زبان و دست و پای آنان به کارهایی که انجام داده اند، گواهی می دهند».

از آیه دیگر استفاده می شود که از میان اعضا، دهان بسته می شود و دیگر عضوها گواهی می دهند چنان که می فرماید:

(الْيَوْمَ نَخِمْ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (۲)

«امروز (قیامت) بر دهان آنان مهر می زنیم، دستان آنان با ما سخن گفته و پاهایشان بر آنچه انجام داده اند، گواهی می دهند».

ب: شهادت پوست بدن

اگر آیات پیشین، بر گواهی دادن اعضای بدن، گواهی می دهد، برخی از آیات گواه دیگری را معرفی می کند به نام «پوست بدن» و این که در روز رستاخیز «پوست» انسان بر اعمال او گواهی می دهد چنان که می فرماید:

ص : ۴۹۶

۱- [۱] نور/۲۴.

۲- [۲] یس/۶۵.

(وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ* حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* وَقَالُوا لِمَ لُجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). (۱)

«روزی که دشمنان خدا به سوی آتش به تدریج روانه می شوند و در کنار آتش می ایستند تا وقتی همگان به سوی آن آمدند، گوشها و دیدگان و پوستهای آنان بر کارهای زشت آنان گواهی می دهند آنان به پوستهای خود اعتراض کرده که چرا بر ضرر ما شهادت دادید؟ در این لحظه از جانب شاهدان (پوست ها) پاسخ می شنوند که: ما را خدایی که هر موجودی را به سخن درآورده است، به سخن آورد و او است که شما را بار اول (در دنیا) آفرید و به سوی او بازگشته اید».

در این آیه گواهی دادن پوست ها به طور مطلق آمده است و در نتیجه همه کارهایی را که با اعضای بدن مانند دست و پا انجام می گیرد شامل می شود و مدلول آن از آیه هایی که بر شهادت دست و پا دلالت داشت گسترده تر خواهد بود، ولی برخی از مفسران گفته اند کلمه «جلود» در آیه کنایه از «فروج» است و نه مطلق پوست بدن، که قرآن به خاطر رعایت ادب در گفتار از آن به کنایه تعبیر کرده است، ولی این تفسیر شاهد و دلیل استواری ندارد، و کلمه «فروج» نیز در آیات دیگر قرآن بکار رفته است، چنان که در ستایش مؤمنان راستین می فرماید: (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ). (۲)

در این جا این سؤال مطرح می شود که چرا این گروه فقط به گواهی دادن پوست هایشان اعتراض می کنند. و شهادت گوشها و چشمهایشان را مورد اعتراض

ص : ۴۹۷

۱- [۱] فصلت/۲۰-۲۲.

۲- [۲] مؤمنون/۵.

قرا رنمی دهند؟ گفته شده است این بدین خاطر است که پوست تنها به کارهایی که بواسطه آن انجام گرفته است شهادت می دهد. ولی گوش و چشم به کارهایی هم که دیگر اعضا انجام داده اند گواهی می دهند، گویا وجه اعتراض گنهکاران به پوست هایشان این است که شما خود واسطه انجام این گناهان بوده اید حال چرا علیه ما گواهی می دهید؟^(۱)

تا این جا با شاهدان دوازدهگانه در قیامت آشنا شدیم، و ما این بحث را همین جا پایان می دهیم و در فصلی جداگانه درباره تجسم اعمال بحث خواهیم کرد، زیرا همان گونه که در آغاز بحث یادآور شدیم، تجسم اعمال در عین این که کیفر اعمال می باشد، خود گواه بر آن نیز به شمار می رود.

ص : ۴۹۸

۱- [۱] به تفسیر المیزان: ج ۱۷، ص ۳۷۸ رجوع شود.

١. (...وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). (بقره/٢١٣)

٢. (يَقْدُمُ قَوْمَهُ... فَاوْرَدَهُمُ النَّارَ...). (هود/٩٨)

٣. (وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ... . (يوسف/٢١)

٤. (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا* ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا). (مريم/٧١ ٧٢)

٥. (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ* لَوْ كَانَ هُوَآءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِتُونَ). (انبیاء/٩٨
(٩٩)

٦. (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ... . (قصص/٢٣)

٧. (...وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ... . (قصص/٢٣)

٨. (أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ). (صافات/٢٢ ٢٣)

۹. (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرِيكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). (حدید/۱۲)

۱۰. (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى) (فجر/۲۳)

ترجمه آیات

۱. «خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند».

۲. «پیشوایی قوم خود را بر عهده گرفته و همگان را وارد آتش می کند».

۳. «قافله ای فرا رسید، سقای قافله را برای آوردن آب فرستادند او نیز دلو خود را در چاه فرو برد».

۴. «هیچ یک از شماها نیست مگر این که وارد آن (دوزخ) می شود و این مطلب، حکم و تقدیر حتمی خداوند است، آنگاه پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگران را فرو می گذاریم تا در آن آتش به زانو درافتند».

۵. «شما و آنچه که غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخ هستید، و شما وارد آن می گردید و اگر این معبودان، خدایان واقعی بودند، هرگز وارد آن نمی شدند، و در آن جاودانه خواهید بود».

۶. «هنگامی که بر آب مدین وارد شد».

۷. «گروهی را دید که از آب چاه گوسفندان خود را سیراب می نمایند».

۸. «و همسران آنان و آنچه را که غیر از خدا پرستش می کردند، محشور نماید آنگاه همگی را به سوی راه دوزخ راهنمایی کنید».

۹. «(روز قیامت) روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان در برابر و جانب راست آنان می شتابد (به آنان گفته می شود) مژده باد شما را در این روز بوستانهایی که از پایین آن جوی ها جاری است، در آن جاویدان خواهید بود، این موفقیت بزرگی است».

۱۰. «در چنین روز جهنم آورده می شود، در این روز انسان متذکر می گردد ولی کجا این تذکر فایده می بخشد؟».

تفسیر آیات

اشاره

صراط در لغت به معنی راه و طریق است و در آیات قرآن نیز در همین معنی بکار رفته است چنان که می فرماید:

(...وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). (۱)

«خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند».

و به همین جهت گاهی در طریق منتهی به دوزخ نیز به کار می رود چنان که می فرماید:

(أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ). (۲)

«و همسران آنان و آنچه را که غیر از خدا پرستش می کردند، محشور نمایید آنگاه همگی را به سوی راه دوزخ راهنمایی کنید».

«راغب اصفهانی» در معنی صراط عنوان سهل و آسان بودن را نیز قید کرده است، (۳) طبعاً راه بهشت و دوزخ هر دو به گونه ای سهل و آسان می باشند اما راه بهشت برای این که در گرو عمل به قوانین الهی است، که مطابق با آفرینش انسان بوده و با بعد ملکوتی انسان هماهنگ است، و امّا راه دوزخ برای این که در گرو توجه بیش از حد به اعمال قوای بهیمی است که با قاطعیت و بعد حیوانی انسان هماهنگ می باشد و در هر حال صراط گاهی نیز

ص : ۵۰۱

۱- [۱] بقره / ۲۱۳.

۲- [۲] صافات / ۲۲ ۲۳ .

۳- [۳] مفردات راغب، ص ۲۳۰ .

به خود جسر و پل که دو راه را به هم پیوند می دهد، گفته می شود.

صراط یا گذرگاه همگانی

از آیات و روایات استفاده می شود که در روز رستاخیز گذرگاهی عمومی وجود دارد که همگان باید از آن عبور کنند و در لسان روایات به آن صراط گفته شده است و در قرآن اگر چه به طور صریح در این مورد مطلب وارد نشده است ولی مفسران آیه یاد شده در زیر را ناظر به صراط می دانند:

(وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا). (۱)

«هیچ یک از شماها نیست مگر این که وارد آن (دوزخ) می شود و این مطلب، حکم و تقدیر حتمی خداوند است، آنگاه پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگران را فرو می گذاریم تا در آن آتش به زانو درافتند».

در این که مقصود از کلمه «ورود» در آیه چیست؟ مفسران دو نظر دارند:

۱. مقصود از ورود به دوزخ، اشراف و نزدیک شدن به آن است و گاهی در زبان عرب (و غیر آن) از اشراف و نزدیکی به چیزی به لفظ ورود تعبیر می آورند، مثلاً کسی که به دروازه شهری رسیده است می گویند وارد آن شهر شد.

این گروه به برخی از آیات قرآن نیز استشهاد کرده اند:

قرآن درباره موسی (علیه السلام) می فرماید:

(وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ...). (۲)

«هنگامی که بر آب مدین وارد شد».

ص : ۵۰۲

۱- [۱] مریم/۷۱-۷۲.

۲- [۲] قصص/۲۳.

مسلماً آب در درون چاه بود و مقصود از ورود بر آب مدین، اشراف بر آن و رسیدن بر بالای آن است، زیرا به دنبال آیه می فرماید:

«...وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ...» .

«گروهی را دید که از آب چاه گوسفندان خود را سیراب می نمایند».

بدیهی است کسی که داخل چاه شود نمی تواند بالای آن را نظاره کند.

همچنین در مورد کاروانی که یوسف را در چاه یافت می گوید:

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ...» (۱).

«قافله ای فرا رسید، سقای قافله را برای آوردن آب فرستادند او نیز دلو خود را در چاه فرو برد».

در این آیه کلمه «وارد» بر سقّا اطلاق شده است که معمولاً برای آوردن آب بر سر چاه می رود و به وسیله دلو و مانند آن از آن آب می کشد اگر چه خود داخل آب نمی شود.

بنابراین مفاد آیه مورد بحث (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا...) این است که بهشتیان و دوزخیان همگی بر دوزخ اشراف پیدا می کنند و نزدیک آن قرار می گیرند سپس اهل بهشت نجات یافته و روانه بهشت می شوند و دوزخیان به دوزخ افکنده می شوند و اگر در مورد بهشتیان تعبیر «نجات یافتن از دوزخ» بکار رفته است چنان که می فرماید: (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا) برای این است که آنان تا لب پرتگاه دوزخ می رسند، از آنجا که در چنین شرایط بیم سقوط در آتش وجود دارد، به کار بردن لفظ «نجات» کاملاً مناسب می باشد.

ص : ۵۰۳

۲. از نظر اکثر مفسران «ورود» در آیه به معنی دخول است و بر این اساس گفته اند همه اهل محشر (حتی اهل بهشت) داخل دوزخ می شوند آنگاه ستمکاران در آن رها می گردند و پرهیزگاران نجات داده می شوند، البته بدون آن که آسیبی به آنان برسد، زیرا به فرمان خدا دوزخ آنان را بسان ابراهیم نمی سوزاند.

این گروه نیز به یک رشته از آیات استدلال کرده اند که برخی را یادآور می شویم:

الف: قرآن درباره پیشوایی فرعون در روز رستاخیز که فراغنه را پشت سر خود قرار داده و به سوی دوزخ رهبری می کند (و در حقیقت رهبری ظالمانه او در این جهان، در آخرت تمثیل پیدا می کند) می فرماید:

(يَقْدُمُ قَوْمَهُ... فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ...). (۱)

«پیشوایی قوم خود را بر عهده گرفته و همگان را وارد آتش می کند».

ب: خدا درباره معبودان دروغین و مشرکانی که آنان را می پرستیدند چنین می فرماید:

(إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ* لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ). (۲)

«شما و آنچه که غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخ هستید، و شما وارد آن می گردید و اگر این معبودان، خدایان واقعی بودند، هرگز وارد آن نمی شدند، و در آن جاودانه خواهید بود».

داوری میان این دو نظریه چندان آسان نیست ولی در عین حال باید

ص : ۵۰۴

۱- [۱] هود/۹۸.

۲- [۲] انبیاء/۹۸-۹۹.

گفت قول نخست که ورود در آیه مورد بحث را به معنی اشراف و حضور می گیرد، بر خلاف ظاهر است و اگر در سرگذشت موسی (علیه السلام) و داستان یوسف ورود به معنی اشراف باشد به خاطر قرآینی است که در آنها وجود دارد.

زیرا در سرگذشت موسی (علیه السلام) یادآور می شود که موسی گروهی را دید که از چاه، آب می کشند در حالی که دو دختر دور از غوغای آنان در گوشه بیابان بسر می برند و این مطلب گواه بر این است که ورود موسی به آب (چاه) به معنی «اشراف» بر آن بوده است، نه دخول در دل چاه.

و در داستان «یوسف (علیه السلام)» کلمه (أَذْلَى دَلْوَةً): «دلو خود را به چاه افکنند»، گواه بر این است که مقصود از ورود به آب، همان اشراف بر چاه بوده است نه دخول در آن.

ولی در عین حال آیه تاب آن را دارد که به معنی اشراف و حضور در نزد جهنم نیز تفسیر گردد، زیرا نجات پرهیزگاران از آتش همان گونه که با داخل شدن در آن تطبیق می کند، با اشراف بر آن و قرار گرفتن بر پرتگاه دوزخ نیز سازگار است.

برخی در حالی که معنی دوم را برگزیده اند می گویند دخول در جهنم از آن غیر متقیان است ولی این نظر با جمله (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا) سازگار نیست، زیرا نجات مؤمنان حاکی از ورود آنان است، و اگر ورود به معنی دخول است پس همگان داخل آن می گردند و اختصاص به غیر متقیان وجهی ندارد.

و در هر حال برخی از مفسران این آیه را ناظر بر صراطی می دانند که همگان باید از آن عبور کنند و در قرآن آیه دیگری که به گونه ای ناظر به مسأله صراط در قیامت باشد وجود ندارد، ولی در روایات درباره آن به تفصیل بحث

شده است. و ما به طور فشرده روایات مربوط به صراط قیامت را مورد بررسی قرار می دهیم.

صراط در روایات

۱. علی بن ابراهیم از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه (وَجِيئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى). (۱)

«در چنین روز جهنم آورده می شود، در این روز انسان متذکر می گردد ولی کجا این تذکر فایده می بخشد؟».

چنین می گوید:

«ثُمَّ يُوضَعُ عَلَيْهَا الصِّرَاطُ أَدْقُ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُ مِنَ السَّيْفِ».

«آنگاه راهی روی آن نصب می شود که از مو باریک تر و از لبه شمشیر تیزتر است».(۲)

۲. صدوق در معانی الاخبار می گوید: هر کس امام خود را در این جهان بشناسد و از راهنمایی های او پیروی کند از صراط می گذرد و آن پلی است بر روی دوزخ و آن کس که در دنیا امام خود را نشناسد، قدم او بر صراط می لغزد و در آتش دوزخ می افتد.(۳)

از این دو روایت استفاده می شود که صراط و پل یک چیز است ، و آن بر بالای جهنم قرار دارد بنابراین که گفته می شود «پل صراط» تعبیر درستی نیست هر چند رایج و معروف است. در کتابهای کلامی نیز صراط به همین نحو تفسیر شده است.

ص : ۵۰۶

۱- [۱] فجر/۲۳.

۲- [۲] بحار الأنوار: ج ۸، باب صراط، روایت ۲.

۳- [۳] همان مدرک، حدیث ۳.

شیخ مفید می گوید: در روایات آمده است راه مردم به بهشت در روز رستاخیز بسان پلی است که از آن عبور می کنند و نیز در روایت وارد شده است که صراط باریک تر از مو و تیزتر از شمشیر است که کافران بر آن لغزیده و در دوزخ فرو می افتند. (۱)

تفتازانی می گوید: صراط پلی است نصب شده بر روی دوزخ و همگی بر آن می گذرند پلی که از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است.

آنگاه می گوید: ممکن است عبور از صراط همان مقصود از ورود همگان در آتش باشد که در آیه (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا...) وارد شده است. (۲)

از مجموع این روایات و گفته های متکلمان استفاده می شود که راه دوزخیان و بهشتیان همین صراط یا پل است چیزی که هست پای کافر بر آن می لغزد و در دوزخ فرو می افتد ولی مؤمنان از آن عبور می کنند.

و مفاد آیه (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا...) نیز این است که همه انسانها از نیکوکار و بدکار، بهشتی و دوزخی وارد دوزخ خواهند شد آنگاه گروه نیکوکار بدون آن که آسیبی به آنان برسد از آن نجات می یابند.

در این صورت، روایات و آنچه که متکلمان اسلامی گفته اند، بیانگر مفاد آیه است و در ضمن چگونگی ورود همه انسانها در دوزخ بیان شده است و آن این که صراط و راهی بر دوزخ قرار دارد که همگان باید از آن بگذرند پرهیزگاران به مشیت و عنایت الهی از آن عبور کرده و از سقوط در دوزخ نجات پیدا می کنند ولی ستمکاران در آن سقوط می نمایند.

و اما این که مقصود از صراط و طریق یاد شده که بر متن دوزخ نصب

ص : ۵۰۷

۱- [۱] شرح عقاید صدوق، ص ۴۹_۵۰.

۲- [۲] شرح مقاصد: ۲/۲۲۳.

می شود و همه اهل محشر باید از آن عبور کنند، چیست؟ در این جا دو احتمال وجود دارد:

۱. مقصود معنی ظاهری آن است یعنی پل یا راهی نظیر آنچه در دنیا می باشد، در سرای دیگر بر جهنم نصب می شود.

۲. مقصود این است که صراط اخروی تجسم و تبلور همان صراط دنیوی است و صراط مستقیم در دنیا که پرهیزگاران برگزیده اند، تجسم و تجلی اخروی آن این است که آنان را به بهشت می رساند و از طرفی راههای باطل که ستمکاران در این دنیا پیموده اند، در سرای دیگر تجسم و تبلور اخروی یافته و آنان را داخل دوزخ می نماید.

گروهی که بیشتر به ظواهر اعتماد می نمایند، نظریه نخست را پذیرفته، و گروه دوم که با استفاده از قراین و شواهد نقلی و عقلی از مرز ظواهر گذشته و به باطن این گونه تعبیر نیز نظر می نمایند، نظریه دوم را برگزیده اند.

اگر چه داوری در این قبیل مطالب کار دشواری است ولی آنچه از مجموع روایات و تعبیرات معصومان در زمینه صراط و راه وصول به دوزخ و بهشت به دست می آید همان نظریه دوم است و در این جا جمله ای از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل می نمایم که مؤید نظریه دوم است:

امام درباره تقوا و فرجام پرهیزگاری و نیز برگزیدن راه خطا و منحرف از مسیر تقوا چنین می فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّحَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأُغْطُوا أَرْمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمَا الْجَنَّةَ» (۱)

ص: ۵۰۸

«خطاها» (پیروی از تمایلات حیوانی) مرکب های سرکش و چموشی هستند که صاحبانشان بر آنها سوار شده و عنان آنها از دستشان گرفته شده پس آنان را وارد دوزخ می نمایند، و پاکدامنی و خویشتن داری در برابر شهوات، مرکب های راهوار و مطیعی هستند که صاحبانشان بر آن نشسته و زمام آنان در اختیارشان قرار گرفته پس آنان را وارد بهشت می نمایند».

از این روایت به خوبی استفاده می شود که راه بهشت و دوزخ در حقیقت از هم اکنون در این دنیا شروع می شود و در نهایت به بهشت و دوزخ منتهی می گردد و نه چنین است که در قیامت راه دیگری ورای آن بر جهنم نصب می گردد و اهل محشر مکلف بر عبور از آن می شوند، بلکه آن کس که در همین دنیا صراط مستقیم تقوا را برگزیده در سرای دیگر و با تجسم اخروی او را وارد بهشت می نماید و آن کس که راه نافرمانی را برگزیده و از طریق وسطی که کتاب و سنت ترسیم گر آن است به یمین و شمال (۱) منحرف گردد در جهان دیگر تجسم اخروی آن همان سقوط در درکات دوزخ خواهد بود. و در عین حال، نمی توان این خطبه و امثال آن را گواه قاطع بر نفی نظریه نخست گرفت، زیرا کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) مملو است از مجاز و استعاره و کنایه و ممکن است بخشی از این تعبیرها یک نوع استعاره باشد که با هر دو نظریه سازگار باشد در این جا شایسته است که دامن سخن را کوتاه کرده و به بحث دیگر از صراط یعنی کیفیت عبور انسانها از صراط، نظر افکنیم:

اختلاف انسان ها در گذشتن از صراط

در گروهی از روایات چگونگی گذشتن انسانها از صراط و کیفیت خود

ص : ۵۰۹

۱- [۱] اشاره است به فرموده علی (علیه السلام) که «الْأَيْمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَأَثَارُ التُّبُوهُ وَمِنْهَا مَنْفَعُ السُّنَّةِ وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ» (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۶).

صراط بیان شده است اما کیفیت آن به قرار زیر است:

۱. باریک تر از مو «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ».

۲. برنده تر از شمشیر «أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ».

آنگاه کیفیت عبور انسانها به صورتهای یاد شده در زیر در آنها آمده است:

۱. کسانی به سرعتی مانند برق می گذرند و آنان خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) (معصومان) می باشند. «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبُرْقِ»، «فَيَمْضِي أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ زُمْرَةً عَلَى الصَّرَاطِ مِثْلَ الْبُرْقِ الْخَاطِفِ».

۲. افرادی که به سرعت باد عبور می کنند، «يَمْضِي قَوْمٌ مِثْلَ الرِّيحِ».

۳. گروهی به سرعت اسب دونده می گذرند: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ».

۴. دسته ای به سرعت انسانی که پیاده راه می رود: «ثُمَّ يَمْضِي قَوْمٌ مِثْلَ الْمَشْيِ».

۵. عده ای مانند کسی که با دست و سینه حرکت می کند از آن می گذرد: «ثُمَّ قَوْمٌ مِثْلَ الْحَبْوِ»، «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْوًّا».

۶. برخی مانند کسی که بسیار آهسته و به سختی با زانوها حرکت می کنند، از صراط عبور می کنند: «ثُمَّ قَوْمٌ مِثْلَ الرَّحْفِ».

تفسیر و تبیین

اینک به تفسیر و تبیین این روایات می پردازیم:

با توجه به تحقیقی که محققان درباره مسایل اخروی دارند مفاد این

ص : ۵۱۰

روایات واضح و روشن خواهد بود و آن این که حقایق و رخداد‌های عالم قیامت، تبلور و بازتاب رخداد‌های این جهان است، و این دو در امتداد یکدیگر و هر یک جلوه و تجسم خاصی از واقعیت هستی انسان و افکار و اعمال او می باشد، غرایز و شهوات انسان واقعیتی است که در دنیا به گونه ای خودنمایی می کند و در سرای دیگر به صورت دوزخ و عقوبت ها و کیفرهای آن و بر این اساس همه انسانها باید از این جهنم بگذرند و پل منصوب بر آن که از آن گذر می کنند همان فطرت الهی و بُعد ملکوتی انسان است و بدیهی است این صراط و پل که بر جهنم شهوات استوار است، بسیار دقیق، باریک و تیز است و رعایت قوانین و دستورات الهی که بر اساس ندای فطرت انسانی مقرر گردیده است (از یک نظر) بسیار مشکل و توانفرسا است و انسانها در رعایت نمودن آنها متفاوتند.

برخی حتی اندیشه کار ناروا نیز در ذهن آنان راه پیدا نمی کند و در برابر زشتی ها و پلیدی ها چون برق جهنده می گذرند.

این گروه در سرای دیگر نیز به همین سرعت راه بهشت را پیموده و از جهنم می گذرند و به همین ترتیب افراد دیگر به همان میزان و درجه که در گذشتن از تمایلات حیوانی و مناظر گناه با جدیت و سرعت تصمیم گرفته و از آن می گذرند و دعوت و ندای شریعت و فطرت الهی خویش را پاسخ می دهند در سرای دیگر نیز به همان درجه و میزان از جهنم می گذرند و به بهشت قدم می نهند.

فقیه و متکلم بزرگ شیعه، (ابوعبدالله مفید) درباره توصیف صراط به باریکتر بودن از مو و تیزتر بودن از شمشیر می گوید:

«مقصود این است که کافران از شدت وحشت و هراس که در قیامت بر

آنها مستولی می شود گامهایشان لغزیده و توان حرکت ندارند مانند کسی که بخواهد بر چیزی حرکت کند که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است و این در حقیقت تمثیل و تشبیهی است که سختی عبور کافران از صراط را بیان می کنند» (۱).

«عَلَّامَهُ مَجْلَسِي» پس از نقل سخن ایشان، آن را استوار ندانسته می گوید:

تأویل ظواهر در یک مسأله بدون این که ضرورتی آن را ایجاب کند جایز نیست. (۲)

یادآور می شویم اگر چه سخن عَلَّامَهُ به عنوان یک قاعده کلی صحیح و پا برجا است و هر گاه شاهدی در دست نباشد و ضرورت عقلی هم اقتضا ننماید، تأویل ظواهر غیر موجه و ناصحیح است ولی باید گفت آنچه این متکلم گرانقدر اسلامی گفته اند نیز در جای خود استوار و آزموده است، زیرا در خود روایات شواهدی وجود دارد که مقصود از توصیف یاد شده تمثیل و تشبیه است.

در روایتی که خود عَلَّامَهُ مجلسی آن را از مناقب نقل کرده اند آمده است: خداوند صراط را برای مؤمنان عریض و پهناور و برای گهنگاران دقیق و باریک قرار می دهد. (۳)

در حالی که ظاهر روایات دیگر این است که صراط یکی بوده و برای همگان یکسان است و تنها انسانها در عبور از آن متفاوتند و به نحوه های مختلف می گذرند که قبلاً گذشت.

ص: ۵۱۲

۱- [۱] شرح عقاید صدوق، ص ۸۸.

۲- [۲] بحار الأنوار: ۸/۷۱.

۳- [۳] وَيَجْعَلُهُ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ عَرِيضًا وَعَلَى الْمُذْنِبِينَ دَقِيقًا (بحار: ۸/۶۸، روایت ۸).

گذشته بر این همان گونه که یادآور شدیم حیات اخروی انسان و رخدادهای آن تجلی دیگری از حیات انسانی و افکار و سجایا و ملکات و رفتار و کردار وی در زندگی دنیوی است، و سخن در تأویل ظواهر مربوط به صراط نیست، بلکه سخن درباره تحقق یافتن رویه دیگر حیات انسانی و تجسم و تجلی اندیشه و خلق و عمل او در سرای دیگر است و باریکی و یا عریض بودن آن در قیامت بازتاب ایمان و کفر و نیکی ها و بدی های او در سرای دنیا است به همین جهت در برخی از روایات، (۱) اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) که از صراط به سرعت برق می گذرند مصداق این آیه دانسته شده اند که:

(يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرِيكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). (۲)

«روز قیامت) روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان در برابر و جانب راست آنان می شتابد(به آنان گفته می شود)مژده باد شما را در این روز بوستانهایی که از پایین آن جوی ها جاری است، در آن جاویدان خواهید بود، این موفقیت بزرگی است».

نکته جالب در این آیه آن است که آنچه این گروه از مؤمنان را به بهشت رهنمون می گردد و راه آن را نمایان و هموار می سازد نوری است که از خود آنان برمی تابد و این در حقیقت همان بازتاب و تجلی افکار و ملکات و اعمال دنیوی آنان است به همین جهت در تفسیر قمی روایت شده است که در قیامت نور هر کس به قدر ایمان او است و نور منافق به قدری است که فقط تا جلو انگشتان پای او را روشن می سازد. (۳)

ص : ۵۱۳

۱- [۱] بحار الأنوار: ۸/۶۷.

۲- [۲] حدید/۱۲.

۳- [۳] المیزان: ۱۹/۱۸۱.

در این باره، روایات بسیاری وارد شده است که برخی را یادآور می شویم:

۱. از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده است که فرمودند: «ثابت قدم ترین شما بر صراط، دوست دارترین شما نسبت به اهل بیت من خواهید بود».^(۱)

۲. و در روایت دیگر از آن حضرت آمده است که به علی (علیه السلام) فرمودند روز قیامت من و تو و جبرئیل بر صراط خواهیم بود و کسی حق عبور از آن را ندارد مگر آن که به واسطه ولایت تو، برگه رهایی از دوزخ را به همراه داشته باشد.

در این باره، در باب مربوط به شفاعت، روایات بسیاری نقل شده است که مجال نقل آنها نیست و ما با ذکر نمونه ای از آنها این بحث را پایان می دهیم.

«محمد بن مسلم» گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «روز قیامت بر پیشانی هر کس نوشته شده است که او مؤمن است یا کافر در این هنگام یکی از مؤمنان و دوستان اهل بیت (علیهم السلام) که لغزشهایی داشته است، روانه دوزخ می گردد، پس فاطمه زهرا (علیها السلام) که ناظر بر جریان است در صدد شفاعت او برآمده می گوید: (خدایا) نام مرا از آن رو فاطمه نهادی که دوستان من و فرزندانم را از آتش دوزخ بازداری و تو خلف وعده نمی کنی؛ از جانب حق خطاب می شود آری آنچه گفتمی راست است و من از این جهت دستور دادم تا این بنده را روانه دوزخ کنند تا تو شفاعت او را کنی و من شفاعت تو را بپذیرم و

ص: ۵۱۴

بدین سبب بر فرشتگان و پیامبران و همه اهل محشر، جایگاه و مقام تو در پیشگاه من معلوم گردد» (۱).

بنابراین در اصل این مطلب جای تردید نیست که اولاً عداوت و دشمنی با پیامبر و خاندان او مانع بزرگی بر صراط است که گذشتن از آن ممکن نیست و ثانیاً محبت و دوستی این خاندان عامل بزرگی در عبور از صراط و آمرزش پاره ای از گناهان است و اما این که قلمرو آن تا کجا است و چه گناهایی به واسطه محبت و دوستی خاندان پیامبر بخشوده می شود، موکول به بحث شفاعت است.

ص : ۵۱۵

۱- [۱] بحار الأنوار: ۸/۵۰، باب شفاعت، روایت ۵۸.

آیات موضوع

۱. (وَيَبِينَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمًا بَسِيمًا هُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ). (اعراف/۴۶)

۲. (وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). (اعراف/۴۷)

۳. (وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ). (اعراف/۴۷)

۴. (أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمِهِ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ). (اعراف/۴۹)

۵. (...أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ). (اعراف/۴۹)

ترجمه آیات

۱. «و در میان آن روز (= بهشتیان و دوزخیان) حجابی است، و بر «اعراف»

مردانی هستند که هر یک از آن دو را از چهره شان می شناسند، و به بهشتیان صدا می زنند که: «درود بر شما باد!» اما داخل بهشت نمی شوند، درحالی که امید آن را دارند».

۲. «و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده!».

۳. «و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می شناسند، صدا می زنند و می گویند: (دیدید که) گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبرهای شما، به حالتان سودی نداد!».

۴. «آیا اینها (این واماندگان بر اعراف) همانان نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟! ولی خداوند به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان، آنها را بخشید؛ هم اکنون به آنها گفته می شود: داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناک می شوید!».

۵. «داخل بهشت شوید، هیچ ترس و اندوهی بر شما نیست».

تفسیر آیات

اشاره

کلمه «اعراف» در قرآن دوبار وارد شده، یک بار به صورت (وَعَلَى الْأَعْرَافِ) و بار دیگر به صورت (وَأَصْحَابُ الْأَعْرَافِ) و هر دو مورد مربوط به روز قیامت و مواقف و منازل آن است، اکنون باید دید مقصود از «اعراف» چیست، و «اعرافیان» چه کسانی هستند؟

از نظر لغت، «اعراف» از «عُرْف» گرفته شده است و آن به موهای روی گردن اسب و گوشتی که روی سر خروس است گفته می شود و گاهی به نقطه بلند از هر چیز «عرف» می گویند بنابراین «اعراف» جمع عرف بوده و مقصود از آن نقاط مرتفع است و طبعاً (۱) اعرافیان که نوعی انتساب به آن نقطه بلند دارند

ص: ۵۱۸

۱- [۱] اقرب الموارد: ج ۲، ماده عَرَف .

کسانی خواهند بود که نقطه بلند، جایگاه آنان باشد.

تا این جا با معنی لغوی «اعراف» آشنا شدیم، اکنون باید دید مقصود از آن در مواقع قیامت و منازل آن چیست؟

صدوق در کتاب «اعتقادات» خود می گوید: «اعراف حجابی است بلند میان بهشتیان و دوزخیان و مردانی بر روی آن قرار دارند که همه اهل محشر را با سیما و چهره آنها می شناسند بهشتیان وارد دوزخ نمی شوند مگر این که آنان آنها را می شناسند و دوزخیان وارد دوزخ نمی شوند مگر اینکه با انکار و نفرت آنان روبه رو می شوند و در کنار همین حجاب «مستضعفانی» هستند که امید رحمت حق را دارند و به تعبیر قرآن (الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ) می باشند و خدا می تواند آنان را عذاب کند و یا مورد عفو قرار دهد» (۱)

«شیخ مفید» می گوید: «اعراف» کوهی است میان بهشت و دوزخ و گاهی گفته می شود حصاری است میان آن دو و به طور مسلم «اعراف» نه جزء بهشت است و نه جزء دوزخ، و بر روی آن انسانهایی دانا هستند که بهشتیان و دوزخیان را از نشانه هایی که دارند می شناسند. (۲)

یاد آور می شویم که «اعراف» ریشه قرآنی دارد و آیات مربوط به آن عبارت است از:

۱. (وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا. بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ). (۳)

ص : ۵۱۹

۱- [۱] بحار الأنوار: ۸/۳۴۰.

۲- [۲] شرح عقاید صدوق: ص ۴۸ _ ۴۹.

۳- [۳] اعراف/۴۶.

۲. (وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). (۱)

۳. (وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ). (۲)

۴. (أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ). (۳)

۱. در میان بهشتیان و دوزخیان حجابی است و بر بالای «اعراف» مردانی هستند که همگان را به سیمایشان می شناسند، آنان بر بهشتیان که هنوز وارد بهشت نشده اند و امید ورود به آن را دارند. (۴) درود می فرستند.

۲. آنگاه که چشم بهشتیان به سوی دوزخیان بیفتد می گویند پروردگارا ما را با ستمگران قرار مده. (۵)

۳. اهل اعراف به مردانی که آنان را به سیمایشان می شناسند، می گویند اموالی را که گرد آوردید و آنچه را که به آن کبر میورزیدید شما را در چنین روزی بی نیاز ساخت.

ص : ۵۲۰

۱- [۱] اعراف/۴۷.

۲- [۲] اعراف/۴۸.

۳- [۳] اعراف/۴۹.

۴- [۴] این ترجمه بر این اساس است که جمله های (لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ) بیانگر اوصاف بهشتیان است نه اعرافیان هرچند برخی از مفسران این دو جمله را مربوط به اعرافیان دانسته اند ولی به قرینه ای که در آیه چهارم خواهد آمد ترجمه نخست با سیاق آیات مطابق است.

۵- [۵] این ترجمه بر این اساس که ضمیر (أَبْصَارُهُمْ) مربوط به بهشتیان است که هنوز وارد بهشت نشده اند و انتظار آن را دارند. وقتی ناگهان چشمشان به دوزخیان می افتد دست به دعا بلند کرده و جمله یاد شده را می گویند، ولی برخی آن را از حالات اعرافیان دانسته اند که با توجه به قدر و منزلتی که آنان دارند مضمون آیه سازگار با آنها نیست و لذا برخی «اعرافیان» را دو گروه کرده می گویند این قسمت مربوط به طبقه متوسط از اعرافیان است.

۴. اعرافیان باز به دوزخیان می گویند: آیا این گروه (اشاره به بهشتیان) همانها هستند که شما درباره آنان سوگند یاد می کردید که مشمول رحمت خدا نمی شوند (در این موقع به بهشتیان که به حکم آیه نخست هنوز وارد بهشت نشده و در انتظار آن هستند می گویند) وارد بهشت شوید، بیمی بر شما نیست و اندوهگین نخواهید بود.

از این جمله (که به بهشتیان می گویند) (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ) می توان گفت که جمله (لَمْ يَدْخُلُوهَا) در آیه نخست مربوط به بهشتیان است که در مرز بهشت قرار گرفته اند و انتظار ورود به آن را دارند و پس از چنین مذاکره ای میان اعرافیان و دوزخیان به آنان گفته می شود وارد بهشت شوید.

تا این جا با متن و ترجمه آیات آشنا شدیم اکنون به تحلیل «اعراف» و «اعرافیان» می پردازیم:

۱. از مجموع آیات چهارگانه استفاده می شود که «اعراف» مقام بلندی است که رجالی بر آن تسلط دارند و این مقام میان بهشت و دوزخ قرار گرفته و شخصیت‌های مسلط بر آن بر همه بهشتیان و دوزخیان اشراف دارند.

۲. اعراف برای خود موقعیتی دارد جدا از بهشت و دوزخ، و از هر دو بیرون است، طبعاً مشرفان بر آن (اعرافیان) نیز در آن ظرف خاص از بهشتیان و دوزخیان جدا و ممتاز خواهند بود.

۳. اعرافیان دارای آگاهی و معرفت خاصی هستند که همه اهل محشر را از نظر سرنوشت کاملاً می شناسند و می دانند چه گروهی باید روانه بهشت و چه گروهی روانه دوزخ شوند.

درباره این که اعرافیان چه افرادی هستند در کتب تفسیر اقوال گوناگونی وجود دارد که تعداد آنها به دوازده قول می رسد که برخی از آنها کاملاً مردود و از

درجه اعتبار ساقط است و برخی که قابل ذکر می باشد در این جا می آوریم:

۱. انسانهای شریف و ممتاز که مشمول لطف و کرم خدا می باشند.

۲. گروهی که خوبی ها و بدی های آنان یکسان بوده و به خاطر یکسانی نه وارد بهشت شده اند، و نه وارد دوزخ و از این جهت در این حد فاصل نگهداری می شوند و سرانجام در پرتو رحمت خدا وارد بهشت می شوند.

۳. ملائکه و فرشتگانی که به شکل مردان درآمده و همگان را می شناسند.

۴. افراد عادل و دادگرا که بر وضع افراد امت خود گواهی می دهند.

۵. گروه صالحی که از نظر فقه و علم در مرتبه قابل توجهی هستند.

قول دوم با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا چنین گروهی، شایستگی این را که بهشتیان و دوزخیان را کاملاً بشناسند و به بهشتیان درود گفته و به آنان فرمان دخول دهند، ندارند.

نظریه سوم (فرشتگان به شکل مردان متمثل می شوند) نیز برخلاف ظاهر آیه است و قرینه ای بر آن وجود ندارد.

نظریه چهارم و پنجم می تواند با نظریه نخست قابل جمع باشد، توضیح این که اعراف و اعرافیان از نظر کمالات معنوی دارای مراتب و درجات می باشند و در میان آنان طبقه ممتاز و انبیا و اولیای الهی هستند و در رده های پایین تر، افراد عادل و صالح هر امت و فقها و علما نیز در زمره اعرافیان می باشند.

۴. مضمون آیات چهارگانه بیانگر دورنمایی از یک حقیقت معنوی است که واقعیت آن را جز در لباس این نوع از بیان نمی توان درک کرد، برای درک

حقایق غیبی، یکی از طرق، تشبیه معقول به محسوس است، البته تا آنجا که اصل تنزیه خدشه دار نگردد، گویی در سرای دیگر که حکومت مطلقه خدا به طور کامل نمایان می گردد نیز مانند این جهان سه گروه به چشم می خوردند:

الف. گروهی متنعم در نعمت ها و سعادتها.

ب. گروهی در زندانها و کیفرگاهها.

ج. گروه مجریان اراده خدا.

گروه نخست به خاطر اعمال نیک، برخوردار از انواع نعمت ها و سعادت مند، و گروه دوم به خاطر بدرفتاری، محکوم به عقاب و کیفر می باشند.

ولی در این جا گروه سوم وجود دارد که به تنظیم امور آنان و تفکیک هر گروه از گروه دیگر می پردازند بهشتیان را به سعادت و دوزخیان را به جهنم روانه می سازند و در عین حال خود دارای مراتب و درجاتی می باشند و هر طبقه ای از موقعیت ویژه ای برخوردارند.

اعراف در روایات

اینها نکاتی است که از دقت در آیات استفاده می شود ولی این مسأله در روایات نیز مورد توجه واقع شده است که برای جامع بودن این بحث، لازم است به طور فشرده، مضامین مطرح شده در روایات را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

کوتاه سخن این که: در روایات مربوط به اعراف پیرامون دو مطلب بحث شده است:

۱. جایگاه اعراف.

۲. اصحاب اعراف.

ص: ۵۲۳

در مورد مطلب نخست در روایات دو گونه تعبیر آمده است:

الف. اعراف مکان بلندی است که میان بهشت و دوزخ واقع شده است.

«كُتِبَانُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» (۱)

ب. اعراف راهی است میان بهشت و دوزخ.

«صراط بین الجنه والنار» (۲)

باید توجه داشت که مقصود از صراط در این روایت، صراط معروف در قیامت که یکی از منزلگاههای آن به شمار می رود نیست، زیرا صراط معروف آن گونه که از آیات و روایات استفاده می شود راهی است که همگان از آن می گذرند گروهی روانه دوزخ و گروه دیگری روانه بهشت می شوند در حالی که (اعراف) جایگاهی همگانی نیست.

اما این که: چرا از اعراف با کلمه «صراط» تعبیر شده است؟ باید گفت آن گونه که از ذیل این روایت و روایات دیگر استفاده می شود علت آن این است که گروهی از مؤمنان گنهکار در نقطه ای از اعراف جای داده می شوند و سرنوشت آنان از نظر بهشتی یا دوزخی بودن به شفاعت شافعان وعدم آن بستگی دارد و از این نظر با صراط معروف مشابهت دارد.

و در مورد مطلب دوم (اصحاب اعراف) سه گروه به عنوان اعرافیان شناخته شده اند.

ص : ۵۲۴

۱- [۱] بحار الأنوار: ۸/۳۳۵، باب ۲۵، حدیث ۲.

۲- [۲] همان مدرک: حدیث ۳.

۱. امامان معصوم (علیهم السلام)

اکثریت روایات رجال و اصحاب «اعراف» را امامان معصوم (علیهم السلام) دانسته است تعداد روایاتی که مرحوم مجلسی در باب مربوط به «اعراف» نقل نموده است به ۱۴ روایت می رسد و این در صورتی است که وی پس از نقل این روایات می گوید: روایات بسیاری در مورد این که مقصود از «رجال اعراف»، ائمه (علیهم السلام) می باشند، وارد شده است که در فصلهای مربوط به فضایل آنان نقل خواهد شد.

بنابراین، می توان گفت از نظر احادیث شیعه، جای هیچ گونه تردیدی نیست که امامان معصوم (علیهم السلام) از جمله کسانی هستند که در اعراف قرار دارند و همه دوستان و دشمنان خود را با خصوصیات آنان می شناسند.

۲. گروهی از شیعیان گنهکار

در این باره تنها یک روایت (البته در باب یاد شده) نقل شده است که علاوه بر امامان معصوم (علیهم السلام) گروهی از شیعیان گنهکار نیز در «اعراف» می باشند.

این روایت را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از ابو ایوب از برید از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند:

امام صادق (علیه السلام) درباره «رجال اعراف» فرمودند: ائمه صلوات الله علیهم می باشند که با (گنهکاران از) شیعیان خود بر «اعراف» قرار می گیرند، در حالی که مؤمنان (پیراسته از گناه) بدون حساب وارد بهشت شده اند، در این حال ائمه (علیهم السلام) به آن گروه از شیعیان گنهکار می گویند به برادران دینی خود بنگرید که بدون حساب وارد بهشت شده اند و مقصود از این آیه که می فرماید: (سَلَامٌ

عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ). (۱) همین گروه از شیعیان می باشند (که اگر چه هنوز وارد بهشت نشده اند، ولی آرزوی آن را دارند که به واسطه شفاعت ائمه (علیهم السلام) وارد آن گردند).

آنکه به آنان گفته می شود: به دشمنان خود که در دوزخ می باشند بنگرید و این است مقصود این آیه که می فرماید:

(وَإِذَا صُِرِّفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (۲). یعنی این گروه چون هنوز سرنوشت معینی ندارند وقتی به اهل دوزخ می نگرند، مضطرب و هولناک می شوند که مبادا سرانجام روانه دوزخ گردند، به همین خاطر با تضرع از خدا می خواهند که آنان را با ظالمان قرار ندهد.

در این هنگام، اصحاب اعراف (ائمه (علیهم السلام)) گروهی از اهل دوزخ را که به چهره هایشان می شناسند مخاطب قرار داده می گویند:

(مَا أَعْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ). (۳)

یعنی: «امکانات مادی شما که در دنیا به آن فخر فروشی می کردید در این جا هیچ گونه نفعی به شما نرساند».

سپس به دیگر دوزخیان که در دنیا با آنان عداوت و دشمنی میورزیدند خطاب کرده می گویند:

«هؤلَاءِ شِيعَتِي وَإِخْوَانِي الَّذِينَ كُنْتُمْ أَنْتُمْ تَخْلِفُونَ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا يَنَالَهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ».

ص : ۵۲۶

۱- [۱] اعراف/۴۶.

۲- [۲] اعراف/۴۷.

۳- [۳] اعراف/۴۸.

« این گروه از شیعیان گنهکار ما هستند که شما در دنیا سوگند یاد می کردید که رحمت الهی شامل آنان نخواهد شد.»

آنگاه به گروه یاد شده می گویند:

«...أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ». (۱)

«داخل بهشت شوید، هیچ ترس و اندوهی بر شما نیست». (۲)

۳. آنان که طاعت ها و گناهانشان برابر است

در این باره نیز یک روایت وارد شده است که «عیاشی» آن را نقل کرده است که امام صادق (علیه السلام) درباره رجال و اصحاب «اعراف» فرمودند: آنان افرادی هستند که حسنات و سیئات یکسانی دارند پس اگر خداوند آنان را به بهشت وارد کند به مقتضای رحمت خود با آنان رفتار کرده است و اگر عذاب نماید، به آنان ظلم ننموده است. (۳)

مقایسه مضامین روایات و آیات

اکنون که با مضامین روایات درباره اعراف آشنا شدیم لازم است آن را با مضامین بدست آمده از آیات در این باره مقایسه کنیم و نسبت آن دو را بدست آوریم:

بخش نخست (جایگاه اعراف) از روایات هیچ گونه منافاتی با آیات ندارد، زیرا از آیات بیش از این استفاده نمی شود که میان بهشت و دوزخ

ص : ۵۲۷

۱- [۱] اعراف/۴۹.

۲- [۲] بحار الأنوار: ۸/۳۳۵، باب ۲۵، حدیث ۲.

۳- [۳] بحار الأنوار: ۸/۳۳۷، حدیث ۱۱.

واسطه و حایلی است که اعراف نامیده می شود و روایات این حایل را توضیح داده که مکانی بلند یا راهی است میان بهشت و دوزخ.

و در بخش دوم (اصحاب اعراف امامان معصوم (علیهم السلام) می باشند) نیز هیچ گونه منافاتی در مضمون آیات و روایات به چشم نمی خورد، زیرا آیات برای رجال اعراف ذکر مصداق نکرده و تنها برخی از ویژگی های آنان را یاد آور شده است که (يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ ...) و این گروه از روایات مصداق یا کامل ترین مصداق آن را بیان نموده است.

و دو گروه سوم و چهارم یعنی روایت عیاشی و علی بن ابراهیم هر دو بیانگر یک واقعیت می باشند، زیرا هیچ بعید نیست که مقصود از کسانی که حسنات و سیئات آنان برابر است (روایت عیاشی) همان گنهکاران از شیعیان باشند (روایت علی بن ابراهیم).

این تفسیر با آنچه ما قبلاً از ظاهر سیاق آیات بدست آوردیم، هماهنگ نیست، زیرا بنابر بحث گذشته ما دو جمله (لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ) و (إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ...) مربوط به اهل بهشت می باشد که در مرز بهشت قرار گرفته ولی هنوز وارد آن نشده اند و این دو جمله مربوط به اعرافیان نمی باشد.

و به عبارت دیگر: اعرافیان انسانهای ممتازی هستند که از هر نوع گناه و لغزش پیراسته بوده، بلکه سرنوشت گروهی از اهل محشر از نظر بهشت و دوزخ در اختیار گروهی از آنان است در حالی که مفاد روایات یاد شده این است که برخی از انسانهای گنهکار نیز در زمره اصحاب اعراف قرار دارد.

ممکن است بگوییم اگر چه سیاق آیات با آنچه قبلاً یاد آور شدیم

تناسب بیشتری دارد ولی آیات تاب آن را دارد که با مضمون روایات هماهنگ باشد بنابراین همان گونه علامه مجلسی نیز یادآور شده اند روایت علی بن ابراهیم را وجه جمع میان روایات (و نیز بیانگر مفاد آیات) دانست و اصحاب اعراف را به دو گروه تقسیم نمود:

۱. امامان (و پیامبران و گروهی از انسانهای کامل).

۲. گروهی از شیعیان گنهکار.

همان طور که دو متکلم بزرگ شیعه: «شیخ صدوق رحمه الله» و «شیخ مفید رحمه الله» نیز درباره اصحاب اعراف همین نظریه را برگزیده و گفته اند:

در اعراف یا کنار آن گذشته بر رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) گروه «مرجون لأمر الله» نیز هستند که به شفاعت شافعان و مغفرت الهی امیدوارند.

و در هر حال بحث «اعراف» و «اعرافیان» از بحثهای صد در صد نقلی و تعبیدی معاد است که جز از طریق وحی، راهی برای درک واقعیت و خصوصیات آن وجود ندارد و بنابراین آنچه از قرآن و روایات استفاده می شود در اصل تحقق آن جای هیچ گونه انکاری نیست و بایستی از آن به عنوان یکی از مراحل مسلم جهان دیگر و چگونگی وقوع رستاخیز یاد کرد.

۲۵- آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند؟

آیات موضوع

۱. (...أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ). (آل عمران/۱۳۳)
۲. (وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ). (آل عمران/۱۳۱)
۳. (وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ). (آل عمران/۱۳۳)
۴. (...وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...). (توبه/۱۰۰)
۵. (...عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُودٍ). (هود/۱۰۸)
۶. (...أَكُلُوهَا دَائِمًا وَظِلُّهَا...). (رعد/۳۵)
۷. (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...). (نحل/۹۶)
۸. (وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ...). (كهف/۳۹)
۹. (قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...). (فرقان/۱۵)
۱۰. (وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ...) (قصص/۸۸)

۱۱. (...وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا). (احزاب/۵۷)

۱۲. (لَقَدْ كَانَ لِسَبَأٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَهُ وَرَبُّهُ غَفُورٌ). (سبأ/۱۵)

۱۳. (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ). (یس/۲۶)

۱۴. (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ). (غافر/۴۶)

۱۵. (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ). (ق/۴)

۱۶. (وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى *عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى *عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى). (نجم/۱۳ ۱۵)

۱۷. (...أَعِدْتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...). (حديد/۲۱)

ترجمه آیات

۱. «برای پرهیزگاران آماده شده است».

۲. «از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است».

۳. «به سوی آمرزش خدا و بهشتی که پهنا و فراخی آن به اندازه وسعت آسمانها و زمین است سبقت بگیرید، بهشتی که برای پرهیزکاران فراهم شده است».

۴. «بهشتی را که زیر درختان آن آب جاری می شود، برای آنان آماده کرده است».

۵. «پاداش جاودان و مستمر».

۶. «خوردنی ها و سایه آن جاودانی است».

۷. «آنچه نزد شماست فانی می شود، اما آنچه نزد خداست، باقی است».

ص : ۵۳۲

۸. «چرا هنگامی که به باغ خود وارد شدی کلمه "ماشاء الله" را بر زبان جاری نکردی؟».

۹. «آیا آن (دوزخ) خوب است؟ یا بهشت جاودانی که پرهیزکاران به آن نوید داده شده اند؟».

۱۰. «با خدا، خدای دیگری را مخوان، جز او خدایی نیست همه چیز نابود می شود جز ذات او».

۱۱. «برای آنان عذاب خوار کننده آماده کرده است».

۱۲. «در سرزمین "سبأ" برای آن گروه در چپ و راست، دو باغ بود به آنان گفتیم از روزی پروردگار خود بخورید و شکر نعمت را بجا آورید این است شهر پاکیزه و پروردگار آمرزنده».

۱۳. «به او گفته شد داخل بهشت شو، وی گفت: ای کاش قوم من از وضع من مطلع می شدند».

۱۴. «صبح و عصر فراعنه بر آتش عرضه می شوند و روز برپایی قیامت خاندان فرعون به سخت ترین عذاب گرفتار می شوند».

۱۵. «ما آنچه را که زمین از مردگان کم می کند می دانیم و پیش ما است کتاب نگهدارنده».

۱۶. «پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرشته وحی را یک بار دیگر نزد «سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» دید، نزد آن (سدره المنتهی) جنبه الماوی است».

۱۷. «برای گروهی که به خدا و رسولان او ایمان آورده اند، آماده شده است».

تفسیر آیات

اشاره

یکی از بحثهای مربوط به بهشت و دوزخ، مسأله وجود کنونی آنها است و از زمانهای دیرینه، این مسأله مطرح شده است این بحث در حالی که جنبه کلامی و عقیدتی دارد، بحث تفسیری و قرآنی نیز هست، یعنی به این مسأله، هم از دریچه دلایل عقلی می توان نگریست و هم از دریچه تفسیری، و با

مراجعه به کتب کلامی روشن می شود که اکثریت دانشمندان اسلامی وجود کنونی آن را پذیرفته و معتقدند که هر دو، هم اکنون آفریده شده اند.

قول مشهور

محدث و متکلم عالیقدر «شیخ صدوق» در این باره می گوید: اعتقاد ما درباره بهشت و دوزخ این است که آن دو آفریده شده اند و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به هنگام معراج وارد بهشت شد و دوزخ را نیز مشاهده نمود. (۱)

شیخ بزرگوار مرحوم «مفید» در «اوائل المقالات» به نقل اقوال پرداخته و چنین می گوید:

بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و روایات آن را تأیید و اهل شرع بر آن اتفاق نظر دارند ولی اکثریت معتزله و خوارج و گروهی از زیدیه می گویند آفرینش کنونی آنها امری ممکن است ولی دلیل بر وجود کنونی آن در دست نیست در حالی که «ابوهاشم جبایی» وجود فعلی آنها را محال دانسته و معتقد است پیش از برپایی قیامت بهشت و دوزخ آفریده نمی شوند. (۲)

علامه حلی در «کشف المراد» اقوال متکلمان را به نحو یاد شده نقل کرده و «قاضی عبدالجبار» را از اندیشه با ابوهاشم یکسان می داند. (۳)

«تفتازانی» در شرح مقاصدمی گوید: اکثریت مسلمانان بر اینند که بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند جز «ابوهاشم» و «عبدالجبار» و پیروان آنها که با این نظریه مخالفت کرده اند. (۴)

و گاهی در میان علمای شیعه اندیشه مخلوق نبودن بهشت و دوزخ به مرحوم سید رضی (ت/۳۵۹، م/۴۰۶) و زراره بن اعین (۵) نسبت داده شده

ص : ۵۳۴

۱- [۱] اوائل المقالات: ص ۱۰۲، ۱۰۳.

۲- [۲] بحار الأنوار: ۸/۲۰۰.

۳- [۳] کشف المراد: ص ۲۷۰، ط صیدا.

۴- [۴] شرح مقاصد: ۲/۲۱۸.

۵- [۵] تعلیقات اوائل المقالات: ص ۱۰۳.

است ولی برخی مانند «سید شبّر» در صحت نسبت یاد شده به سید رضی تشکیک نموده اند.^(۱)

ولی با مراجعه به تفسیر رضی که متأسفانه از آن فقط یک جلد منتشر شده است، صحت نسبت روشن می شود.^(۲)

با توجه به آنچه که مرحوم مفید در «اوائل المقالات» نقل کرده است، روشن می شود که درباره آفرینش کنونی بهشت و دوزخ سه نظریه در میان متکلمان اسلامی وجود داشته است.

۱. بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و اکثریت مسلمانان این نظریه را پذیرفته اند.

۲. آفرینش هر دو در شرایط کنونی امری است ممکن ولی دلیل بر تحقق فعلی آن در دست نیست و این نظریه مربوط به معتزله و خوارج و گروهی از زیدیه است.

۳. آفرینش بهشت و دوزخ در وضع کنونی امری غیر ممکن است و این نظریه مربوط به «ابوهاشم» و «قاضی عبدالجبار» می باشد.

یادآور می شویم این مسأله جنبه سمعی و نقلی دارد و باید از کتاب و سنت حکم آن را استنباط نمود و اگر «ابوهاشم» می گوید آفرینش کنونی آنها محال است، مقصود او محال بالغیر و یا به اصطلاح محال وقوعی است که در پایان بحث به آن اشاره می کنیم. اینک دلایل قول مشهور:

دلایل خلقت بهشت و دوزخ

از بهشت و دوزخ در لسان قرآن به «جَنَّت» و «جَحیم» یا «جهنم» و «نار»

ص : ۵۳۵

۱- [۱] حَقَّ اليقين: ۲/۲۰۳.

۲- [۲] حقائق التأویل: ص ۲۴۵_ ۲۴۶.

یاد می شود ولی هرگز مقصود از هر «جنت» که در قرآن وارد شده است، بهشت موعود نیست چه بسا قرآن کلمه جنت را در مورد باغهای معمولی این جهان به کار برده است و نباید این آیات ملاک بحث باشد آنجا که می فرماید:

(وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ... (۱).

«چرا هنگامی که به باغ خود وارد شدی کلمه "ماشاء الله" را بر زبان جاری نکردی؟».

و در آیه دیگر می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لِسَبَأٍ فِي مَسْكَهُمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ (۲).

«در سرزمین "سبأ" برای آن گروه در چپ و راست، دو باغ بود به آنان گفتیم از روزی پروردگار خود بخورید و شکر نعمت را بجا آورید این است شهر پاکیزه و پروردگار آمرزنده».

در این دو آیه کلمه «جنت» وارد شده است و حاکی از آن است که این جنت موجود بوده است ولی هرگز مربوط به بهشت موعود در قیامت نیست.

برخی مانند «تفتازانی» در شرح مقاصد آیات مربوط به آدم و حوا را که مدتی در بهشت بسر می بردند، ولی به خاطر مخالفت با ارشاد خدا از آن بیرون شدند، گواه بر آفرینش بهشت موعود دانسته و می گوید مقصود از «جنت» در آیات یاد شده همان بهشت موعود برای امم عالم است سپس می افزاید: برخی می گویند مقصود از جنت در آیات آدم و حوا یکی از باغهای وسیع دنیا است آنگاه این نظر را مورد انتقاد قرار داده می گوید یک چنین تفسیر، بازیگری با دین و بی اعتنایی به اتفاق مسلمانان است. (۳).

ص : ۵۳۶

۱- [۱] كهف/۳۹.

۲- [۲] سبأ/۱۵.

۳- [۳] شرح مقاصد: ۲/۲۱۸.

ولی به نظر ما پافشاری تفتازانی بر تفسیر «جَنَّت» در آیات آدم و حوا به بهشت موعود، کاملاً بیجا است و اگر گروهی از مفسران آن را به باغ دنیوی تفسیر کرده اند به خاطر آیات خلود است که می گوید پس از دخول به بهشت دیگر از آن خروجی نیست و ساکنان بهشت پیوسته و جاودانه در آنجا زندگی خواهند کرد.

آیاتی که حاکی از جاودانه بودن ساکنان بهشت است بیش از آن است که در اینجا یادآوری گردد ولی به عنوان نمونه برخی را یادآور می شویم:

۱. قرآن، بهشت را (جَنَّةُ الْخُلْدِ) می نامد آنجا که می فرماید:

(قُلْ أَذَلِكُمْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...) (۱)

«آیا آن (دوزخ) خوب است؟ یا بهشت جاودانی که پرهیزکاران به آن نوید داده شده اند؟».

۲. قرآن در آیات بی شماری بهشتیان را با کلمه (خَالِدُونَ) توصیف می فرماید این آیات سبب شده است که برخی جَنَّت آدم و حوا را غیر از بهشت موعود تفسیر کنند.

البته در آیات خُلد احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن این که این خلود از آن گروه از ساکنان بهشت است که در پرتو عمل صالح به آنجا وارد شوند و در حق آنان قرآن می فرماید:

(...عَطَاءٌ غَيْرٍ مَّجْدُودٍ) (۲)

«پاداش جاودان و مستمر».

و اما انسانی که در خود بهشت متولد گردد آیا او هم جاودانه است یا نه، آیات خلود ناظر به آن نیست.

ص : ۵۳۷

۱- [۱] فرقان/۱۵.

۲- [۲] هود/۱۰۸.

در هر حال هدف این است که جنت مربوط به آدم و حوا قابلیت هر دو تفسیر را دارد، بنابراین از دلایل قطعی مخلوق بودن بهشت و دوزخی که انسانها بر اثر عمل نیک و بد به آن وارد می شوند، به شمار نمی رود.

بهشت و دوزخ برزخی

آیاتی در قرآن حاکی از آن است که برای برزخیان از نیکوکار و بدکار، بهشت و دوزخی وجود دارد و هم اکنون هر دو مخلوق و آفریده شده اند ولی هرگز این آیات گواه بر مخلوق بودن بهشت و دوزخ مربوط به آخرت نیست و استدلال با آنها بر موضوع بحث کاملاً بیگانه است.

قرآن درباره مؤمن به رسولان عیسی که به خاطر ایمانش کشته شد، می فرماید:

(قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ) (۱).

«به او گفته شد داخل بهشت شو، وی گفت: ای کاش قوم من از وضع من مطلع می شدند».

جنت در این آیه، جنت برزخی است، نه جنت موعود.

قرآن درباره فراعنه یادآور می شود که آنان پیش از قیامت بر آتش عرضه می شوند و روز قیامت دچار سخت ترین عذاب می گردند، آنجا که می فرماید:

(النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) (۲).

«صبح و عصر فراعنه بر آتش عرضه می شوند و روز برپایی قیامت خاندان فرعون به سخت ترین عذاب گرفتار می شوند».

از این بیان روشن می شود که آیاتی که در آنها تنها لفظ جنت وارد شده یا

ص : ۵۳۸

۱- [۱] یس/۲۶.

۲- [۲] غافر/۴۶.

جنت آدم و حوا موضوع بحث قرار گرفته و یا جنت و نار برزخی مطرح شده است، از آیات محل بحث بیرون بوده و باید تنها به آیاتی چشم بدوزیم که موضوع بحث آن بهشت و دوزخ موعود امم عالم است اینک در این باره می‌گوییم از برخی از آیات وجود کنونی بهشت و یا دوزخ کاملاً استفاده می‌شود:

۱. (وَلَقَدْ رَأَوْهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ *عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ *عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ). (۱)

«پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرشته‌ی وحی را نزد «سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ» دید، نزد آن (سدره المنتهی) جنة المأوی است».

مقصود از «جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ»، همان بهشت موعود است که در آیات دیگر از آن به جَنَاتِ عَدْنِ و مانند آن تعبیر شده است این آیه به روشنی می‌رساند که پیامبر، فرشته وحی را در کنار «سدره المنتهی» که در جنب آن بهشت جاودان قرار دارد، دیده است و اگر بهشت آفریده نشده بود، یک چنین نشانه دادن، خارج از فصاحت و بلاغت می‌بود.

۲. آیاتی که در آن از آماده شدن بهشت و دوزخ برای نیکوکاران و بدکاران گزارش داده شده است، می‌تواند گواه بر وجود کنونی هر دو باشد، مثلاً درباره بهشت می‌گوید:

(...أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ). (۲)

«برای پرهیزگاران آماده شده است».

(...أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...). (۳)

«برای گروهی که به خدا و رسولان او ایمان آورده اند آماده شده است».

ص : ۵۳۹

۱- [۱] نجم/۱۳-۱۵.

۲- [۲] آل عمران/۱۳۳.

۳- [۳] حدید/۲۱.

﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾. (۱)

«از آتشی پرهیزید که برای کافران آماده شده است».

و در برخی از آیات کلمه (أَعَدَّ) بکار رفته یعنی آماده نموده است، آنجا که می فرماید:

﴿...وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...﴾. (۲)

«بهشتی را که زیر درختان آن آب جاری می شود، برای آنان آماده کرده است».

﴿...وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾. (۳)

«برای آنان عذاب خوار کننده آماده کرده است».

این آیات که در آنها کلمه «إِعْدَاد» بکار رفته است حاکی از آماده بودن این دو کانون است و اگر به هنگام نزول وحی وجود نداشت بکار بردن آن نیاز به تأویل دارد و تا موجبی برای تأویل نباشد باید ظاهر را اخذ کرد.

حق این است که ظواهر این آیات تا دلیل قاطع بر تأویل نباشد، حاکی از وجود کنونی بهشت و دوزخ است.

و از میان روایات می توان با روایت «هروی» که از امام هشتم (علیه السلام) نقل حدیث کرده است استدلال نمود وی می گوید: به امام رضا (علیه السلام) گفتم: ای فرزند پیامبر خدا از بهشت و دوزخ به من خبر بده، آیا آن دو الان آفریده شده اند؟

فرمود: «آری. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آنگاه که به معراج رفت از بهشت و دوزخ دیدن نمود، گفتم: گروهی می گویند که بهشت و دوزخ در قلمرو و تقدیر خدا است و در آینده آفریده می شوند».

امام (علیه السلام) فرمود: آنان از ما نیستند و ما هم از آنان نیستیم، هر کس خلقت

ص : ۵۴۰

۱- [۱] آل عمران/۱۳۱.

۲- [۲] توبه /۱۰۰.

۳- [۳] احزاب/۵۷.

بهشت و دوزخ را انکار کند، پیامبر و ما را انکار کرده و از ولایت ما بیرون رفته و در آتش دوزخ مخلد خواهد بود» (۱).

۲. ابن عماره از پدر خود نقل کرد که امام صادق (علیه السلام) فرمود: آن کس که چهار چیز را انکار کند شیعه ما نیست و آنها عبارتند از:

۱. معراج، ۲. سؤال قبر، ۳. خلقت کنونی بهشت و دوزخ، ۴. شفاعت. (۲)

۳. و نیز از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: مؤمن کسی است که به یکتایی خدا و رجعت و حلال بودن دومتعه (متعه حج و متعه زنان) و معراج و سؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و آفرینش کنونی بهشت و دوزخ و... ایمان بیاورد. (۳)

دلایل منکران

اشاره

منکران خلقت بهشت و دوزخ با دلیل نقلی و عقلی بر مدعای خود استدلال نموده اند که اینک هر دو را یادآور می شویم:

۱. دلیل نقلی

این استدلال مبنی بر دو مطلب استوار است:

الف: آیات قرآنی حاکی از آن است که بهشت جایگاه دائمی و قرارگاه

ص: ۵۴۱

۱- [۱] بحار الأنوار: ۸/۱۱۹ به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام).

۲- [۲] لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ أَنْكَرَ أَرْبَعَهُ أَشْيَاءَ: ۱. الْمِعْرَاجَ، ۲. وَالْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ، ۳. وَخَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ۴. وَالشَّفَاعَةَ (بحار الأنوار: ۸/۱۹۶، حدیث ۱۸۶).

۳- [۳] همان مدرک، حدیث ۱۸۷ و نیز به ج ۸، باب الجنَّة، احادیث ۳۴، ۱۲۹ و ۱۳۰ مراجعه شود.

همیشگی است آنجا که بهشت را به «جَنَّةِ الْخُلْدِ» (۱) و دوزخ را به «دَارِ الْخُلْدِ» (۲) توصیف می کند و در برخی از آیات نعمت های بهشتی را دایمی توصیف می کند و می فرماید:

«...أَكُلُهَا دَائِمًا وَظِلُّهَا...» (۳)

«خوردنی ها و سایه آن جاودانی است».

بنابراین بهشت و دوزخ از لحظه آفرینش باید به صورت یک بنای جاودان و مستمر بماند و دستخوش نابودی و ویرانی نگردد.

ب: آیه قرآن، حاکی است که قبل از برپایی رستاخیز (نفخ صور نخست) همه چیز جز ذات او نابود می شوند چنان که می فرماید:

«...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...» (۴)

«همه چیز جز ذات خداوند فانی و نابود می گردد».

اکنون با توجه به این دو مطلب باید گفت بهشت و دوزخ آفریده نشده اند، زیرا بر فرض آفرینش باید روز برپایی قیامت نابود گردند در حالی که نابودی آنها با جاودانگی آن دو که آیات نخست از آن حاکی می باشند، ناسازگار می باشند. ولی این استدلال قابل خدشه است، زیرا اساس آن این

ص : ۵۴۲

۱- [۱] (...ذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ...) (فرقان/۱۵): بگو این دوزخ خوب است یا بهشت دایمی که پرهیزگاران را وعده داده شده است؟

۲- [۲] (ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ) (فصلت/۲۸): این است (آتش) کیفر دشمنان خدا برای آنان است در آن آتش خانه جاودانی به خاطر این که آیات ما را انکار می کنند.

۳- [۳] (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا...) (رعد/۳۵).

۴- [۴] قصص/۸۸.

است که مقصود از «شیء» در آیه (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ) ما سوی الله است یعنی تمام موجودات امکانی اعم از دنیوی و اخروی راه هلاک و نابودی را در پیش می گیرند.

در حالی که می توان درباره شیء نظر دیگری را اظهار کرد و آن این که مقصود، موجودات دنیوی است نه اخروی و می توان دایره را از آن هم تنگ تر توصیف کرد و آن این که مقصود از شیء، بتهایی است که آن را می پرستیدند، زیرا در آغاز آیه می فرماید:

(وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ... (۱).

«با خدا، خدای دیگری را مخوان، جز او خدایی نیست همه چیز نابود می شود جز ذات او».

اگر نگوییم که مقصود از «شیء» خدایان دروغین است، با اطمینان می توان گفت مقصود از آن اشیای دنیوی است که در چشم انداز انسانها است و اما موجودات اخروی که در جهان دیگری هستند و از قداست خاصی برخوردارند، مشمول این آیه نیستند.

می توان بر این مطلب از قرآن شواهدی آورد آنجا که می فرماید:

(مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ... (۲).

این آیه به جاودانگی آنچه نزد خداست حکم می کند و طبعاً آنچه نزد خداست غیر خداست و محکوم به امکان است ولی در عین حال طبق مشیت الهی جاودانه می باشد.

ص : ۵۴۳

۱- [۱] قصص/۸۸.

۲- [۲] نحل/۹۶.

قرآن برخی از کتابها را به لفظ (حَفِیْظ) که به معنی نگهدارنده است توصیف کرده است آنجا که می فرماید:

(قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ). (۱)

«ما آنچه را که زمین از مردگان کم می کند می دانیم و پیش ما است کتاب نگهدارنده».

این آیه در پاسخ کسانی آمده است که معاد انسانها را امری بعید می شمردند و گویا می اندیشیدند که پس از مرگ، اجزای بدن مردگان به هم آمیخته می شود و شناسایی آنها مشکل است، قرآن در پاسخ آنان می فرماید: «تمام این حوادث در کتابی محفوظ است و روز قیامت طبق این کتاب بازگردانده می شوند».

به طور مسلم، آیه (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ) شامل این کتاب نخواهد بود، زیرا طبق ظاهر قرآن این کتاب روز برپایی قیامت ملائک احیای انسانها می باشد و نابودی آن با این که هنوز وقت بهره برداری از آن آغاز نشده است، حکیمانه نخواهد بود.

در اینجا نکته دیگری است و آن این که موجود مجرد را فنایی نیست و اگر این آیه شامل این گروه از موجودات باشد باید «هالک» به معنی فقر و حاجت و نیاز به واجب تفسیر گردد (فنای ذاتی).

۲. دلیل عقلی منکران

از میان دلایل عقلی منکران، مسأله «عبث» بودن آفرینش بهشت و دوزخ قابل ملاحظه است، هدف از آفرینش بهشت و دوزخ، این است که نیکوکاران

ص : ۵۴۴

و بدکاران در آنجا به سزای اعمال خود برسند و این کار پس از برپایی قیامت انجام می‌گیرد بنابراین آفرینش آنها قبل از قیامت عبث خواهد بود.

پاسخ

درباره این نوع استدلال باید این جمله را گفت: «که مستدل به عقل و خرد بیش از حد، بها داده، و عدم درک مصلحت را به جای نبود آن فرض کرده است هرگز برای ما همه جوانب مسأله روشن نیست و شاید در آفرینش آن مصلحت باشد که از درک ما بیرون است».

گذشته از این آماده کردن یک چنین مکان نعمت و یا نعمت در روح انسان مطیع تأثیر شگرفی می‌گذارد و او را به اطاعت و پیروی از تعالیم الهی بیشتر سوق می‌دهد و به یک معنی در لطف الهی نسبت به بندگان تأثیر بسزایی دارد (لطف مقرب نه لطف محصل). (۱)

جایگاه بهشت و دوزخ

هر گاه بهشت و دوزخ را مخلوق کنونی بدانیم، بحثی به نام جایگاه آن دو مطرح می‌شود و انسان حق دارد که از وحی سؤال کند جایگاه این دو مخلوق کجا است؟

پاسخ

آیه نخست که با آن بر مخلوق بودن بهشت استدلال شد، جایگاه آن را

ص : ۵۴۵

۱- [۱] «محقق لاهیجی» آنگاه که دلایل مثبتان را یادآور می‌شود می‌گوید: حق، مذهب اول است بنابر دلالت ظواهر آیات و احادیث بر آن با عدم ضرورت تأویل، و نیز داخل است در لطف وعد و وعید کما لا یخفی، (گوهر مراد : ص ۴۸۲).

نیز معین می کند و این که بهشت نزد «سدره المنتهی» است چنان که فرمود:

(وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَهُ أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى). (۱)

بنابراین هر کجا جایگاه سدره المنتهی باشد، جنب آن جایگاه بهشت موعود است و چون جایگاه «سدره المنتهی» تا چه رسد به حقیقت آن برای ما روشن نیست طبعاً جایگاه آن نیز در محاق ابهام خواهد ماند و نمی توان درباره آن اظهار نظر قطعی کرد.

«تفتازانی» در این باره می گوید: «در مورد جایگاه بهشت و دوزخ دلیل روشنی وجود ندارد و اکثریت معتقدند که جایگاه بهشت بالای آسمانهای هفتگانه است و به آیه (عند سدره المنتهی * عندها جنه المأوی) و به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که فرمود: «سقف بهشت عرش خدا است» استناد نموده اند و جایگاه دوزخ را نیز زیر طبقات زمین دانسته اند ولی حق در این مسأله این است که از اظهار نظر قطعی دست برداشته علم آن را به خدای دانا واگذاریم». (۲)

و برخی (۳) از روایات که جایگاه بهشت را در آسمان و دوزخ را در زمین معین می کنند به وسیله عکرمه شاگرد ابن عباس نقل شده و عکرمه یک فرد کاذب و دروغگو است که روایات او قابل استناد نیست.

آری با توجه به برخی از آیات می توان گفت بهشت موجود در دل آسمانها و زمین نیست، زیرا در برخی از آنها وسعت و گنجایش بهشت به مقدار گنجایش آسمانها و زمین معرفی شده است آنجا که می فرماید:

ص : ۵۴۶

۱- [۱] نجم/۱۲-۱۴.

۲- [۲] شرح مقاصد: ۲/۲۲۰.

۳- [۳] بحار الأنوار: ۸/۱۲۷، حدیث ۲۸.

(وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ). (۱)

«به سوی آمرزش خدا و بهشتی که پهنا و فراخی آن به اندازه وسعت آسمانها و زمین است سبقت بگیرید، بهشتی که برای پرهیزکاران فراهم شده است». (۲)

با توجه به این آیات نمی توان گفت بهشت موعود، در دل آسمانها و زمین است و همان طور که یادآور شدیم این مسأله از امور غیبی است که درک آن برای ما بدون راهنمایی قطعی از طریق وحی امکان پذیر نیست.

«علاّمه مجلسی» در باره آفرینش کنونی بهشت و دوزخ و نیز مکان آن دو چنین می گوید:

«این که بهشت و دوزخ آفریده شده اند، مورد قبول جمهور مسلمانان است، و تنها اندکی از «معتزله» معتقدند که آن دو در روز قیامت آفریده می شوند و آیات و روایات متواتر در این باره عقیده آنان را مردود می سازد.

و اما این که جایگاه آنها کجاست از روایات چنین استفاده می شود که بهشت بالای آسمانهای هفتگانه است و دوزخ در طبقه هفتم زمین و این نظریه مورد قبول اکثر مسلمانان است». (۳)

جهان مستقل جایگاهی لازم ندارد

سؤال از جایگاه بهشت و دوزخ در صورتی صحیح است که آن در جزئی از این جهان باشد به گونه ای که بتوان میان آن دو و این جهان نسبتی برقرار کرد

ص : ۵۴۷

۱- [۱] آل عمران/۱۳۳.

۲- [۲] مضمون این آیه در سوره حدید آیه ۲۱ نیز وارد شده است: (وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ)

۳- [۳] بحار الأنوار: ۸/۲۰۵.

در این صورت جا دارد سؤال کنیم بهشت و دوزخ در کجای این جهان جای گرفته اند و آیا اگر بهشت و دوزخ را جهان مستقل و منفک از این آسمان و زمین بدانیم پرسش از جایگاه آن کاملاً غیر صحیح است.

اصولاً از نظر بحث‌های فلسفی بُعد زمانی دارای واقعیتی است که از تحوّل مادّه پدید می‌آید و به دیگر سخن، حرکت ماده از آن نظر که تدریجی است دو حقیقت را در نظر ما متجلی می‌سازد یکی حرکت و دیگری زمان، از آن نظر که مادّه، حالات و صفات گوناگون پیدا می‌کند، مفهوم حرکت، و از این نظر که این دگرگونی تدریجی است نه دفعی مفهوم زمان انتزاع می‌شود و لذا در فلسفه اسلامی می‌گویند: «حرکت و زمان دو رویه از یک سکه اند که هر کدام ناظر به واقعیتی است که در جسم متحول وجود دارد».

اما مکان که جایگاه جسم است در اجزای این جهان قابل تصور هست مثلاً میز را در اطاق جای می‌دهیم به گونه ای که اطاق ظرف و مکان، و میز جسمی است که آنجا را اشغال می‌کند ولی اگر مجموع جهان را در نظر بگیریم دیگر برای آن ظرف و مکانی وجود ندارد، بلکه آفرینش خود این جهان سازنده جای خود نیز هست، نه این که قبلاً جای فارغی و فضای لامتناهی وجود داشت، سپس خدا این جهان را در دل آن فضا آفرید.

در اینجا گفتاری است که از کاشف «نظریه نسبیت» (نسبیت فیزیکی نه فلسفی) نقل شده است، می‌گویند وی معتقد به گسترش و فزونی ماده بود و این که جهان پیوسته در حال بزرگ شدن است (۱) وقتی از او سؤال شد این گسترش برای خود جایگاهی لازم دارد وی در پاسخ گفت جهان با گسترش

ص : ۵۴۸

۱- [۱] شاید آیه کریمه (وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) (ذاریات/۴۷): «آسمانها را به قدرت برافراشتیم و ما آن را گسترش می‌دهیم»، ناظر به همین نظریه باشد.

خود مکان خود را نیز می سازد و نیاز به مکان قبلی ندارد.

عین این بیان درباره بهشت و دوزخ حاکم است، زیرا اگر بهشت و دوزخ برای خود جهان مستقل و جدا از آسمانها و زمین باشند، سؤال از محل و مکان آن کاملاً غیر منطقی است.

البته این سخن نه به این معنی است که بهشت و دوزخ وجود مثالی و خیالی دارند تا سؤال از جایگاه از آنها ساقط باشد، بلکه ما در عین تصدیق به «معاد عنصری» و به اصطلاح امروزی «معاد مادی»، دو جهان مستقل فرض می کنیم که هر کدام برای خود احکام و قوانین و اوضاع و نسبتهایی دارند و هرگز یکی در دل دیگری نیست.

ص : ۵۴۹

آیات موضوع

۱. (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (بقره/۸۱)

۲. (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ). (بقره/۷۹)

۳. (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (بقره/۸۲)

۴. (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (بقره/۲۷۵)

۵. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...). (نساء/۴۸)

٦. (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) . (نساء/٩٣)

٧. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ...) . (نساء/٤٨)

٨. (وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوِيكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ* وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) . (انعام/١٢٨ ١٢٩)

٩. (وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ...) . (انعام/١٢٤)

١٠. (...يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي...) . (انعام/١٢٨)

١١. (يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمِنَاتَقِي وَأَصْلِحْ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) . (اعراف/٣٥ ٣٦)

١٢. (أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ) . (توبه/٦٣)

١٣. (ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ) . (يونس/٥٢)

١٤. (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) . (يونس/٤٨)

١٥. (أَنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلَانَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) . (يونس/٥١)

١٦. (فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ) . (هود/١٠٧١٠٦)

١٧. (فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةِ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاءَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ * نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ) . (هود/١٠٩)

١٨. (...وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ) . (رعد/٦)

١٩. (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا) . (كهف/٥٧)

٢٠. (كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا * مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا * خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا) . (طه/١٠١٩٩)

٢١. (وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) . (مؤمنون/١٠٣)

٢٢. (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ) . (مؤمنون/١٠٥)

٢٣. (إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ). (مؤمنون/ ١٠٩ - ١١٠)

٢٤. (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا). (فرقان/ ٦٨ - ٦٩)

٢٥. (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا). (فرقان/ ٧٠)

٢٦. (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ...). (روم/ ١٠)

٢٧. (وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ * ... فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). (سجده/ ١٢ - ١٤)

٢٨. (إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ). (سجده/ ١٥)

٢٩. (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ...). (شورى/ ٢٠)

٣٠. (يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا

بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ * ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ. (زخرف/ ۶۸-۷۰)

۳۱. (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ * وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ). (زخرف/ ۷۴-۷۶)

۳۲. (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...). (مجادله/ ۲۲)

۳۳. (إِلَّا بِلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا * حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفَ ناصِرًا وَأَقْلَبَ عَدْدًا). (جنّ/ ۲۳-۲۴)

۳۴. (وَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا). (جنّ/ ۱۸)

۳۵. (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا). (جنّ/ ۲۰)

۳۶. (فَأَنْذِرْكُمْ نَارًا تَلْظَىٰ * لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى). (ليل/ ۱۴-۱۶)

۳۷. (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ). (زلزله/ ۷)

ترجمه آیات

۱. «آن کس که بدی را کسب کند و خطاهای او بر او احاطه نماید، آنان اهل آتش بوده و در آن جاودانه خواهند بود».

۲. «وای بر کسانی که به دست خود کتاب (تورات) را می نویسند و سپس می گویند این از جانب خدا است تا آن را در ازای بهای اندکی بفروشند وای

ص : ۵۵۵

بر آنان از آنچه که با دست خود می نویسند و وای بر آنان از آنچه کسب می کنند».

۳. «آنان که ایمان آورده و عمل نیک انجام داده اند اهل بهشت بوده و در آن جاودان خواهند بود».

۴. «آنان که ربا می خورند، از جای بر نمی خیزند مگر مانند برخاستن انسانی که شیطان، خرد او را آشفته سازد، این حالت برای آن است که گفتند بیع مانند ربا است با آن که خدا، بیع را حلال و ربا را تحریم کرده است، هر کس که از سوی خدا برای او اندرزی آید و آن را ترک کند پس برای او است گذشته (بخشوده می شود) و کار او واگذار به خدا است و هر کس به (رباخواری) باز گردد اهل آتش بوده و در آن مخلد خواهند بود».

۵. «خدا هرگز گناه شرک را نمی آمرزد ولی گناهان غیر از آن را برای هر کس که بخواهد، می بخشد و هر کس به خدا شرک ورزد، مرتکب گناه بزرگی شده است».

۶. «هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، سزای او دوزخ است که جاودانه در آنجا بماند، و خدا بر او خشم گرفته و از رحمت خود دور نموده و برای او عذاب بزرگی را آماده کرده است».

۷. «خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد!».

۸. «روزی (خدا) همگان (جن و انس) را محشور می کند (در آن موقع به گروه جن خطاب می شود) ای گروه جن افراد فراوانی از انس را گمراه کردید، در این موقع دوستان آنان از آدمیان می گویند برخی از ما از برخی دیگر بهره مند شدند (آدمیان در پرتو وسوسه جن در شهوت فرو رفتند و جنیان نیز از این که ما پیرو وسوسه های آنان بودیم لذت بردند و این کار ادامه داشت) تا اجلی را که برای ما مقرر داشته بودی فرا رسید، در این موقع خطاب می آید: آتش جایگاه شما است، جاودانه در آنجا هستید مگر این که خدا بخواهد، خدای تو حکیم و دانا است این چنین برخی از ستمگران را به خاطر اعمالی که انجام می دادند ولی برخی دیگر قرار می دهیم».

۹. «هنگامی که آیه ای به سوی آنان بیاید، می گویند هرگز ایمان نمی آوریم تا آن که به ما داده شود، آنچه که به رسولان خدا داده شده است (یعنی ما نیز طرف وحی بوده و فرشته وحی را مشاهده کنیم)».

۱۰. «ای گروه جن و انس، آیا پیامبران ما به سوی شما نیامدند تا آیات ما را به شما تلاوت کنند...؟».

۱۱. «ای فرزندان آدم البته اگر پیامبرانی از شما به سوی شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، آن کس که تقوا پیشه سازد و خود را اصلاح کند بر او ترس و اندوهی نیست ولی آنان که به تکذیب آیات ما برخیزند و کبر ورزند، اهل آتش بوده و پیوسته در آنجا می باشند».

۱۲. «آن کس که با خدا و رسول او دشمنی ورزد، برای او آتش دوزخ جاودانه در آن این است خواری بزرگ».

۱۳. «آنگاه به افرادی که ستم کرده اند گفته می شود، عذاب پیوسته را بپوشید، جز آنچه را که انجام می دادید جزا داده نمی شوید».

۱۴. «می گویند روز قیامت در چه زمانی خواهد بود اگر راست می گوئید».

۱۵. «آیا آنگاه که عذاب فرود آید (به قرآن، به رسالت پیامبر یا به توحید) ایمان می آورید در حالی که قبلاً خواستار چنین عذاب بودید».

۱۶. «آنان که بدبخت شده اند در آتشند آنان را (از شدت درد) آه و ناله است تا آسمانها و زمین برقرار است جاودانه در آتشند مگر خدای تو بخواهد، حَقّاً که پروردگار تو آنچه را که اراده کند، انجام می دهد».

۱۷. «هرگز از آنچه که آنان می پرستند در شک و تردید مباش. آنان جز آنچه را که نیاکان آنها در زمانهای پیش می پرستیدند نمی پرستند و ما بهره آنان را به طور کامل در این جهان خواهیم داد».

۱۸. «پروردگار تو دارای مغفرت و آمرزش است نسبت به مردم در حالی که آنان بر ستمگری خود می باشند پروردگار تو سخت کیفر ده است».

۱۹. «چه کسی ستمگرتر از آن کس است که وقتی به آیات پروردگارش یادآوری شود، از آن روی برگردانده و کارهای پیشین خود را فراموش نماید، ما بر

دل‌های آنان پوششی قرار دادیم از این که بفهمند و در گوش‌های آنان سنگینی است و اگر به هدایت دعوت شوند، هرگز هدایت نمی‌شوند».

۲۰. «این چنین بر تو اخبار گذشته را شرح می‌کنیم از نزد خود قرآن را به تو داده ایم هر کس از آن روی گرداند روز قیامت بار سنگینی را حمل می‌کند پیوسته در مشقت حمل آن بار می‌باشد و چه بار بدی است که روز قیامت حمل می‌نماید».

۲۱. «آن کس که سنجش اعمال او سبک باشد آنان کسانی هستند که زیان کرده‌اند و در دوزخ جاودانند».

۲۲. «آیا چنین نبودید که آیات من بر شما خوانده می‌شد و شما تکذیب می‌کردید؟».

۲۳. «همانا آنگاه که گروهی از بندگان من می‌گفتند پروردگارا ایمان آوردیم ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو بهترین رحم‌کنندگانی، شما آنان را به باد مسخره می‌گرفتید، تا این که آنان سبب شدند که شما یاد مرا فراموش کنید و بر آنان می‌خندیدید».

۲۴. «آنان که به جز آفریدگار، خدایی را نمی‌خوانند و نفسی را که خدا محترم داشته است مگر از روی حق نمی‌کشند و مرتکب زنا نمی‌شوند و هر کس این گناهان را انجام دهد، کیفری را خواهد دید. روز قیامت برای او عذاب مضاعف است و با خواری در آن جاودانه خواهد بود».

۲۵. «بجز فردی که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهد خدا گناهان این گروه را به عمل نیک تبدیل می‌کند و خدا بخشنده و مهربان است».

۲۶. «سرانجام کسانی که عمل بد انجام داده‌اند این شد که آیات الهی را تکذیب نمودند».

۲۷. «ای کاش می‌دیدید که مجرمان نزد پروردگار خود سرافکنده‌اند! (می‌گویند) پروردگارا! دیدیم و شنیدیم! ما را باز گردان تا عمل نیک انجام دهیم ما (به آنچه که پیامبران دعوت می‌کردند) یقین پیدا کردیم (به آنان گفته می‌شود) سزای این که لقای این روز را فراموش کردید بچشید! ما شما را فراموش کردیم، عذاب پیوسته را در مقابل آنچه انجام داده‌اید، بچشید!».

۲۸. «به آیه های ما کسانی ایمان می آورند که هر موقع آنها را به یادشان بیاورند، سجده کنان به زمین بیفتند و خدای خود را با سپاس تسبیح کنند، در حالی که آنان کبر نمیورزند».

۲۹. «آن کس که کشت و زرع آخرت را طلب کند، بر آن می افزاییم».

۳۰. «ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید! همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند. (به آنها خطاب می شود:) شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید!».

۳۱. «ولی) مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می مانند. هرگز عذاب آنان تخفیف نمی یابد، و در آنجا از همه چیز مأیوسند. ما به آنها ستم نکردیم، آنان خود ستمکار بودند!».

۳۲. «هرگز گروه مؤمن به خدا و روز دیگر (قیامت) را نمی بینی که گروهی را که خدا و پیامبر او را دشمن داشته اند، آنان را دوست بدارند».

۳۳. «(من مالک چیزی نیستم) مگر این که مأمورم پیام الهی و رسالت او را به شما برسانم و آن کس که نسبت به خدا و رسول او عصیان ورزد برای او است آتش دوزخ، جاودانه و پیوسته در آنجا».

۳۴. «مسجدها از آن خدا است با خدا کسی را نخوانید».

۳۵. «من خدایم را می خوانم و کسی را شریک او قرار نمی دهم».

۳۶. «شما را از آتش شعلهور بیم داده ام که جز فرد بدبخت در آن وارد نمی شود کسی که رسالت رسولان را تکذیب و به آنان پشت نموده است».

۳۷. «پس هرکس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند!».

تفسیر آیات

تاریخچه مسأله و اقوال متکلمان

نخستین مسأله ای که در نیمه نخست قرن اول هجری در میان مسلمانان مطرح شد، مسأله حکم مرتکب کبیره است و انگیزه این بحث همان جریان تحکیم بود که علی (علیه السلام) آن را پذیرفت در حالی که برخی از یاران او با وی

مخالفت کردند و آن را بر خلاف حکم خدا تلقی نمودند هر چند همان گروه، خود، علی (علیه السلام) را وادار به پذیرش حکمیت نموده بودند ولی بعداً از آن عدول کرده و کار خود و امام را تخطئه نمودند.

در چنین شرایطی مسأله ای تحت عنوان «حکم مرتکب کبیره چیست؟» مطرح گردید.

گروه خوارج ارتکاب کبیره را معادل با کفر دانسته، قهراً به حکم این که کافر در آتش مخلد است او را نیز در آتش جاودانه دانستند.

گروه معتزله، مرتکب کبیره را حدّ متوسط میان مؤمن و کافر دانستند و معتقد شدند که مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه حدّ وسطی است میان آن دو ولی در عین حال اگر توبه نکند و بدون توبه بمیرد، در آتش مخلد خواهد بود.

طوائف دیگر اسلامی با هر دو گروه مخالفت ورزیده و برای ایمان، درجات و مراتبی قایل شدند و مرتکب کبیره را مؤمن فاسق دانسته و هرگز محکوم به خلود در عذاب نکردند، بلکه معتقد شدند که پس از دیدن کیفر اعمال زشت خود، از آتش دوزخ بیرون آمده و وارد بهشت خواهد شد.

اکنون که با تاریخچه مسأله آشنا شدیم به نقل نصوصی از کتابهای کلامی می پردازیم:

۱. «شیخ مفید» می گوید: خلود در آتش از آن کافران است و بس، نه گروه اهل معرفت و مُقَرَّب به فرایضی مانند نماز، هر چند مرتکب گناه کبیره باشند و این نظریه علمای امامیه است و مرجئه و اصحاب حدیث (پیروان احمد بن حنبل) با امامیه هم عقیده اند در حالی که معتزله خلاف آن را برگزیده و معتقدند که علاوه بر کافران، مسلمانان مرتکب کبیره نیز در آتش جاودانه هستند (بشرط این که بدون توبه از دنیا بروند).

امامیه بر این عقیده اند که هر کس که به خاطر گناه خود در آتش کیفر دید از آن نجات یافته و به سوی بهشت رهسپار می گردد و در آن مخلد خواهد بود در حالی که معتزله می گویند اگر کسی وارد آتش شد برای او خروجی از آن نیست. (۱)

«تفتازانی» در مقاصد می گوید: شکی نیست که اهل بهشت در آن مخلدند همچنان که شکی نیست که کافر در دوزخ جاودانه خواهد بود، سخن درباره مرتکب کبیره است، در حالی که مؤمن به خدا و شریعت اسلام باشد و بدون توبه بمیرد در این جا دو مسأله است:

۱. آیا قطعاً چنین فردی معذب خواهد بود؟

۲. بر فرض قطعی بودن کیفر او، آیا جاودانه خواهد بود؟

درباره مطلب نخست می گوید: عقیده ما این است که درباره او نمی توان به یکی از دو طرف (عقاب و عفو) حکم نمود، بلکه اختیار دست خدا است، اگر بخواهد عفو می کند و اگر بخواهد کیفر می دهد و در حالی که «مرجئه» به (۲) طور جدی می گویند مؤمنان گناهکار هیچگاه معذب نمی شوند. (۳)

قاضی «عضدالدین ایجی» می گوید: مرتکبان کبیره که در عمر خود کار نیکی نیز انجام داده اند هرگز در آتش مخلد نمی شوند، زیرا خدا می فرماید:

ص : ۵۶۱

۱- [۱] اوائل المقالات: ص ۱۴.

۲- [۲] تفاوت نظریه نخست با نظریه مرجئه در دو کلمه خلاصه می شود: قائلان به نظریه نخست «راجیه» می باشند و راجیه از رجاء به معنی امید است، یعنی امیدوارند که خدا عفو کند اما نه به صورت قطعی و جدی در حالی که گروه دوم «مرجئه» می باشند و مرجئه از «ارجاء» به معنی «آخر» می باشد این گروه در تنظیم حیات دینی معتقدند که باید ایمان قلبی و لفظی را مقدم داشت و عمل را در مرتبه بعد از آن، و چه بسا هیچ گاه نوبت به عمل نرسد.

۳- [۳] شرح مقاصد: ۲/۲۲۸.

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) (۱).

شکی نیست که مرتکب کبیره عمل خیری را انجام می دهد و لااقل ایمان به خدا و رسالت پیامبر دارد و باید نتیجه آن را ببیند همچنان که باید کیفر اعمال زشت خود را نیز ببیند در این صورت نمی توان گفت که نخست به خاطر اعمال نیک وارد بهشت می شود بعداً بخاطر اعمال زشت وارد دوزخ می گردد، زیرا یک چنین ترتیب بر خلاف اجماع مسلمین است، طبعاً صورت دوم متعین خواهد بود و ناگفته پیدا است مرتبه دوم که وارد بهشت شد محکوم به خلود خواهد بود. (۲).

تا اینجا با اقوال و آرای فرق کلامی آشنا شدیم اکنون باید دلایل طرفین را مورد بررسی قرار داد.

دلایل قائلان به عدم خلود

اشاره

قائلان به نظریه عدم خلود از طریق کتاب و سنت و عقل استدلال نموده اند و همگی را در این جا بیان می کنیم:

الف: دلایل نقلی

اشاره

۱. آیه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) (۳) و شیوه استدلال با آن روشن گردید و برای توضیح بیشتر یادآور می شویم مؤمن مرتکب کبیره محکوم به ثواب و عقاب می باشد و در تحقق بخشیدن به این دو، سه احتمال وجود دارد:

۱. نخست پاداش ببیند و سپس کیفر، این بر خلاف اجماع است،

ص : ۵۶۲

۱- [۱] زلزله/۷.

۲- [۲] شرح مواقف: ۸/۳۰۹.

۳- [۳] زلزله/۷.

بالأخص که در جاودانه بودن بهشتیان کسی شک نکرده است.

۲. هر دو با هم انجام شود، آن نیز ممکن نیست.

۳. طبعاً صورت سوم امکان پذیر خواهد بود، یعنی پس از دخول در آتش وارد بهشت گردد.

در این جا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که این نحو استدلال مبنی بر این است که دلیلی از قرآن و سنت بر خلود این گروه نباشد و گرنه آیه یاد شده نمی تواند گواه گفتار آنان باشد، زیرا از آیات و روایات حاکم بر خلود مرتکب کبیره کشف خواهیم کرد که پاداش ایمان، حبس شده و پس از ثبت در برنامه اعمال از بین رفته است همچنان که قائلان به احباط می گویند و یا کشف خواهیم کرد که از اول پاداش در کار نبوده و پاداش مشروط به شرطی بوده که تحقق پذیرفته است چنان که قائلان به نفی «احباط» بر این عقیده اند.

خلاصه آیه، یک قانون کلی است و آن این که هر کس عمل خیری انجام داد، نتیجه آن را خواهد دید ولی دیدن نتیجه خیر، متفرع بر وجود خیر است، اگر آیات و روایاتی حکم بر خلود کنند، کشف خواهیم کرد که این خیر به آتش معصیت نابود شده و یا از اول خیری در کار نبوده است تا مستوجب پاداش گردد.

و به عبارت سوم این آیه حاکی از یک نوع زمینه مساعد است و بهره گیری از آن در صورتی صحیح است که دلیل بر نابودی زمینه نباشد.

۲. (...وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ). (۱)

«پروردگار تو دارای مغفرت و آمرزش است نسبت به مردم در حالی که آنان بر ستمگری خود می باشند پروردگار تو سخت کیفر ده است».

ص : ۵۶۳

این آیه، درباره گروه «گناهکار» دو گزارش می دهد:

۱. این گروه در پوشش مغفرت و رحمت قرار می گیرند.

۲. آنان مشمول کیفرهای جانکاه می باشند.

به مسأله امید با جمله (لَذُو مَغْفِرَةٍ) و به مسأله بیم، با جمله (وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ) اشاره می کند.

مطابق این دو گزارش درباره افراد گناهکار دو احتمال وجود دارد تا مشیت الهی به کدامیک تعلق گیرد:

مغفرت و آمرزش و یا عقاب و کیفر، و اگر مرتکب کبیره، محکوم خلود در آتش باشد، هرگز نمی توان درباره آنان امید مغفرت داشت امید مغفرت نشانه آن است که حساب آنان با کافران جدا است کافر به طور قطعی در آتش جاودانه است ولی مؤمن گناهکار بر سر دو راهی است تا مشیت الهی (روی ملاکات واقعی) بر کدامیک قرار گیرد.

در اینجا برای این که افراد گناهکار از این آیه سوء استفاده نکنند یادآور می شویم که لفظ (عَلَى ظُلْمِهِمْ) اشاره به قانون شکنی هایی است که مربوط به حقوق خدا است و اما قانونشکنی هایی که ظلم بر مردم است در صورتی مشمول مغفرت است که حقوق آنان جبران شود و در غیر این صورت گزارش دوم درباره آنان قطعی است.

حاصل استدلال این که جمله (عَلَى ظُلْمِهِمْ) جمله حائیه است یعنی خدا نسبت به مردم حتی در آن حالتی که راه ظلم و ستم می پیمایند، دارای مغفرت و آمرزش است و به طور مسلم آیه ناظر به گروه غیر تائب است، زیرا گروه تائب ظالم نیست تا درباره آنان لفظ (عَلَى ظُلْمِهِمْ)، بکار رود.

در پاسخ این استدلال همان مطلبی را که در پاسخ دلیل اول آوردیم یادآور می شویم.

و آن این که فرد گنهکار ممکن است مشمول مغفرت و یا مشمول عقاب جانکاه باشد، نتیجه ای که از این آیه می توان گرفت، این است که نمی توان قاطعانه درباره مرتکب کبیره سخن گفت و او را مخلص در آتش دانست، ولی اگر آیه دیگری برخی از گناهان را موجب خلود در آتش دانست چنان که برخی مدعی اند که قتل مؤمن، مایه خلود در دوزخ است، هرگز با این آیه منافاتی نخواهند داشت بلکه آیه دوم گواه بر این خواهد بود که این قسم از گناهان مایه تجلی قهر الهی خواهد بود نه تجلی رحمت او.

و به عبارت دیگر محکوم بخش دوم آیه یعنی (وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ) خواهند شد.

۳. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...)(۱).

«خدا هرگز گناه شرک را نمی آمرزد ولی گناهان غیر از آن را برای هر کس که بخواهد، می بخشد و هر کس به خدا شرک ورزد، مرتکب گناه بزرگی شده است».

این آیه که از آمرزش همه گناهان جز شرک گزارش می دهد ناظر به انسانهایی است که بدون توبه بمیرند در این مورد است که خدا مشرکان را از رحمت خود محروم می سازد و اما آنگاه که چنین گناهکاران توبه کنند از مورد آیه بیرون می باشند زیرا توبه همان طور که مایه آمرزش گناهان کبیره است، مایه

ص : ۵۶۵

آمزش شرک نیز می باشند و از این که آیه میان مشرک و غیر آن تفصیل می دهد، باید گفت صدر و ذیل آیه مربوط به کسانی است که بدون توبه از جهان بروند، قهراً نتیجه این می شود که اگر چنین انسانی مشرک باشد بخشوده نمی شود ولی غیر مشرک نوید مغفرت در مورد او هست، امّا نه به طور قطعی و سرانجام آیه گواه بر این است که مرتکب کبیره مخلد در آتش نیست، زیرا اگر به طور قطعی مخلد بود وعده آمزش و لو به طور غیر منجز صحیح نیست.

ما در باره این استدلال همان نکته ای را که در دو آیه پیشین آوردیم یادآور می شویم و آن این که هرگاه بر مخلد بودن قسمی از مرتکبان کبیره دلیل قطعی در دست باشد به طور مسلم بر دیگر ادله مقدم خواهد بود و آیه مورد بحث را به مسأله زمینه و امکان مغفرت نه قطعی بودن آن، تفسیر خواهیم کرد.

کوتاه سخن این که استدلال با این آیات بر عقیده امامیه و غیره در صورتی نتیجه بخش است که مجموع آیات قرآن در زمینه خلود مطالعه شود و تا تکلیف آن آیات روشن نشود، از این نوع از آیات که فقط از زمینه مغفرت گزارش می دهد نمی توان عدم خلود را نتیجه گرفت.

ناگفته پیداست این آیات را نمی توان بر مغفرت قطعی و بدون چون و چرا حمل کرد، زیرا نتیجه آن دعوت گنهکار به ادامه گناه است و طبعاً مورد بحث، با توبه فرق روشنی دارد به تائب در صورتی نوید مغفرت داده می شود که در خود ایجاد تحول کند و با تحول روحی این نوع نویدها غرور آور نیست در حالی که این آیات ناظر به گنهکارانی است که هنوز توبه نکرده اند و بر گناه خود باقی مانده اند بنابراین باید مغفرت های وارد در این آیات را یک نوع گزارش از زمینه مغفرت و امید به آن تفسیر کرد.

در این مورد یک رشته روایاتی نیز وارد شده است که مرتکب کبیره را غیر مخلد در آتش معرفی می کند اینک برخی از روایات را در اینجا منعکس می کنیم:

۱. «ابن ابی عمیر» می گوید: از «موسی بن جعفر (علیه السلام)» شنیدم که فرمود: خداوند کسی را در آتش به طور جاودانی نگه نمی دارد مگر این که کافر و منکر حق و گمراه و مشرک باشد. (۱)

۲. «عمر بن عوان» از امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند: دوزخیان وارد آتش می شوند و سپس به واسطه عفو الهی از آن بیرون می آیند.

۳. امام (۲) هشتم در رساله ای که آن را به عنوان عقاید اسلامی به مأمون نوشت، چنین می فرماید:

خدا مؤمنی را که وعده بهشت داده است، وارد آتش نمی کند و کافری را که وعید دوزخ و خلود در آن داده است، از آتش بیرون نمی آورد ولی گنهکاران اهل توحید وارد آتش می شوند و از آن خارج می شوند و مورد شفاعت قرار می گیرند. (۳)

اصولاً روایات شفاعت که به طور متواتر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و جانشینان او نقل شده است، کاملاً نظریه خلود در آتش را نفی می کنند.

محدثان اسلامی از پیامبر نقل می کنند که فرمود: «إِنَّمَا ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي

ص : ۵۶۷

۱- [۱] «لَا يُخَلَّدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلَ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَأَهْلَ الضَّلَالِ وَالشَّرِكِ» (بحار الأنوار: ۸، باب ۲۷، حدیث ۱).

۲- [۲] «إِنَّهُمْ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِذُنُوبِهِ وَيَخْرُجُونَ بِعَفْوِ اللَّهِ» (بحار: ج ۸، باب ۲۷، حدیث ۳۲).

۳- [۳] همان مدرک: حدیث ۳۶ در این باره به حدیث ۳۸ نیز مراجعه شود.

«من شفاعت خود را برای مرتکبان کبیره از امت خود ذخیره کرده ام».

هدف از تشریح شفاعت، نجات مرتکبان کبیره است و اگر کسی آیات شفاعت را با توجه به شفاعتی که در میان عرب جاهلی و یهود و نصاری وجود داشت، ملاحظه کند اطمینان پیدا می کند که هدف از شفاعت، آمرزش گناهان کبیره است نه ترفیع درجه، آن هم درباره صالحان و پاکان.

گذشته از این، از آنجا که گناهان صغیره، به خاطر اجتناب از کبیره به حکم آیه (إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...) (۲) خود به خود بخشوده می شوند، طبعاً باید آیه را ناظر به آن گروه از گناهان دانست که جز با توبه و شفاعت بخشوده نمی شود و چون فرض این است که توبه نکرده اند، طبعاً باید در ضمن شرایطی در سایه شفاعت بخشوده شوند.

یکی از نقاطی که معتزله در آنجا به پیشداوری پرداخته، همین آیات و روایات شفاعت است، این گروه به خاطر این که مرتکب کبیره را که بدون توبه بمیرد، محکوم به خلود در آتش دانسته اند و معتقد شده اند که برای او راه نجاتی نیست به خاطر همین اصل آیات و روایات شفاعت را از محور اصلی منحرف کرده و معتقد شده اند که همگی ناظر به صالحان و پاکان است که در سایه شفاعت پیامبر درجات آنان بالا می رود و در حقیقت با صریح گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) «إِنَّمَا ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» مخالفت ورزیده اند.

درباره این استدلال همان نکته ای را که در مورد آیات متذکر شدیم، یادآور می شویم و آن این که شفاعت یک مسأله قطعی است و برای خود شرایطی در «شفیع» و شرایطی در شخص مورد «شفاعت» دارد و بخشی از این

ص : ۵۶۸

۱- [۱] همان مدرک.

۲- [۲] نساء/۳۱.

شرایط در قرآن و احادیث آمده است طبعاً شفاعت مایه بخشودگی همه کبایر نخواهد بود خصوصاً درباره کسی که پیوند معنوی خود را با شفیع قطع کرده است از این جهت نمی توان به حکم آیات و روایات یاد شده در باره همه گناهان کبیره نظر قطعی داد و گفت همه آنان بخشوده می شوند، بلکه باید در این باره آیات و روایاتی را که در رابطه با این مطلب نقش استثنا دارند نیز مورد توجه قرار گیرند چه بسا مرتکبان برخی از کبایر، مانند قتل مؤمن، یا ترک نماز و سکر مستمر، مشمول شفاعت نگردند.

و اگر ما بخواهیم مجموع این آیات و روایات را در برابر دلایل کسانی که بر خلود برخی از مرتکبان کبیره استدلال می کنند، بسنجیم باید بگوییم: مفاد این آیات و روایات مفاد «اصل» یا قاعده و زمینه سازی است، در حالی که دلایل مخالفان حالت «دلیل» را دارند که می توانند بر آیات و روایات پیشین در مقام نتیجه گیری مقدم باشند.

ب. دلیل عقلی منکران

قائلان به عدم خلود، گذشته بر دلایل نقلی مزبور دلیل عقلی نیز دارند که اجمال آن این است که اگر خدا به مؤمنی که مرتکب گناه کبیره شده و به کافری که به او ایمان نیاورده به یک نظر بنگرد و هر دو را مخلد در عذاب سازد با اصل عدل موافق نخواهد بود. (۱)

آنچه می توان درباره این دلیل عقلی گفت این است که یکسان نگرایی بر خلاف عقل است ولی هرگز روشن نیست که عذاب این دو گروه (۱. کافر، ۲. مؤمن مرتکب کبیره) یکسان باشند چه بسا ممکن است در عین خلود از نظر کیفیت با هم یکسان نباشند.

ص : ۵۶۹

تا اینجا با دلایل نافیان خلود مرتکب کبیره آشنا شدیم و روشن شد که این ادله در عین ائقان کافی برای حکم قطعی به عدم خلود نیست، و تا هنگامی که دلیل مخالف مورد بررسی قرار نگرفته است، نمی توان به طور روشن پیرامون آنها داوری نمود.

اکنون به بررسی دلایل مخالفان که معتزله و خوارج می باشند، می پردازیم:

دلیل قائلان به خلود در دوزخ

معتزله و هر گروهی که درباره خلود مرتکب کبیره در دوزخ با آنان هم عقیده اند، با یک رشته آیات قرآنی بر مدعای خود استدلال نموده اند، بررسی دلایل این گروه در گرو این است که مجموع آیاتی که به طور مطلق پیرامون خلود سخن می گوید وارد بحث کنیم آنگاه با واقع بینی خاصی به تفسیر آنها پردازیم.

قرآن در آیات مختلف گروههای یاد شده در زیر را مخلد در دوزخ می داند.

اینک اجمال عناوین این گروهها:

۱. کافران.

۲. مشرکان. (۱)

۳. منافقان. (۲)

۴. مرتدان. (۳)

ص : ۵۷۰

۱- [۱] (نحل/۲۹؛ احزاب/۶۴-۶۵؛ زمر/۷۱-۷۲؛ غافر/۷۶؛ تغابن/۱۰؛ بینه/۶ و آیات دیگر).

۲- [۲] توبه/۶۸؛ مجادله/۱۷.

۳- [۳] آل عمران/۸۶-۸۸.

۵. تکذیب کنندگان آیات الهی. (۱)

۶. دشمنان خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم). (۲)

۷. عاصیان و متمردان امر خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم). (۳)

۸. ظالمان و ستمگران. (۴)

۹. اشقیاء. (۵)

۱۰. مجرمان. (۶)

۱۱. غوطهوران در خطا. (۷)

۱۲. افراد بدکار. (۸)

۱۳. قاتل مؤمن. (۹)

۱۴. رباخواران. (۱۰)

۱۵. روی گردانان از قرآن. (۱۱)

۱۶. سبک اعمالان. (۱۲)

۱۷. کشندگان.

این عناوین شانزده گانه از نظر قرآن محکوم به خلود در دوزخ می باشند حال آیا همه این عناوین از آن کافران، مشرکان، مرتدان و منافقان است و همگی بیانگر اوصاف این گروههای چهارگانه می باشند، هر چند عبارت آنها با آن عناوین چهارگانه متفاوت است، یا این که مفهوم این عناوین گسترده تر از

ص : ۵۷۱

۱- [۱] اعراف/۳۶.

۲- [۲] توبه/۶۳.

۳- [۳] جن/۲۲-۲۳.

۴- [۴] یونس ۵۲؛ انعام/۱۲۸-۱۲۹.

۵- [۵] هود/۱۰۶-۱۰۷.

۶- [۶] زخرف/۷۴_۷۵; سجده/۱۲_۱۴.

۷- [۷] بقره/۸۱.

۸- [۸] فرقان/۶۸_۶۹.

۹- [۹] نساء/۹۳; فرقان/۶۸.

۱۰- [۱۰] بقره/۲۷۵.

۱۱- [۱۱] طه/۱۰۰_۱۰۱.

۱۲- [۱۲] مؤمنون/۱۰۳_۱۰۴.

چهار عنوان پیشین است که به اتفاق مسلمانان مخلد در آتش می باشند و در نتیجه همه آنان محکوم به خلود در دوزخ می باشند.

داوری پیرامون این مسأله در گرو دو مطلب است:

۱. در تحلیل این آیات و عناوین ذهن خود را از آنچه که امروز به آن مثلاً مجرم و عاصی گفته می شود خالی سازیم و به نوعی به عصر نزول وحی و قرآن بازگردیم، زیرا چه بسا الفاظ قرآن در محیط نزول وحی معانی داشته ولی در طول این چهارده قرن تطورات مختلف به خود گرفته است و لذا یک مفسر نمی تواند در تفسیر آیات قرآن به معانی موجود در ذهن خود و یا اهل لسان امروز، اکتفا ورزد، بلکه باید به ریشه شناسی پردازد و معانی عصر نزول وحی را بدست آورد.

۲. باید در تفسیر این مفاهیم سیاق آیات را نیز در نظر گرفت، زیرا چه بسا برخی از این مفاهیم مرتکب کبیره را نیز در برگیرد اما قراین موجود در آیات قبل و بعد از وسعت و گستردگی آن بکاهد و در نتیجه مرتکب کبیره ای که مؤمن باشد را شامل نگردد.

با توجه به این دو مطلب به تفسیر این عناوین که در قرآن وارد شده است می پردازیم.

عناوین چهارگانه نخست جای بحث و گفتگو نیست، زیرا همگی تحت عنوان کافر قرار گرفته اند و در این که همه آنان در آتش مخلدند اختلاف نظری وجود ندارد، و لذا از بحث پیرامون آنها صرف نظر می کنیم و به تفسیر دیگر عناوین می پردازیم:

۱. تکذیب کنندگان آیات الهی

آیه وارد در مورد این عنوان مربوط به کافران است این آیه از خطابات

ص : ۵۷۲

نخستین است که پس از آفرینش آدم و حوا از جانب خدا به فرزندان آدم خطاب شده است و می فرماید:

(يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* وَالَّذِينَ كَذَبُوا
بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (۱)

«ای فرزندان آدم البته اگر پیامبرانی از شما به سوی شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، آن کس که تقوا پیشه سازد و خود را اصلاح کند بر او ترس و اندوهی نیست ولی آنان که به تکذیب آیات ما برخیزند و کبر ورزند، اهل آتش بوده و پیوسته در آنجا می باشند».

با توجه به مضمون هر دو آیه روشن می شود که هدف آن دو این است که مردم در برابر رسولان خدا دو گروهند، گروهی آنان را تصدیق کرده و گروهی دیگر آنان را تکذیب می کنند، گروه نخست در بهشت و گروه دوم در عذاب دایم.

ناگفته پیدا است که گروه دوم همان کافران و منکران پیامبران می باشند.

۲. دشمنی با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

قرآن در این مورد می فرماید:

(أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ). (۲)

«آن کس که با خدا و رسول او دشمنی ورزد، برای او است آتش دوزخ جاودانه در آن این است خواری بزرگ».

ص : ۵۷۳

۱- [۱] اعراف/۳۵-۳۶.

۲- [۲] توبه/۶۳.

فعل (يُحَادِد) از ماده «حَدَّ» به معنی نهایت و پایان چیزی، اخذ شده است و مقصود در این جا عداوت و دشمنی است و به طور مسلم دشمنی با خدا و رسول او مساوی با تکذیب رسالت رسولان و نبوت پیامبران است و چنین فردی کافر خواهد بود.

گذشته از این، آیه، به حکم سیاق، مربوط به منافقان است که هرگز در باطن ایمان نیاورده و تنها تظاهر به ایمان می کنند.

برای بدست آوردن مفهوم «محادّه» با خدا و رسول می توانید به آیات دیگری که در این زمینه وارد شده است مراجعه نمایید و از همگی آنها به روشنی به دست می آید که یک چنین رفتار مربوط به گروه غیر مؤمن به خدا و رسول او است چنان که می فرماید:

(لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... (۱)).

«هرگز گروه مؤمن به خدا و روز دیگر (قیامت) را نمی بینی که گروهی را که خدا و پیامبر او را دشمن داشته اند، آنان را دوست بدارند».

و مقصود این است که هرگز ایمان با ایجاد رابطه دوستی با دشمنان خدا و رسول او قابل جمع نیست. (۲).

۳. عاصیان و متمردان

قرآن درباره آنان می فرماید:

(إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ

ص : ۵۷۴

۱- [۱] مجادله/۲۲.

۲- [۲] به سوره مجادله، آیه ۵ و ۲۰ نیز مراجعه شود.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا* حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْغَلْمُونَ مِّنْ أضعْفٍ نَاصِرًا وَأَقَلِّ عَدَدًا. (۱)

«من مالک چیزی نیستم) مگر این که مأمورم پیام الهی و رسالت او را به شما برسانم و آن کس که نسبت به خدا و رسول او عصیان ورزد برای او است آتش دوزخ، جاودانه و پیوسته در آنجا».

گروه عاصی آنگاه که وعیدهای الهی را دیدند در آن وقت می فهمند که چه کسی از نظر یار ویاور ناتوان تر و از نظر شمار و تعداد کم تر است؟

هر گاه به جمله (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...) اکتفا ورزیم، طبعاً آیه معنی وسیعی خواهد داشت که مؤمنان مرتکبان کبیره را نیز در بر می گیرد ولی با توجه به سیاق آیات خواهیم دید، این آیه مربوط به منکران پیامبران و تحقیر کنندگان آنان می باشد، و گواه بر این مطلب دو چیز است که یادآور می شویم:

الف: در این سوره از آیه ۱۸ تا ۲۸ محور سخن مشرکان و گروه کافران است آنجا که می فرماید:

(وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا). (۲)

«مسجدها از آن خدا است با خدا کسی را نخوانید».

و باز می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا). (۳)

«من خدایم را می خوانم و کسی را شریک او قرار نمی دهم».

بنابراین محور آیات، مشرکان و کافران است و طبعاً مقصود از عاصیان و نافرمانان گروهی خواهند بود که با توحید او مخالفت ورزیده و اصول و فروع دین خدا را نمی پذیرند.

ب: در آیه (۲۴) آنان را تهدید کرده می گوید: به زودی آخرت را

ص : ۵۷۵

۱- [۱] جن ۲۳/ ۲۴.

۲- [۲] جن ۱۸/.

۳- [۳] جن ۲۰/.

می بینید، آنگاه می فهمید که کم یاور و کم شمار کیست؟ و این جمله می فهماند که طرف سخن مشرکان و کافران هستند که پیامبران را به خاطر کم یآوری و این که طرفداران آنان افراد معدودی می باشند، تحقیر می کردند. و با توجه به این دو قرینه نمی توان گفت مقصود از عصیان هر نوع سرپیچی و نافرمانی است به گونه ای که سرپیچی افراد مؤمن را نیز شامل شود.

۴. ظالمان و ستمگران

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ. (۱)

«آنگاه به افرادی که ستم کرده اند گفته می شود، عذاب پیوسته را بپوشید، جز آنچه را که انجام می دادید جزا داده نمی شوید».

در این آیه به افراد ستمگر بیم عذاب پیوسته داده شده است اگر از سیاق آیات صرف نظر کنیم، طبعاً هر نوع ستم و هر نوع ستمگر را در بر می گیرد و شکی نیست که مرتکب کبیره، با قانون شکنی، ستمی بر خود و ستمی بر خدا یا دیگران روا می دارد ولی با توجه به آیات قبل به خوبی روشن می شود که آیه درباره منکران روز قیامت سخن می گوید آنجا که می فرماید:

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. (۲)

«می گویند روز قیامت در چه زمانی خواهد بود اگر راست می گوئید».

و باز می فرماید:

أَنتُمْ إِذَا مَا وَعَقَ آمَنُتُمْ بِهِ آلَانَ وَقَدْ كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ. (۳)

«آیا آنگاه که عذاب فرود آمد (به قرآن، به رسالت پیامبر یا به توحید) ایمان

ص : ۵۷۶

۱- [۱] یونس / ۵۲.

۲- [۲] یونس / ۴۸.

۳- [۳] یونس / ۵۱.

می آورید در حالی که قبلاً خواستار چنین عذاب بودید».

درباره چنین گروه با این صفات و حالات آیه مورد بحث بیم عذاب مخلد می دهد و می فرماید:

(ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ...).

با توجه به چنین سیاق نمی توان درباره آیه، غیر از این داوری کرد.

از این بیان می توان مفاد دو آیه دیگر که در آن به ستمگران وعید و بیم خلود در آتش داده شده است، نیز به دست آورد
اینک متن آیات:

(وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوِيكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ* وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (۱)

«روزی (خدا) همگان (جن و انس) را محشور می کند (در آن موقع به گروه جن خطاب می شود) ای گروه جن افراد فراوانی از انس را گمراه کردید، در این موقع دوستان آنان از آدمیان می گویند برخی از ما از برخی دیگر بهره مند شدند (آدمیان در پرتو وسوسه جن در شهوت فرو رفتند و جنیان نیز از این که ما پیرو وسوسه های آنان بودیم لذت بردند و این کار ادامه داشت) تا اجلی را که برای ما مقرر داشته بودی فرا رسید، در این موقع خطاب می آید: آتش جایگاه شما است، جاودانه در آنجا هستید مگر این که خدا بخواهد، خدای تو حکیم و دانا است این چنین برخی از ستمگران را به خاطر اعمالی که انجام می دادند و لئى برخی دیگر قرار می دهیم».

ص : ۵۷۷

البته در این آیه، ظالمان محکوم به خلود در آتشند، ولی هرگاه به سیاق آیات مراجعه شود، روشن می‌گردد که آیه درباره امت‌های پیشین است که انبیا را تکذیب می‌کردند، و اگر هم مربوط به امت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) است، از آن گروهی است که رسالت او را تکذیب می‌نمودند، مثلاً در آیه قبل از این دو آیه چنین آمده است:

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتِيَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ...﴾ (۱)

«هنگامی که آیه ای به سوی آنان بیاید، می‌گویند هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آن که به ما داده شود، آنچه که به رسولان خدا داده شده است (یعنی ما نیز طرف وحی بوده و فرشته وحی را مشاهده کنیم)».

و در آیه بعد از این دو آیه، می‌فرماید:

﴿...يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُولٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي...﴾ .

«ای گروه جن و انس، آیا پیامبران ما به سوی شما نیامدند تا آیات ما را به شما تلاوت کنند...؟».

با توجه به آیات قبل و بعد آیه مورد بحث باید گفت مقصود، منکران توحید و رسالت پیامبران و بالخصوص رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) است و این گونه افراد جز کافر نمی‌توانند باشند.

۵. اشقیا

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا

ص : ۵۷۸

دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ. (۱)

«آنان که بدبخت شده اند در آتشند آنان را (از شدت درد) آه وناله است تا آسمانها و زمین برقرار است جاودانه در آتشند مگر خدای تو بخواد، حَقًّا که پروردگار تو آنچه را که اراده کند، انجام می دهد.»

در این آیه افراد شقاوتمند و بدبخت محکوم به خلود در آتش می باشند مگر این که خدا اراده کند آنان را از آتش بیرون بیاورد.

مفسران، پیرامون این آیه و آیه پس از آن که مربوط به نیک بختان است، از جهات مختلفی بحث کرده اند. (۲)

ولی آنچه برای ما مهم است تفسیر خلود شقاوتمندان در آتش است شکی نیست که هر گناهکاری شقی و هر گناهی به نوعی شقاوت آفرین است، و شقاوت دارای مراتب و درجاتی است ولی سخن در این است که آیا آیه یاد شده هر نوع شقاوت و شقاوتمند را در بر می گیرد یا مقصود کفاری است که در شقاوت به درجه نهایی رسیده است؟

آیه بعدی حاکی است که مقصود آن گروه از شقاوتمندانند که شرک ورزیده و به جای ستایش خدا مخلوق او را ستایش می کنند، چنان که

ص : ۵۷۹

۱- [۱] هود/۱۰۶-۱۰۷.

۲- [۲] گاهی در این باره سخن گفته اند که خدا جاودانگی در دوزخ و بهشت را مقید به برپایی آسمانها و زمین نموده است، در حالی که آسمانها و زمین کنونی پیوسته نیست و با قیام قیامت نابود می شوند، و گاهی درباره استثنا سخن گفته اند: که خدا از مخلدین در دوزخ و بهشت صورتی را استثنا نموده است که مشیت او بر خلاف آن تعلق گیرد، آنجا که می فرماید: (إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ) و یک چنین استثنا با خلود سازگار نیست.

می فرماید:

(فَلَا تَكُ فِي مِثْلِهِ مِمَّا يُعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَائَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفِقُوهُمْ نَصِيْبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ). (۱)

«هرگز از آنچه که آنان می پرستند در شك و تردید مباش. آنان جز آنچه را که نیاکان آنها در زمانهای پیش می پرستیدند نمی پرستند و ما بهره آنان را به طور کامل در این جهان خواهیم داد».

این آیه به گونه ای گواه بر این است که مقصود از «شقی» آن شقاوتمند مشرکی است که در بدبختی به درجه نهایی رسیده است.

در آیه دیگر می بینیم پس از کلمه (أَشْقَى) واژه (كَذَّبَ) و (تَوَلَّى) را آورده است و این گواه بر آن است که در اصطلاح قرآن انسان شقی فردی است که در تبهکاری فرو می رود آنجا که می فرماید:

(فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى* لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى* الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى). (۲)

«شما را از آتش شعله‌ور بیم داده ام که جز فرد بدبخت در آن وارد نمی شود کسی که رسالت رسولان را تکذیب و به آنان پشت نموده است».

۶. مجرمان

قرآن درباره مجرمان می فرماید:

(إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ* لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ). (۳)

ص : ۵۸۰

۱- [۱] هود/۱۰۹.

۲- [۲] لیل/۱۴ ۱۶.

۳- [۳] زخرف/۷۴_۷۵.

«مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه اند. عذاب از آنان قطع نمی گردد و آنان در آتش از رحمت حق نومید یا سرافکننده اند».

در این آیه، مجرمان به خلود در آتش محکومند ولی باید دید آیا مقصود هر انسانی است که دست خود را به گناه آلوده ساخته و یا مقصود مجرمانی است که فرمانهای الهی را گردن نهاده و به پیامبران ایمان نیاورده اند؟

آیات قبل بر مطلب دوم گواهی می دهد، زیرا مجموع آیات انسانها را به دو گروه تقسیم می کند:

۱. مؤمن به آیات الهی، که سزای او بهشت است.

۲. مجرم، که سزای او عذاب جاودانه است.

و از تقابل این دو گروه می توان وضع گروه دوم را به دست آورد.

درباره گروه نخست می فرماید:

(یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ * ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ). (۱)

و درباره گروه دوم چنین می فرماید:

(إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ * وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ). (۲)، (۳)

ص : ۵۸۱

۱- [۱] زخرف/۶۸_۷۰.

۲- [۲] «ای بندگان من امروز بر شما ترسی نیست و شما اندوهگین نیستید کسانی که در دنیا به آیات ما ایمان آورده و تسلیم قوانین (ما) بودند(پس به آنان خطاب می شود) شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید». (زخرف/۷۴_۷۶).

۳- [۳] «مجرمان، جاودانه در عذاب دوزخ می باشند، در عذاب آنان تخفیف داده نمی شود و آنان در آنجا از همه چیز مأیوسند».

از این درباره گروه نخست با جمله (الَّذِينَ آمَنُوا) یاد کرده می توان گفت که مقصود از مجرمان، گروهی است که به آیات الهی ایمان نیاورده اند.

علاوه بر این ملاحظه مجموع آیات سوره که از سوره های مکی است می رساند که محور سخن، مشرکان و کافرانند که به آیات الهی پشت پا زده و در عداد مجرمان کافر درآمده اند و غالب نکوهش هایی که در سوره های مکی آمده است مربوط به مشرکان و کافران می باشد.

باز قرآن درباره مجرمان چنین می فرماید:

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ*... فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (۱)

«ای کاش می دیدی که مجرمان نزد پروردگار خود سرافکنده اند! (می گویند) پروردگارا! دیدیم و شنیدیم! ما را باز گردان تا عمل نیک انجام دهیم ما (به آنچه که پیامبران دعوت می کردند) یقین پیدا کردیم (به آنان گفته می شود) سزای این که لقای این روز را فراموش کردید بچشید! ما شما را فراموش کردیم، عذاب پیوسته را در مقابل آنچه انجام داده اید، بچشید!».

مقصود از مجرمان در این جا گروه غیر مؤمن به سرای دیگر و شرایع پیامبران است و در خود این آیات و آیات دیگر، قرینه بر این مطلب موجود است مثلاً- هنگامی که این گروه عذاب الهی را می بینند، می گویند (إِنَّا مُوقِنُونَ) و این کلمه حاکی از این است که پیش از این به قوانین الهی یقین و اعتقاد نداشتند.

ص : ۵۸۲

در آیه بعد، اوصاف مؤمنان را متذکر می شود و می فرماید:

(إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ). (۱)

«به آیه های ما کسانی ایمان می آورند که هر موقع آنها را به یادشان بیاورند، سجده کنان به زمین بیفتند و خدای خود را با سپاس تسبیح کنند، در حالی که آنان کبر نمیورزند».(۲)

۷. فرورفتگان در خطا

(بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (۳)

«آن کس که بدی را کسب کند و خطاهای او بر او احاطه نماید، آنان اهل آتش بوده و در آن جاودانه خواهند بود».

در این آیه آن گروه را مخلد در آتش دانسته که دارای دو خصوصیت باشند:

۱. مرتکب گناه شوند.

۲. آن قدر در این کار اصرار ورزند که خطا بر آنان احاطه نماید.

احاطه خطا آن حالت نفسانی است که از گناه برمی خیزد و در انسان حالتی را پدید می آورد که تمام طرق هدایت به سوی او بسته می شود دیگر

ص : ۵۸۳

۱- [۱] سجده/۱۵.

۲- [۲] این آیه، از آیات قرآن است که سجده واجب دارد. خوانندگان گرامی در هنگام خواندن آیه، سجده واجب را فراموش نکنند.

۳- [۳] بقره/۸۱.

سخن پیامبران و دیگر منادیان الهی در او تأثیر نمی کند.

بنابراین آیه هر نوع مرتکب کبیره را شامل نمی شود و به همین خاطر به جمله نخست (كَسَبَ سَيِّئَةً) اکتفا نکرد، بلکه جمله دوم را آورد و فرمود: (وَأَحَاطَتْ بِهٖ حَاطَتُهُ) یعنی گناه و خطا بر قلب او احاطه کند به گونه ای که انسان محاط خطا و خطا محیط بر او باشد یک چنین انسانی که غرق خطا و گناه است دیگر راه هدایت به روی او بسته می شود، نه از درون به حق راهی پیدا می کند و نه از بیرون قابل نفوذ است و یک چنین فرد جز کافر و یا آن گروهی که بر اثر اعمال زشت منتهی به ارتداد و تکذیب آیات الهی می شوند، نیست.

قرآن درباره گروهی از بدکاران یادآور می شود که سرانجام زندگی آنان به تکذیب آیات الهی منجر می شود چنان که می فرماید:

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوْىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ...) (۱).

«سرانجام کسانی که عمل بد انجام داده اند این شد که آیات الهی را تکذیب نمودند».

از این جهت باید توجه نمود که گناه اندک با ایمان ناسازگار نیست ولی هرگاه انسانی عملاً مادیگرا شد و به احکام دین احترام نگذاشت سرانجام، این مادیگری عملی، سر از مادیگری فکری و عقیدتی بیرون می آورد و یک عمر گناه تبدیل به تکذیب آیات الهی می گردد.

گذشته از این سیاق آیات حاکی از آن است که مقصود گروه کافر از بنی اسرائیل است، آنجا که می فرماید:

(فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

ص : ۵۸۴

لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۱).

«وای بر کسانی که به دست خود کتاب (تورات) را می نویسند و سپس می گویند این از جانب خدا است تا آن را در ازای بهای اندکی بفروشند وای بر آنان از آنچه که با دست خود می نویسند و وای بر آنان از آنچه کسب می کنند».

و در آیه بعد از آیه مورد بحث می فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (۲).

«آنان که ایمان آورده و عمل نیک انجام داده اند اهل بهشت بوده و در آن جاودان خواهند بود».

از مقابله (وَالَّذِينَ آمَنُوا) با آیه مورد بحث (بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً) می توان گفت محور بحث در این آیه ها کافر و مؤمن است که اولی در آتش مخلد، و دومی در بهشت جاودان است.

۸. افراد بدکار

قرآن در باره بندگان شایسته و وارسته الهی می فرماید:

(وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا) (۳).

ص : ۵۸۵

۱- [۱] بقره/۷۹.

۲- [۲] بقره/۸۲.

۳- [۳] فرقان/۶۸-۶۹.

«آنان که به جز آفریدگار، خدایی را نمی خوانند و نفسی را که خدا محترم داشته است مگر از روی حق نمی کشند و مرتکب زنا نمی شوند و هر کس این گناهان را انجام دهد، کیفری را خواهد دید. روز قیامت برای او عذاب مضاعف است و با خواری در آن جاودانه خواهد بود».

در این آیه به «مشارالیه ذلک» بیم خلود در عذاب داده شده است ولی باید دید کلمه ذلک به چه اشاره می کند در آغاز آیه از سه عمل نکوهیده یاد شده که افراد مؤمن آن را ترک می کنند و آن سه عمل عبارتند از:

۱. شرک، ۲. قتل نفس محترم، ۳. زنا.

سپس می گوید: هر کس این کار را انجام دهد کیفر می بیند و کیفر او دو چندان بودن عذاب و خلود در آن است.

اکنون باید دید این کیفر از آن کیست؟

در اینجا احتمالاتی هست:

الف: مقصود جمله اخیر آیه است (ولا- یزُنُونَ) در این صورت گواه بر این است که مرتکب این گناه کبیره در آتش مخلد است.

ب: مقصود مشرک و یا قاتل نفس محترم است.

ج: مقصود همه این اعمال نکوهیده است.

احتمال نخست بسیار بعید است، زیرا اگر مقصود فرد زناکار باشد مضاعف بودن عذاب وجهی ندارد در حالی که گناهان بزرگتر از آن عذاب دو چندان ندارند.

احتمال دوم نیز از نظر قواعد زبان صحیح نیست، زیرا هرگز صحیح نیست گوینده ای سه مطلب را بگوید بدون قرینه، تنها به اولی و دومی اشاره کند و حکمی را به آن دو اختصاص دهد.

ص : ۵۸۶

طبعاً باید گفت مقصود احتمال سوم است. یعنی آن کس که هر سه را مرتکب شود و در عین شرک، انسان محترمی را بکشد و مرتکب زنا گردد در این صورت جاودانگی عذاب، دلیل بر جاودانه بودن عذاب مرتکب کییره نیست، زیرا شرک همان گونه که در آغاز بحث گفتیم مورد اتفاق است.

خلاصه: به دو قرینه می توان گفت: این حکم از آن گروهی است که دارای سه رفتار نکوهیده باشند.

۱. مضاعف بودن عذاب.

۲. استثنایی که پس از حکم به خلود آمده است و در آن استثنا سخن از ایمان و عمل صالح و توبه به میان آمده است و این حاکی از این است که محکومین به خلود در عذاب، فاقد ایمان و عمل صالح بوده اند، ولی در صورتی از این عذاب، رهایی پیدا می کنند که نخست رابطه خود را از کردار زشت خود قطع کرده و به خدا روی آورند (توبه) و ایمان بیاورند و ایمان آنان میوه شیرین خود (عمل صالح) را نشان دهد چنان که می فرماید:

(إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا). (۱)

«بجز فردی که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهد خدا گناهان این گروه را به عمل نیک تبدیل می کند و خدا بخشنده و مهربان است».

در اینجا پاسخ یک پرسش باقی است و آن این که: شرک به تنهایی کافی در خلود است و دیگر نیازی به انضمام دو عمل دیگر (قتل نفس محترم و زنا) ندارد، ولی پاسخ آن روشن است، زیرا انضمام این دو، مایه «مضاعف بودن» گناه است نه خلود در آتش.

ص: ۵۸۷

(كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا* مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا* خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا). (۱)

«این چنین بر تو اخبار گذشته را شرح می کنیم از نزد خود قرآن را به تو داده ایم هر کس از آن روی گرداند روز قیامت بار سنگینی را حمل می کند پیوسته در مشقت حمل آن بار می باشد و چه بار بدی است که روز قیامت حمل می نماید».

در این آیه کلمه (خَالِدِينَ فِيهِ) آمده است و مرجع ضمیر در «فیه» کلمه «وزر» است که مقصود از آن بار سنگینی گناه است و جاودانگی در «وزر» کنایه از خلود در کیفر آن می باشد طبعاً آیه گواه بر این است که روی گردانان از قرآن در عذاب مخلد خواهند بود.

ولی باید دید مقصود از اعراض از قرآن چیست؟ مقصود اعراض از تلاوت و یا اعراض از عمل به برخی از احکام آن نمی باشد، بلکه مقصود این است که به آن ایمان نیاورده و آن را نادیده بگیرد، زیرا محور آیات گروه کافر است که به رسالت پیامبر و روز معاد ایمان نیاورده بودند.

اصولاً در برخی از آیات اعراض از قرآن با کفر و بی ایمانی یکسان شمرده است آنجا که می فرماید:

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا). (۲)

ص : ۵۸۸

۱- [۱] طه/ ۹۹، ۱۰۱.

۲- [۲] کهف/ ۵۷.

«چه کسی ستمگرتر از آن کس است که وقتی به آیات پروردگارش یادآوری شود، از آن روی برگردانده و کارهای پیشین خود را فراموش نماید، ما بر دلهای آنان پوششی قرار دادیم از این که بفهمند و در گوشه‌های آنان سنگینی است و اگر به هدایت دعوت شوند، هرگز هدایت نمی شوند».

۱۰. سبک میزانان در روز رستاخیز

قرآن درباره این گروه می فرماید:

(وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ). (۱)

«آن کس که سنجش اعمال او سبک باشد آنان کسانی هستند که زیان کرده اند و در دوزخ جاودانند».

ظاهر آیه این است که هر سبک میزانی در دوزخ جاودان است حالا اگر مسلمانی که عمل نیک و بد هر دو را انجام داده ولی اعمال بد او بیش از اعمال نیک او باشد، در این صورت او در شمار سبک میزانان بوده و در دوزخ جاودان خواهد بود، نتیجه این می شود که مرتکب کبیره در صورتی که «سیئات» او بر «حسنات» وی فزونی یابد مخلد در دوزخ خواهد بود، و در نتیجه، آیه بر مخلد بودن گروه خاصی از مؤمنان مرتکب کبیره دلالت دارد.

البته این ظاهر آیه است ولی اگر در سیاق آیات دقت شود روشن می شود که مقصود گروه کافر است که رسالت پیامبران را تکذیب می کردند چنان که در آیه بعد می فرماید:

(أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ).

«آیا چنین نبودید که آیات من بر شما خوانده می شد و شما تکذیب می کردید؟».

ص : ۵۸۹

همچنان که در پنج آیه بعد می فرماید:

(إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ).

«همانا آنگاه که گروهی از بندگان من می گفتند پروردگارا ایمان آوردیم ما را بیمارز و بر ما رحم کن و تو بهترین رحم کننده گانی، شما آنان را به باد مسخره می گرفتید، تا این که آنان سبب شدند که شما یاد مرا فراموش کنید و بر آنان می خندیدید».

با توجه به این آیات می توان گفت مقصود از سبک میزانان گروههای تکذیب کننده و غیر مؤمنی است که در روز رستاخیز از زیانکاران خواهند بود.

۱۱. رباخواران پس از تحریم

(الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا - كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمِنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَبِّهِ فَامْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمِنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (۱)

«آنان که ربا می خورند، از جای بر نمی خیزند مگر مانند برخاستن انسانی که شیطان، خرد او را آشفته سازد، این حالت برای آن است که گفتند بیع مانند ربا است با آن که خدا، بیع را حلال و ربا را تحریم کرده است، هر کس که از سوی خدا برای او اندرزی آید و آن را ترک کند پس برای او است گذشته (بخشوده می شود) و کار او واگذار به خدا است و هر کس به (رباخواری) باز گردد اهل آتش بوده و در آن محلد خواهند بود».

ص : ۵۹۰

ظاهر آیه، هر چند مطلق رباخواران را به خلود در آتش تهدید می کند ولی با دقت در جمله (وَمَنْ عَادَ) می توان گفت که مقصود آن گروه از رباخوران هستند که پس از شنیدن تحریم الهی باز به عمل رباخواری ادامه داده و منطق آنان پس از تحریم همان منطق است که قبل از تحریم داشتند اگر قبل از تحریم می گفتند بیع و ربا یکسان است پس از تحریم به تشریح الهی اعتنا نکرده باز می گویند بیع و ربا یکسان بوده و میان آن دو تفاوتی نیست و نتیجه این می شود که تشریح الهی را نپذیرفته و وحی الهی را تکذیب می کردند.

و به عبارت روشن تر قبل از آمدن آیه تحریم ربا، رباخواران از دو نظر انحراف داشتند:

۱. انحراف عقیدتی، که بیع را با ربا یکسان می انگاشتند.

۲. انحراف عملی، که معاملات ربوی انجام می دادند.

آیه می فرماید: تا قبل از تشریح حرمت ربا، این دو انحراف آنان مورد مؤاخذه واقع نمی شود ولی پس از تشریح هر کس باز هم در این دو نوع انحراف (عقیدتی و عملی) باقی بماند مخلد در دوزخ خواهد بود.

آری اگر موضوع خلود در آتش رباخواری پس از تشریح حرمت آن باشد، خواه از نظر عقیده انحرافی رخ دهد یا ندهد؛ در این صورت می توان گفت آیه، بر مدعای قائلان به مخلد بودن مرتکب کبیره در عذاب دلالت دارد، ولی هیچ گونه قرینه ای در آیه مورد بحث و آیات دیگر در این مطلب وجود ندارد و قدر متیقن از جمله (فَمَنْ عَادَ) این است که به هر دو نوع انحراف قبل از تشریح حرمت ربا و یا به انحراف نخست باز گردند و در کفر چنین فردی جای تردید نیست. (۱)

ص : ۵۹۱

۱- [۱] به مجمع البیان: ۲/۳۸۹؛ و المیزان: ۲/۴۱۸ رجوع نمایید.

قرآن درباره قتل مؤمن به صورت عمد چنین می فرماید:

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) (۱)

«هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد؛ سزای او دوزخ است که جاودانه در آنجا بماند، و خدا بر او خشم گرفته و از رحمت خود دور نموده و برای او عذاب بزرگی را آماده کرده است».

این آیه، بزرگترین و شاید یگانه دلیل قائلان به ابدی بودن عذاب مرتکب کبیره است و در تمام کتابهای کلامی برای این نظریه با این آیه استدلال شده است و استدلال به ظاهر این آیه نسبت به آیات گذشته از قوت بیشتری برخوردار است.

شان نزول نیز نظریه قائلان به خلود را در خصوص این مورد تأیید می کند.

«طبرسی» می نویسد: «هشام بن صبابه» به وسیله «بنی النجار» کشته شد، برادر هشام به نام قیس شکایت را به حضور رسول خدا برد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) قیس بن هلال فهری را همراه او به سوی قبیله بنی النجار، اعزام کرد و به «فهری» گفت به «بنی النجار» بگو اگر قاتل او را می شناسید؛ معرفی کنید تا قیس، قصاص کند و اگر نمی شناسید؛ دیه مقتول را به او پردازید «فهری» پیام رسول خدا را به بنی النجار رساند و آنان دیه پرداختند، مأمور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با «قیس» پس از اخذ دیه باز گشتند ولی در نیمه راه برادر مقتول دچار وسوسه شیطانی شد و با خود گفت، کاری انجام ندادی. دیه برادرت را گرفتی... چه بهتر این فرد که همراه تو است بکشی تا نفس در مقابل نفس کشته شود، دیه نیز

ص : ۵۹۲

به عنوان یک درآمد برای تو باشد. سرانجام مأمور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را با سنگ بزرگی کشت و بر شتر سوار شد و به مکه بازگشت در حالی که از اسلام به کفر برگشته بود. (۱)

در این مورد مخالفان نظریه خلود پاسخهایی گفته اند که یادآور می شویم:

۱. مقصود از (مُتَعَمِّدًا) این است که فردی مؤمن را به خاطر ایمانش بکشد و طبعاً در این صورت، قاتل، کافر خواهد بود.

۲. مقصود از «خلود» اقامت ممتدی است که در عرف به این گونه اقامتها عنوان جاودانه نیز بکار می رود مثلاً کسی که خانه ای را برای سکونت خریداری کند می گوید: خانه همیشگی ما است در حالی که به عنوان موقت است حتی احتمال دارد پس از مدتی عوض کند.

۳. آیه هر چند ظاهر در خلود در آتش است ولی هرگز صریح در قطعی بودن این جزا نیست ممکن است از طریق توبه یا شفاعت مشمول عفو الهی گردد در این صورت با شرک که حتمی بودن حکم درباره او اعلام شده است، تفاوت پیدا می کند قرآن درباره مشرک با قاطعیت هر چه تمامتر می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ...) (۲)

با اعلام این مطلب نمی توان گفت: ممکن است مشرک مشمول شفاعت قرار گیرد در صورتی که در آیه مورد بحث می گوید: او در آتش مخلد است، در این صورت می توان احتمال داد که در پرتو شفاعت از این عذاب جانکاه آزاد گردد.

خلاصه، فرق است بین این که مثلاً رئیس بگوید فلانی را نمی بخشم و بین این که بگوید او زندان ابد دارد. جمله نخست تاب این که از طریق

ص : ۵۹۳

۱- [۱] مجمع البیان: ۵/۹۲- ۹۳.

۲- [۲] نساء/۴۸.

شفاعت خلاصی پیدا کند ندارد بالأخص که شفاعت با رضایت خدا انجام می شود و خدا عدم رضایت خود را اعلام نموده است در حالی که در دومی احتمال پذیرفته شدن شفاعت باقی است.

این پاسخها همان پاسخهایی است که مفسران در ذیل آیه بیان کرده اند، ولی در این جا مطلب چهارمی نیز هست که هرگز دور از اعتبار نیست و آن این که در میان مرتکبان کبایر یک گروه که دست خود را به چنین گناه بزرگ آلوده کرده اند محکوم به خلود در دوزخ باشند و ما هرگز از گروهی نیستیم که قبلاً مدعا را بسازیم آنگاه به دنبال دلیل آن برویم، ما باید عقاید را، بر قرآن عرضه بداریم، هرگاه قرآن در مورد مسلمانی گنهکار او را محکوم به خلود در عذاب نمود، ما به حکم تسلیم در برابر قرآن باید پذیرا گردیم چیزی که هست صدوق در کتاب توحید از ابن ابی عمیر نقل می کند که امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرمود:

«خدا در آتش جز اهل کفر و انکار را مخلد نمی سازد، یعنی گمراهان و مشرکان حتی آن کس که از گناهان کبیره دوری جوید از گناهان کوچک او سؤال نمی شود گوید از او پرسیدم شفاعت از آن چه گروهی از مؤمنان است، فرمود: پدرم از پدرانش نقل کرده اند که پیامبر فرمود: شفاعت من مربوط به مرتکبان کبیره از امت من می باشد و اما نیکوکاران از آنها پس بر آنها مشکلی وجود ندارد»^(۱).

ص : ۵۹۴

۱- [۱] سمعت موسی بن جعفر (علیهما السلام) يقول: لا یخلد الله فی النار إلا أهل الكفر والجحود وأهل الضلال والشرك ومن اجتنب الكبائر من المؤمنین لم یسئل عن الصغائر... فقلت له: یا بن رسول الله فالشفاعة لمن تجب من المذنبین؟ فقال: حدثنی أبی عن آباءه عن علی (علیهم السلام) قال: سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) يقول: إنما شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی فأما المحسنون منهم فما علیهم من سبیل (توحید صدوق: باب ۶۳، حدیث ۶، ص ۴۰۷).

با این بیان روشن شد که از موارد دوازده گانه ای که قائلان به خلود در آتش استدلال نموده اند فقط یک مورد می تواند قابل تأمل و ملاحظه باشد اما چهار صورت نخست که مورد اتفاق است و اما موارد دیگر قرائن روشن در سیاق آیات ثابت کرد که این نوع از خلودها از آن کافران و مشرکان و منافقان است و این عناوین یازده گانه عنوان مشیر و رمز آن عناوین چهار گانه است که خلود آنها در عذاب مسلم است و اما مورد دوازدهم که قتل مؤمن است با توجه به جوابهایی که مفسران گفته اند و دو مطلبی که ما افزودیم:

۱. این حکم، قطعی و محتوم نیست و احتمال تأثیر شفاعت را از بین نمی برد.

۲. روایتی که مرحوم صدوق در مورد مخلدان در آتش نقل کرد.

با توجه به این دو مطلب می توان گفت نظریه عدم خلود مؤمن در عذاب به طور مطلق ثابت و پا برجا است.

در این جا صدر المتألهین سخنی دارد که برای اهل معرفت قابل توجه است و ما سخن ایشان را بدون اظهار نظر نقل می کنیم:

گوهر هر انسانی بر اساس توحید آفریده شده است و این مسأله ای است که هرگز نابود نمی گردد چیزی که هست گناهان و لغزشها یک سلسله حالات پست و غیر مناسبی است که روی این گوهر را می پوشاند ولی آنگاه که وارد دوزخ می شود به تدریج این پوششها و حجابها از بین می رود و انسان به فطرت خود باز می گردد، در این صورت از دوزخ رهایی یافته و با فطرت پاک وارد بهشت می گردد. (۱)

این اجمال سخن است که صدر المتألهین و پیش از او شیخ عربی در «فتوحات مکّیه» آورده است و اگر هم به طور در بست پذیرفته نشود، می توان آن

ص : ۵۹۵

را در مورد مرتکب کییره پذیرفته و از این طریق نجات او را از دوزخ، پس از معذب شدن، توجیه نمود.

گناه موقت و کیفر ابدی چرا؟

از جمله اشکالات معروف در رابطه با مسأله خلود کافران در عذاب، این است که بایستی میان جرم و جریمه و گناه و کیفر نوعی موازنه برقرار باشد و کیفر به اندازه جرم و گناه تعیین گردد این قانون پیوسته مورد توجه عقلای جهان بوده و در قوانین جزایی مورد توجه واقع می شود در این صورت چگونه خلود کافر و مشرک در عذاب قابل توجیه است، با این که او در زمانی موقت مرتکب جرم شده است ولی در قیامت به طور ابدی در دوزخ خواهد بود.

پاسخ

این اشکال را می توان به صورتهای مختلف پاسخ داد که یادآور می شویم:

۱. قانون موازنه میان جرم و کیفر از قوانین عقلایی است که به مجازاتها و کیفرهای قراردادی ناظر است یعنی برای هر یک رشته محاسبات برای جرم های مختلف جریمه های گوناگون در نظر گرفته می شود و به همین جهت برخی از قانون گذاران کیفرهای با گناه و جرم متناسب و برخی دیگر آن را غیر عادلانه تلقی می نمایند و اختلاف نظر در امور قراردادی کاملاً موجه به نظر می رسد.

در حالی که رابطه گناهان و عقوبت های اخروی رابطه قراردادی و جعلی نیست، بلکه در مواردی یک نوع رابطه تکوینی میان آن دو برقرار است، به گونه ای که کیفر و عذاب بازتاب تکوینی و تجسم عینی گناه می باشد در این صورت می توان گفت کفر و شرک به خدا که ریشه ای نفسانی دارد و اندیشه و روان انسان را در ظلمت و تاریکی مطلق قرار می دهد در سرای دیگر تجسم

ص : ۵۹۶

عینی و اخروی آن رنگ جاودانگی و ابدیت را دارد، و مایه عذاب و کیفر همیشگی او می گردد.

۲. اصولاً نمی توان گفت رابطه خطا و آثار آن همه جا جنبه قراردادی دارد و با قرار دادن می توان آن را کم و زیاد کرد، بلکه در همین دنیا نیز رابطه لغزشها و خطاها با آثار و عواقب آن رابطه ای تکوینی و «تولیدی» بوده و خطای لحظه ای عواقب تلخ همیشگی را به دنبال دارد.

انسانی که در یک لحظه (به خاطر یک رشته عوامل روانی یا اجتماعی و غیره) دست به خودکشی می زند برای همیشه از زندگی دنیوی محروم خواهد بود و یا اگر همان انسان خود را نابینا سازد، در تمام عمر از نعمت بینایی محروم می باشد و نمونه های بسیار دیگر.

البته این رابطه در مورد همه خطاها تحقق ندارد و در پاره ای از آنها همان گونه که لغزش و خطا موقت است، اثر ناخوشایند آن نیز موقت می باشد مثلاً هرگاه انسان ماده تلخی را در دهان بگذارد و بی درنگ آن را بیرون آورد همان گونه که گذاردن ماده تلخ آبی و گذرا است اثر رنج آور آن نیز موقت و لحظه ای می باشد.

حال این دو نوع رابطه تولیدی (۱. رابطه تولیدی ابدی، ۲. رابطه تولیدی موقت) را در مورد گناهان و آثار اخروی آنها مطرح نموده می گوئیم: کفر و شرک از آن نوع گناهانی است که اگر چه در دورانی موقت انجام یافته است، ولی خود مبدأ تولید و پیدایش رنج و عذاب همیشگی در سرای دیگر باشد این نوع رابطه را می توان از برخی تعبیرات که قرآن و روایات درباره اعمال نیک و بد و آثار زیبا و زشت آنها در قیامت، آمده است بدست آورد چنان که اعمال انسان در این جهان به عنوان بذر و دانه ای شناخته شده است که محصول آن در سرای دیگر برداشت می شود.

حدیث معروف نبوی می گوید: «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ» دنیا نسبت به آخرت بسان مزرعه ای می باشد و علی (علیه السلام) عمل نیک را، کشت و زرع آخرت به شمار آورده می فرماید:

«الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ» (۱).

قرآن کریم نیز می فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ...» (۲).

«آن کس که کشت و زرع آخرت را طلب کند، بر آن می افزاییم».

۳. در منطق و فلسفه قاعده معروفی است که می گوید:

«ذاتی شیء لا- یختلف ولا- یتخلف» چیزی که ذاتی و حقیقت چیزی به شمار آید، هرگز دستخوش تغییر قرار نگرفته و تخلف پذیر نیست، یعنی نمی توان آن را از جای خود به کلی زایل کرد در این صورت همان گونه که انسان در آفرینش با خود با یک رشته خواص ذاتی همراه است که هرگز از او جدا نمی شوند ممکن است کفر و شرک مداوم (به ویژه آن کفر و شرکی که آگاهانه و عمدی باشد) در طول زندگی بسان طبیعت ثانوی انسان در آمده و ذاتی او گردد به گونه ای که «لا یختلف ولا یتخلف» و در نتیجه مایه عقوبت و عذاب ابدی گردد. (۳).

ص : ۵۹۸

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.

۲- [۲] شوری/۲۰.

۳- [۳] این پاسخ را حکیم سبزواری در پاورقی های اسفار یادآور شده اند و در پاسخ صدرالمتألهین که هر چند معتقد به خلود کفار در دوزخ است ولی عذاب آنان را همیشگی نمی داند و معتقد است گناه از هر نوع که باشد قسری است نه ذاتی و در نتیجه دایم نخواهد بود، حکیم سبزواری می گوید: «وما یقول المصنف انّ القسر لا- یدوم وانّ الطواریء والعوارض تزول فجوابه انّه لیس قسراً ولا- عروضاً، بل تصیر کیفیه الظلمانیه، جوهریه والعرضیه السیئه ذاتیه فانّ الفطره الإنسانیه ذاتیه لا تزول والفطره الثانیه أيضاً ذاتیه، إذا صارت ملکه جوهریه، إذ العاده طبیعه ثانویه. (اسفار: ۹/۳۴۷).

آيات موضوع

١. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أَوْلِيكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ...). (بقره/١٧٤)

٢. (...فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...). (بقره/٢٤)

٣. (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...). (آل عمران/٣٠)

٤. (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...).

(آل عمران/١٨٠)

٥. (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ). (آل عمران/١٠)

٦. (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا). (نساء/١٠)

٧. (...وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ). (توبه/٣٤ ٣٥)

٨. (...وَمَا يَعْرِزُبُ عَنِ رَبِّكَ مَن مِّنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْدَىٰ عَرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ). (يونس/٦١)

٩. (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ). (ابراهيم/٤٨)

١٠. (وَمَنْ جَاءَ بِالسِّيئَةِ فَكَبَتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). (نحل/٩٠)

١١. (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ). (انبیاء/٩٨)

١٢. (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الثَّقَالَ جِبَةً مِنْ خَزَايِكُمْ فَتُكْرَهُ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ...). (لقمان/١٦)

١٣. (فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). (يس/٥٤)

١٤. (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ). (ق/٢١)

١٥. (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ...). (حديد/١٣)

۱۶. (...ارْجِعُوا وَرَائِكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...) . (حدید/۱۳)

۱۷. (يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى) . (فجر/۲۳)

۱۸. (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) . (زلزله/۸۷)

ترجمه آیات

۱. «کسانی که به خاطر به دست آوردن مالی اندک، آیات الهی را کتمان می کنند، چیزی جز آتش در شکم خود جای نمی دهند».

۲. «از آتش دوزخ که مواد مشتعل کننده آن انسانها و سنگها (بتان) می باشد، پرهیزید».

۳. «روزی که هر انسانی هر کار نیکی که انجام داده است، نزد خود حاضر می یابد، و هر کار بدی را که انجام داده است نیز، حاضر و آماده می یابد، و آرزو می کند که میان او و آن عمل ناروا فاصله مکانی یا زمانی بسیاری وجود می داشت (و او آن عمل ناروا را که در دنیا انجام داده است در قیامت مشاهده نمی کرد)».

۴. «کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده است، بخل میورزند، گمان می کنند که این بخل و امساک برای آنان بهتر است، بلکه این کار برای آنان بدتر می باشد (زیرا) به زودی آنچه را به آن بخل ورزیده اند، به صورت طوقی بر گردن آنان خواهد افتاد».

۵. «کسانی که کفر ورزیدند روز قیامت اموال و فرزندانشان آنان را از خدا بی نیاز نکرده (از عذاب الهی نمی رهاند) و آنان خود آتش افروز دوزخ می باشند».

۶. «آنان که از روی ستم اموال یتیمان را می خورند در حقیقت آتش می خورند و در آینده وارد دوزخ خواهند شد».

۷. «کسانی را که طلا و نقره را می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند به عذاب دردناکی بشارت بده، روزی که آن طلاها و نقره ها در آتش دوزخ سرخ گردیده و بر پیشانی و پهلو و پشت آنان نهاده می شود، و به آنان گفته می شود: این همان چیزی است که از قبل برای خودتان اندوخته اید، پس آنچه را اندوخته اید، بچشید».

۸. «از علم پروردگار تو حتی هم وزن ذره ای از آنچه در زمین و آسمان است پنهان نیست و نه چیزی کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن نیست مگر آن که در "کتاب مبین" ثبت و محفوظ است».

۹. «روزی که زمین و آسمان به گونه ای دیگر مبدل خواهد شد و همه انسانها از قبرها بیرون آمده و در پیشگاه الهی ظاهر خواهند شد».

۱۰. «آنان که گنهکار و زشت کردار گام به محشر می نهند، به صورت، در جهنم فرو می افتند آیا به چیزی جز آنچه انجام داده اند، جرا داده می شوند؟ یعنی وضعیت ناگوار آنان در دوزخ در حقیقت تجسم همان کارهای ناروای آنان در دنیا است».

۱۱. «شما و آنچه جز خدا پرستش می کنید، آتش افروز دوزخ خواهید بود و وارد آن خواهید شد».

۱۲. «فرزندم (هر کاری که از انسان سرزند) هر چند به اندازه سنگینی خردلی در میان صخره ها و یا آسمانها و زمین باشد، خداوند آن را در روز رستاخیز می آورد».

۱۳. «امروز (قیامت) به کسی ستم نمی شود و جزای شما چیزی جز اعمالی که در دنیا انجام داده اید ، نیست».

۱۴. «به گنهکار خطاب شده و گفته می شود) تو از این روز (قیامت و حقایق آن) غافل بودی پس پرده غفلت را از تو بر گرفتیم پس دیدگانت تیز گردیده، حقیقت ها را درک می کنی».

۱۵. «روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نور وجود آنان در پیشاپیش و

جانب راست آنان در حرکت است».

۱۶. «به عقب (دنیا) باز گردید و برای خود نور به دست آورد».

۱۷. «این روز انسان (از خواب غفلت) بیدار شده و یادآور حقایق اعمال خود می شود، ولی آن تذکر و یادآوری چه سودی دارد؟».

۱۸. «هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد آن را می بیند، و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد، آن را می بیند».

تفسیر آیات

اشاره

مسأله تجسم اعمال از مسایل مربوط به جهان پس از مرگ است این مسأله، اگر چه شاخه ای از کیفر و پاداش اخروی است، ولی در بحث شهود و گواهان قیامت نیز می تواند راهگشا باشد، زیرا هر گاه کردار انسان گنهکار در سرای دیگر تجسم یابد خود بهترین شاهد و گواه بر جرم بودن و راه هر گونه انکار را بر او مسدود می سازد، ما هر چند در گذشته در بخش پرسشها پاسخ این که (چرا کیفر فزونتر از «جرم» و گناه است؟) پیرامون «تجسم اعمال» بحث نمودیم و از این طریق به پرسش یاد شده پاسخ گفتیم، ولی چون بحث در آن جا کاملاً «جنبی» بود، اکنون به طرح آن به صورت کامل می پردازیم:

مقصود از تجسم اعمال چیست؟

قبل از هر چیز لازم است حقیقت «تجسم اعمال» را تبیین نماییم، آنگاه دلایل و مدارک آن را مورد بررسی قرار دهیم:

مقصود از تجسم یا «تمثل» این است که آنچه را انسان در این جهان انجام داده است در جهان دیگر به صورتی متناسب با آن جهان نمودار گردد.

و به عبارت دیگر: پاداشها و کیفرها، نعمتها و نعمتها، فرح و سرور،

ص: ۶۰۳

درد و شکنجه، همان حقایق اعمال دنیوی انسانها است که در حیات اخروی خود را نشان می دهند.

و به دیگر سخن: هر کرداری که انسان انجام می دهد، خواه خوب باشد و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد که ما آن را مشاهده می کنیم، و یک صورت اخروی دارد که هم اکنون در دل و نهاد عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولات و تطوراتی که در آن رخ می دهد شکل کنونی و دنیوی خود را از دست داده و با واقعیت اخروی خود جلوه می کند و باعث لذت و فرح عامل یا آزار و اندوه وی می گردد.

بنابراین، اعمال نیک این زندگی در روز رستاخیز تغییر شکل داده و به صورت باغ و راغ و چمن و سوسن، و حوریان زیبا اندام و کاخهای مجلل در خواهد آمد چنان که اعمال بد، قیافه دنیوی خود را دگرگون کرده و به صورت آتش و زنجیر و انواع عذاب نمودار خواهند شد.

کوتاه سخن آن که: جزای اعمال هر انسانی عین اعمال او خواهد بود و در این جمله ذره ای مجاز گویی نیست، و چیزی در محکمه عدل خداوند، بهتر از این نیست که عین عمل انسان را به خود انسان باز گردانند از این مطلب در اصطلاح علمی به «تجسم اعمال» تعبیر آورده می شود.

در کنار «تجسم اعمال» که غالباً ناظر به کردارهای مربوط به جوارح انسان است، مسأله دیگری مطرح می شود که از آن به تبلور یا تجسم نیت ها و ملکات نفسانی تعبیر می شود، و مقصود این است که صورت حقیقی انسان بستگی به همان نیت و خصلت ها و ملکات نفسانی او دارد، و بر این اساس اگر چه انسانها از نظر صورت ظاهری یکسانند ولی از نظر صورت باطنی یعنی خصلت ها و ملکات، انواع یا اصناف گوناگونی دارد.

حکیم سبزواری در این باره می گوید:

انسان به اعتبار اخلاق و ملکاتش یا فرشته است و یا حیوان و درنده و یا شیطان.

بنابراین اگر چه انسان از نظر صورت دنیوی یک نوع بیش نیست ولی از نظر صورت اخروی چهار نوع خواهد بود، هرگاه شهوت و غضب بر او غلبه نماید و کارهای او پیوسته از این دو غریزه صادر گردد، صورت اخروی او حیوان و درنده است، و اگر مکر و حيله حکمران وجود و کارهای او باشد، صورت اخروی او شیطان است، و اگر اخلاق پسندیده در نفس او رسوخ کرده است، به صورت های زیبای بهشتی تمثل خواهد یافت. (۱)

و ما برای روشن شدن این بحث دو مطلب را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. تجسم اعمال از نظر قرآن و روایات.

۲. تجسم اعمال از نظر عقل و علم.

نخست، دلایل و مدارک این مطلب را از نظر قرآن و روایات اسلامی از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

تجسم اعمال در آیات قرآن

آیات متعددی در قرآن بر این مطلب گواهی می دهند که نمونه هایی را

ص : ۶۰۵

۱- [۱] فَبِأَعْتَابِ خُلُقِهِ الْإِنْسَانُ *** مَلَكٌ أَوْ أَعْجَمٌ أَوْ شَيْطَانٌ فَهُوَ وَإِنْ وُحِدَ دُنْيَاً وَزَعَا *** أَرْبَعَةُ عُقْبَى فَكَانَ سَبْعاً بَهِيمَةً مَعَ كَوْنِ شَهْوَةِ غَضَبٍ *** سِيمَتُهُ وَإِنْ عَلَيْهِ قَدْ غَلَبَ مَكْرٌ فَشَيْطَانٌ وَإِذْ سَجِيَّتُهُ *** سَيِّئَةٌ فَصُورٌ بَهِيمَةٌ شرح منظومه: مقصد ۶، فریده ۴.

۱. (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...). (۱)

«روزی که هر انسانی هر کار نیکی که انجام داده است، نزد خود حاضر می یابد، و هر کار بدی را که انجام داده است نیز، حاضر و آماده می یابد، و آرزو می کند که میان او و آن عمل ناروا فاصله مکانی یا زمانی بسیاری وجود می داشت (و او آن عمل ناروا را که در دنیا انجام داده است در قیامت مشاهده نمی کرد)». (۲)

همان گونه که ملاحظه می نمایید، ظاهر آیه مزبور و آیات یاد شده در پاورقی این است که خود عمل در قیامت حاضر می شود و انسان بر آن آگاه می گردد.

۲. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ...). (۳)

«کسانی که به خاطر به دست آوردن مالی اندک، آیات الهی را کتمان می کنند، چیزی جز آتش در شکم خود جای نمی دهند».

۳. (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا). (۴)

«آنان که از روی ستم اموال یتیمان را می خورند در حقیقت آتش می خورند و در آینده وارد دوزخ خواهند شد».

صریح این دو آیه آن است که آنچه را افرادی از راه کتمان حقایق الهی و

ص : ۶۰۶

۱- [۱] آل عمران/۳۰.

۲- [۲] نظیر این آیه است های (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا) ۴۹ از سوره کهف. و ۱۴ (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ) از سوره تکویر .

۳- [۳] بقره/۱۷۴.

۴- [۴] نساء/۱۰.

یا از راه ستم بر یتیمان به دست آورند در حقیقت آتش را در درون خود جای می دهند. شکی نیست که صورت ظاهری و دنیوی اموال یاد شده آتش نبوده، بلکه به صورت انواع لذت‌های دنیوی نمودار می باشند بنابراین باید بگوییم این گونه اموال صورت دیگری دارد که اکنون از چشم ظاهر بین انسان پوشیده است ولی در سرای دیگر که پرده‌ها بالا می رود و حقایق پنهان آشکار می گردد (یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) چهره واقعی این اعمال نمایان گردیده و آن چیزی جز آتش و عذاب خداوندی نیست.

در برابر این تفسیر، گروهی دست به تأویل این آیات زده و می گویند:

مقصود از این آتش، آتش دوزخ است که به عنوان کیفر در آن می سوزند در حالی که یک چنین تفسیر مخالف مفاد و مدلول ظاهری آیه است.

۴. (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ...)(۱)

«روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نور وجود آنان در پیشاپیش و جانب راست آنان در حرکت است».

آنچه از ظاهر این آیه استفاده می شود این است که در قیامت، وجود انسان‌های با ایمان به صورت منبع نوری در آمده که پیش رو و اطراف آن را روشن می سازد.

اکنون باید دید آنان، این نور را از کجا آورده اند؟ پاسخ این سؤال را می توان از گفتار خود آنان به دست آورد، زیرا آنگاه که منافقان از آنان درخواست می کنند که اندکی درنگ نمایند، تا این گروه نیز در پرتو نور آنان حرکت نمایند، به منافقان می گویند:

(...ارْجِعُوا وَرَائِكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...)(۲)

ص: ۶۰۷

۱- [۱] حدید/۱۲.

۲- [۲] حدید/۱۳.

«به عقب (دنیا) بازگردید و برای خود نور به دست آورید».

یعنی ما این نور را در دنیا کسب کرده ایم ، و شما اگر می توانید (که نمی توانید) به دنیا باز گردید و برای خود تحصیل نور نمایید. حال چگونه این نور از دنیا نشأت گرفته است ، دو احتمال و جود دارد:

۱. شخصیت والای آنان در پرتو اطاعت و عبادت به صورت کانون ملکات زیبا درآمده و در جهان دیگر به صورت نور تجلی می کند.

۲. چهره واقعی اعمال صالح و صفات نیک آنان نمایان گردیده و به صورت نور تجسم یافته است.

قرآن به مستکبرانی که طلاها و نقرها را به کنز می زنند و از گردش در دست مردم در مسیر تولید و مصرف جلوگیری می کنند، هشدار می دهد که همین اندوخته ها در سرای دیگر سرخ گردیده و بر پیشانی و پشت و پهلوهای آنان نهاده می شود چنان که می فرماید:

۵. (...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ). (۱)

«کسانی را که طلا و نقره را می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند به عذاب دردناکی بشارت بده، روزی که آن طلاها و نقره ها در آتش دوزخ سرخ گردیده و بر پیشانی و پهلو و پشت آنان نهاده می شود، و به آنان گفته می شود: این همان چیزی است که از قبل برای خودتان اندوخته اید، پس آنچه را اندوخته اید، بچشید».

ص : ۶۰۸

نکته قابل دقت در این آیه است که می فرماید:

(...هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ...).

«این آتش و عذاب همان است که شما برای خود اندوخته اید».

گویی طلا و نقره در دو نشأه (دنیا و آخرت) به دو صورت مجسم می گردد در این جهان به صورت فلز خیره کننده چشمها، و در جهان آخرت به صورت عذاب دردناک خداوندی.

۶. (...وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...). (۱).

«کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده است، بخل میورزند، گمان می کنند که این بخل و امساک برای آنان بهتر است، بلکه این کار برای آنان بدتر می باشد (زیرا) به زودی آنچه را به آن بخل ورزیده اند، به صورت طوقی بر گردن آنان خواهد افتاد».

این آیه نیز بسان آیه قبل می رساند که اموالی که انسان بر خلاف حکم الهی روی هم انباشته کند، در قیامت به صورت طوقی آزار دهنده تجسم خواهد یافت و مایه عذاب بخلورزان می شود.

لقمان در نصایح خود به فرزندش می گوید:

۷. (يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ...). (۲).

«فرزندم (هر کاری که از انسان سر زند) هر چند به اندازه سنگینی خردلی در میان صخره ها و یا آسمانها و زمین باشد، خداوند آن را در روز رستاخیز می آورد».

ظاهر این آیه نیز این است که روز قیامت خداوند خود عمل انسان را

ص : ۶۰۹

۱- [۱] آل عمران/۱۸۰.

۲- [۲] لقمان/۱۶.

می آورد و آن را ملاک پاداش و یا کیفر قرار می دهد.

در آیه دیگر همین واقعیت را به گونه ای دیگر یادآور شده می فرماید:

۸. (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ). (۱)

«هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد آن را می بیند، و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام دهد، آن را می بیند».

نکته قابل توجه در این آیه کلمه (يَرَهُ) است، زیرا ضمیر در آن به خود عمل که از کلمه يعمل استفاده می شود، و یا به کلمه «خیراً و شرّاً» برمی گردد، و در هر دو صورت ظاهر آن این است که انسان در سرای دیگر خود عمل را می بیند کسانی که می گویند مقصود این است که پاداش و کیفر را می بیند، آیه را بر خلاف ظاهر آن حمل می کنند.

قرآن در باره مواردی که آتش دوزخ از آن شعلهور می گردد (وقود) چنین می فرماید:

۹. (...فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...). (۲)

«از آتش دوزخ که مواد مشتعل کننده آن انسانها و سنگها (بتان) می باشد، بپرهیزید». (۳)

قرآن به کافران هشدار داده می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ). (۴)

ص : ۶۱۰

۱- [۱] زلزله / ۸۷.

۲- [۲] بقره / ۲۴.

۳- [۳] این آیه در سوره تحریم آیه ۶ نیز با اندک تفاوتی آمده است آنجا که می فرماید: (...فُوا أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...): «خود را از آتشی که آتش گیره آن انسانها و سنگها می باشد، حفظ نمایید».

۴- [۴] آل عمران / ۱۰.

«کسانی که کفر ورزیدند روز قیامت اموال و فرزندانشان آنان را از خدا بی نیاز نکرده (از عذاب الهی نمی رهند) و آنان خود آتش افروز دوزخ می باشند».

همین هشدار را در آیه دیگر نیز به آنان داده می فرماید:

(إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ). (۱)

«شما و آنچه جز خدا پرستش می کنید، آتش افروز دوزخ خواهید بود و وارد آن خواهید شد».

مفاد ظاهر این آیات آن است که دوزخیان خود عامل مشتعل شدن آتش دوزخ می باشند، یعنی کفر و شرک و ملکات رذیله ای که در اثر گناهان در نفس آنان رسوخ نموده است و در شرایط خاص رستاخیز به صورت «آتش گیره» در می آید.

۱۰. آیات بسیاری درباره جزای اعمال وارد شده است که ظاهر آنها این است که خود آن کارهایی که در دنیا انجام گردیده است، جزای عاملان خواهد بود که در این جا نمونه هایی را یادآور می شویم:

الف. (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (۲)

«آنان که گنهکار و زشت کردار گام به محشر می نهند، به صورت، در جهنم فرو می افتند آیا به چیزی جز آنچه انجام داده اند، جزا داده می شوند؟ یعنی وضعیت ناگوار آنان در دوزخ در حقیقت تجسم همان کارهای ناروای آنان در دنیا است».

ب. (فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (۳)

«امروز (قیامت) به کسی ستم نمی شود و جزای شما چیزی جز اعمالی که در دنیا

ص : ۶۱۱

۱- [۱] انبیاء/۹۸.

۲- [۲] نمل/۹۰.

۳- [۳] یس/۵۴.

از جمله آیاتی که می توان آن را دلیل روشنی بر نظریه تجسم اعمال دانست آیه یاد شده در زیر است چنان که می فرماید:

۱۱. (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ). (۲)

(«به گنهکار خطاب شده و گفته می شود) تو از این روز (قیامت و حقایق آن) غافل بودی پس پرده غفلت را از تو بر گرفتیم پس دیدگانت تیز گردیده، حقیقت ها را درک می کنی».

کلمه های «غفلت» و «کشف غطاء» می رساند که چیزی در دنیا پیوسته با انسان همراه بوده و او از آن غفلت داشته است در روز رستاخیز که پرده های انانیت و غرور کنار می رود به روشنی مشاهده می شود، بنابراین ورای این صورت ظاهری و دنیوی اعمال، صورتی اخروی تحقق دارد که انسان سرگرم به ظواهر زندگی مادی و بی خبر از حقایق غیبی آفرینش به کلی از آن غافل است ولی در جهان رستاخیز آنها را مشاهده خواهد کرد ولی افسوس که دیگر دیر شده تبتّه و تذکر دیگر سودی ندارد چنان که می فرماید:

(يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى).

«این روز انسان (از خواب غفلت) بیدار شده و یادآور حقایق اعمال خود می شود، ولی آن تذکر و یادآوری چه سودی دارد؟».

ص : ۶۱۲

۱- [۱] آیات در این باره بسیار است از جمله به آیات ۳۹/ صافات؛ ۲۸/ جاثیه؛ ۱۶/ طور؛ ۷/ تحریم؛ ۸۴/ قصص؛ ۱۴۸ و ۱۸۰/ اعراف؛ ۳۳/ سبأ، رجوع شود.

۲- [۲] ق/ ۲۲.

مسأله تجسم اعمال نه تنها مورد تصدیق و تأکید قرآن است، بلکه در روایات نیز مورد توجه قرار گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

«اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظَلَمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۱).

«از ستمگری بپرهیزید، زیرا ظلم و ستم در روز قیامت به صورت تاریکی‌ها نمایان خواهد شد.»

همین‌طور که ملاحظه می‌شود، ظاهر این روایت این است که خود ظلم در قیامت به صورت ظلمت و تاریکی تجسم می‌یابد.

۲. علی (علیه السلام) فرموده‌اند:

«وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجَلِهِمْ»^(۲).

«کارهایی که افراد در دنیا انجام می‌دهند، در آخرت در برابر آنان قرار داده خواهد شد.»

این روایت در صورتی بر مقصود دلالت دارد که مربوط به پاداش و کیفر باشد نه محاسبه افعال.

۳. ابو بصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود:

«مَنْ أَكَلَ مَالَ أَخِيهِ ظُلْمًا وَلَمْ يَرُدَّهُ إِلَيْهِ أَكَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۳).

«هر کس مال برادر خود را از روی ستم بخورد و عوض آن را به او باز نگرداند، روز قیامت

ص: ۶۱۳

۱- [۱] کافی: ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، روایت ۹-۱۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۶.

۳- [۳] کافی: ج ۲، روایت ۱۵.

قطعه ای از آتش را می خورد، یعنی مالی که ظالمانه تصرف شود در قیامت خود به صورت آتش دوزخ تجسم می یابد و غاصب را عذاب می نماید».

۴. امام صادق (علیه السلام) می فرمودند: جبرئیل نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده ، به او گفت:

«عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَاحِبٌ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقٌ وَأَعْمَلٌ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ» (۱).

«هر طور که میل داری زندگی کن ولی سرانجام باید بمیری و هر چه و هر کس را می خواهی دوست بداری، سرانجام از او جدا خواهی شد، و هر عملی که می خواهی بجای آر، حقا که تو در قیامت آن را ملاقات خواهی کرد».

شاهد بر مدعای ما جمله اخیر روایت است «وَأَعْمَلٌ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ» یعنی آنچه در قیامت انسان ملاقات خواهد کرد، خود عملی است که در دنیا انجام داده است.

در این رابطه می توان روایاتی را که در مورد قبر و عالم برزخ آمده است، نیز دلیل بر تجسم عمل دانست، زیرا در این روایات نیز سخن از این است که در عالم برزخ آنچه مصاحب و قرین انسان است همان اعمال او است که مایه خرسندی و یا آزرده‌گی، و سعادت و شقاوت برزخی او خواهد بود که برخی را یادآور می شویم:

۵. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: وقتی انسان مؤمن را در قبر می گذارند دری از جهان غیب به روی او گشوده می شود و او جایگاه خود را در بهشت خواهد دید، و در این حال مردی را با چهره زیبا مشاهده می کند که هرگز زیباتر از او را ندیده است پس به او می گوید: تو کیستی؟

ص: ۶۱۴

در پاسخ می گوید:

«أَنَا رَأَيْكَ الْحَسَنُ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ وَعَمَلِكَ الصَّالِحُ الَّذِي كُنْتُ تَعْمَلُهُ».

«من نیت یا عقیده پسندیده و عمل شایسته تو می باشم آنگاه درباره انسان کافر هم یادآور می شود که او نیز عقیده باطل و کردار زشت خود را به صورت زشت روترین انسان مشاهده می کند»^(۱).

۶. در روایت دیگر از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده است که وقتی انسانها از قبرها بیرون می آیند عملی که انسان در دنیا انجام داده است او را همراهی خواهد کرد، زیرا اعمال او در قبر قرین و همراه او بوده است^(۲).

۷. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: آنگاه که مؤمن از قبر بیرون می آید، مثالی نیز او را همراهی می کند و پیوسته او را به شادمانی و کرامت بشارت می دهد، و در مواقع و مواقف اضطراب آور او را دلداری می دهد تا این که سرانجام او را به بهشت بشارت می دهد در این هنگام آن مؤمن از او می پرسد تو کیستی که در همه این مراحل هولناک مرا دلداری داده و همراهی نمودی؟ در پاسخ می گوید:

«أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتُ تَدْخُلُهُ عَلَى إِخْوَانِكَ فِي الدُّنْيَا خُلِقْتُ مِنْهُ لِأَبَشْرِكَ وَأُونَسَ وَحَشَتِكَ»^(۳).

«خداوند مرا از آن شادمانی هایی که تو در دنیا برای برادران خود فراهم نمودی آفریده تا در این هنگام مونس تو باشم و تو را به رحمت الهی بشارت دهم».

ص : ۶۱۵

۱- [۱] کافی: ۳/۲۴۱.

۲- [۲] تفسیر برهان: ۴/۸۷.

۳- [۳] بحار: ج ۷، باب ۸، روایت ۶۹.

۸. در کتاب محاسن از ابو بصیر از امام باقر یا صادق (علیهما السلام) نقل شده است که فرمودند: هنگامی که انسان مؤمن را در قبر می گذارند، شش صورت با او داخل قبر می شوند که یکی از آنها از دیگران زیباتر و خوش بوتر و پاکیزه تر است.

...این صورت از صورت دیگر می پرسد که شما کیستید؟ صورتی که در جانب راست است می گوید من نمازم، و صورتی که در جانب چپ است می گوید: من زکات هستم، و صورتی که در روبه رو است می گوید: من روزه می باشم، و صورتی که پشت سر است می گوید: من حج و عمره هستم و صورتی که نزد پای او است می گوید من بر و نیکی های او هستم در این هنگام صورت های یاد شده از آن صورت برتر می پرسند تو کیستی؟ پاسخ می دهد من ولایت خاندان پیامبرم. (۱)

۹. رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در ضمن وصایا و نصایح خود به قیس بن عاصم فرمودند:

«إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ، وَتُدْفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَثِيماً أَسْلَمَكَ، ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَلَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحاً.» (۲)

«چاره ای نیست که همنشینی زنده با تو به خاک سپرده شود، پس اگر کریم باشد تو را اکرام می کند و اگر لثیم و پست باشد، تو را تسلیم دشواری ها می کند و آن قرین جز با تو با کسی محشور نخواهد شد و تو جز با او برانگیخته نخواهی شد و جز در مورد او از تو سؤال نخواهد پس قرین و همنشین صالح برگزین.»

ص : ۶۱۶

۱- [۱] محاسن برقی: ۱/۲۸۸.

۲- [۲] امالی صدوق: مجلس اول، حدیث ۴.

اشاره

تا اینجا با دلایل نقلی نظریه تجسم اعمال آشنا شدیم و از مطالعه مجموع این دلایل می توان گفت: اصل این نظریه به عنوان یکی از معارف مخصوص قرآن و جهان بینی اسلامی، قابل انکار نیست، هر چند ما با دانش اندک و فکر ناتوان خود نتوانیم حقیقت آن را به طور کامل درک نماییم.

اکنون می خواهیم این مسأله را بر اساس موازین عقلی و علمی مورد مطالعه قرار دهیم و ببینیم آیا از نظر اصول عقلی پذیرش یک چنین مطلبی مواجه با اشکال نیست، و آیا در پرتو علم و دانش بشری می توان این مسأله دقیق را به گونه ای روشن تصویر نمود و شواهدی بر آن ارائه نمود؟

نظریه برخی از مفسران و متکلمان

گروهی از مفسران و متکلمان اسلامی تجسم اعمال را غیر ممکن دانسته و همه آیات و روایات دال بر آن را به گونه ای تأویل کرده اند عمده دلیل آنان بر این مدعا این است که اعمال انسان از مقوله های اعراض می باشند و بر این اساس نظریه تجسم اعمال از دو جهت مواجه با اشکال است:

۱. وجود عرض قائم به خود نمی باشد و در نتیجه پس از تحقق یافتن از انسان نابود می گردد و دیگر چیزی نیست تا اعاده گردد.

۲. بنابر نظریه تجسم اعمال، خود اعمال بدون تکیه بر جوهر تحقق می یابند و این امری غیر ممکن است.

مرحوم طبرسی در ذیل آیه ۳۰ آل عمران (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مُخَضَّرًا...) می گوید در کیفیت حضور عمل در قیامت آرا مختلف است، برخی گفته اند مقصود صحیفه های عبادات و گناهان است که هر کس آن را

می یابد، و برخی دیگر گفته اند مقصود پاداش و کیفر اعمال است و اما خود اعمال به حکم این که از مقوله عرض می باشند، معدوم گردیده و اعاده آنها ممکن نیست و در نتیجه حاضر شدن آنها در قیامت محال خواهد بود.^(۱)

علامه مجلسی رحمه الله پس از نقل نظریه شیخ بهایی درباره تجسم اعمال می گوید:

محال دانستن انقلاب عرض به جوهر در این دنیا و ممکن دانستن آن در سرای دیگر نوعی سفسطه است، زیرا دو نشأ دنیا و آخرت با هم تفاوتی ندارند مگر از این جهت که مرگ و احیا دوباره میان آن دو فاصله ایجاد کرده است و این تفاوت نمی تواند وجه اختلاف احکام یاد شده باشد.^(۲)

بنابراین مخالفان نظریه تجسم اعمال به دو مطلب تمسک کرده اند:

۱. اعمال از مقوله های اعراض می باشند و پس از صدور از انسان (یا پس از مرگ) معدوم می شوند و چیزی نمانده است تا در سرای دیگر تجسم یابد.

۲. اصولاً تجسم عمل از قبیل تبدل عرض به جوهر است که امری غیر ممکن می باشد.

تحقیق و بررسی

حق این است که هیچ یک از این دو اشکال بر نظریه تجسم اعمال وارد نیست، زیرا به مقتضای براهین عقلی آنچه تحقق یافت و لباس هستی بر تن کرد، دیگر به هیچ وجه معدوم نمی گردد و در آن مرحله و در ظرف خود که

ص: ۶۱۸

۱- [۱] مجمع البیان: ۱/۴۱۳.

۲- [۲] بحار الأنوار: ۷/۲۲۹.

تحقق یافته است همیشه باقی خواهد ماند و طریان عدم بر آن در آن مرحله از قبیل اجتماع وجود و عدم است که محال بودن آن بدیهی است.

علاوه بر این قرآن کریم به صراحت می گوید: همه چیز در (امام مُبین) ثابت و باقی است و اعمال انسان هم از این حکم کلی مستثنی نخواهد بود.

چنان که می فرماید:

(...وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ). (۱)

«از علم پروردگار تو حتی هم وزن ذره ای از آنچه در زمین و آسمان است پنهان نیست و نه چیزی کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن نیست مگر آن که در "کتاب مبین" ثبت و محفوظ است».

بنابراین اشکال نخست که کارهایی که انسان انجام داده است، معدوم گردیده و دیگر اعاده آنها ممکن نیست بی پایه و موهون است همان گونه که اشکال دوم نیز صحیح و پا برجا نیست، زیرا ما هر چند به معاد جسمانی معتقدیم لکن معنی این سخن آن نیست که همه قوانین مربوط به نظام دنیوی در حیات اخروی نیز جریان خواهند داشت و یگانه فرق میان این دو جهان فاصله شدن مرگ و احیای دوباره مردگان است قرآن به صراحت می گوید:

(يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ). (۲)

«روزی که زمین و آسمان به گونه ای دیگر مبدل خواهد شد و همه انسانها از قبرها بیرون آمده و در پیشگاه الهی ظاهر خواهند شد».

ص : ۶۱۹

۱- [۱] یونس/۶۱؛ سبأ/۳ و نمل/۷۵.

۲- [۲] ابراهیم/۴۸.

و نیز آیات بسیار دیگری که از آنها استفاده می شود که نظام اخروی، قوانین مخصوص به خود را دارد.

آری پاره ای از اصول عقلانی مانند اجتماع دو نقیض و ارتفاع آنها اموری هستند که اختصاص به حیات دنیوی یا اخروی ندارند، ولی این مانع از آن نیست که یک رشته قوانین که عقلانی محض نیستند و با مطالعه واقعیت موجود در این جهان به دست آمده اند، در سرای دیگر به گونه ای دیگر باشند این که برخی از موجودات امکانی جوهر و برخی دیگر عرض می باشند و اعراض در هستی خود قائم به جوهرند و نمی توانند روی پای خود بایستند مطلبی است که انسان پس از مطالعه نظام آفرینش بر آن دست یافته است، حال اگر شرایط حیات دگرگون شد چه مانعی دارد که آنچه در این نظام نمی توانست قائم به نفس باشد، در نظام دیگر قائم به نفس بوده و به صورت آتش و غل و زنجیر و یا باغ و حور و قصور تجسم و تمثیل یابد؟

مطلب یاد شده اختصاص به تجسم اعمال ندارد، بلکه همان گونه که در بحثهای گذشته نیز اشاره نموده ایم، در همه حقایق مربوط به جهان آخرت از قبیل صراط، میزان، اعراف و مانند آن جاری است و نباید در تفسیر آنها وضع موجود در نظام دنیوی را مقیاس قرار داد.

کوتاه سخن آن که: از نظر عقلی هیچ گونه اشکالی در رابطه با مسأله «تجسم اعمال» به نظر نمی رسد در اینجا مناسب است آرای برخی از صاحب نظران را یادآور شویم:

۱. صدرالمتهین درباره تجسم و تمثیل ملکات اخلاقی انسان در سرای دیگر می گوید: هرگاه صفتی در نفس انسانی غلبه پیدا کرد و راسخ گردید، آثار آن به طور قهری نمودار می گردد ولی تفاوتی که میان دنیا و آخرت هست این است که چون دنیا دار تحصیل و اکتساب است تبدیل ملکات رذیله به

ملکات فضیله ممکن است ولی در سرای دیگر که دوران تحصیل و اکتساب سپری شده است، چنان که قرآن بر این مطلب گواهی می دهد(۱)، در نتیجه انسان با هر صفتی که با آن به قیامت محشور گردد، آثار آن صفت و ملکه نفسانی به طور قهری بروز خواهد کرد و به شکل متناسب با خود و به گونه ای که با شرایط نظام اخروی هماهنگ باشد مجسم خواهد گردید.

آنگاه برای تقریب این مطلب به اذهان، مثالی را یادآور شده می گوید:

ماهیت رطوبت در جسم اثر خاص خود را دارد و در قوای ادراکی حسی و خیالی به گونه ای دیگر ظاهر می شود و در نشأه ادراک عقلی به صورت دیگری ظاهر می گردد سپس اضافه می کند:

برای کسانی که می خواهند از روی بصیرت داوری کنند، همین قدر که ما یادآور شدیم کافی است تا نسبت به همه آنچه از جانب خداوند و رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و شریعت اسلام در مورد صورتهای اخروی که مترتب بر عقاید حق یا باطل، و اعمال زیبا و زشت می باشند، وارد شده است ایمان آورد هر چند خود از اهل مکاشفه و مشاهده نباشد و نتواند واقعیت آنها را در این جهان ادراک نماید.(۲)

آری کسانی که می خواهند به معرفت تفصیلی برسند و چگونگی تحقق یافتن وعد و وعیدهای الهی را در مورد صورتهای لذت بخش یا مولم اخروی درک نمایند بایستی خویشتن را از علایق مادی برهانند و با عالم غیب ارتباط بیشتری پیدا کنند و نیز در مورد صفات نفسانی خود تأمل کامل نمایند و چگونگی صدور آثار آنها را در این جهان به دقت مطالعه کنند، تا بر نحوه

ص : ۶۲۱

۱- [۱] (لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا...) (انعام/۱۵۸).

۲- [۲] (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (تكاثر/ ۵/ ۶).

تحقق آثار آنها در سرای دیگر واقف گردند.

مثلاً- غضب و خشم هرگاه برافروخته می گردد، هر چند در حقیقت مربوط به روح انسان و بعد ملکوتی (غیر مادی) او است، ولی آثار آن در همین بدن عنصری نمایان می گردد خون او به جوش آمده صورتش سرخ می شود و حرارت فوق العاده ای بدنش را می سوزاند و اینها همه مربوط به جنبه ملکی و مادی او است بنابراین هیچ جای شگفت نیست که همین صفت ناپسند در سرای دیگر به صورت آتش دوزخ تجسم یابد و فرد غضب آلود را بسوزاند، و از همین جا می توان سایر صفات ناپسند و نیز ملکات حمیده را مورد مطالعه قرار داد، و نحوه تجسم اخروی و ترتیب آثار آنها را در سرای دیگر تصویر نمود.

ای دریده پوستین یوسفان *** گرگ برخیزی از این خواب گران

گشته گرگان هر یکی خواهی تو *** می درانند از غضب اعضای تو(۱)

۲. فقیه و عارف نامی اسلامی شیخ بهاءالدین عاملی در این باره چنین می گوید:

در روایات بسیاری از شیعه و سنی مسأله تجسم اعمال مطرح گردیده است آنگاه پس از نقل روایت قیس بن عاصم (که در گذشته نقل نمودیم رجوع شود) می گوید برخی از اصحاب دل گفته اند مارها و عقرب ها و آتشیایی که در قبر و قیامت ظاهر می شوند در حقیقت همان کارهای زشت و صفات ناپسند و عقاید باطل است که در این نشأه (برزخ و قیامت) به صورت های یاد شده ظاهر می گردند همان گونه که روح و ریحان، حور و میوه های لذت بخش در حقیقت همان اخلاق حسنه و اعمال شایسته و عقاید حقه است که در این جهان (برزخ و قیامت) بدان صورت نمایان گردیده اند، زیرا حقیقت یک چیز

ص : ۶۲۲

است که در نشأه‌های مختلف آثار گوناگونی دارد، و به همین جهت گفته اند اسم فاعل (کلمه (محیطه) در آیه (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) به معنی استقبال نیست، بلکه مقصود این است که هم اکنون جهنم بر کافران احاطه دارد، زیرا عقاید باطل و صفات و اعمال زشت آنان در همین نشأه آنان را احاطه نموده است و همین ها در حقیقت دوزخ آنان است که در سرای دیگر به صورت آتش و مار و عقرب و مانند آن نمایان می گردد، آنگاه برخی از آیات و روایاتی را که ما در گذشته نقل کردیم به عنوان شاهد بر مدعای مزبور، یادآور می شود. (۱)

۳. سخن حکیم سبزواری را نیز در آغاز این بحث یادآور شدیم مراجعه شود.

تجسم اعمال و دانش امروزی بشر

در عین حال که دلایل نقلی متضافر بر وقوع آن گواهی می دهد، ولی در اینجا می توان برای اثبات امکان تجسم اعمال از علوم تجربی امروز بشر نیز بهره جست و این مسأله دقیق عقلی و دینی را به گونه ای تقریب به ذهن نمود.

توضیح آن که: آخرین نظریه در باره «ماده» و «انرژی» این است که ماده و نیرو دو مظهر از یک حقیقت است، و ماده انرژیهای متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو تبدیل می گردند، گاهی انرژی متراکم در یک گرم ماده، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است و در یک گرم خاک به قدری انرژی ذخیره شده که از محصول یکسال کارخانه بزرگ برق تجاوز می کند، این همان ماده است که در صورت انبساط به صورت انرژی

ص : ۶۲۳

جلوه می کند که اگر حالت انبساط آن از میان برود و به حالت متراکم و فشرده‌گی برگردد باز حالت جرمیت و جسمیت به خود می گیرد.

در سال ۱۹۰۵ انیشتاین فرضیه نسبیت را اعلام و رابطه بین جرم انرژی را که تا آن موقع فکر می کردند از هم متمایز می باشند مطرح نمود و نشان داد که جرم و انرژی قابل تبدیل به یکدیگرند. (۱)

«مفهوم بقای انرژی» یک قانون بنیادی است که بنا بر مشاهده برای تمام پدیده های طبیعی برقرار است و بقای انرژی را برای آنها الزامی می کند یعنی این که طی تمام تغییراتی که در طبیعت رخ می دهد انرژی کل، تغییر نمی کند.

انرژی می تواند به صورتهای مختلفی وجود داشته باشد، این صورتهای مختلف شامل انرژی ثقلی، جنبشی، گرما، الکتریکی، شیمیایی، تابشی، هسته ای و جرم می باشند. (۲)

حقیقت کار در انسان چیست؟

اکنون باید دید حقیقت کار در انسان چیست؟

پاسخ این است که حقیقت کار در انسان که خودجزئی از جهان ماده است این است که در انجام هر کار خوب یا بد، ذخایر بدنی خویش را به صورت انرژی خرج می کند، اگر نماز می خواند، در حقیقت در تمام لحظه ها و حالات نماز مقداری از ماده حیات او به صورت انرژی در می آید و اگر انسان بی گناهی را زیر ضربات خود قرار می دهد، نیز به وسیله شلاق زدن مواد بدن را در این طریق صرف می کند و از این قبیل است تمام کارهای خوب و بد انسان

ص : ۶۲۴

۱- [۱] چه می دانم؟ زندگی و مرگ ستارگان، ص ۴۴.

۲- [۲] دایره المعارف بریتانیکا: ۶/۸۹۴ به نقل از معاد از نظر روح و جسم.

خواه کارهای عضوی و بیرونی او و خواه کارهای نفسانی و فکری و درونی او.

از مطالب مزبور نکات یاد شده در زیر به دست می آید:

۱. حقیقت کار در انسان عبارت است از تبدیل ماده به انرژی.

۲. مقدار انرژی از نظر علم امروز ثابت و پایرجا است.

۳. ماده و انرژی دوچهره از یک واقعیت می باشند.

۴. همان گونه که ماده به انرژی تبدیل می شود انرژی هم در شرایط خاص به ماده مبدل می گردد.

نتیجه طبیعی و منطقی مقدمات مزبور این است که تبدیل شدن اعمال انسان (که مواد تبدیل یافته به انرژی می باشند) در شرایط خاص قیامت امری ممکن و شدنی است همان گونه که در جهان کنونی امری ممکن و بلکه از نظر علم از واقعیات عالم طبیعت بشمار می رود.^(۱)

بنابراین مسأله «تجسم اعمال» یکی از معارف عمیق و بلند قرآن است که اگر چه درک آن برای اندیشه های ظاهر بین دشوار و یا غیر ممکن است ولی اندیشمندانی چون صدرالمآلهین از طریق مطالعه عمیق در حالات نفس انسانی و برپایه اصول مسلم فلسفی به درک آن نایل آمده اند همان گونه که دانش امروز بشر نیز به نوبه خود می تواند در تصور و درک آن بشر را یاری نماید.

البته نباید فراموش کرد که حوادث و حقایق مربوط به جهان آخرت از حقایق غیبی بوده و درک درست و کامل آن برای بشر محبوس و محصور در حصار طبیعت و ماده ممکن نیست مگر آنان که پیوند مستحکمی با جهان غیب داشته و حقایق آن جهان را از نزدیک مشاهده می نمایند که تعدادشان بس

ص : ۶۲۵

۱- [۱] در این باره به شماره ۴ سال هفتم مجله مکتب اسلام، معاد انسان و جهان، ص ۳۳۹، معاد از نظر روح و جسم: ۲/ ۱۲۰ رجوع شود. ۱۴۶

پاسخ به دو پرسش

۱. در اینجا پرسش دقیقی مطرح می شود و آن این که اگر چه مسأله تجسم اعمال، از نظر عقلی و علمی کاملاً امکان پذیر است، ولی در مقابل آیات و روایاتی که به نوعی (ظاهر، نص) دلالت بر این دارند که واقعیت پاداش و کیفر، در حقیقت همان تجسم اعمال و تمثل ملکات و اندیشه ها است، آیات و روایات بسیاری نیز ظاهر یا صریح در این مطلب می باشند که کیفر و پاداش اخروی به صورت «وضعی» و «جعلی» است و خداوند برپایه علم و حکمت برای گناهان مجازاتهای گوناگون، و از روی تفضل و رحمت خود برای طاعات و عبادات پادشهایی را مقرر نموده است.

پاسخ

ما نباید در مسأله قیامت و حقایق مربوط به آن مطالبی را در ذهن خود ترسیم نموده، و آن را ملاک تفسیر آیات و روایات وارده درباره آن قرار دهیم، بلکه راه صحیح در فهم آیات قرآن و چگونگی وقایع مربوط به عالم قیامت این است که مجموع آیات را در کنار هم مطالعه کنیم و به حکم اینکه قرآن از هرگونه اختلاف گویی (۱) پیراسته است و نیز به حکم این که آیات قرآن برخی گواه و بیانگر برخی دیگر می باشند (۲) قطعاً نتیجه ای که به دست می آید، بیانگر یک واقعیت بوده و اختلافاتی که به چشم می خورد ناظر به ابعاد و جوانب گوناگون آن واقعیت می باشند.

ص : ۶۲۶

-
- ۱- [۱] (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (نساء/۸۲).
- ۲- [۲] «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ». نهج البلاغه، فیض الإسلام، خطبه ۱۳۳.

بر این اساس باید گفت: ما از این آیات و روایات الهام گرفته و درباره خصوصیات مربوط به آخرت که جز از طریق وحی نمی توان درباره آن اظهار نظر قطعی کرد، نظر می دهیم و می گوئیم هر دو نوع از پاداش و کیفر تحقق خواهد یافت، زیرا هیچ مانعی ندارد که در کنار پاداش ها و کیفرهایی که نتیجه طبیعی خود اعمال است، (به صورت تولیدی یا به صورت تجسم و تمثیل) پاداشها و کیفرهای قراردادی و جعلی هم باشد که خداوند بر اساس علم و حکمت، و فضل و رحمت خود مقرر نموده است.

۲. هر گاه عقوبت های اخروی تجسم گناهان باشد، عوامل تکفیر گناهان مانند شفاعت و نظایر آن چگونه قابل توجیه است، زیرا تجسم اعمال در حقیقت بر پایه اصل علیت و معلولیت و رابطه کار و نتیجه آن استوار است، ولی عوامل تکفیر در صورتی قابل توجیه است که کیفرها اموری قراردادی و جعلی باشند همان گونه که در این جهان آنچه قابل عفو و گذشت است، احکام تکلیفی و آثار قراردادی جرایم است ولی آثار وضعی آنها قابل بخشش نیست، انسانی که باده مست کننده می نوشد، می توان از مجازات مقرر برای او چشم پوشی کرد ولی اثر مستی و دیگر عوارض تکوینی آن در بدن شرابخوار، قابل بخشش نیست.

پاسخ

آنچه از آیات و روایات مربوط به تجسم اعمال به دست می آید این است که اعمال خوب یا بد انسان در شرایط خاص جهان دیگر، به صورتی غیر از صورت دنیایی آن تجسم یافته و مایه سرور و شادمانی یا رنج و عذاب فاعل آن می گردد و این قانونی است که آفریدگار انسان و جهان آن را استوار نموده است، ولی در کنار این قانون قوانین دیگری نیز دارد، و آن این که

تجسم

یادشده فقط در شرایط معینی تحقق خواهد پذیرفت و نه به طور مطلق و در هر شرایطی و این دو قانون هیچگونه منافاتی با یکدیگر ندارند.

و به عبارت دیگر هر دو اصل، امکان ذاتی دارند و تنها چیزی که لازم است این است که بر موازین عدل و حکمت استوار باشد، که با توجه به این که هر دو قانون را خداوند حکیم و عادل استوار و برپا نموده است، شرط مزبور محقق و قطعی است.

و به عبارت دیگر: همه آنچه در این جهان و جهان دیگر تحقق می یابد از مشیت حکیمانه خداوند سرچشمه می گیرد، و همان گونه که در نظام این جهان قانون علیت و معلولیت برپایه شرایط خاصی استوار است، در نظام دیگر نیز چنین است، و همان گونه که توبه، قبل از فرا رسیدن مرگ مانع از تجسم و تمثل گناه در سرای دیگر است، شفاعت و مانند آن نیز در جهان دیگر از موانع آن بشمار می روند، و این خود یک قانون استوار از جانب آفریدگار دانا و حکیم است.

ص : ۶۲۸

آیات موضوع

١. (إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وِرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ). (بقره/١٦٦)
٢. (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ...). (مائده/١١٩)
٣. (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ). (شعراء/٨٨)
٤. (إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ). (شعراء/٨٩)
٥. (فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ). (روم/٥٧)
٦. (فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضِرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ). (سبا/٤٢)
٧. (إِلَّا الْخِلاَاءَ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ). (زخرف/٦٧)

۸. لَنْ تَنْفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ... (ممتحنه/۳)

۹. (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ). (عبس/ ۳۴ ۳۷)

۱۰. (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ). (انفطار/۱۹)

۱۱. (إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ * وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ). (مطففين/ ۲۹ ۳۲)

۱۲. (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

(مطففين/ ۳۴ ۳۶)

ترجمه آیات

۱. «آنگاه که پیروی شدگان از پیروان خود بیزاری می جویند، عذاب الهی را مشاهده کرده و اسباب (دنیوی) مقطوع و بی اثر می گردند».

۲. «خدا می فرماید امروز روزی است که صدق و راستی راستگویان به آنان سود می بخشد...».

۳. «روزی که مال و فرزندان سود نمی بخشند».

۴. «مگر آنان که با قلبی سلیم به محضر الهی راه یابند».

۵. «در این روز (قیامت) عذرخواهی ستم کنندگان به آنان سود نمی بخشد و از آنان درخواست رجوع به حق نمی گردد».

ص : ۶۳۰

۶. «امروز کسی قادر بر رساندن سود یا زیان به دیگری نیست، و به ستمگران می‌گوییم عذاب دوزخ را که انکار می‌نمودید، بچشید».

۷. «دوستان (در دنیا) امروز برخی دشمن برخی دیگرند مگر متقیان».

۸. «روز قیامت میان شما و خویشاوندان و فرزندان جدایی می‌افتد، و آنان به شما سود نخواهند رساند».

۹. «(رستاخیز) روزی است که انسان، از برادر، مادر، پدر، زن و فرزندان خود می‌گریزد و برای هر یک از آنان امری است که توجه به آن او را از توجه به دیگران بی‌نیاز نموده است (هر کس به فکر خویش است)».

۱۰. «روزی که فردی برای فرد دیگر قادر به انجام هیچ کاری نیست، و کسی جز خداوند مالک امر و فرمان نیست».

۱۱. «مجرمان (از روی تمسخر) به مؤمنان می‌خندند، و هرگاه مؤمنان از مقابلشان بگذرند، با دیده تحقیر و استهزا به آنان می‌نگرند، هرگاه گروه کافر به سوی خاندان یا همکیشان خود برمی‌گردند، شادمان و خندانند، و هرگاه مؤمنان را می‌بینند می‌گویند آنان از طریق صواب گمراهند».

۱۲. «در این روز (قیامت) مؤمنان به کافران می‌خندند، و از جایگاه مخصوص خود به عذاب کافران می‌نگرند و می‌گویند: این عذابها نتیجه همان کارهایی است که در دنیا انجام می‌دادند (و از آن جمله مؤمنان را به استهزا می‌گرفتند و...)».

تفسیر آیات

بحث‌های مربوط به مسأله معاد و رستاخیز متفاوتند، برخی را می‌توان برپایه برهان عقلی به روشنی اثبات کرد مانند مسأله «امکان معاد» و «لزوم رستاخیز» و برخی دیگر را فقط از طریق وحی می‌توان اثبات نمود.

دسته دوم نیز دو گونه اند:

۱. مسایلی که عقل انسان می‌تواند به گونه‌ای به چگونگی آنها دست

یابد مانند: مباحث مربوط به صراط، میزان پاداش و کیفر، حساب و....

۲. مسایلی که چگونگی آنها بسان اصل واقعیتشان از توانایی فهم بشری بیرون است و اعتقاد به آنها مصداق بارز «غیب» به شمار می رود از قبیل آیات و روایاتی که چگونگی وضعیت انسانها را در محشر و پس از ورود به بهشت یا دوزخ بیان نموده اند.

قرآن کریم در آیات بسیاری به بیان این مسأله پرداخته و حالات مختلف انسانهای صالح و تبهکار را یادآور شده است، بدیهی است اصرار قرآن بر این مطلب متضمن نکته ای حکیمانه است که تأمین کننده هدف نهایی قرآن می باشد.

توضیح آن که هدف نهایی قرآن (که از مطالعه آیات قرآن به روشنی به دست می آید) فراهم ساختن حدّاعلای زمینه و شرایط مساعد برای پرورش روحی و فکری انسانها و گرایش آنان به خوبی و نجات از قید و بند شهوت و پیروی از شیطان است، بدون شك اعتقاد به سرای دیگر و این که در آنجا کارهای خوب و بد انسان به طور دقیق محاسبه خواهد شد، تأثیر بسزایی در پرورش روح پاکی و فضیلت در انسان دارد، ولی هر گاه این مطلب به صورت مشروح بیان گردد، و حالات گوناگون صالحان و مفسدان به طور دقیق بازگو شود در تحصیل هدف یاد شده تأثیر بیشتری خواهد داشت، به همین خاطر ما در این فصل بر آنیم تا در حدّ امکان آیات مربوط به این بحث را مورد مطالعه و تفسیر قرار دهیم.

و برای آن که این مطلب به طور کامل تر و در عین حال آسان تر انجام گیرد ما آیات را به دو دسته تقسیم می کنیم:

۱. آیاتی که وضعیت رستاخیزی انسانها را به طور کلی بیان نموده

است.

۲. آیاتی که وضعیت رستاخیزی انسانها را با عناوین مشخص یادآور شده است.

و اینک آیات مربوط به بخش نخست:

وضعیت کلی انسان ها در رستاخیز

اشاره

در این جا ما نمونه هایی از آیاتی را که بیانگر این مطلب می باشد، یادآور می شویم:

۱. هر کس به فکر خویش است

(يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ). (۱)

«رستاخیز) روزی است که انسان، از برادر، مادر، پدر، زن و فرزندان خود می گریزد و برای هر یک از آنان امری است که توجه به آن او را از توجه به دیگران بی نیاز نموده است (هر کس به فکر خویش است)».

۲. کسی نمی تواند به دیگری سود یا زیان برساند

(فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِيُغْضِبَ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ). (۲)

«امروز کسی قادر بر رساندن سود یا زیان به دیگری نیست، و به ستمگران می گوئیم عذاب دوزخ را که انکار می نمودید، بچشید».

ص : ۶۳۳

۱- [۱] عبس/۳۴_۳۷.

۲- [۲] سبأ/۴۲.

در آیه دیگر می فرماید:

(يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ). (۱)

«روزی که فردی برای فرد دیگر قادر به انجام هیچ کاری نیست، و کسی جز خداوند مالک امر و فرمان نیست».

با مراجعه به آیات دیگر قرآن می توان بر مقصود واقعی این آیات دست یافت، زیرا از آیات مربوط به نشانه های قیامت چنین استفاده می شود که نظام حاکم بر زندگی دنیوی به کلی دگرگون می شود و اسباب و عوامل ظاهری از تأثیر باز می مانند علاوه بر این قرآن در آیات دیگری این مطلب را با صراحت یادآور شده می فرماید:

(إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ). (۲)

«آنگاه که پیروی شدگان از پیروان خود بیزاری می جویند، عذاب الهی را مشاهده کرده و اسباب (دنیوی) مقطوع و بی اثر می گردند».

شاهد بر این که مقصود از بی اثر گردیدن اسباب و عوامل، مطلق اسباب نیست، بلکه مؤثر نبودن اسباب دنیوی است این است که در برخی از آیات قرآن، چیزهای مفید و غیر مفید در آن جهان را بیان نموده است.

۳. آنچه نفع نمی رساند

الف: مال و ثروت.

ب: فرزندان و خویشاوندان.

ص : ۶۳۴

۱- [۱] انفطار/۱۹.

۲- [۲] بقره/۱۶۶.

چنان که می فرماید:

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بُنُونَ). (۱)

«روزی که مال و فرزندان سود نمی بخشند».

و در جای دیگر می گوید:

(لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ...). (۲)

«روز قیامت میان شما و خویشاوندان و فرزندانتان جدایی می افتد، و آنان به شما سود نخواهند رساند».

۴. عذرخواهی بی فایده است

(فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ). (۳)

«در این روز (قیامت) عذرخواهی ستم کنندگان به آنان سود نمی بخشد و از آنان درخواست رجوع به حق نمی گردد».

۵. آنچه نفع می بخشد

الف: قلب سلیم

(إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ). (۴)

«مگر آنان که با قلبی سلیم به محضر الهی راه یابند».

در این که مقصود از قلب سلیم چیست؟ گفته اند مقصود قلب پیراسته از شرک و شک یا آلودگی به گناه است در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مقصود قلبی است که از حب دنیا پیراسته باشد.

ص : ۶۳۵

۱- [۱] شعراء/۸۸.

۲- [۲] ممتحنه/۳.

۳- [۳] روم/۵۷.

۴- [۴] شعراء/۸۹.

گواه بر این مطلب حدیث معروفی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده است که:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

«علاقه به دنیا عامل و مایه هر گناهی است».(۱)

ب: صدق و راستی

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ...».(۲)

«خدا می فرماید امروز روزی است که صدق و راستی راستگویان به آنان سود می بخشد».

۶. برخی از دوستان به یکدیگر دشمنی می ورزند

نمونه دیگری از دگرگونی شرایط و روابط این جهان در سرای دیگر این است که برخی از دوستی ها مبدل به دشمنی می گردد، آنان که در این جهان به یکدیگر محبت میورزیدند، در قیامت دشمن یکدیگر می شوند.

قرآن در این باره می فرماید:

(الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ). (۳)

«دوستان (در دنیا) امروز برخی دشمن برخی دیگرند مگر متقیان».

۷. برخورد متقابل مؤمنان و کافران

قرآن کریم برخورد استهزا آمیز کافران را نسبت به مؤمنان در دنیا این گونه یادآور شده است:

ص : ۶۳۶

۱- [۱] مجمع البیان: ۴/۱۹۴.

۲- [۲] مائده/۱۱۹.

۳- [۳] زخرف/۶۷.

(إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ * وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ). (۱)

«مجرمان (از روی تمسخر) به مؤمنان می خندند، و هرگاه مؤمنان از مقابلشان بگذرند، با دیده تحقیر و استهزا به آنان می نگرند، هرگاه گروه کافر به سوی خاندان یا همکیشان خود برمی گردند، شادمان و خندانند، و هرگاه مؤمنان را می بینند می گویند آنان از طریق صواب گمراهند.»

این وضع دنیوی کافران و برخورد آنان با مؤمنان است ولی در آخرت وضع کاملاً دگرگون شده و این مؤمنانند که به شقاوت و بد فرجامی کافران که با دست خود آن را فراهم ساخته اند می خندند چنان که می فرماید:

(فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ). (۲)

«در این روز (قیامت) مؤمنان به کافران می خندند، و از جایگاه مخصوص خود به عذاب کافران می نگرند و می گویند: این عذابها نتیجه همان کارهایی است که در دنیا انجام می دادند (و از آن جمله مؤمنان را به استهزا می گرفتند و...)».

نمونه های یاد شده همگی بیانگر یک مطلب کلی است و آن این که اسباب و شرایط مؤثر در این دنیا در رابطه با زندگی اجتماعی انسانها و برخوردهای گوناگون آنان، از نظر سود و زیان دوستی و دشمنی و... در سرای دیگر دگرگون شده و مقررات و شرایط جدیدی جایگزین آن می گردد.

در اینجا دسته دیگری از آیات نیز وجود دارند که حالات مختلف انسانها را در قیامت به گونه ای کلی یادآور شده است.

ص : ۶۳۷

۱- [۱] مطففین/ ۲۹_ ۳۲.

۲- [۲] مطففین/ ۳۴_ ۳۶.

گروهی شادمان و خندان(۱) و گروه دیگری غمگین و افسرده.(۲)

عده ای سرافکنده و شرمگین(۳) برخی سرفراز و خشنود(۴)، جمعی سپیدرو و خوش منظر(۵) و گروهی زشت رو و بد منظر(۶)، دسته ای از اصحاب یمن(۷) و دسته ای از اصحاب شمال(۸) و برخی نیز در ردیف سابقان(۹) و مقربانند.

پرونده (۱۰) عمل برخی را به دست راست آنان و برخی دیگر را به دست چپ آنها می دهند.

ولی از آنجا که مفاد این آیات به گونه ای در بحث بعدی خواهد آمد، از نقل آیات مربوط به آن صرف نظر نموده و به اشاره ای که در پاورقی به آیات آن گردید اکتفا می کنیم.

ص : ۶۳۸

۱- [۱] عبس/ ۳۸؛ ۴۰؛ قیامت/ ۲۲ ۲۵.

۲- [۲] عبس/ ۳۸؛ ۴۰؛ قیامت/ ۲۲ ۲۵.

۳- [۳] غاشیه/ ۲ ۱۰.

۴- [۴] غاشیه/ ۲ ۱۰.

۵- [۵] آل عمران/ ۱۰۲- ۱۰۶.

۶- [۶] آل عمران/ ۱۰۲- ۱۰۶.

۷- [۷] واقعه/ ۸- ۱۰.

۸- [۸] واقعه/ ۸- ۱۰.

۹- [۹] واقعه/ ۸- ۱۰.

۱۰- [۱۰] حاقه/ ۶۹؛ اسراء/ ۷۱ و انشقاق/ ۷ ۱۰.

آیات موضوع

۱. (...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). (بقره/۱۹۵)
۲. رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ). (آل عمران/۱۹۱-۱۹۳)
۳. (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ). (حجر/۴۵)
۴. (...وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (نحل/۹۶)
۵. (أُولَئِكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ). (مؤمنون/۶۱)
۶. (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ). (واقعه/۲۷)
۷. (...يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ). (تحريم/۸)
۸. (إِلَّا الْمُصَلِّينَ *الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ). (معارج/۱۹-۳۵)

ترجمه آیات:

۱. «خدا نیکوکاران را دوست می دارد».
۲. «پروردگارا، گناهان ما را ببامرز، و بدهای ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران».
۳. «بی گمان، پرهیگاران در باغها و چشمه ساراند».
۴. «و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل می کردند، پاداش خواهیم داد!».
۵. «آناند که در کارهای نیک شتاب میورزند و آناند که در انجام آنها سبقت می جویند».
۶. «و یاران راست، یاران راست کدامند».
۷. «در آن روز پیامبر (خود) خوار نمی کردند».
۸. «غیر از نمازگزاران، همان کسانی که بر نمازشان پایداری می کنند».

تفسیر آیات

اشاره

آیاتی که وضعیت اصناف مختلف انسانها را در قیامت بیان نموده اند، خود به دو دسته تقسیم می شوند، آیاتی که بیانگر وضع پارسایان و سعادت‌مندان است، و آیاتی که بیانگر وضع تبهکاران و شقاوتمندان می باشند ولی در عین حال هر یک از این دو گروه با عناوین مشخص تری معرفی گردیده اند بررسی جامع و گسترده در این مورد و یادآوری آیات مربوط به همه این اصناف و گروهها از حوصله بحث کنونی ما بیرون است، و ما به ذکر نمونه هایی از عناوین این دو گروه (سعادت‌مندان، شقاوتمندان) بسنده می کنیم:

سعادت‌مندان در قیامت

الف: پیامبر و مؤمنان

(...يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ

أَيَّدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۱)

«روزی که خداوند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بی مقدار نخواهد نمود (عزیز و گرامی خواهد داشت) و مؤمنان با اویند، نور (ایمان و عمل صالح) پیشاروی و در کنار آنان در حرکت است، آنان (مؤمنان) می گویند: خداوندا نور ما را تام و کامل فرما و ما را ببخشای، حقا که تو بر هر کاری توانایی». (۲)

ب: متقیان و پرهیزگاران

درباره وضعیت متقیان و مقام و منزلت والای آنان در قیامت آیات بسیاری در قرآن آمده است که برخی را یادآور می شویم:

۱. جایگاه آنان خوب و نیکو است: (...وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ). (۳)

۲. در امنیت کامل خواهند بود: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ). (۴)

(أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ). (۵)

۳. در باغ ها، چشمه ها و سایه ها بسر می برند: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ). (۶)

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ). (۷)

ص : ۶۴۱

۱- [۱] تحریم/۸.

۲- [۲] مضمون این آیه در سوره حدید نیز آمده است چنان که می فرماید: (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ...) (حدید/۱۲).

۳- [۳] نحل / ۳۰.

۴- [۴] دخان/۵۱.

۵- [۵] حجر/۴۶.

۶- [۶] مرسلات/۴۱.

۷- [۷] حجر/۴۵.

۴. آنچه بخواهند برایشان آماده می باشد: (...لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ). (۱)

۵. به نعمتهای الهی شادمانند: (فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ). (۲)

۶. هیچگونه حسادت و کینه ای نسبت به یکدیگر ندارند:

(وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ). (۳)

۷. احساس رنج نکرده و از بهشت بیرون نمی گردند:

(لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ). (۴)

موارد یاد شده نمونه هایی از جایگاه عالی و منزلت والای متقیان در قیامت است، و گذشته بر آنها موارد دیگری نیز در آیات قرآن برای آنان بیان گردیده است که مجال ذکر همه آنها نیست. (۵)

ج. صابران

۱. فرشتگان رحمت با درود و سلام از آنان استقبال می کنند و جایگاه عالی و مقام والایشان را به آنان تبریک می گویند:

(سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ). (۶)

«درود بر شما باد به خاطر صبر و پایداریتان، منزل ابدی جایگاه خوبی است».

ص : ۶۴۲

۱- [۱] نحل/۳۱.

۲- [۲] طور/۱۸.

۳- [۳] حجر/۴۷.

۴- [۴] حجر/۴۸.

۵- [۵] آیات: ۳۱ ۳۶ نبأ؛ ۴۱ ۴۳ مرسلات؛ ۴۵ ۴۸ حجر؛ ۵۱ ۵۷ دخان؛ ۳۵ رعد؛ ۱۵ فرقان؛ ۱۵ محمد؛ ۱۳۳ آل عمران؛

۱۲۳ توبه؛ ۳۱ نحل؛ ۹۰ شعراء؛ ۳۵ زخرف؛ ۱۵ ذاریات؛ ۱۷ طور، ۵۴ قمر و ۳۴ قلم.

۶- [۶] رعد/۲۴.

۲. خداوند به آنان پاداش مضاعف خواهد داد.

(أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا... (۱).

«آنان دو مرتبه پاداش داده می شوند به خاطر آن که (بر انجام تکالیف الهی) صبر نموده اند».

۳. پاداشی بهتر و برتر به آنان داده می شود.

(...وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲).

«قطعاً صابران را بهتر از آنچه انجام داده اند، پاداش خواهیم داد».

۴. در غرفه های بهشت منزل می کنند و مورد احترام شایان قرار می گیرند.

(أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (۳).

«پاداش آنان به خاطر صبرشان در راه اطاعت خدا غرفه های بهشتی است، فرشتگان الهی با تحیت و سلام به ملاقات آنان می روند».

لازم به یادآوری است که صابران گروه خاصی در عرض متقیان و ابرار و صالحان نیستند و به همین جهت غالباً پاداشها و مقامات عالی بندگان مطیع و صالح خداوند به صبر و پایداری آنان تفسیر شده است، مثلاً آیه (۷۵/فرقان) که مربوط به مقام صابران است پس از بیان حالات و صفات «عباد الرحمن» است، و یا در سوره دهر پس از توصیف، ابرار و این که در قیامت مسرور و شادمان خواهند بود می فرماید:

(وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا (۴).

ص : ۶۴۳

۱- [۱] قصص/۵۴.

۲- [۲] نحل/۹۶.

۳- [۳] فرقان/۷۵.

۴- [۴] دهر/۱۲.

نماز گزارانی که نماز را اهمیت داده، هیچ گاه (بدون عذر) آن را ترک نمی کنند و در انجام آن، وقت و دیگر شرایط لازم آن را کاملاً رعایت می نمایند و حقیقت و روح نماز در اندیشه و کردار وزندگی آنان تجلی یافته است، مورد ستایش قرآن قرار گرفته و در قیامت در باغهای بهشت، گرامی و عزیز خواهند بود.

چنان که می فرماید:

(إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُضِلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صِيَائِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ). (۱)

«انسان بر منابع خود بسیار حریص است، هر گاه بدی (چیزی که مخالف نفع او است) به او برسد جزع و بی تاب می کند، و هر گاه نفعی عاید او شود (آن را به خود اختصاص داده) و از دیگران منع می کند، مگر نماز گزاران، آنان که پیوسته (و در هر شرایطی) نماز را برپا می دارند، و آنان که در اموال خود برای محرومان حق و سهمی را معین نموده اند، و آنان که (عملاً) روز قیامت را تصدیق می کنند) در

ص : ۶۴۴

انجام هر کاری قیامت را مدّ نظر دارند) و از عذاب الهی بیمنانند، (زیرا می دانند که) کسی جز با خواست خداوند از عذاب او در امان نخواهد بود، آنان به آمیزش با نامحرمان دامن خود را آلوده نمی کنند، پس آن کس که جز از این راه کامجویی کند، از قانون الهی تجاوز نموده است، آنان که امانت و عهد و پیمان را رعایت می کنند (در امانت خیانت نکرده و پیمان شکنی نمی کنند)، آنان که به ادای شهادت بر حق قیام می کنند، آنان که آداب و شرایط نماز را کاملاً رعایت می کنند، آنان در قیامت گرامی و در بهشت ها (باغهای بهشت) متنعمند».

از آیات یاد شده درباره جایگاه اخروی نمازگزاران نکات جالبی استفاده می شود که یادآور می شویم:

۱. نقش مؤثر نماز در تصفیه و تزکیه روح از حرص و آز.

۲. تأثیر نماز در عفت و پاکدامنی و سالم سازی محیط زندگی از بی بند وباری و زشت کاری.

۳. نقش نماز در ایجاد تعهد نسبت به محرومان و مستمندان و انفاق و رسیدگی به آنان.

۴. رابطه نماز با امانتداری و وفای به عهد و پیمان.

۵. نماز و ادای شهادت بر حق و کتمان نکردن آن.

در آیات قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام) مطالب مهم و جالبی پیرامون نماز و آثار تربیتی آن بیان شده است که بررسی آنها به کتاب و رساله جداگانه ای نیاز دارد و از حوصله این بحث بیرون است.

هـ: السابقون

اشاره

در قرآن مجید گروهی از مؤمنان به عنوان «سابقون» توصیف شده اند اینک در این باره سخن می گوئیم:

ص : ۶۴۵

قرآن در سوره واقعه افراد محشور در روز رستاخیز را به سه گروه تقسیم می کند:

۱. السابقون.

۲. اصحاب الیمین.

۳. اصحاب الشمال.

اینک با صفات سابقون و ویژگی های آنها آشنا می شویم:

«سابق» در لغت عرب به معنی پیشتاز و پیشرو است اکنون باید دید متعلق سبق چیست، و آنان در دنیا درباره چه موضوعی بر

دیگران سبقت جسته اند که در نتیجه در نیل به مقامات عالی اخروی نیز بر دیگران پیشتاز خواهند بود؟

از برخی آیات استفاده می شود که متعلق سبق کارهای خیر و نیک است که این گروه در انجام آنها بر دیگران سبقت می

جویند چنان که می فرماید:

(أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ). (۱)

«آنان کسانی هستند که در انجام کارهای خیر شتاب نموده و در انجام آنها بر دیگران سبقت می گیرند».

در آیه دیگر می فرماید:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنِ اللَّهُ... (۲).

سپس کتاب را به بندگان برگزیده خود سپردیم و آنان به سه گروه تقسیم می شوند:

۱. (ظالِمٌ لِنَفْسِهِ): «ستم کنندگان بر خویش هستند».

ص : ۶۴۶

۱- [۱] مؤمنون/۶۱.

۲- [۲] فاطر/۳۲.

۲. (وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ): «گروه میانه رو هستند».

۳. (وَمِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ): «گروهی که به اذن پروردگار در انجام خیرات بر دیگران سبقت می گیرند».

امیر مؤمنان (علیه السلام) سخنی دارد که به روشنی می تواند مفسر این آیه باشد و او گروههای سه گانه را به شکل یاد شده در زیر تفسیر می کند.

۱. «سَاعٌ سَرِيعٌ نَجَاتٍ» گروهی که به خاطر پیشی در کار خیر نجات می یابد».

۲. «وَطَالِبٌ بَطِيءٌ رَجَا» گروهی که با کندی در عمل امید مغفرت دارد».

۳. «وَمُقْتَصِرٌ فِي النَّارِ هَوَى» (۱) گروهی که در انجام وظایف کوتاهی کرده و بر اثر پیروی از هوی و هوس در آتش سرنگون می شوند».

در هر حال متعلق «سبق» کارهای نیک، و توصیف آنان به این نام به خاطر سبقت و پیشتازی آنان در کارهای نیک است.

ولی در قرآن سابقون معنی دیگری دارد که در آن متعلق سبق پذیرش اسلام و ترک کفر و بت پرستی معرفی شده است و در آیه زیر به این مطلب چنین اشاره شده است:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...) (۲)

«پیشتازان نخست از مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کرده اند از آنان خوشنود شده و آنان نیز از خدا خوشنود می باشند».

البته به گونه ای می توان گفت که سبقت در اسلام نیز یکی از مصادیق

ص : ۶۴۷

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲- [۲] توبه/۱۰۰.

سبقت در خیرات و کارهای نیک است و در حقیقت این قسم از سابقون، یکی از مصادیق «سابقون در خیرات» می باشند و شاید آیه وارد در سوره واقعه یعنی (السابقون السابقون) ناظر به هر دو جهت باشد چه کسانی که در گرایش به اسلام بر دیگران سبقت جسته اند و چه آنان که در انجام امور نیک بر دیگران پیشتاز بوده اند.

خلاصه: سبقت در کار خیر و ربودن گوی سبقت در انجام وظایف از دیگران یک نوع نشان شایستگی و صفای روح و روشنی عقل و خرد است که صاحبان عقل و خرد با بصیرت و واقع نگری خیر را از شر تمیز داده و بر کارهای خیر سبقت می جویند.

تا اینجا با متعلق سبق آشنا شدیم و روشن شد که مقصود از «السابقون» چیست اکنون باید دید که ویژگی های این افراد در قرآن چگونه مطرح شده است.

قرآن برای این گروه ویژگی هایی در دنیا و مزایایی در آخرت بیان نموده است که به طور فشرده یادآور می شویم:

ویژگی های سابقون در دنیا

اگر سبقت در انجام کارهای نیک نشانه فروغ عقل و صفای قلب می باشد، طبعاً یک چنین گوهر گرانبها آثار دیگری نیز خواهد داشت و قرآن مجید آنگاه که سابقون را مطرح می کند قبلاً ویژگی های آنان را یادآور می شود، که عبارتند از:

الف: از خشیت الهی بیمناکند: (...مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ) .

ب: به آیات الهی ایمان دارند: (...بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ) .

ج: به پروردگار خود شرک نمیورزند: (...بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ).

د: وظایف مالی خود را انجام می دهند: (...يُؤْتُونَ مَا آتَوْا).

ه: خوف خدا را پیوسته در دل دارند: (...وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ).

و: این ترس به خاطر این است که ایمان به معاد دارند: (...أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ).

آنگاه قرآن مرکز و مبدأ این صفات معنوی را یادآور می شود و می فرماید:

(أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ). (۱)

«آنان در انجام کارهای خیر شتاب نموده و در انجام آن از دیگران سبقت می گیرند».

تا اینجا با ویژگی های دنیوی سابقان آشنا شدیم اکنون لازم است جایگاه اخروی آنان را که در واقع نتیجه همین خصلت های فکری و روحی و عملی است، یادآور شویم:

جایگاه سابقون در آخرت

به خاطر پیشتاز بودن در انجام کارهای نیک، نزدیکترین افراد به خدا به شمار می آیند و قرآن از این مقام به عنوان «مقربان» یاد می کند آنجا که می فرماید:

(أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ). (۲)

البته مقربان در گاه الهی علاوه بر سابقون بر گروه دیگر نیز اطلاق می شود مانند فرشتگان که از قلمرو بحث فعلی ما بیرون است.

ص : ۶۴۹

۱- [۱] مؤمنون/۵۷: ۶۱.

۲- [۲] واقعه/ ۱۱.

اکنون باید دید خدا در پرتو این تقرب به آنان چه نعمت های بزرگی در آخرت خواهد داد نعمت هایی را که قرآن برای آنان توصیف نموده است برای عقل و خرد به طور کامل قابل درک نیست و ما در این جا به نقل و ترجمه آیات مربوط به آن بسنده می کنیم:

(فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ*... عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ * مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُقَابِلِينَ * يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ* بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ* لَا يُصِيدُ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ* وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ* وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ* وَحُورٌ عِينٌ* كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ* جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعَاوًا وَلَا نَفَاثًا* إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا). (۱)

«مقربان» در بهشت های نعمت وارد می شوند، و بر تخت های استوار روبه روی یکدیگر تکیه می زنند، و نوجوانانی زیبا که حسن زیبایی آنان پیوسته و جاودانی است، با جامه هایی پر از شراب دور آنان می چرخند (خدمتگزار آنان هستند) از نوشیدن آن شرابها نه بیهوش می گردند و نه به سر درد و سرگیجه مبتلا می شوند (و نیز آن خدمتگزاران) هر نوع میوه ای که آنان برگزینند و هر نوع پرنده بریانی که به آن اشتها داشته باشند برای آنان مهیا می سازند، و برای سابقون است حوریه های بهشتی که در زیبایی اندام بسان لؤلؤ محفوظ در صدف که بسیار شفاف است می باشند و این نعمتها پاداش کارهایی است که در دنیا انجام داده اند و آنان از یکدیگر سخن بیهوده و ناروایی نمی شنوند و تنها سخنی که میان آنان رد و بدل می شود درود و سلام پیایی می باشد».

در اینجا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که قرآن از گروه دیگری به

ص : ۶۵۰

۱- [۱] (لَنْ يَشِيَّتَكَفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ...)(نساء/۱۷۲): «مسیح و فرشتگان مقرب الهی از بندگان خدا ابا نمی کنند».

نام «مُقَرَّبِينَ» نام می برد و در آخر سوره واقعه چنین می فرماید:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ﴾. (۱)

«و اگر از مقربان باشند برای آنان (پس از مرگ) آسایس و نعمت های الهی است».

ولی باید توجه نمود که مقصود از مقربین در این آیه همان (السابقون) است که در آغاز سوره وارد شده است. از اینجا چنین نتیجه می گیریم که انسانهای مقرب در درگاه الهی همان «السابقون» می باشند. و به خاطر همین، پاداشی که برای مقربان در این آیه بیان شده است، با پاداشی که برای «السابقون» در آغاز سوره یاد گردید، یکسان است در هر دو مورد فرمود جایگاه آنان «جنات نعیم» است.

و اگر قرآن حضرت مسیح را جزء مقربان شمرده می فرماید:

﴿...وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾. (۲)

«او در دنیا و آخرت از افراد خوشنام و مقربان است».

به خاطر این است که وی مانند دیگر پیامبران در انجام کارهای نیک بر دیگران سبقت می گرفت و از نخستین روز در مهد توحید و ایمان پرورش یافته و لحظه ای از خطمستقیم توحید کنار نرفت.

ویژگی های مقربین در قرآن

اگر چه ما سابقون را با مقربان یکسان دانستیم و به حکم این که در آغاز سوره واقعه خداوند افراد را به سه گروه تقسیم می کند، و از گروه چهارم نامی نمی برد از این جهت باید گفت که مقربان همان سابقون می باشند ولی قرآن

ص : ۶۵۱

۱- [۱] واقعه/۱۲- ۲۶.

۲- [۲] واقعه/۸۸- ۸۹.

برای مقربین ویژگی‌هایی را بیان کرده است که یکی را یادآور می‌شویم:

شاهدان کتاب اعمال نیکان

مقربان از چنان جایگاه والایی برخوردارند که نامه اعمال نیکان (یا جایگاه) آنان را مشاهده می‌کنند، یعنی در مرتبه‌ای بالاتر از آنان قرار دارند چنان که می‌فرماید:

(...إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّنَ * وَمَا أَذْرِيكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ). (۱)

«کتاب نیکان در علیین است و چه می‌دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته شده و مقربان آن را مشاهده می‌کنند».

در این که مقصود از این کتاب چیست؟ مفسران می‌گویند: مقصود نامه اعمال ابرار است که با دیدن آن شادمان می‌گردند در مقابل نامه اعمال فجار که مایه حسرت و اندوه آنان می‌باشد.

تا اینجا با گروه «سابقون» و «مقربون» آشنا شدیم اینک به بررسی صفات و مزایای اصحاب الیمین می‌پردازیم:

و: اصحاب الیمین

اشاره

قرآن کریم گروهی از انسانها را در قیامت به عنوان (اصحاب الیمین) معرفی می‌کند چنان که می‌فرماید:

(وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ). (۲)

ص : ۶۵۲

۱- [۱] مطفین / ۱۸ ۲۱.

۲- [۲] واقعه / ۲۷.

«اصحاب یمین کیانند؟».

سپس نعمت های بهشتی آنان را در ضمن ده آیه بیان نموده و می فرماید:

(ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ * وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ). (۱)

«اصحاب یمین از گروهی از پیشینیان و گروهی از پسینیان (امت اسلامی تشکیل می گردند)».

اکنون باید دید مقصود از اصحاب یمین چه کسانی است؟ مفسران دو نظریه مطرح نموده اند:

۱. مقصود از آنان افرادی است که نامه های اعمال آنان در قیامت به دست راستشان داده می شود قرآن در این باره می فرماید:

(يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْنًا). (۲)

«روزی که هر دسته و گروهی را با نام پیشوایشان فرا می خوانیم پس آن کسی که نامه عمل او به دست راستش داده شود، نامه خود را می خواند و ذره ای از پاداش آن کاسته نمی شود».

و نیز می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيهِ). (۳)

«آن کس که نامه عمل او به دست راستش داده شود، می گوید: **amp** بیابید و پرونده اعمال مرا بخوانید».

ص : ۶۵۳

۱- [۱] واقعه / ۳۹، ۴۰.

۲- [۲] اسراء / ۷۱.

۳- [۳] حاقه / ۱۹.

و باز می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا). (۱)

«هر کس نامه عمل او به دست راستش داده شود به آسانی محاسبه خواهد شد».

این گروه (کسانی که پرونده اعمال آنان به دست راستشان داده می شود) در قیامت از جایگاه رفیع و منزلت عالی برخوردارند، و قرآن کریم موقعیت اخروی آنان را این گونه توصیه نموده است.

۱. (...يُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا). (۲)

«پس از حساب، با شادمانی بسیار به سوی همنشینان بهشتی خود باز می گردد».

۲. (...فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ). (۳)

«در زندگی کاملاً رضایت بخش بسر می برد».

۳. (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ). (۴)

«در بهشتی رفیع که میوه های آن نزدیک است (تناول آن هیچ مشقتی ندارد)».

۴. (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ). (۵)

«به آنان گفته می شود بخورید و بیاشامید، این نعمتها بر شما گوارا باد، و این پاداش کارهای شما در روزگار گذشته (دنیا) است».

۲. نظریه دوم این است که «یمین» به معنای «یمن» و مبارکی است و مقصود از آنان همان افرادی هست که قرآن از آنان به عنوان «اصحاب میمنه» یاد کرده است. چنان که در آغاز سوره واقعه که گروههای سه گانه انسانها را در

ص : ۶۵۴

۱- [۱] انشقاق/ ۸۷.

۲- [۲] انشقاق/ ۹.

۳- [۳] حاقه/ ۲۱.

۴- [۴] حاقه/ ۲۲ ۲۳.

۵- [۵] حاقه/ ۲۴.

قیامت بیان نموده است می فرماید:

﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾. (۱)

«شما سه گروه خواهید بود (گروه نخست) اصحاب میمنه (مبارکی و سعادت‌مندی) هستند».

و با توجه به این که در مقابل آن اصحاب «مَشْئِمَهُ» (شومی و شقاوت‌مندی) قرار دارند مقصود از اصحاب میمنه نیز همان سعادت‌مندان هستند که با مبارکی و شادمانی پاداش اعمال خود را دریافت می کنند.

در برخی از آیات قرآن «اصحاب میمنه» توصیف شده اند و برخی از ویژگی های آنان بیان گردیده است چنان که می فرماید:

﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْئَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ * ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ * أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾. (۲)

«از گردنه عبور نکرد، و نمی دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد نمودن بنده یا اطعام در روز گرسنگی و تنگدستی به یتیم خویشاوند یا مسکین بینوا، آنگاه از مؤمنانی باشد که یکدیگر را به صبر و مهربانی توصیه می نمایند، این گروه همان اصحاب میمنه می باشند».

ولی از مجموع آیات قرآن که درباره اصحاب یمین و اصحاب میمنه وارد شده است به دست می آید که مقصود از این دو عنوان یک گروه از انسانها است و هر یک گروه جداگانه ای نیستند، زیرا در سوره واقعه پس از آن که یک صنف

ص : ۶۵۵

۱- [۱] واقعه / ۸۷.

۲- [۲] بلد / ۱۱ ۱۸.

از افراد را در قیامت به عنوان اصحاب «یمینه» معرفی کرده است، آنگاه که جایگاه و مقامات اخروی و نعمتهای بهشتی آنان را بیان می کند، از آنان به عنوان (أصحاب الیمین) نام می برد.

حاصل آن که: قرآن کریم اصحاب یمین را در سه مرحله توصیف نموده است:

۱. در زندگی دنیا

آنان افرادی هستند که تسلیم اوامر و نواهی الهی بوده و با صلابت و پایداری گردنه های فرایض دینی را در می نوردند، و علاوه بر این که خود آداب و رسوم بندگی خدا را به جای می آورند، دیگران را نیز به انجام آن توصیه و سفارش می کنند چنان که فرمود: (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ...) .

۲. به هنگام مرگ

در این لحظه در نشاط و آرامش کامل بسر می برند، و هیچگونه امر هول انگیز و نگران کننده ای آنان را نمی آزارد چنان که می فرماید:

(وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ). (۱)

«آن کس که از اصحاب یمین باشد، پس از ناحیه آنان (در مورد آنان) برای تو جز سلامتی و سعادت نخواهد بود(امر نگران کننده ای در مورد آنان مشاهده نخواهی کرد)». (۲)

ص : ۶۵۶

۱- [۱] واقعه/۹۰- ۹۱.

۲- [۲] مجمع البیان: ۵/۲۲۸.

۱. پرونده عمل آنان به دست راستشان داده می شود.
 ۲. حساب آنان آسان انجام می گیرد.
 ۳. با شادمانی نزد همنشینان خود باز می گردند.
 ۴. در مرتبه ای بلند از بهشت مستقر می شوند.
 ۵. انواع نعمت های بهشتی بدون کمترین زحمت و رنجی در اختیار آنان قرار داده می شود.
- و آیات مربوط به موارد یاد شده را قبلاً ذکر نموده ایم و نیاز به تکرار نیست.

ز: نیکوکاران (ابرار، محسنین)

«ابرار» و «محسنین» نیز دو عنوان از عناوینی می باشند که به واسطه آنها گروهی از انسانهای صالح و با ایمان توصیف شده اند، و اگر چه نمی توان این گروه را نیز در عرض گروهها و اصناف یاد شده قرار داد، زیرا آنان نیز درجات و مراتبی دارند که در برخی از آن مراتب در عداد و شمار مقربان و در برخی از مراتب در زمره اصحاب الیمین خواهند بود ولی از آنجا که در قرآن دو عنوان یاد شده به طور جداگانه مورد توجه قرار داده شده اند، ما نیز به طور فشرده آیات مربوط به آنان را یادآور می شویم:

قرآن کریم از محسنان به عظمت یاد کرده و در آیات بسیاری می فرماید:

(...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). (۱)

«خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

ص : ۶۵۷

در جای دیگر می فرماید:

(...إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ). (۱)

«رحمت الهی به نیکوکاران نزدیک است».

و به پیامبر می فرماید: تا آنان را به لطف و پاداش خداوندی بشارت دهد:

(...وَيُبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ). (۲)

و یادآور می شود که پیوسته عنایت و لطف الهی با آنها است:

(...إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ). (۳)

و به آنان اطمینان می دهد که نتیجه اعمال خود را به طور قطع خواهند یافت:

(...إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ). (۴)

و برخی از صفات آنان را در دنیا بیان کرده می فرماید:

(كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ* وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ* وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ). (۵)

«اندکی از شب را می خوابیدند، سحرگاهان به مناجات با خدا و استغفار مشغول بودند، و در اموال آنان برای محرومان و سائلان حق و بهره ای بود».

و سرانجام پاداش اخروی آنان این است که در سایه های دل انگیز درختان بهشتی متنعم و در کنار چشمه های زلال و با صفای آن مسرور و شادمان، و از

ص : ۶۵۸

۱- [۱] اعراف/۵۶.

۲- [۲] حج/۳۷.

۳- [۳] عنکبوت/۶۹.

۴- [۴] توبه/۱۲۰؛ هود/۱۵ و آیات دیگر.

۵- [۵] ذاریات/۱۷، ۱۹.

تمام میوه های مورد پسند خود برخوردارند، و فرشتگان رحمت به آنان می گویند همه این نعمت ها بر شما گوارا باشد، این پاداش اعمال صالح شما در دنیا است چنان که می فرماید:

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ* وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ* كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ). (۱)

قرآن از «ابرا» نیز ستایش و تمجید فراوان نموده است و آنگاه که از متفکران عابد سخن می گوید یادآور می شود که آنان دست دعا به درگاه ربوبی بلند کرده و از او می خواهند تا آنها را همنشین «ابرا» قرار دهد چنان که می فرماید:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا... رَبَّنَا فَاعْفُ عَنَّا وَكُفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ). (۲)

«در آفرینش آسمانها و زمین و دگرگونی شب و روز نشانه هایی از قدرت و کمال مطلق خداوند برای خردمندان است، آنان که ایستاده و نشسته و خوابیده (در همه حال) به یاد خدا می باشند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (و به هدفداری آفرینش اذعان کرده می گویند) پروردگارا! تو این جهان را باطل و بی هدف نیافریده ای... پروردگارا! گناهان ما را ببخشای و بدی های ما را بپوشان و ما را با ابرار محشور نما».

ص : ۶۵۹

۱- [۱] مرسلات / ۴۱ ۴۵.

۲- [۲] آل عمران / ۱۹۱ ۱۹۳.

قرآن کریم «ابرار» را نیز در دو مرحله توصیف کرده است:

۱. در دنیا.

۲. در آخرت.

صفات ابرار در دنیا

۱. هر گاه برای خدا عهد و نذری را عهده دار شوند به عهد و نذر خود وفا می کنند:

(يُوفُونَ بِالَّذَرِ). .

۲. پیوسته از هول و هراس قیامت خایف و نگرانند.

(وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا)، (إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا).

۳. برای رضای خدا به یتیمان و مستمندان اطعام و انفاق می کنند.

(وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) .

۴. در کارهای خود جز رضای خالق انگیزه ای دیگر ندارند.

(إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا). (۱)

۵. آنچه را دوست دارند در راه خدا انفاق می کنند.

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...). (۲)

۶. تقوا را در همه کارها و حتی در ورود در منازل دیگران نیز رعایت

ص : ۶۶۰

۱- [۱] دهر/۷-۱۰.

۲- [۲] آل عمران/۹۲.

می کنند:

(...وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَآتَى الْبُيُوتَ مِنْ إِبْوَابِهَا... (۱).

قرآن در یک آیه، به گونه ای جالب و جامع «بِرّ» و نیکی را تعریف کرده و در آن همه صفات و نشانه های یاد شده برای «ابرار» بیان گردیده است چنان که می فرماید:

«ارکان و پایه های برّ» و نیکی در این آیه عبارتند از:

۱. ایمان به خدا، فرشتگان، پیامبران الهی، کتب آسمانی و قیامت.

(...مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ).

۲. انفاق مال در راه خدا، به خویشاوندان، یتیمان، تهیدستان، در راه ماندگان، سؤال کنندگان نیازمند، و رهایی اسیران.

(وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ...).

۳. بر پا داشتن نماز: (وَأَقَامَ الصَّلَاةَ).

۴. پرداختن زکات: (وَآتَى الزَّكَاةَ).

۵. وفای به عهد، خواه با انسانها و خواه با خدا (نذر): (وَالْمُؤْفُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا).

۶. صبر و مقاومت در برابر شداید و ناملایمات در راه انجام وظیفه:

(وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ... (۲).

ص : ۶۶۱

۱- [۱] بقره/۱۸۹.

۲- [۲] بقره/۱۷۷.

اکنون که با نظر قرآن درباره صفات و نشانه های «ابرار» در دنیا آشنا شدیم، به مطالعه صفات و نشانه های آنان در قیامت می پردازیم:

۱. از هول و هراس قیامت در امان خواهند بود.

(فَوْقَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ... (۱).

۲. جایگاه (یا نامه عمل آنان) در «علین» است:

(...إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَّيْنَ (۲).

۳. در بهشت بر تختهایی نشسته و نعمت های الهی را نظاره می کنند:

(إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۳).

۴. نشاط و شادمانی در رخسارشان نمایان است:

(تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۴).

۵. شرابهای ناب و خوش بو می نوشند:

(يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ... (۵).

(إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۶).

(وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (۷).

(...وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (۸).

ص : ۶۶۲

۱- [۱] دهر/۱۱.

۲- [۲] مطفین/۱۸.

۳- [۳] مطفین/۲۲ ۲۳.

۴- [۴] مطفین/۲۴.

۵- [۵] مطفین/۲۵ ۲۶.

۶- [۶] دهر/۵.

۷- [۷] دهر/۱۷.

۸- [۸] دهر/۲۱.

۶. درختان بهشتی بر بالای سر آنان سایه افکنده، نه از گرما رنج می برند و نه از سرما:

(...لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا* وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا...)(۱)

۷. هر میوه ای که بخواهند بدون تحمل هیچ رنج و زحمتی برای آنان فراهم و آماده است:

(...وَذَلَّلْتُ قُطُوفَهَا تَذْلِيلًا)(۲)

۸. خدمتگزارانی زیبا روی و با اندامی بس لطیف و درخشان بر گرد آنان می چرخند و جامهای نقره از شراب گوارا به آنان می دهند:

(وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ* إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثورًا)(۳)

(وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا* قَوَارِيرٍ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا)(۴)

۹. جامه هایی از حریر بر بالای آنان است (بر تن پوشیده اند).

(عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَاسْتَبْرَقٌ...)(۵)

۱۰. زیورهایی از نقره بر دست دارند:

(...وَحُلُوهَا أُسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ...)(۶)

۱۱. به آنان گفته می شود این پاداش کارهای نیک شما در دنیا است، و

ص: ۶۶۳

۱- [۱] دهر/ ۱۳/ ۱۴.

۲- [۲] دهر/ ۱۴.

۳- [۳] دهر/ ۱۹.

۴- [۴] دهر/ ۱۵/ ۱۶.

۵- [۵] دهر/ ۲۱.

۶- [۶] دهر/ ۲۱.

امروز خداوند مهربان شکرگزار کوششهای شما است و به این جهت این مقامات عالی و نعمت های وصف ناپذیر را به شما کرامت نموده است و در حقیقت این جمله خود از چنان ارزش معنوی و لذت روحانی برخوردار است، که از همه آن نعمت های حسی فراتر و برتر است چنان که می فرماید:

(إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا). (۱)

و ما این بخش (سعادت‌مندان در قیامت) را در همین جا پایان می دهیم، وحالات شقاوتمندان در قیامت و عناوین مختلفی را که قرآن در مورد آنان بکار برده است مورد بررسی قرار می دهیم.

ص : ۶۶۴

آیات موضوع

۱. (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ... (نساء/۱۴۵)
۲. (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ). (روم/۲۱)
۳. (...مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ). (غافر/۱۸)
۴. (وَأَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ). (واقعہ/۴۱)
۵. (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَتَنَزَّلُ مِنْ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ). (واقعہ/۹۲ ۹۴)
۶. (...وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ). (عبس/۴۰ ۴۲)
۷. (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ). (بينه/۶)

ترجمه آیات

۱. «آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند، و هرگز برای آنان یآوری

نخواهی یافت».

۲. «و روزی که قیامت برپا شود مجرمان نومید می گردند».

۳. «برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد».

۴. «و یاران چپ، کدامند یاران چپ».

۵. «و اما اگر از دروغزنان گمراه است. پس با آبی جوشان پذیرایی خواهند شد» و (فرجامش) در افتادن به جهنم است».

۶. «و در آن روز، چهره هایی است که بر آنها غبار نشسته. و آنها را تاریکی پوشانده است. آنان هخامنش کافران بدکارند».

۷. «کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند، و (نیز) مشرکان در آتش دوزخند، و در آن همواره می مانند، اینانند که بدترین آفریدگانند».

تفسیر آیات

اشاره

در مورد شقاوت‌مندان و حالات آنان در قیامت نیز در قرآن کریم عنوانهای مختلفی بکار رفته است که در این فصل به نقل و بررسی آیات مربوط به آن می پردازیم:

الف: اصحاب شمال

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم در سوره واقعه انسانها در قیامت به سه گروه تقسیم گردیده اند:

۱. (السَّابِقُونَ).

۲. (أَصْحَابُ الْيَمِينِ).

۳. (أَصْحَابُ الشَّمَالِ).

و در فصل قبل آیات مربوط به دو گروه نخست را یادآور شدیم و آن دو

گروه هر دو از سعادت‌مندان و اهل بهشت می باشند، ولی گروه سوم یعنی اصحاب شمال از انسانهای شقاوت‌مند و بد فرجام و اهل دوزخند چنان که می فرماید:

(وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ). (۱)

«واصحاب شمال چه بد فرجامند اصحاب شمال».

آنگاه وضعیت دنیوی و اخروی آنان را توصیف می نماید.

ما نخست آیات مربوط به وضع دنیوی اصحاب شمال و سپس آیات مربوط به وضع اخروی آنان را یادآور خواهیم شد.

اوصاف دنیوی اصحاب شمال

درباره وضع دنیوی آنان می فرماید:

(إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ * وَكَانُوا يُصَيَّرُونَ عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ * وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنْآ لَمَبْعُوثُونَ * أَوْ آبَاءُنَا الْأَوْلُونَ). (۲)

«آنان قبل از وقوع رستاخیز رفاه طلب بودند و از انجام فرامین الهی امتناع می کردند، بر پیمان شکنی بزرگ اصرار میورزیدند (پیمان بندگی با خدا) و

می گفتند آیا ما و پدرانمان پس از آن که به خاک و استخوان مبدل شدیم، برانگیخته می شویم؟».

و در آیات دیگر نیز برخی از خصوصیات روحی و عملی آنان را بیان نموده است چنان که می فرماید:

(إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُ عَلَى

ص : ۶۶۷

۱- [۱] واقعه/۴۱.

۲- [۲] واقعه/۴۵ ۴۸.

«او (کسی که نامه عملش به دست چپ او داده می شود و از اصحاب شمال است) به خدای بزرگ ایمان نداشت، و به اطعام مساکین تشویق نمی کرد (نسبت به وضع نگران کننده بینوایان بی تفاوت بود)».

ظاهراً مقصود از «اتراف» در آیات گذشته، و بی توجهی نسبت به مساکین در این آیه یک چیز است، زیرا «اتراف» تمایل شدید و دل بستگی بسیار به مال، و دیگر تمتعات دنیوی است و یک چنین روحیه باعث می شود که انسان فقط به خود بیندیشد و نسبت به شرایط نامساعد زندگی دیگران بی توجه و بی تفاوت باشد.

بنابراین ویژگی اصحاب شمال در دنیا عبارت است از:

۱. زیر پا گذاشتن میثاقهای الهی.

۲. دل بستگی بی اندازه به دنیا و تمتعات دنیوی.

۳. بی توجهی نسبت به سرنوشت دیگران و بی تفاوتی نسبت به مساکین و بیچارگان.

۴. انکار معاد و عالم قیامت.

وضعیت اخروی اصحاب شمال

اوصاف اخروی آنان به شرح ذیل است:

۱. آنگاه که نامه عمل خود را می نگرند، آرزو می کنند که ای کاش هرگز آن را به او نمی دادند و از حساب اعمال خود مطلع نمی گردیدند.

ص : ۶۶۸

وَأَمَّا مَنْ أَوْتَىٰ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ * وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ). (۱)

«اگر کسی که نامه عمل او به دست چپش داده می شود می گوید کاش نامه عملم را به من نمی دادند، و من از حساب خود آگاه نمی شدم».

۲. آرزو می کند که ای کاش پس از مرگ به کلی نابود شده بود و دیگر باره زنده نمی شد:

(يا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَهٗ). (۲)

۳. برای او کاملاً روشن می شود که مال و ثروت او به حالش سودی ندارد و قدرت و توانایی او به کلی درهم شکسته و ناتوان گردیده است.

(ما أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ * هَلَكْتُ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ). (۳)

۴. او را در غل و زنجیر کرده و وارد دوزخ می کنند:

(خُذُوهُ فَعُلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ). (۴)

۵. بادی گرم و سوزان (یا آتشی سوزان) بر آنان مستولی خواهد بود. ۶. در آبی سوزان و جوشان قرار خواهند گرفت.

(فِي سُمُومٍ وَحَمِيمٍ). (۵)

۷. دودی غلیظ و سیاه که نه خنک کننده است و نه مایه آسایش و

ص : ۶۶۹

۱- [۱] حاقه/ ۲۵/ ۲۶.

۲- [۲] حاقه/ ۲۷.

۳- [۳] حاقه/ ۲۸/ ۲۹.

۴- [۴] حاقه/ ۳۰/ ۳۲.

۵- [۵] واقعه/ ۴۲.

آرامش، بر آنان سایه می افکند:

(وَوَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ * لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٍ). (۱)

۸. از درخت زقوم و آب جوشان دوزخ می خورند و می نوشند:

(ثُمَّ إِنَّكُمْ أَتَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ * لَا يَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ * فَمَا لئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ * فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ). (۲)

«آنگاه شما ای گمراهان و ای تکذیب کنندگان آیات و حقایق الهی از درخت زقوم (۳) خواهید خورد و شکمتان از آن پر خواهد شد، آنگاه از حمیم دوزخ خواهید نوشید».

اصناف و مراتب اصحاب شمال

اشاره

ظاهر آیات سوره واقعه این است که انسانهای سعادت‌مند دو صنف و دو گروهند: (سابقون، اصحاب یمین) و انسانهای شقاوت‌مند یک گروهند (اصحاب شمال) و همان گونه که ملاحظه گردید، اوصاف و ویژگی هایی که برای آنان در دنیا بیان شده است، شامل همه افرادی که مستوجب دوزخ خواهند بود نمی باشد، زیرا اوصاف یاد شده تنها کافران،

ص : ۶۷۰

۱- [۱] واقعه / ۴۳ ۴۴.

۲- [۲] واقعه / ۵۱ ۵۴.

۳- [۳] این درخت را قرآن کریم در جای دیگر چنین توصیف کرده است: (إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ * طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ) (صافات/ ۶۴-۶۵): درختی است که از قعر دوزخ بیرون می آید و میوه هایش مانند سرهای شیاطین است. در این که مقصود از شیاطین چیست اقوالی گفته شده است که مناسب ترین آنها این است که چون شیطان در اذهان مردم هیبتی زشت و ناخوشایند دارد، در حقیقت مقصود از تشبیه بیان ناخوشایندی و بدی میوه زقوم است و در این صورت تشبیه به یک مطلب مجهول نخواهد بود.

مشرکان و مُتْرِفان آنان را شامل می شود ولی مسلمانانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند و بدون توبه از دنیا رفته و مشمول شفاعت و مانند آن هم نگردیده اند، نمی باشد.

و به عبارت دیگر دوزخیان تنها کافران و مشرکان نیستند، بلکه به حکم صریح آیات قرآن و روایات برخی از مؤمنان گنهگار نیز وارد دوزخ خواهند شد هر چند مُخَلَّد در آن نخواهند بود.^(۱)

اکنون این سؤال مطرح می شود که با توجه به این که ظاهر آیات سوره واقعه این است که همه دوزخیان در زمره اصحاب شمالند چگونه می توان آن دسته از دوزخیان را که کافر، مشرک و منافق نبوده و از مترفان نیز بشمار نمی روند را در زمره اصحاب شمال جای داد؟(البته با توجه به ویژگیهایی که قرآن از آنها یاد کرده).

پاسخ این است که اصحاب شمال همه دوزخیان را شامل است و اوصاف و ویژگیهایی که در آیات یاد شده برای آنان بیان گردیده است مربوط به غالب آنان است یعنی غالب دوزخیان را گروههای کافر، مشرک، منافق و مترف تشکیل می دهند، و از نظر کیفیت عذاب، نیز آنان وضع بدتری دارند، زیرا همان گونه که بهشت دارای مراتبی است، دوزخ نیز مراتبی دارد و دوزخیان درجات متفاوتی خواهند داشت قرآن در این باره می فرماید:

(هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ...) ^(۲)

ص : ۶۷۱

۱- [۱] از جمله کسانی که وعید دوزخ داده شده اند، افرادی هستند که مؤمن بی گناه را به قتل برسانند(نساء/۹۳)؛ از میدان جهاد فرار کنند(انفال/۱۶)؛ طلا و نقره را به کتف بکشند(توبه/۳۵) و....

۲- [۲] آل عمران/۱۶۳.

«آنان (بهشتیان و دوزخیان) به حکم پروردگار درجات گوناگونی دارند».

بنابراین ویژگی های یاد شده برای «اصحاب شمال» بیانگر سه مطلب است:

۱. تعداد و کمیت دوزخیان که غالباً از کسانی اند که دارای صفات یاد شده می باشند.

۲. کیفیت و مراتب عذاب، که آنان عذاب شدیدتری خواهند داشت چنان که درباره منافقین می فرماید:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ... (۱).

«منافقان در پایین ترین درجه دوزخ خواهند بود».

و در مورد کافران می فرماید:

(...وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ... (۲).

«روز قیامت به سوی شدیدترین عذاب بازگردانده می شوند».

۳. پیوستگی و خلود آنان در عذاب.

خصوصیات یاد شده موجب شده است که قرآن کریم در توصیف «اصحاب شمال» تنها ویژگی های کُفر و شرک و استکبار و اتراف را بیان نماید.

و اینک پس از بررسی عنوان کلی «اصحاب شمال» به بررسی عناوین دیگری که از مصادیق «اصحاب شمالند» می پردازیم:

الف: ظالمان و ستمگران

بحث کامل درباره ظالمان در قرآن و بررسی اوصاف و حالات دنیوی و اخروی آنان خود به رساله جداگانه ای نیاز دارد اینک به طور فشرده حالات

ص : ۶۷۲

۱- [۱] نساء/۱۴۵.

۲- [۲] بقره/۸۵.

اخروی آنان را یادآور می شویم:

۱. کسی از آنان حمایت و شفاعت نخواهد کرد.

(...وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ). (۱)

(...مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ). (۲)

۲. عذابی دردناک خواهند داشت.

(...وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا). (۳)

۳. عاقبت و جایگاهی بد دارند.

(...وَيَسْ مَثْوَى الظَّالِمِينَ). (۴)

(...وَأَلْهَمَ سَوْءَ الدَّارِ). (۵)

۴. از رحمت الهی مأیوس خواهند شد.

(...فَأَذِنَ مَوْذَنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ). (۶)

۵. آتش دوزخ از هر طرف آنان را احاطه خواهد کرد.

(...إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...). (۷)

۶. از شدت حسرت و اندوه دست خود را به دندان می گزند.

(...يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ...). (۸)

۷. عذرخواهی آنان بی فایده است.

(فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ). (۹)

ص: ۶۷۳

۱- [۱] به آیات ۷۲/مائده؛ ۳۷/فاطر؛ ۸/شوری، رجوع شود.

۲- [۲] غافر/۱۸.

۳- [۳] فرقان/۳۷ و ابراهيم/۲۲.

۴- [۴] آل عمران/۱۵۱.

۵- [۵] غافر/۵۲.

۶- [۶] اعراف/۴۴.

۷- [۷] كهف/۲۹.

۸- [۸] فرقان/۲۷.

۹- [۹] روم/۵۷ و مؤمن/۵۲.

۸. به آنان گفته می شود جزای اعمال خود را بچشید.

این سخن در واقع نوعی عذاب روحی است همان گونه که وقتی به بهشتیان گفته می شود ثواب و پاداشهای الهی، نتایج اعمال است که در دنیا انجام داده اید، خود نوعی پاداش معنوی و روحانی است.

(ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ). (۱)

۹. از شدت هول و هراس قیامت قدرت بر سخن گفتن ندارند.

(...وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ). (۲)

۱۰. ستمگران و همفکران و معبودانشان روانه دوزخ خواهد شد.

(أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ). (۳)

ب: کافران و مشرکان

۱. قرآن کریم کافران و مشرکان را مُخَلَّد در دوزخ و از بدترین انسانها معرفی کرده است چنان که می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ). (۴)

«آن گروه از اهل کتاب که به توحید و نبوت پیامبر اسلام کفر ورزیدند و نیز کسانی که به خدا شرک ورزیدند مخلد در دوزخ خواهند بود و آنان بدترین مخلوقات

ص : ۶۷۴

۱- [۱] یونس/۵۲.

۲- [۲] نمل/۸۵.

۳- [۳] صافات/۲۲ ۲۳.

۴- [۴] یئنه/۶.

می باشند».

۲. کافران در قیامت کر و کور و لال محشور می شوند و پیوسته بر عذاب آنان افزوده می شود:

(...وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا* ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا
بِآيَاتِنَا...)^(۱).

«گمراهان را در قیامت بر صورت‌هایشان به صحنه محشر می کشانیم آنان کور و گنگ و کر خواهند بود».

جایگاهشان دوزخ است، هرگاه آتش دوزخ آرام شود آن را شعله‌ور می سازیم این کیفر کفر آنان نسبت به آیات ما است.

۳. غلها و زنجیرهای عذاب بر دست و گردن آنان افکنده می شود:

(...وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا...)^(۲).

«غل و زنجیر را بر گردنهای کافران می افکنیم».

(إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ)^(۳).

«زنجیرها را بر گردن کافران افکنیم، آن زنجیرها فاصله میان سینه و چانه آنها را پر کرده و در نتیجه سرهای آنان به طرف بالا خواهد بود».

(إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا)^(۴).

«ما برای کافران غلها و زنجیرها و دوزخ را مهیا نموده ایم».

ص : ۶۷۵

۱- [۱] اسراء/ ۹۷-۹۸.

۲- [۲] سبأ/ ۳۳.

۳- [۳] یس/ ۸.

۴- [۴] انسان/ ۴.

۴. لباس هایی از آتش بر بدن آنان پوشانیده می شود:

(...فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ... (۱).

۵. روز قیامت برای کافران بسیار سخت و ناگوار است:

(...وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا) (۲).

(فَذَلِكِ يَوْمِئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ) (۳).

۶. عذاب آنان خوار کننده و شدید است.

(...وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا) (۴).

(الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ... (۵).

(...وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ) (۶).

ج: تکذیب کنندگان حقایق دینی

از جمله گروههای شقاوتمند در قیامت تکذیب کنندگان حقایق دینی هستند که قرآن آنان را با عنوان «مُكَذِّبِينَ» معرفی نموده است، بدیهی است که مصداق بارز این عنوان همان کافران و مشرکانند چنان که در سوره واقعه به عنوان اصحاب شمال معرفی شده اند و پس از ذکر مقربان و اصحاب یمین می فرماید:

(وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزِّلْ مِنْ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ) (۷).

ص : ۶۷۶

۱- [۱] حج/۱۹.

۲- [۲] فرقان/۲۶.

۳- [۳] مدثر/ ۹، ۱۰.

۴- [۴] نساء/۳۷.

۵- [۵] فاطر/۷.

۶- [۶] جائیه/۱۱.

۷- [۷] واقعه/۹۲، ۹۴.

«اگر کسی از تکذیب کنندگان (سخن پیامبران) و گمراهان باشد، به دوزخ افکنده می شود و بر حمیم جهنم وارد می گردد».

و در جای دیگر از آنان به عنوان تکذیب کنندگان روز قیامت یاد کرده می فرماید:

(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ). (۱)

و در آیه دیگر آنان را به عنوان کسانی که در گمراهی و ضلالت فرو رفته و حقیقت را به بازی گرفته اند معرفی نموده است.

(فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ). (۲)

«وای بر تکذیب کنندگان (سخن پیامبران) در قیامت، آنان که در باطل فرو رفته و خود را سرگرم نموده اند (با آیات الهی به شوخی و استهزا می نگرند)».

در هر صورت «مُكَذِّبَان» وضعیت بسیار ناگواری خواهند داشت و قرآن سرانجام سخت و ناگوار آنان را در آیات متعددی با کلمه «ویل» خبر داده است این کلمه در سوره رسالات ده مرتبه تکرار شده است و در سوره های مطففین و طور نیز آمده است.

علاوه بر این به برخی از کیفیتهای آنان نیز اشاره شده است.

۱. به آنان اجازه سخن گفتن و عذرخواهی داده نمی شود.

(هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ * وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ). (۳)

«روز قیامت روزی است که تکذیب کنندگان سخن نمی گویند و به آنان اذن عذرخواهی داده نمی شود».

ص : ۶۷۷

۱- [۱] مطففین/ ۱۰ ۱۱.

۲- [۲] طور/ ۱۱ ۱۲.

۳- [۳] رسالات/ ۳۵ ۳۶.

۲. به آنان گفته می شود به دوزخ که آن را انکار می کردید، روانه شوید:

(انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ). (۱)

۳. در پوششی از دود که سایه ندارد و از حرارت آتش دوزخ آنان را حفظ نخواهد کرد جای داده می شوند:

(انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ). (۲)

۴. شراره های آتش برافراشته چون قصر و مانند شتران زردفام است.

(إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جَمَالَتٌ صُفْرٌ). (۳)

۵. شکمهایشان از میوه زقوم و آب جوشان دوزخ پر می شود.

(ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ * لَا تَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ * فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ * فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ). (۴)

د. فاجران و مجرمان

«فاجران» و «مجرمان» دو عنوان دیگر از عناوین مربوط به شقاوتمندان در قیامت است.

قرآن در توصیف وضع اخروی آنان می فرماید:

۱. مجرمان روز قیامت از رحمت الهی مأیوس می گردند:

(وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ). (۵)

ص : ۶۷۸

۱- [۱] مرسلات/۲۹.

۲- [۲] مرسلات/۳۰ ۳۱.

۳- [۳] مرسلات/۳۲ ۳۳.

۴- [۴] واقعه/۵۱ ۵۴.

۵- [۵] روم/۱۲.

۲. با چهره هایی گرفته و غم زده وارد محشر می شوند:

(...وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجِرَةُ). (۱)

«در این روز چهره هایی وارد محشر می شوند که غبار غم و اندوه آنها را فرا گرفته و از فرط غم و اندوه و وحشت و ترس صورتهایشان سیاه گردیده و آنان کسانی هستند که در عقیده کافر و در عمل فاجر و تبهکار بوده اند».

۳. با قیافه های خاص وارد محشر می شوند که کاملاً شناخته می شوند:

(يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ...). (۲)

(...وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا). (۳)

۴. از دیدن نامه اعمال خود به شدت متأثر می گردند و فریاد برآورده می گویند: این چه کتابی است که هر گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است:

(وَوَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً اِلَّا اٰخِصِيهَا...) (۴)

۵. با خواری و سرافکنندگی در پیشگاه خدا حاضر می شوند:

(وَلَوْ تَرَى اِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...). (۵)

۶. بر صورتهایشان به سوی دوزخ کشانده می شوند:

(يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ...). (۶)

ص : ۶۷۹

۱- [۱] عبس/ ۴۰- ۴۲.

۲- [۲] الرحمن/ ۴۱.

۳- [۳] طه/ ۱۰۲.

۴- [۴] كهف/ ۴۹.

۵- [۵] سجده/ ۱۲.

۶- [۶] قمر/ ۴۸.

۷. وضع مجرمان به قدری نگران کننده است که حاضرند برای نجات خود از نزدیک ترین بستگان خود هم بگذرند.

(...يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنَا بِنِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ). (۱)

«فرد گنهکار (مجرم) دوست دارد که برای نجات از عذاب قیامت، فرزندان، همسر، و برادر و خویشاوندان نزدیک و همه انسانها را فدیة بدهد».

۸. بر دستها و گردنهایشان غل و زنجیر می افکنند:

(...تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ). (۲)

«در این روز (قیامت) مجرمین را می بینی که دستها و گردنهایشان را در زنجیر نهاده اند».

۹. لباسهایی از مس گداخته بر اندام آنان می پوشانند.

۱۰. آتش دوزخ صورتهای آنان را فرا می گیرد.

(سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ تَعْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارَ). (۳)

۱۱. مجرمان را در مکانی از دوزخ به نام سقر می افکنند.

(مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ). (۴)

(...ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ). (۵)

۱۲. مُخَلَّد در دوزخ خواهند بود:

(إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ). (۶)

ص : ۶۸۰

۱- [۱] معارج/۱۱۱.

۲- [۲] ابراهیم/۴۹.

۳- [۳] ابراهیم/۵۰.

۴- [۴] مدثر/۴۲.

۵- [۵] قمر/۴۸.

۶- [۶] زخرف/۷۴.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

